

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدير
شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر
المنیر وهبة الزحیلی]

جلد پنجم

ترتیب و ترجمه:

عبد الرؤوف مخلص

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته!
خواننده عزیز، اگر گاهی حین مطالعه این تفسیر شریف به آیه از آیات قرآن کریم با قلم (فونت) نا آشنا (غیر از قلم
Times New Roman) مواجه شدید و یا به اشتباهی در جای دیگری پی بردید لطف نموده ما را با تماس به پست برقی و
شماره های تلفن زیر در جریان قرار دهید: abdulqawee2000@yahoo.co.uk
0093(0)775270508, 0093(0)0707831364

فهرست جلد پنجم

۳	(سوره سبأ)
۵۰	(سوره فاطر)
۹۱	(سوره یس)
۱۳۶	(سوره صافات)
۱۹۴	(سوره ص)
۲۳۹	(سوره زمر)
۳۰۴	(سوره غافر)
۳۶۲	(سوره فصلت)
۴۱۲	(سوره شوری)
۴۶۸	(سوره زخرف)
۵۱۹	(سوره دخان)
۵۴۳	(سوره جائیه)
۵۷۱	(سوره احقاف)
۶۰۹	(سوره محمد)
۶۴۳	(سوره فتح)
۶۸۱	(سوره حجرات)
۷۱۸	(سوره ق)
۷۴۵	(سوره ذاریات)
۷۷۲	(سوره طور)

(سوره سباء)

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب ذکر داستان قبیله سباء در آن، سوره «سباء» نامیدند. محور این سوره اثبات معاد است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

«همه ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست» یعنی: تمام آنچه در آسمانها و زمین است، ملک او و تحت تصرف اوست، آنچه بخواهد با آنها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آنها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمانها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او در برابر نعمتهایی است که با آفرینش آنها بر خلق خویش منت نهاده است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده است، علم و تجربه‌ای که آنان را الزاما به این حقیقت می‌رساند که او آفریننده آسمانها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند در برابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سوره فاتحه گذشت.

«و در آخرت نیز ستایش از آن اوست» یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگان در سرای آخرت؛ آنگاه که به بهشت

در آیند چنان که خداوند ا در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: **(وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ)**: (و گفتند: همه ستایشها از آن خداوندی است که وعده خویش به ما را راست گردانید) «الزمر/۷۴». پس ستوده مطلق در دنیا آخرت نیز اوست چنان که ستوده مطلق در دنیا نیز هو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان که مالک دنیا نیز اوست «و اوست حکیم» که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است «آگاه» است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

«آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند» از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دفیینه‌های دیگر «و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید» از کشتها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آب چشمه‌ها و غیره «و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید» از فرشتگان و کتابها به سوي پیامبرانش و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وي «و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود» از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرندهگان و وسایل نقلیه هوایی و فضایی^۱ «و اوست مهربان» به

^۱- مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ . ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وي را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیه کریمه در جلوی دیدگان

بندگان؛ با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند «آمرزنده» است گناهانشان را. شهید سید قطب: در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحه عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصور و خیال انسان در برابر آنها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماماً وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیه کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آنها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در يك لحظه واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین يك لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که در آن بالا می‌روند. چه کسی می‌تواند تصور کند که در يك لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرات گاز و شعاع‌های برقی در این يك لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند... و چشمان

من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان الله!).

بلاکيف خدای سبحان که هرگز نمی‌خواهد مراقب آنهاست؟

همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین يك لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن – هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمري طولاني را در امر شمارش سپري کنند – براي شمارش آنچه که فقط در همین يك لحظه اتفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی‌که علم فراگیر الهی، به همه اینها در هر مکان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همین يك آیه براي اثبات این حقیقت که قرآن سخن بشر نیست، کافی می‌باشد».

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالَمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳)

«و کافران گفتند: قیامت برای ما فرامی‌رسد» این سخن را از روی انکار وجود قیامت، یا انکار اخباری که از جانب پروردگارشان بر زبان پیامبرانش به آنان می‌آید و از سر انکار کتابهای الهی و حجتها و برهانهای روشنی که بر اثبات قیامت در آنهاست، گفتند «بگو: نه چنان است» که شما می‌پندارید «سوگند به پروردگارم که حتما برای شما خواهد آمد» بدین گونه، خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قیامت خبر داده و برای تقویت و تأکید این خبر، به‌نام او بر صحت آن سوگند بخورد. «همو که دانای غیب است و هموزن ذره‌ای، نه در

آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده» و پنهان «نیست» و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد «و نه کوچکتر از آن» هم وزن ذره «و نه بزرگتر از آن است مگر این که در کتابی مبین ثبت شده است» یعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده است. بنابراین، اگر استخوانهای انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند، حق تعالی می‌داند که کجا رفته و کجا پراکنده شده‌اند لذا آنها را چنان که در آغاز آفریده است، از نو می‌آفریند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهارمی ندارند و خداوند در همه آنها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیه دیگر، یکی در سوره «یونس/۵۳» و دیگری در سوره «تغابن/۷» است».

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه - که همانا وقوع قیامت است - خبر می‌دهد».

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (٤)

«تا» حق تعالی با وقوع معاد «کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد» یعنی: فایده آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند «آنانند که برایشان آمرزشی است» بر گناهانشان و آنانند که به سبب غلبه ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهی که

کرده اند، از سوی خداوند محو می‌شود» و
برایشان روزی‌ای گرامی است» که عبارت است
از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به سبب
ایمان و اعمال صالحشان – همراه با فضل و
نوازشی از سوی خدای سبحان – در بهشت به
ایشان ارزانی می‌شود.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٍ (۵)

«و کسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی
کردند» یعنی: کسانی که در رد و ابطال
آیات فرورستاده ما بر پیامبران ﷺ سعی و
تلاش کردند، به این پندار باطل که از
چنبره عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این
اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و
زندگی مجددی در کار نخواهد بود «آن گروه»
که چنین سعی بی‌حاصلی کردند «برایشان
عذابی از رجز بسیار دردناک باشد» رجز:
بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶)

«و کسانی که علم داده شده اند، می‌بینند»
یعنی: می‌دانند «که آنچه از جانب
پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است»
یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند،
می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند
نازل شده حق است و این دانایان حقیقت‌پو،
صحابه رسول خدا هستند. به قولی: ایشان
مؤمنان اهل کتاب – مانند عبدالله بن سلام و
یاران وی – اند «و می‌دانند که به سوی راه
غالب ستوده صفات هدایت می‌کند» یعنی: آن

دانشیافتگان به کتاب خدا، می‌دانند که این قرآن به‌سوی دین حق خدا که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن را به عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمتهای وقوع قیامت است.»

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷)

«و کافران گفتند» برخی به برخی دیگر استهزاکنان «آیا شما را بر مردی راهنمایی‌کنیم» منظورشان حضرت محمدص است «که به شما» از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور «خبر می‌دهد» و آن این است که: «چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید» یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همه ذرات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید «آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت» یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، بازمی‌گردید؟ آنها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعده خداوند بر برانگیختن مجدد – که به زبان پیامبرش اعلام کرده است – گفتند.

**أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ
وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (٨)**

«آیا بر خدا دروغی بر بسته یا او جنونی دارد» یعنی گفتند: آیا محمدص در آنچه که راجع به زنده شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغگوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به‌گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را رد کرده می‌فرماید: «بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و درازی هستند» یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمدص شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی درافتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیامهای الهی که این پیامبر بر حق آورده است، ایمان نیاورده‌اند، آنها باید بدانند که به‌سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که امروز نیز در گمراهی‌ای بس دور و دراز از حق قرار دارند.

آن‌گاه خدای عزوجل برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

**أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَخْسِفُ
بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ
(٩)**

«آیا به سوي آنچه - از آسمان و زمین - که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته اند؟» خداوند متعال اینگونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که اینگونه قضاوت و برداشت - جز به سبب عدم تفکر و تدبیرشان در آفرینش آسمان و زمین - از آنان سر نزده است زیرا اگر آنها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: **(إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ)** این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همه اینها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به همراه دارد. پس اگر آنها با تدبیر و تعمق به سوي آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفریننده این دو پدیده عظیم، قادر است تا قیامت را نیز بر پاداشته و بر آنها به طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد «اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم» چنان‌که قارون را فرو بردیم «یا پاره‌هایی از آسمان» یعنی: قطعه‌هایی از آن را «بر آنان فرو می‌اندازیم» چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فروافگندیم^۱. پس چگونه از عذاب حق تعالی

^۱- نگاه کنید به سوره «حجر/۷۸».

احساس ایمنی می‌کنند؟! «قطعاً در این امر» که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین «نشانه‌ای است» واضح و دلالتی است آشکار «برای هر بنده منیبی» که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دائمی فروتنانه مطیعانه به‌سوی الله ا، موصوف باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰)
«و به‌راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم» که این فضل و مزیت، دادن نبوت و کتاب زبور و به‌قولی: دادن نیروی نرم کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ا در همین آیه از: **(يَا جِبَالُ أَوِّبِي...)** تا آخر آن ذکر کرده است. «ای کوهها! همراه او تسبیح گوید» یعنی گفتیم: ای کوهها! همراه داوود و همصدا با تسبیح گفتن او، تسبیح گوید «و پرندگان را» یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گوید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس‌دلکش، نیرومند و مؤثر عنایت کرده بود. چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول‌خدا ص شب هنگام صدای ابوموسی اشعری را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرا دادند آن‌گاه فرمودند: «لقد اوتي

هذا مزمار من مزامير آل داوود: به راستي به اين شخص، مزماري از مزامير آل داوود داده شده است». «و آهن را براي او نرم گردانيديم» تا هر چه ميخواهد با آن بسازد. به قولي: آهن در دست داوود مانند شمع نرم ميشد و آن را بنيروي آتش به هرشكلي كه ميخواست تبديل ميكرد.

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرَ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
(۱۱)

«فرموديم كه زره هاي بلند و رسا بساز» سابغات: زره هاي كامل، وسيع و گشادي است كه تمام بدن را بپوشاند. يادآور ميشويم كه داوود؛ اولين سازنده زره در دنياست. «و در بافتن حلقه ها اندازه را نگاه دار» سرد: بافته هاي زره است. گفته ميشود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه هاي زره است. يعني: زره را نه آنچنان كوچك و نازك بساز كه سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعي نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخيم بساز كه بر پوشنده خود سنگيني كند. «و كار شايسته كنيد» اي اهلبيت داوود! «در حقيقت من به آنچه ميكنيد بينايم» و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نيكتان پاداش ميدهم.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ
(۱۲)

«و براي سليمان باد را» تقدير سخن چنين است: و براي سليمان باد را رام گردانيديم «كه سير بامدادي آن يك ماهه راه و سير شامگاهي آن نيز يك ماهه راه بود» يعني: باد به فرمان سليمان ÷ بامداد در اول روز مسافت يك ماه راه را ميپيمود و شامگاهان در آخر روز نيز همين فاصله را سير ميکرد. ابنكثير به نقل از حسن بصري ميگويد: «سليمان ÷ بامدادان از دمشق بر تخت خود مينشست و سوار بر بالهاي باد به اصطخر فرود ميآمد و در آن غذاي ناشتا (نهار) را تناول ميکرد و در نيمه اخير روز از اصطخر بر فضاپيماي بادي خود مينشست و شامگاه در كابل (مرکز افغانستان) فرود ميآمد. و در ميان دمشق و اصطخر – براي كسيكه به شتاب راه بپيمايد – مسافت يك ماه راه است و در ميان اصطخر و كابل نيز – براي كسي كه به شتاب راه بپيمايد – همين مقدار راه است.»

«و چشمه مس را براي او روان ساختيم» به طور گدازان و جوشان چنانكه براي داوود ÷ آهن را نرم گردانيديم «و برخي از جنيان نزد او به اذن پروردگارش كار ميکردند» يعني: به فرمان خويش براي او از جنيان كساني را كه پيش روي او كار ميکردند، رام كرديم. كه ذكر كارهاي جنيان در آيه بعد ميآيد. «و هر كس از آنها از فرمان ما» كه او را بدان فرمان داده بوديم، يعني از پيروي سليمان ÷ «عدول كند، از عذاب سوزان به او ميچشانيم» كه اين عذاب در آخرت و به قولي در دنياست.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٍ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳)

«می‌ساختند» آن جنیان «برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها» محارِب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به‌قولی: مراد از محارِب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تمائیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به‌قولی: این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان[ؑ] مباح بود اما این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمدص است منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون: سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران اند». ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی‌روح – مانند انسان و حیوان – نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «ساختن مجسمه – بجز اسباب‌بازی کودکان – به اجماع علما حرام است. اما در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما - از صحابه تابعین و ائمه
مذاهب - به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در
زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد،
یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد -
مانند تصاویر پشتی‌ها و بالشت‌ها - جایز
شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست
که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم
نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر
فوتوگرافی در حقیقت - به آن معنایی که در
احادیث آمده است - تصویر نیست و مانند
افتادن پرتو صورت انسان در آئینه یا آب
می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه‌سازی با
آفرینش خداوند در کار نیست».

«و» نیز جنیان برای سلیمان ÷ **«کاسه‌های بزرگ
حوض مانند»** می‌ساختند که در بزرگی خود به
مانند آب‌شخور شتران بود به طوری‌که جمعی
بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن
می‌خوردند. جوابی: حوض‌هایی است که شتران
را در آنها آب می‌دهند. «و» نیز جنیان
برای سلیمان ÷ **«دیگ‌های ثابت در جاهای خود»**
می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی
انسانی حمل می‌شد و نه حرکت داده می‌شد **«ای
خاندان داوود! شکرگزار باشید»** یعنی: به
خاندان داوود گفتیم: به‌عنوان شکر و
سپاسگزاری حق تعالی در برابر آنچه که به
شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما
عمل کنید **«و از بندگان من اندکی
سپاسگزارند»** که شکر نعمت را با قلب و
زبان و اعضای‌شان به‌جا آورند. البته این
امر، اخباری از واقعیت امر است. حقیقت

شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول‌خدا ص آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست‌داشته‌ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را زنده‌دار بود» **«و به نماز و رازونیا می‌پرداخت»** و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید. و دوست‌داشته‌ترین روزه نزد خداوند، روزه داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره π آمده است که رسول‌خدا ص بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت ص پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل فی الرضا والغضب، والقصد فی الفقر والغنی، وخشیة الله فی السر والعلانیة: در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه‌روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (١٤)

«پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم» یعنی: چون بر سلیمان ÷ به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی الزام کردیم، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، از اینرو، جنیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می‌دادند پس «چیزی جز کرم چوبخواره» یعنی: موریانه «که عصای سلیمان را» که بر آن تکیه داده بود «می‌خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد» سلیمان ÷، بعد از آنکه عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ «جنیان پی بردند» و بر آنان آشکار شد «که اگر غیب را می‌دانستند» یعنی: اگر این پندارشان که غیب را می‌دانند صحیح بود، قطعاً در آن صورت از مرگ وی باخبر می‌شدند و بعد از مرگ وی به مدت درازی «در عذاب خوارکننده درنگ نمی‌کردند» و باقی نمی‌ماندند و دیگر درحالی‌که او مرده بود، در قبضه اطاعت وی باقی نمی‌ماندند، آن عذاب خوارکننده، کارهای دشواری بود که سلیمان ÷ آنان را بدان گماشته بود. اما چون کرم چوبخوار عصایش را خورد و پیکر بی‌جان او بر زمین افتاد، جنیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند که آنها غیب را نمی‌دانند.

ابن‌کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان ÷ بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا

می‌خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

**لَقَدْ كَانَ لِسِبَا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (۱۵)**

«قطعاً برای قوم سبأ» سبأ: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سبأ «در مساکنشان» که در شهر مأرب قرار داشت «نشانه‌ای بود» دال بر وجود خداوند، قدرت، وحدانیت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: «دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ» وادی سبأ بود، که در آنها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: «از روزی پروردگارتان بخورید» مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است «و او را شکر کنید» بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش بپرهیزید «شهری است پاکیزه» به سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن «و پروردگاری است آمرزنده» یعنی: پروردگاری است نعمت بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان. ابن عباس می‌گوید: «مردی از رسول‌خداص پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول‌خداص فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی

است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکنین شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب‌شناس) می‌گویند: «نام سباء، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود. سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی‌هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهناي وادي به غرس درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سد در سال (۱۹۸۷ م) تجدید بنا شده است.

**فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ
وَأَثَلِ وَشْيٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶)**

«پس روی گردانیدند» قوم سباء از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند «پس بر آنان سیل عرم را فرستادیم» یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش، سد مأرب را در هم شکست و آب آن به باغستان‌هایشان سرازیر شده آنها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گلولای مدفون کرد. این سیل معروف به عرم است، عرم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. «و به جای آن دو باغستانشان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم» که هیچ خیری در آنها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و

«داراي ميوه‌هاي بدمزه» بود و درختاني با اين خصوصيت را براي‌شان رويانده بوديم. خمط: بر هر درخت تلخ و خارداري اطلاق مي‌شود. «و داراي درخت شوره گز» بود که اصلا هيچ ميوه‌اي ندارد «و چيزي اندک از درخت کنار» داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به‌جاي آنها درختان شوره‌گز، اراك و درخت کنار را که ميوه‌اي شبیه عناب دارد، جانشين آنها کرد و درخت کنار، بهترين آنها بود.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷)

«اين عقوبت را به‌سزاي كفر» و ناسپاسي «آنان به آنان جزا داديم و آيا جز ناسپاس را مجازات مي‌کنيم؟» يعني: ما کسي را مجازات مي‌کنيم که کفران نعمت کند، يا وجود و وحدانيت ما را انکار کند.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا أَمِينٍ (۱۸)

«و ميان آنها» يعني: ميان قبيله سباء «و ميان آباداني‌هاي که در آنها برکت نهاده بوديم» که عبارت از آباديهاي سرزمين شام بود «قریه‌هاي به هم پيوسته‌اي قراردادده بوديم» که چون بر تپه‌هاي بلند بنا شده بودند، نمايان بودند و چنان به هم نزديک بودند که يك قريه از قريه ديگر ديده مي‌شد. مقصد تجارتي قوم سباء، سرزمين شام بود که آنها از شهر مارب به‌سوي آن مي‌شتافتند و در سراسر مسير ميان مارب و شام، آبادي‌ها و شهرکهاي به هم پيوسته‌اي

قرار داشت، به طوري که آنها در راه خویش شب در يك قريه مي خوابيدند و فردي آن چاشتگاه به قريه اي ديگر مي آمدند تا آن که به سرزمين خود بازمي گشتند و ميانه مارب و صنعاء سه شبانه روز راه فاصله است. **«و در ميانه آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بوديم»** يعني: آن قريه ها را در مسافت هاي معينی از يك ديگر قرار داده بوديم به طوري که مفسران مي گویند: **«استراحت نيم روز آنان در آبادي اي بود و شب گذراندن آنها در آبادي اي ديگري تا اين که به شام مي رسيدند»**.

«در آنها شبها و روزها با کمال امن و امان سير کنيد» يعني: برايشان گفتيم: در اين قريه هاي به هم پيوسته و زيبا و خرم، شبها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بيم شماسست، سروسفر کنيد. به قولي: شمار آن قريه ها، چهار هزار و هفتصد قريه مشجر و مثمر بود، که آنان به مدت چهار ماه در کمال امن و امان در آنها سير مي کردند تا آن که فاصله ميانه مارب و شام را مي پيمودند. قتاده مي گوید: **«آنها در اين مسير پر از نعمت - بي آن که از چيزي بترسند، يا از گرسنگي و تشنگي اي بيم داشته باشند - سير مي کردند، به گونه اي که مسافر اين مسير، نيازي به حمل آب و توشه راه نداشت و در هر جايي که فرود مي آمد، آب و ميوه اي فراوان مي يافت»**. ولي آنها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقت و زحمت شدند:

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَقَابًا مُمَزَّقًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (١٩)

«تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز» یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادیها را آرزو نمودند تا به اسبهای نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند «و بر خود ستم کردند» با کفر و معاصی «پس آنها را افسانه‌ها گردانیدیم» برای آیندگان، به طوری که بعد از آنها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند «و آنها را پاره پاره ساختیم پاره پاره ساختنی تمام» یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمینها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدانسان که اعراب پارگی و پراکندگی يك قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تفرق القوم أیدی سباء: فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سباء، متفرق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیله اوس و خزرج که از قبیله بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیله غسان به شام رفت، قبیله ازد به عمان و قبیله خزاعه به سرزمین تهامه «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است» واضح و دلالتها و عبرتهایی است روشن «برای هر صبر کننده شکرگزاری» یعنی: برای هر کسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البته هر مؤمنی باید اینچنین باشد.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢٠)

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت» یعنی: شیطان در حق اهالی سباء چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیت رساند، یا راست یافت «پس» اهالی سباء «از او پیروی کردند» حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آنها را به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افگندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آنها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند «جز گروهی از مؤمنان» که دست رد بر سینه شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفار اندک بودند.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (٢١)

«و شیطان را برآنان هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: او آنان را به‌زور و اجبار به کفر وادار نساخت «مگر» کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آنها را به وسوسه شیطان مبتلا گردانیدیم «تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است» یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسه شیطان گردانیدیم تا این واقعیت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیر آن ما به همه چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند شیطان

را بر آنان مسلط کرد چنان‌که مگس را بر چشمان آلوده مسلط می‌کند و قطعا قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را از دست می‌دهد اما کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به سلامت می‌مانند **«و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است»** از آن‌جمله بر اعمال این گروه از کفار پس به زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲)

«بگو» ای پیامبرص! به کفار قریش **«کسانی را که گمان می‌کنید»** خدایان هستند **«بجز الله بخوانید»** تا از شما زیانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: **«هم وزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند»** یعنی: آنها در هیچ امری، بر خیر و شر و نفع یا ضرر قدرتی ندارند **«و آنان را در آسمان و زمین هیچ شرک‌تی نیست»** یعنی: بتان را در آسمانها و زمین هیچ مشارک‌تی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرف **«و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست»** که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و اداره آسمانها و زمین و کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)

«و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد» یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازه شفاعت‌گری داده است؛ از فرشتگان، پیامبران و مانند آنها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلماً کافران سزاوار شفاعت نیستند «تا چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف شود» مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند او را وحی سخن گوید و اهالی آسمانها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی دیگر می‌پرسند و:

«می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبه بزرگ» یعنی: پروردگار ما سخن حق و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهاری است که کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد.

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا اینچنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ

الملائكة بأجنحتها خضعانا لقوله كأنه سلسلة علي صفوان ينفذهم ذلك فإذا فزع عن قلوبهم، قالوا: ماذا قال ربكم؟ قالوا للذي قال: الحق؛ وهو العلي الكبير: چون خدای عزوجل به امري در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بالهای خود را به هم می‌زنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می‌گیرد و چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف می‌شود، از یکدیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، می‌گویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ».

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

«بگو» ای محمدص به آنان «کیست که شما را از جانب آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟» روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آنها «بگو: الله» یعنی: اوست که ما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهده هم‌وزن ذره‌ای هم نمی‌توانند برآیند «و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم» یعنی: قطعا یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای آفریننده روزی‌دهنده را به یگانگی خوانده و مخصوصا او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی

هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زیانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قرار دارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قرار دارند که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی‌رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوه استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وادار دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وادارند تا در موضوع مورد نظر تأمل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

«بگو» ای محمدص به آنان «شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید» یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا جرم باشد، بدانید که از شما درباره جرم ما سؤال نخواهد شد «و ما نیز از آنچه شما می‌کنید» از کفر و عدم اجابت به دعوت حق «بازخواست نمی‌شویم» یعنی: هیچ زیانی به ما نمی‌رسد. معنای این

سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از ما یید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (٢٦)

«بگو» ای محمدص به آنان «پروردگاران ما و شما را جمع می‌کند» روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان «سپس در میان ما به حق حکم می‌کند» و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند «و اوست فتاح» یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی «دانا» به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلق می‌گیرد.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٢٧)

«بگو» ای محمدص به آن کافران «کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید» تا من آنها را ببینم و توانایی‌هایشان را بسنجم «چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت» یعنی: بر خود بلرزید و از ادعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستید و بدانید که ذات یکتا در الوهیت، همانا الله است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٢٨)

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیت و فراگیری رسالت محمدی ص را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: «و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم» اعم از عرب، عجم و تمام مکلفان، که برای مطیعان مژده آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در حدیث شریف آمده است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: به سویی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: به سویی جن و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را به سویی تمام مکلفان فرستادیم «ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند» آنچه را که نزد خدا از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافی را که در بعثت پیامبر ص دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفت و امداد دارد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۲۹)

«و می‌گویند: این وعده» که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید «کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید» زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

«بگو» ای محمد ص به آنان «برای شما ميعاد روزی است مقرر» که روز رستاخیز است «که نه ساعتی از آن» ميعادی که برای شما مقرر شده است «باز پس می‌افتید و نه پیش» بلکه

این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداونداً وقوع آن را در آن وقت مقدر کرده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱)

«و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است» از کتابهای آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ «هرگز باور نمی‌کنیم و اگر ببینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند» یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ «که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند» یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یکدیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا با هم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را ببینی، یقیناً صحنه هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. «مستضعفان» یعنی: پیروان و زبردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروایشان «می‌گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خدای عزوجل و پیروی از رسول وی ص باز می‌داشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به خداونداً و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

**قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ
بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲)**

«مستکبران» در پاسخ «به مستضعفان» و در مقام انکار و رد آنچه که گفته اند؛ «می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم» یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع کردیم؟ «بعد از آن‌که به شما آمد» آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست «بلکه شما خود مجرم بودید» یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای فشرده و مرتکب جرم‌های بسیار و گناهانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود که شما را به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی‌هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهانه‌ها و حجت‌های پیامبران^ﷺ سر پیچیدید.

**وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ
نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي
أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)**

«و مستضعفان به مستکبران می‌گویند» در رد پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند «نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت» مکر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمر و برنامه‌ریزی شده شما به سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافکند «آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرر کنیم» انداد:

همتایان و هماننداندند «و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند» این جمله به هر دو گروه برمیگردد؛ یعنی هر دو گروه - اعم از مستکبر و مستضعف - هنگامی که عذاب را ببینند، دردل خود بر آنچه که از کفر انجام داده اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هر يك از دو گروه - از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل - پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویدا است. به‌قولی: معنای (أسروا) در اینجا (أظهروا) است زیرا فعل (أسروا) از اضداد است و هر دو معنای آشکار کردن و پنهان کردن را می‌رساند. یعنی: هر دو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند «و غلها را در گردنهای کسانی که کافر شده اند می‌اندازیم» یعنی: طوقهای آهنین را در دوزخ در گردنهایشان می‌اندازیم. «آیا جز در برابر آنچه کرده اند» از شرك به خدای لاشریک «جزا داده می‌شوند؟» هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
(۳۴)

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش و سفارش وی به تاسی و اقتدا به پیامبران ما قبلش^۱ می‌فرماید: «و ما در هیچ شهری» از شهرها «بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم» که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد «مگر این که مترفان

آن» یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شر و فساد «گفتند» به پیامبرانشان: «قطعاً ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم» یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده اید، تکذیبکننده شمایم.

ابن ابی حاتم و ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابی رزین^۳ روایت کرده اند که گفت: «دو مرد تاجر با هم شریک مال بودند پس یکی از آنها به شام رفت و دیگری در مکه باقی ماند و چون رسول خدا ص مبعوث شدند تاجری که در شام بود به رفیقش نوشت که: کار دعوت محمد ص چگونه است؟ رفیقش در پاسخ نوشت: کار محمد ص اینگونه است که کسی از قریش - جز مردم فروپایه و مسکین - از وی پیروی نکرده است. آن مرد - که اهل سواد بود و کتاب میخواند - تجارتش را فرو گذاشت و نزد رفیقش به مکه آمد و به او گفت: مرا نزد محمد ص راهنمایی کن. پس چون نزد رسول خدا ص آمد از ایشان پرسید: به سویی چه چیزی دعوت می کنی؟ رسول خدا ص فرمودند: به سویی این و این... (و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند) گفت: گواهی می دهی که فرستاده خدا هستی. آن حضرت ص فرمودند: از کجا دانستی که من فرستاده خدا هستم؟ گفت: قطعاً هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده اند. آن گاه این آیه نازل شد: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ...).

سپس رسول خدا ص به

وي پیغام فرستادند که: خداوند! تصدیق سخنت را نازل کرد.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵)

«و گفتند» مستکبران به مؤمنان؛ «ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذابشونده نیستیم» یعنی: خداوند! ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی‌کند.

خدای عزوجل در رد پندارشان فرمود:

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

«بگو» ای محمدص به آنان: «بی‌گمان پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند» پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده است و نه تنگ‌گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه‌ای واضح و روشن است زیرا چه بسا که خداوند! از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان

بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت
بالغه از آن اوست.

**وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)**

«و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را
به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبه
قربت» یعنی: بدانید که بسیاری اموال و
اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و
فضل ما نزدیک گرداند، اینها قطعاً دلیل
محبت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال
و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست
تا در عرصه ظهور معلوم بداریم که چه کسی
آنها را در طاعت ما به کار می‌گیرد و
چه کسی ما را در آنها نافرمانی می‌کند «مگر
کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده
باشند» یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و
کار شایسته کرده باشد و اموالی را که
خداوند به وی داده است، در طاعت وی صرف
کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس
این نوع از عقیده و عمل و این‌گونه اموال
است که او را به ما نزدیک می‌گرداند.
همچنین فرزندی انسان را به خداً نزدیک
می‌گرداند که انسان او را بر بنیاد طاعت
خدای عزوجل تربیت کرده باشد. «پس برای
آنان دوبرابر آنچه عمل کرده اند پاداش
است» یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان
شایسته‌کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده
برابر تا هفتصد برابر «و آنها در غرفه‌ها
آسوده خاطر هستند» از تمام آنچه که ناخوش
می‌دارند. مراد: غرفه‌های بلند بهشتی است.

در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها دیده می‌شود و درون آنها از بیرون آنها. در این اثنا اعرابی‌ای پرسید: آن غرفه‌ها از آن کیست؟ رسول‌خدا ص فرمودند: «لمن طیب الکلام و أطعم الطعام و أدام الصيام و صلی باللیل والناس نیام: برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد، (مسکینان و مستمندان) را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نمازگزارده باشد درحالی‌که مردم در خوابند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالی لا ینظر إلی صورکم و أموالکم ولكن إنما ینظر إلی قلوبکم و أعمالکم: بی‌گمان خداوند ا به صورتها و اموال شما نگاه نمی‌کند بلکه جز این نیست که به دلها و اعمالتان نگاه می‌کند».

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

«و کسانی که در آیات ما سعی می‌کنند» در جهت رد و انکار و طعن زدن به آنها؛ حال آن‌که «مقابله‌کنان» هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ «آنانند که در عذاب احضار می‌شوند» یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آنها را در عذاب می‌افکنند و آنها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی‌یابند.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می‌کند تا بر رد پندار آنها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: «بگو» ای محمدص به آنان «در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند» به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. «و هر چه را انفاق کردید» در امور خیری که خداوند در کتاب خویش به آنها امر کرده و پیامبرش آنها را روشن ساخته «پس خدا عوضش را می‌دهد» به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است «و او بهترین روزی‌دهندگان است» زیرا روزی دادن بندگان به یکدیگر، فقط به تقدیر و میسر کردن اوست و در حقیقت امر آنها روزی‌دهنده نیستند.

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.
سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية: هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر

خود و خانواده اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته می‌شود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد،^۱ صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی خداوند عوض دارد چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يوارى عورته، وجلف الخبز والماء: فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزینند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیه ۳۶) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند می‌باشد اما (آیه ۳۶) در رد کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانه رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ ساختن روزی در اینجا، برای يك شخص در دو حال یا دو وقت است اما در آنجا برای اشخاص متعدد بود.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

^۱-مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

«و» یادکن «روزي را که خداوند همه آنان»
 اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف
 «را محشور مي‌کند» براي حساب «سپس به
 فرشتگان مي‌گويد» به‌عنوان سرکوب مشرکان و
 سرزنش کساني که غير خدای عزوجل را
 پرستیده‌اند «آيا اينها بودند که شما را
 مي‌پرستيدند؟».

**قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ
 مُؤْمِنُونَ (٤١)**

«فرشتگان مي‌گويند: منزهي تو» پروردگارا!
 از شريك و همتا «ولي ما تو هستي» فقط تو
 سرور و سرپرست ما هستي «نه آنها» و ما
 هرگز آنها را به پرستش فرانخوانده‌ايم و نه
 آنها را به دوستي و سروري گرفته‌ايم بلکه
 ما جز تو ولي و سروري نداريم «بلکه آنها
 جنیان را مي‌پرستيدند» يعني: آنها شياطين
 را که عبارت از ابليس و لشکريانش هستند،
 مي‌پرستيدند و مي‌پنداشتند که آنها را
 مي‌بينند و آنها فرشتگان و دختران خدايند
 «بيشتر آنان به جنیان مؤمن بودند» و آنچه
 را که جنیان از وسوسه‌ها و اکاذيب به آنان
 القا مي‌کردند، تصديق مي‌نمودند از آن جمله
 دستورشان در پرستش بتان را.

**فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
 النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (٤٢)**

«اما امروز هيچيك از آنان» يعني: هيچيك
 از پرستشگران و پرستش‌شدگان «براي يك‌ديگر
 مالك سود و زياني نيستيد» يعني: در روز
 قيامت، نه پرستش‌شدگان براي پرستشگران

مالك سودي - يعني شفاعت و نجاتي - هستند و نه مالك زياني - يعني مالك هلاکت و عذابي «و» آن روز «به کساني که ستم کرده اند» بر خود با پرستش غير خداوند «مي گوييم: بچشيد عذاب آتشي را که آن را تکذيب مي کرديد» در دنيا.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٤٣)

«و چون آیات بينات ما» يعني: آیات قرآني ما که دلالت آنها روشن و معاني آنها آشکار است «بر آنها خوانده شود، مي گويند: اين» خواننده آیات، يعني رسول اکرم ص «جز مردی نيست که مي خواهد شما را از آنچه پدران شما» يعني: پيشينيان شما «مي پرستيدند» از بتاني که مورد پرستش آنها بود «باز دارد و مي گويند» بار دوم «اين» قرآن «جز دروغي بربافته» و بهتاني برساخته «نيست. کساني که به حق - چون به سويشان آمد - کافر شدند، مي گويند» يعني: براي بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوت و شريعت اسلام، يعني در باره ديني که رسول خدا ص براي شان آورده، مي گويند: «اين جز جادوي آشکار نيست» يعني: اين دين و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (٤٤)

«و ما کتابهايي به آنان نداده بوديم که آن را بخوانند» يعني: بر مشرکان عرب کتابهاي آسماني اي که آنها را بياموزند،

نازل نکرده‌بویم «و پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به‌سویشان نفرستاده بودیم» که آنها را به‌سوی حق خوانده و از عذاب ما بیم دهد و از آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیبشان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه ودلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبث و تمسک کنند. پس ای‌پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجت، تو را تکذیب کردند درحالی‌که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤید این عملشان باشد، به سویشان نیامده است؟.

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (٤٥)

«و» ای محمدص! «کسانی که پیش از اینان بودند» از امتهای پیشین «نیز تکذیب پیشه کردند» چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند «در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند» یعنی: مردم مکه – اعم از مشرکان قریش و غیرآنان از اعراب – با همه نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوت و مکت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی «آن‌گاه» که آن پیشینیان «پیامبران مرا دروغ‌زود شمردند» آنها را با همه مکت و قوتشان هلاک ساختیم – مانند اقوام عاد و ثمود و امثالشان را – به‌قولی: معشار، یک‌صدم است «پس چگونه بود عقوبت من» نکیر: یعنی: چگونه بود انکارم

بر آنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٤٦)

«بگو» ای محمدص به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند «جز این نیست که من به شما فقط يك اندرز می‌دهم» یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به يك خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ «و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به‌پا خیزید» یعنی: تنها سفارش و موعظه من به شما، قیامت‌ان در طلب حق با تفکر و اندیشه راستین خالصا برای رضای خدای عزوجل و بدون هوی و عصبیتی است «و سپس اندیشه کنید» و تأمل ورزید و برخی از شما برخی دیگر را به اخلاص نصیحت کنید و بگویید: بیاییم در حقیقت کار رسول‌خداص و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تکتک به‌پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوش و پراکنده می‌گرداند اما دو نفر می‌توانند تفکر کرده و هر يك محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هر دوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه يك فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: **«این رفیق شما هیچ جنونی ندارد»** نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این‌گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه درباره او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، در عین حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده است دلیل آشکاری بر صدق و راستگویی اوست **«او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید»** یعنی: در پیشاپیش قیامت **«نیست»**.

امام رازی می‌گوید: **«بعد از آن‌که اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) به توحید اشاره دارد و فرموده وی: (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ) به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: (بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) به روز آخرت و به‌نزدیکی زمان آن اشاره دارد»**. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس آمده است که: رسول اکرم ص روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: **«یا صباحا»** قریش با شنیدن این ندا به‌سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن‌حضرت ص فرمودند: **«به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن بامداد یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد،**

آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: چرا تصدیقت نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می‌کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می‌دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: **(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...)**.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٤٧)

«بگو» ای محمدص به آنان «هر مژدی که از شما طلبیده باشم» در ازاء تبلیغ رسالت «پس آن متعلق به خودتان!» یعنی: من در برابر ابلاغ پیام‌های الهی، از شما هیچ مژدی درخواست نکرده و نمی‌کنم. «مژد من جز بر خدا نیست» نه بر غیر وی «و او بر هر چیزی گواه است» یعنی: به هر چیزی آگاه است و چیزی از او پنهان نمی‌ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من در برابر دعوت شما به راه حق، از شما مژدی درخواست نکرده‌ام و اگر سراغ دارید که از شما مژدی درخواست کرده باشم، بگویید تا آن را به شما برگردانم.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ (٤٨)

«بگو» ای محمدص به آنان «بی‌گمان پروردگارم حق را در میان می‌افکند» یعنی: به حق سخن می‌گوید و آن را - که چیزی جز قرآن و وحی نیست - به‌سوی پیامبرش القا می‌کند. به‌قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به‌سوی آن مورد

هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می‌کوبد و نگویند «و او دانای غیب‌هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسانها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (٤٩)

«بگو» ای محمدص به آنان «حق آمد» یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرنده برهانهاست به میدان آمد «و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد» یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول‌خداص در روز فتح مکه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) «اسراء/ ٨١» و نیز این آیه را می‌خواندند: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) .

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (٥٠)

«بگو» ای محمدص به آنان «اگر گمراه شدم» از راه حق و هدایت «جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم» یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد «و اگر هدایت شدم، این به سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد» حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیله قرآن «بی‌گمان او شنوای نزدیک است» به من و به

شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱)

«و اگر می‌دیدي» اي محمدص! «هنگامي را که مضطرب شوند» کافران در هنگام مرگ يا رستاخيز. قتاده مي‌گويد: «اين اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامي است که از قبرهايشان بيرون مي‌آيند». اما ابن‌کثير مي‌گويد: «صحيح اين است که مراد از آن، اضطراب روز قيامت است». يعني اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببيني، قطعاً کاري هولناک و شگفت‌آسا را ديده‌اي «آنجا هيچ گريزي در کار نيست» کسي از آنان از نزد ما نمي‌تواند بگريزد و نجات يافتني نيست «و از جايي نزديک فروگرفته شدند» يعني: از روي زمين، يا از قبرهايشان، يا از صحنه حساب روز قيامت گرفتار آمده‌اند پس به هر حال، آنان از خداوند دور نيستند و نمي‌توانند از نزد او بگريزند و به آساني فروگرفته مي‌شوند.

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَإِنَّا لَلْتَّائِبِينَ (۵۲)

«و مي‌گويند» در آن بحبوحه هول و هراس آنگاه که عذاب را مشاهده مي‌کنند «اکنون به او» يعني: به محمدص، يا به خدا، يا به قرآن «ايمان آورديم. از کجا از جايي دور دست يافتن ايمان براي آنان ميسر است؟» يعني: چگونه از آخرت به ايمان

دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فرو گذاشته‌اند؟ و این است معنای «از مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن‌که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳)

«و حال آن‌که پیش از این به آن، کفر ورزیدند» یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن‌که آنچه را که هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا – یعنی در دار ابتلا و آزمایش – به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. «و از جایی دور» یعنی: از دوردستها «به نادیده غیب می‌افکنند» یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتکا به ظن و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر در تاریکی افکندنها برای گمان باطلشان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حالشان به حال کسی تمثیل شده که به‌سوی چیزی تیر می‌افکند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ‌مجال برای این گمان که آن تیر به‌هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنانشان در حق پیامبرص که‌گاهی می‌گویند: شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همه اینها و امثال

آن چیزی جز افگندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظن‌وگمان و وهم نیست.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

«و میان آنان و میان آنچه خوش دارند» در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به سوی دنیا «حایلی افکنده شد، همان گونه که از دیر باز با امثال آنان» از کفار امت‌های گذشته «نیز چنین شد» و میان آنها و خواستنی‌های محبوبشان جدایی افکنده شد. «زیرا آنها در دودلی سختی بودند» فی شک مریب: یعنی: آنها در کار پیامبران ﷺ و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شک بودند. یا آنها در توحید و آنچه که پیامبران ﷺ از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شک بودند، از این روی ایمان آنها در هنگام مشاهده عذاب، از آنها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شک و شبهه پرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه رد پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند انسان را به سبب شک وی عذاب نمی‌کند».

(سوره فاطر)

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با صفت «فاطر» برای خدای عزوجل، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)

«همه ستایشها از آن خدایی است که پدیدآورنده آسمانها و زمین است» خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعي و اختراعی آسمانها و زمین بدون نمونه سابق، ستایش کرده و براین قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعا بر اعاده و بازآفرینی آن نیز تواناست. ابن‌عباس می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرموده خداوند: **(فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)** چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرانشین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آنها به رفیقش گفت: هذه بئري و انا فطرتها: این چاه از آن من است و من آن را آغازگر بوده‌ام».

«فرشتگان را پیام آورنده قرار داده است» فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل،

میکائیل، اسرافیل و عزرائیل: که هر يك پیام و مأموریتی را به سر می‌رسانند «که» این فرشتگان «دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند» قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیله این بالها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول‌خدا ص در شب اسراء، جبرئیل را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصله میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». «در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید» یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به‌قولی: مراد خط خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمییز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. اما آیه کریمه مطلق است و شامل همه این معانی و امثال آنها می‌شود. «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» پس با قدرت مطلقه خویش، هر چه بخواهد در عرصه آفرینش می‌افزاید.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٢)

«هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست» یعنی: آنچه که خداوند برای مردم از نعمتهای حسی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیت، علم، نبوت و حکمت فرو فرستد، هیچکس قادر به بازداشتن آن نیست «و آنچه را که باز دارد» از رحمت، هیچکس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران ﷺ رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند کسی بر فرستادنشان قادر نیست. به‌قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه آمده است: چون رسول خدا ص از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير آن‌گاه می‌گفتند: اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: بارخدايا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». «و اوست غالب با حکمت» پس در ملك خویش هرگونه که خواهد تصرف می‌کند، می‌دهد و باز می‌دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچکس بر حکم وی پی‌جویی و چون

و چرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

«ای مردم! نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید» با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آنها، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمانها و زمین، فرستادن پیامبران[ؑ]، افزودن در خلیق و گشادن درهای رزق و روزی «آیا هیچ آفریدگاری غیر از خدا هست که شما را از آسمان» به وسیله باران «و از زمین» با رستنی‌ها و غیر آن «روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه بعد از تجلی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می‌شوید؟. سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می‌فرماید:

وَإِنْ يَكْذِبُونَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

«و اگر» ای محمدص! «تو را دروغگو شمرند» این گروه مشرکان «قطعاً پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند» پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کن و از تکذیب کفار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت نگیر «و کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود» و او هر کس را بر اساس آنچه که سزاوار آن است جزا می‌هد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ
(۵)

«ای مردم! بی‌گمان وعده الله» به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ «حق است، زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد» با آرایشها، نعمتها و لذتهای خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «فریفته‌شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمتها و لذتهای آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» «و زنهار تا شیطان فریبکار شما را درباره خدا نفریبد» به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمزد پس به‌سوی گناهان شتاب کنید.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ
(۶)

«در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید» یعنی: بر او با طاعت خداوند یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی‌های وی فرمان نبرید «جز این نیست که او حزب خود را دعوت می‌کند تا از اهل دوزخ باشند» یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به‌سوی معاصی خدای سبحان فرامی‌خواند تا آنها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی‌ای است که او با آدم و فرزندان او دارد پس حماقتی

بزرگتر از پیروی وسوسه وی نیست. چنانکه در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می‌افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

«کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبیک نگفته و از حزب وی نگردیده‌اند «برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است» یعنی: خداوند به سبب ایمان و عمل صالحشان بر آنان می‌آمزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

«آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند» مانند مؤمن شایسته‌کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آنها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جاده هدایت روان است و می‌داند که راه‌پیمای طریق حق و صلاح می‌باشد «بی‌گمان

خداست که هر که را بخواهد» بی‌راه گذارد
«گمراه می‌کند و هر که را بخواهد» هدایت
کند «هدایت می‌کند پس خود را به سبب
حسرت خوردن‌ها بر آنان هلاک نساز» یعنی: ای
پیامبر! خود را از اندوه خوردن بر
استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز
زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است
تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند
«قطعاً خدا به آنچه می‌کند داناست» و چیزی
از کردارها و گفتارهایشان - هر چند در
خفا انجام گیرد - بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن عباس[ؓ] در بیان سبب نزول روایت شده
است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که
رسول خدا ص دعا کردند: «اللهم أعز دينك
بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام:
خدایا! دینت را با اسلام عمر بن خطاب، یا
ابی جهل بن هشام قوت بخش». پس خداوند^ﷻ عمر[ؓ]
را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این
آیه درباره این دو تن نازل شد.

**وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (٩)**

«و خدا همان کسی است که بادهای را فرستاد»
و آنها را از عدم، ایجاد کرد «پس آن
بادهای ابری را برمی‌انگیزند» از جایی که
در آن قرار دارد، یعنی بادهای آن را از
بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش
درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند
متعال خواسته است «و ما آن ابر را به سوی
سرزمینی مرده» که سبزیهای آن مرده و
اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند «رانندیم و آن

زمین را پس از مرگش» یعنی: بعد از خشک شدن و از بین رفتن نباتاتی که بر آن بوده است «بدان زنده ساختیم» با رویاندن رستنی‌ها در آن «برانگیختن مردگان نیز چنین است» یعنی: خداوند ابتدا بندگان را نیز همین‌گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقوله قدرت خداوند اقرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای عزوجل برانگیختن مردگان را اراده کند، از زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همه زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رویاند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در حدیث شریف آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچه وی؛ او از آن آفریده شده و مجدداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهره آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ اُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰)

«هر کس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آن خداست» لذا باید عزت را فقط از خدا خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هر کس که بخواهد، از این عزت

می‌بخشد. عزت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فراء می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد بداند که عزت از آن کیست، بداند که عزت همه از آن‌خداي عزوجل است». قتاده می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد به عزت برسد، باید خود را با طاعت خداونداً عزتمند گرداند». در حدیث شریف آمده است که رسول‌خداص در تفسیر: **(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا)** فرمودند: «من أراد عز الدارين فليطع العزيز: هر کس عزت هر دو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیله طلب عزت، همانا ایمان و عمل صالح است: **«کلام طیب»** یعنی: سخنان پاکیزه **«به‌سوی او بالا می‌رود»** و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این‌باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند، امر به‌معروف، نهی از منکر، تلاوت قرآن و غیره **«و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد»** یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در حدیث شریف آمده است: **«لا يقبل الله قولا إلا بعمل و لا يقبل قولا و عملا إلا بنية و لا يقبل قولا و عملا و نية إلا بإصابة السنة: خدای عزوجل هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را**

نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنت مطابقت داشته باشد». قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنه‌کار تارك فرايض، خدا را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس خداوند از هر کس که از شرك پرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه يك نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

«و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول‌خداص اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند **«آنان را عذابی سخت است»** در نهایت شدت **«و نیرنگشان خود تباه می‌گردد»** و بی‌اثر می‌شود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله‌گری است.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱)

«و خدا شما را از خاکی آفرید» در ضمن آفرینش پدرتان آدم ÷ از خاک **«سپس از نطفه‌ای»** که آن را از پشتهای پدران شما بیرون آورد **«آن‌گاه شما را زوجها گردانید»** یعنی: برخی از شما را جفت برخی دیگر

گردانید زیرا نر و ماده جفت یکدیگر هستند پس این تحول از خاک به سوي سلول زنده و از سلول زنده به سوي انساني تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. «و هیچ مادینه‌اي باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او» بنابراین، هیچ چیز از ساحه علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست «و هیچ سالخورده‌اي عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود» یعنی: عمر هیچ‌کس طولانی نمی‌شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی‌شود؛ «مگر آن‌که در کتابي» یعنی: در لوح محفوظ «ثبت است».

سعید بن جبیر می‌گوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می‌گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می‌آید، همان عمری است که به وی داده می‌شود». به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی‌شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی‌شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی‌ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عزوجل است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را

برقرار کند». اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صلۀ رحم، در قضا و قدری داخل است که علم خدای عزوجل بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صلۀ رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صلۀ رحم خویش را به جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه‌سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذَبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٢)

«و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگوار است؛ و آن دیگر شور تلخ مزه است» بیشتر مفسران برآنند که این آیه مثلی برای مؤمن و کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. اما امام‌رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائه دلیلی دیگر بر قدرت خداوند می‌باشد «و از هر یک» از این دو دریا «شما گوشتی تازه

می‌خورید» با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها «و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید» زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هر یک به‌طور منفرد جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبندها و پای‌برنج می‌سازند. «و کشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی» که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند «تا از فضل او روزی خود را طلب کنید» مراد از فضل: تجارت دریایی به‌سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدتی نزدیک است چنان‌که در سوره بقره (آیه ۱۶۴) گذشت. «و باشد که شکر گزارید» خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ فِي لَاجِلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳)

همچنان از قدرت تامه و سلطه عظیم او این است که: «شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد» پس در هر یک از آنها با کاستن از یکی دیگر، می‌افزاید «و خورشید و ماه را رام کرده است» برای منافع و مصالح انسان «که هر یک تا میعاد معین روانند» که خدای عزوجل این میعاد و سرآمد معین را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدر کرده است. این میعاد، روز قیامت است. به‌قولی: این میعاد، عبارت از مدتی است که

خورشید و ماه در آن فلك را می‌پیمایند، که يك سال برای خورشید و يك ماه برای قمر است. به قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است «این» انجام‌دهنده کارهای یادشده «الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آن اوست» یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفریننده پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرف آن است «و کسانی که شما» ای ناباوران! «به جای او می‌خوانید، مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند» قطمیر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هسته آن قرار دارد و مانند لفافه‌ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می‌زند و می‌روید. یعنی: معبودانی که شما به جای خدای لاشریک می‌خوانید، حتی مالک چیز بسیار بی‌ارزش و حقیری هم در آسمانها و زمین نیستند.

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (١٤)

«اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند» زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی‌کنند «و اگر هم بشنوند» بر فرض و تقدیر «شما را پاسخ نمی‌دهند» زیرا از پاسخ دادن به شما عاجزند «و روز قیامت شرك شما را انکار می‌کنند» یعنی: از عبادت شما بیزاری جسته و منکر این می‌شوند که پرستش آنها از سوی

شما حق بوده است چنانکه منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند «و هیچکس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «لا ینبئک مثل خبیر - در میان اعراب مثلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مثل را گویند».

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵)

«ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید» یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید «و خداوند است که» مطلقاً «بی‌نیاز حمید است» یعنی: از جانب بندگان خویش - با احسانی که به آنها کرده است و می‌کند - سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶)

«اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد» یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به‌جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیر از آنچه که شما می‌شناسید، به‌میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانی‌ش نکنند، که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌ (۱۷)

«و این کار» یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران «بر خداوند دشوار نیست» یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

«و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد» یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به دوش می‌کشد «و اگر گرانباری کسی را به سویی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هرچند آن‌کس خویشاوند و نزدیک باشد» یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهانی را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را برنمی‌دارد، هرچند خویش و نزدیک نسبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخواننده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن‌کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر این فرموده خداوند: (وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا...) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن

در آویخته و به وي مي‌گويد: اي مؤمن! من بر تو حقي دارم، آخر تو مي‌داني كه من با تو در دنيا چه قدر نزديك بودم، اينك امروز به تو محتاج شده‌ام. پس مؤمن پيوسته نزد پروردگار خویش از وي شفاعت مي‌كند تا اين كه او را - درحالي‌كه همچنان در دوزخ است - به منزلي سبكتر از منزل وي برمي‌گرداند. پدر نیز در روز قيامت به فرزندش در آویخته و مي‌گويد: فرزند عزيزم! اينك من به مقدار ذره‌اي از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسيله آن از اين وضعي كه مي‌بيني نجات يابم! ولي فرزندش مي‌گويد: پدرجان! آنچه از من خواسته‌اي، بسيار ناچيز است ولي من نیز از همان چيزي مي‌ترسم كه تو از آن بيم داري بنابراین، نمي‌توانم چيزي از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش در آویخته و مي‌گويد: اي فلان! اي همسر عزيزم! من چگونه شوهری براي تو بودم؟ زن مي‌گويد: تو نيكو شوهری براي من بودي... و از او ستايش مي‌كند. آن‌گاه مي‌گويد: اينك من از تو مي‌خواهم تا فقط يك حسنه را به من ببخشي، شايد با آن يك حسنه از اين وضعي كه مي‌بيني نجات پيدا كنم! اما زنش مي‌گويد: آنچه از من خواسته‌اي بسيار ناچيز است ولي با تأسف كه من نمي‌توانم به تو چيزي بدهم زيرا من نیز از همان چيزي مي‌ترسم كه تو از آن بيم داري».

«جز اين نيست كه تو تنها كساني را كه به‌طور پنهاني از پروردگارشان مي‌ترسند، هشدار مي‌دهي» يعني: اي پيامبر! قطعاً هشدار دادن تو جز به حال كساني كه از

پروردگارشان در نهان می ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوت‌های خویش از مردم و در خلوتخانه رازونیا‌های خویش با او «و» جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که «نماز را برپا داشته‌اند» یعنی: به امر نماز اهمیت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند «و هر کس پاکیزگی جوید» با انجام دادن طاعات و ترك معاصی «پس جز این نیست که به‌سود خویش پاکیزگی می‌جوید» زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدیها آغشته شده، نیز بر دوش خود اوست نه بر دوش دیگران «و بازگشت به‌سوی خداوند است» پس او هر انسانی را در برابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹)

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند». خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰)

«و نه تاریکی‌ها و روشنایی» یعنی: تاریکی‌ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس

باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است.

وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱)

«و نه سایه و باد گرم» یعنی: سایه خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزاررسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲)

«و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. «همانا خدا هرکه را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوای می‌گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند «و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی» یعنی: تو به کفاری که کفر دل‌هایشان را میرانده است، حقایق را نمی‌توانی بشنوانی. بدین‌گونه، خداوند کفار را به مردگانی تشبیه کرد که در گور گمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حق و حقیقت هیچ پاسخی نمی‌دهند.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

«تو جز هشداردهنده‌ای نیستی» یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهده تو

جز بیم‌دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عزوجل است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (٢٤)

«هرآینه ما تو را به حق» یعنی: همراه با حق «مژده‌دهنده» برای اهل طاعت «و بیم‌دهنده» برای اهل معصیت «فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر این که حق تعالی در آن هشداردهنده‌ای از پیامبران ﷺ برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم‌میداده است.

**وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ
وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (٢٥)**

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند» از امت‌های گذشته «نیز به تکذیب» پیامبران خویش «پرداختند، پیامبرانشان بدیشان بینات» یعنی: معجزات روشن و حجت‌های آشکار «و زبر» یعنی: صحیفه‌های نوشته شده، مانند صحف ابراهیم ÷ «و کتاب‌های روشن‌گر» مانند تورات و انجیل را «آوردند» به‌قولی: مراد از بینات: معجزات و مراد از زبر: کتاب‌هایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زبر: کتابها و صحیفه‌های الهی است که در

آنها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

«آن‌گاه کافران را فروگرفتم» به عذاب، بعد از آن‌که پیامبران را تکذیب کردند «پس عقوبت من چگونه بود» یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آنها چه قدر شدید بود؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷)

«آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟» میوه‌هایی که بعضی از آنها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره «و از کوهها راهایی» و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروق اند در تن حیوان «سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی» غریب: سیاه سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوهها، راهها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگهای گوناگون آفریدیم.

وَمِنَ النَّاسِ وَالذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)

«و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگهای آنها همچنین گوناگون است» همچون اختلاف رنگها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوهها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این

است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگها در میوه‌های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسانها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. «جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند» یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هر کس از خدا اُ نترسد، او در واقع عالم و دانشور نیست پس هر کس به خدای عزوجل داناتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». «بی‌گمان خدا غالب آمرزنده است» پس نافرمانان را سرکوب و اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرار می‌دهد.

مراد از علم در این آیه کریمه: علم تجربی و علم کونی به کیفیت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را - در حالی‌که مؤمن است - بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است، دانشمندان بسیاری را که در عرصه این علوم تبحر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند روی آورده‌اند.

ابن عباس ؓ می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری: گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعیدبن جبیر ؓ می‌گوید: «ترس از خداوند عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک: می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری: می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند که به امر وی دانا است، عالمی است به خداوند که به امر وی دانا نیست و عالمی است به امر خداوند که به خود خداوند دانا نیست اما عالم به خدا و به امر وی، کسی است که از خدای عزوجل می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به خداوند که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عزوجل می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از خدای عزوجل نمی‌ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (٢٩)

«بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند» یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند «و نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن «و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کرده‌اند» این تعبیر، انگیزه‌بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسر شد؛ اگر انفاق به‌طور پنهانی میسر شد، بهتر است، در غیر آن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبادا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: «امید به تجارتي بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد» که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتي که هرگز کساد نمی‌شود و از بین نمی‌رود. ابن‌کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیه قاریان دانا به کتاب خداوند و عامل به آن است».

لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (٣٠)

«تا پاداش‌هایشان را به‌تمام و کمال به ایشان بپردازد» یعنی: این تجارتشان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به‌خاطر این که خداوند پاداش‌های اعمال شایسته ایشان را به‌تمام و کمال به ایشان می‌پردازد «و از فضل خود به آنان بیفزاید» یعنی: با افزودن بر پاداش اعمالشان، به

ایشان فضل و منت می‌نهد «چراکه او
آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال
اندک ایشان «است».

**وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ
لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱)**

«و آنچه از کتاب» یعنی: از قرآن «به‌سوی
تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق‌کننده
کتابهای پیش از آن است» یعنی: قرآن با
کتابهای پیشین آسمانی همخوان و موافق است
«قطعاً خدا نسبت به بندگان آگاه بیناست»
یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و
محیط و به کسانی از بندگان که شایستگی
برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین
جهت پیامبران† را بر تمام بشر برتری داد و
باز برخی از پیامبران† را به درجاتی بر
برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این
میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمدص
است را فوق همه ایشان (صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین) گردانید.

**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲)**

«سپس این کتاب» یعنی: قرآن «را به آن
بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم» از
این امت «به میراث دادیم» یعنی: ای
محمدص! ما به این امر که قرآنی را که بر
تو فرستاده‌ایم به علمای امت میراث دهیم،
حکم کرده‌ایم و آن را مقدر ساخته‌ایم و در
ضمن این قرآن، تمام کتابهای آسمانی دیگر
را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این

کتاب، تصدیق کننده و نگهبان همه کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکی نیست که خداوند متعال علمای این امت را - از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهند آمد - بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امت ما را امت برگزیده و میانه‌ای گردانیده است تا بر همه مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، اکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه‌رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه‌روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن‌کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی

است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌کمتربند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت‌گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر **«همانا فضل بزرگ است»** در حدیث شریف به روایت ابودرداء π آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «خداوند فرموده است: **(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ):** اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند. کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفسهای خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای عزوجل کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و

همانانند که می‌گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ) «^۱.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳)

«بهشتهای عدن که به آنها وارد می‌شوند» این وعده‌ای است به پیشگامان به سوی نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان - یعنی مجموعه این امت از هر سه گروه یاد شده - زیرا گروه اول - یعنی ستمگران بر خود - بعد از آن‌که از گناه خویش پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم - یعنی میانه‌روان - بعد از آن‌که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم - یعنی پیشگامان - بی‌حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگاراند «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است» تفسیر نظیر این بخش از آیه، به‌طور مفصل در سوره «حج/۲۳» گذشت. در حدیث شریف آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی‌پوشد». آن‌گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفار و در آخرت برای شماست».

شکی نیست که علما سزاوارترین و شادمان‌ترین مردم به این نعمت و این

^۱-نگاه کنید به آیه (۳۴) از همین سوره.

رحمت‌اند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد، ابوداؤد، ترمذی و ابن‌ماجه آمده است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رفت، ابودرداء τ به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته‌ام شما آن را از رسول‌خداص روایت می‌کنید. ابودرداء τ فرمود: آیا برای تجارتی نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا - جز به طلب این حدیث - برای هیچ‌کار دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! آن‌گاه ابودرداء τ فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول‌خداص شنیده‌ام که فرمودند: «من سلك طريقا يطلب فيها علما سلك الله تعالى به طريقا إلي الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضا لطالب العلم وإنه ليستغفر للعالم من في السموات والأرض حتي الحيتان في الماء. فضل العالم علي العابد كفضل القمر علي سائر الكواكب. إن العلماء هم ورثة الأنبياء وإن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما وإنما ورثوا العلم، فمن أخذ به أخذ بحظ وافر: هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به سوی بهشت منتهی می‌شود می‌برد، بی‌گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می‌گسترند و همه کسانی که در آسمانها و زمین‌اند - حتی ماهی‌ها در آب - برای عالم آمرزش می‌خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی‌گمان علما ورثه

انبیاء اند و انبیا دینار و درهمی را به ارث نگذاشته اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته اند پس هر کس آن را بگیرد، قطعاً بهره وافری را برگرفته است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴)

«و گفتند» بهشتیان آن‌گاه که در باغ های عدن مستقر میشوند: «همه ستایشها خدایی را که اندوه» بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته شدن طاعات و اندوه هول و هراسهای روز قیامت «را از ما دور کرد» به قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشه تأمین مخارج و هزینه های زندگی را دور کرد. زجاج می‌گوید: «خداونداً همه اندوه ها و نگرانی ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی ها و اندوه هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی ها و اندوه هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداونداً در ترس و هراس به سر می‌برند و در همه حال از عاقبت و خاتمه بد بیمناک و از این امر دل‌نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ که این نگرانی ها، دغدغه ها و اندوه هایشان تا آن‌گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی‌رود. ولی در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لا اله الا الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند - می‌نگرم که می‌گویند: (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ)».

«به راستي پروردگار ما آمرزگار» است بر كساني كه او را نافرمانى كرده، سپس با توبه به سويش بازگشته اند «قدردان است» براي كساني كه او را اطاعت مي‌كنند لذا گناهان بسيارشان را مي‌آمرزد و نيكي‌هاي اندكشان را ارج مي‌گذارد.

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُغُوبٌ
(۳۵)

«همان خدائي كه ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاودان فرود آورد» دارالمقامه: اقامتگاهی كه در آن - به عنوان فضل و رحمتي از سوي خدای منان - جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آري! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این همه فضل و امتیاز تلقي شود چنان‌كه در حدیث شریف آمده است كه رسول‌خدا ص فرمودند: «هرگز كسي از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌كند». اصحاب گفتند: حتي شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتي مرا نیز مگر این كه خداوند متعال مرا به رحمت و فضلي از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجي» و خستگی و مشقتي «به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگي‌اي نمی‌رسد» درماندگي‌اي كه حاصل خستگی و سختي و رنج و زحمت باشد. آري! در بهشت همه رنجه‌ها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

بيهقي و ابن‌ابي‌حاتم از عبدالله بن‌ابي‌أوفي در بیان سبب نزول این آیه روایت كرده‌اند: «مردي به رسول‌خدا ص گفت: یا رسول الله! به

راستي خواب از جمله چيزهايي است كه خداوندأ به وسيله آن به ما در دنيا آرامش مي بخشد پس آيا در بهشت نيز خواب هست؟ رسول خدا ص فرمودند: خيرا! زيرا خواب شريك مرگ است و در بهشت مرگي نيست. آن مرد پرسيد: پس راحتي و آرامش اهل بهشت در چيست؟ اين سؤال بر رسول خدا ص بزرگ آمد و فرمودند: آخر در آنجا هيچ خستگي اي نيست، تمام كار بهشتيان آسايش و راحتي است». همان بود كه اين آيه نازل شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

«و کسانی که کافر شده اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان» به مرگ «حکم شود تا بمیرند» به مرگي ديگر جز مرگ دنيا تا از عذاب راحت گردند «و نه عذاب آن از آنها سبک ساخته مي شود» بلکه پيوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه كه پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوندأ پوستهاي ديگري را بر تنشان مي پوشاند تا عذاب را بچشند چنان كه در آيه ديگري آمده است. «هر كفوري را چنين كيفر مي دهيم» يعني: هر كسي را كه در كفر و ناسپاسي و انكار حق زياده روي كند، همانند اين جزاي بسيار زشت و وحشتناك، كيفر مي دهيم. در حديث شريف آمده است كه رسول خدا ص فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون: اما همان دوزخياني كه اهالي آن هستند «و در آن جاودانند» پس نه در آن مي ميرند و نه زنده مي شوند».

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا نَعْمَلًا صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ
(۳۷)

«و آنان» یعنی: دوزخیان «در آنجا فریاد بر می‌آورند» یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می‌کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد برمی‌دارند که: «پروردگارا! ما را بیرون بیاور» از دوزخ و ما را به دنیا برگردان «تا غیر از آنچه می‌کردیم» از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم! اما ما در پاسخشان می‌گوییم: «مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هر که پندپذیری خواهد، پندپذیر شود» یعنی: آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که هر کس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پند گرفتن وی کافی است. به قولی: این سن، سن رشد، یعنی هجده سالگی است. نسفی می‌گوید: «این معنی هر سنی را که مکلف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می‌گیرد هر چند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می‌کند، بر کفرش بزرگتر است چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «در حقیقت خداوندأ به بنده‌ای که او را تا شصت یا هفتاد سالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده است». یعنی: حجت را بر وی تمام کرده است.

«و آیا هشداردهنده به سوي شما نیامد؟»
جمهور مفسران برآنند که: مراد از این هشداردهنده، پیامبر اکرم ص اند. به قولی: مراد از آن، موي سفید است «پس بچشید» عذاب جهنم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید «زیرا برای ستمکاران هیچ یاری دهنده ای نیست» که آنها را از عذاب خداوند بازداشته و میان آنها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸)
«بی‌گمان خدا، دانای غیب آسمانها و زمین است» یعنی: او هر امر نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به سوي دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ): (اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، برمی‌گردند) «انعام/۲۸».
«هرآینه او به راز سینه‌ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹)
«اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید» یعنی: شما را امتی جانشین و پی‌آیند امت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرف

در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هر کس کفر ورزد» از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی‌کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی‌افزاید» مقت: خشم و بغض و نفرت است. «و کافران را کفرشان غیر از زیان» یعنی: کاستی و هلاکت «چیزی نمی‌افزاید».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعْذُub الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (٤٠)

«بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «شریکان مقرر کرده خود را که به جای خدا می‌پرستید» و آنان را به عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا می‌پرستید «به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند» که شما به خاطر آن، آنها را به پرستش گرفته‌اید؟ «یا مگر آنان در کار آسمانها شرکتي داشته‌اند؟» یعنی: یا مگر براي آنان همراه با خداوند، در آفرینش آسمانها، یا در فرمانروایی، یا در تصرف در آنها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیت شده باشند؟ «یا مگر به آنان کتابي داده‌ایم» درباره این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما

شرکايي برگرفته ايم؟ «پس آنان بر حجتی از آن» کتاب «قرار دارند؟». مقاتل در معنی آن میگوید: «آیا به کفار مکه کتابی داده ايم که برمبنای آن کتاب، آنها بر این که با خدا شریکی وجود دارد، حجتی دارند؟» «بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده ای نمی دهند» یعنی: هیچ يك از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده های فریبنده ای داده و آنها را با آن وعده ها گول میزنند و آن وعده ها را برایشان می آریند در حالی که آن وعده ها همه دروغهای بی اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده ها عبارت از این سخنان به پیروانشان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می سازند و برای شما نزد او شفاعت می کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (٤١)

«همانا خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از جای خود نیفتند» این عبارت مستقل مستأنفه ای برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن که ضعف بتان و عدم قدرت آنها بر کاری بیان گردید «و اگر بلغزند» آسمانها و زمین «هیچکس بعد از الله آنها را نگاه نمی دارد» یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمانها و زمین از جاهای آنها مقدر شود، هیچکس غیر از خداوند بر نگاه داشتن آنها قادر نیست. این آیه کریمه به نظام جاذبه

اشاره دارد و این که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیارات دیگری که در مدارهای خاص خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بعد علم نجوم است **«بی‌گمان او بردبار آمرزگار است»** یعنی: سبب نگاهداشتن آسمانها و زمین و اداره آنها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به رغم این که بندگان را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند اما به آنان بردبار آمرزگار است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِيحَادَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (٤٢)

«و با سخت‌ترین سوگندهای خود» و با نهایت توان و تلاش خود «به الله سوگند خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر يك از امتهای دیگر» یعنی: از تمام امتهایی که پیامبران[ؑ] به سویشان فرستاده شده‌اند «راه‌یافته‌تر خواهند شد» مراد قبیله قریشانند که قبل از بعثت رسول اکرم ص به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آنها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند «ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد» یعنی: چون همان چیزی که در

آرزوی آن بودند، به‌نزدشان آمد و او رسول‌خداص است که شریف‌ترین هشاردهنده و بزرگواریترین و گرامی‌ترین فرستاده حق است و در عین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ «در حق آنان نیفزود» آمدن وی «جز رمیدن را» از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده است که قریش قبل از بعثت رسول‌اکرم‌ص می‌گفتند؛ اگر خداوند از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امتی از امتها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (٤٣)

«به‌سبب استکبار در زمین» یعنی: آنها به این سبب از محمدص نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزه استمرار ورزیدن در فساد، انجام دادند «و» به سبب «مکر زشت» یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است «و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی‌آید» یعنی: عاقبت بد، به کسی فرود می‌آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن‌که

بر کسی فرود آید که در حق وی بداندیشی و بدسگالی شده است. در حدیث شریف آمده است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست.»

«پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌برند» یعنی: آیا جز سنت خداونداً درباره پیشینیان را انتظار می‌برند که بر اینان نیز عذاب فرود آید چنان‌که بر امتهای پیشین فرود آمد؟ آنگاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان – به کشتن، یا اخراج و تبعید – برنامه‌ریزیهای خائنانه و توطئه‌چینی‌های ظالمانه کردند **«و هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی‌یابی»** یعنی: هیچ‌کس قادر نیست تا سنت خداونداً در فرود آوردن عذاب را – که بر امتهای تکذیب‌کننده مقدر کرده و بنا نهاده است – تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند **«و هرگز برای سنت الله تغییری نمی‌یابی»** که سنت و آیین الهی بر عذاب آنان متحول گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (٤٤)

«آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند» و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مدین و امثالشان – آنگاه که پیامبران ما را تکذیب کردند – چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان

فرود آورده ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنت تغیرناپذیر ما در مورد تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمدص! قومت در سفرهای خود به‌سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتما آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهده کشتارگانه‌های ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبرو شدن به‌سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ «و» حال آن‌که این گروه‌های عذاب‌شده «از آنان نیرومندتر بودند» یعنی: از اهالی مکه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند «و هرگز نیست که هیچ چیز - نه در آسمانها و نه در زمین - خدا را عاجز کند» یعنی: هیچ چیز در محدوده آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطة قدرت خداوند بگریزد چنانچه او بخواهد آنرا به عذاب فروگیرد؛ «چراکه او همواره دانای تواناست» لذا چیزی از او پنهان نمی‌ماند و هیچ‌کاری بر او دشوار نیست.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (٤٥)

«و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده‌اند» از گناهان و به‌کیفر کار و کردار غلطشان «گرفتار می‌کند، هیچ جانوری را» که در زمین می‌جنبند و حرکت می‌کند «بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت» فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیر آنان را به سبب شومی

گناهان بني آدم . به قولی: مراد از «دابه: جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیر آنان از جانداران «ولي آنان را تا ميعادي معين مهلت مي دهد» که آن ميعاد، روز قيامت است. «و چون ميعادشان فرا رسد، بي گمان خدا به بندگانش بيناست» يعني: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواباند و هم به کسانی که سزاوار عذاباند، بينا و آگاه است لذا هر کس را مطابق حالش جزايي مناسب مي دهد.

(سوره یس)

مکی است و دارای (۸۳) آیه است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عباس آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لوددت أنها في قلب كل إنسان من أمتي: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسانی از امت من می‌بود». یعنی: هر يك از افراد امت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مردگان بخوانید». بدین جهت، ابن‌کثیر به نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز اینکه خداوند آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. والله اعلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس في ليلة ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

یس (۱)

خوانده می‌شود: «یا، سین» به مد یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن در باب حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت اما از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲)

«سوگند به قرآن حکیم» واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمدص به قرآن حکمت آموز که مملو از حکمت است سوگند می خورد که: «قطعاً او از پیامبران است» (آیه بعد). یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می باشد که محمدص فرستاده ای از نزد الله است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرتص فرستاده خداوند است، شک نکند. در بیان سبب نزول آمده است: این آیه تا ده آیه بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش - که از قرائت سوره «سجده» از سوی رسول خداص ناراحت شده بودند - خواستند تا آن حضرتص را دستگیر و زندانی کنند اما تا رفتند که این نقشه خود را عملی کنند، دستهایشان بر گردنهایشان بسته شد و هر کاری می کردند از گردنهایشان جدا نمی گشت، بناچار به آن حضرتص روی آورده و با التماس گفتند: ای محمدص! تو را به خدا و به پیوند رحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می دهیم که برای ما کاری بکن! همان بود که رسول خداص دعا کردند آن گاه دستهایشان به حال عادی برگشت.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳)

آری! سوگند به قرآن حکیم که: «قطعاً تو» ای محمدص «از پیامبرانی» این جمله «مقسم

علیه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکی نیست. این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرتص بوده و می‌گفتند: تو فرستاده خداوندی نیستی.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤)

آری! قطعا تو از جمله پیامبران! هستی: «بر صراطی مستقیم» صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیما رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمدص! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته اند.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (٥)

«تنزیل عزیز رحیم است» یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامه استواری که تو بر آن قرار داری؛ فرورستاده خدای پیروزمندی است که در ملکش غالب و بر خلقش مهربان است.

لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (٦)

«تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند بیم دهی» یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدران نزدیکشان قبلا با رسالت الهی‌ای بیم داده نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت به‌درازا کشید و پس از بعثت عیسیؑ،

دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود «پس آنان» به سبب عدم ارسال پیامبری به سویشان «غافلند» از رشد و هدایت و از احکام و برنامه های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبرص منافاتی ندارد چنانکه درباره عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این حدیث شریف: «... در گذشته يك پیامبر مخصوصا به سوي قوم خویش فرستاده می شد اما من به سوي عامه مردم مبعوث گردیده ام».

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷)

«به راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد» یعنی: حکم و وعده عذاب بر بیشتر مردم مکه، یا بر بیشتر کفار عرب لازم شد. البته آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده اند «در نتیجه آنها ایمان نمی آورند» یعنی: حکم عذاب به این دلیل بر آنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می دانست.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸)

«هر آینه ما در گردنهایشان طوقهایی نهاده ایم پس این» طوقها منتهی «به سوی چانه هایشان» است لذا آنها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردنهایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آنها را خم

کنند «به طوري که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهشته اند» يعني: آنان به سبب اين طوقها، بر فرود آوردن و حالت دادن به گردنهایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایين است. به قولي معني اين است: در گردنهایشان غلهايي را قرار داده ایم که دستهایشان به آن غلها بسته شده است و چون اين غلها بين دستها و گردنهایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آنها به حرکت دادن گردنهایشان قادر نیستند.

اين مثلي است که خداوند در امتناع آنها از قبول هدايت زده است. يعني: وصف آنان در نپذيرفتن هدايت، همچون نپذيرفتن کسي است که در غل و قيد قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به قولي: آيه کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردنها و دستهایشان غل و زنجير نهاده می شود.

همان گونه که در بيان سبب نزول آیات گذشت،^۱ علما روايت کرده اند که ابوجهل گفت: اگر محمدص را ببینم، با او چنین وچنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال اين آيه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می گفتند: اينک اين محمد است پس تهديد خود را در حق وي عملي کن! اما او می پرسيد: او کجاست... او کجاست؟ و آن حضرتص را نمی ديد.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹)

۱- نگاه، آيه «۲».

«و ما پیش رویشان سدی و پشت سرشان هم سدی نهاده ایم» یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان آوردن بازداشته ایم پس نمیتوانند از کفر به سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از پذیرش و گردن نهادن در برابر حق نیست «باز بر آنان پرده ای افکنده ایم» یعنی: دیدگانشان را با پرده ای پوشانده ایم «در نتیجه آنان» به سبب این پرده «هیچ نمیتوانند ببینند» یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستاخیز و معاد و از پذیرش برنامه های الهی در دنیا نیز کور شده اند. این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگشان بر کفر اصرار و پافشاری میکنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلا و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی دارد.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰)

«و برای آنان برابر است» یعنی: برای آن کفار یکسان است «چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی: ایمان نمی آورند» یعنی: هشدار دادن و هشدار ندادن برایشان یکسان است و مادامی که آنها حق را نمی پذیرند و

برای خدا سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آنها سودی نمی‌رساند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
(۱۱)

«تنها کسی را بیم می‌دهی» یعنی: بیم و هشدار دادنت تنها به کسی سود می‌رساند «که از ذکر» یعنی: از قرآن «پیروی کند و غائبانه» یعنی: در نهان «از خدای رحمان بترسد» هرچند که او را نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداونداً هر دو در آنان جمع شود. «پس او را» که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد «به آموزش و پاداشی ارجمند» که همانا بهشت است «بشارت ده».

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ
(۱۲)

«بی‌گمان ما بیم که مردگان را زنده می‌سازیم» بعد از مرگشان در روز رستاخیز «و آنچه را پیش فرستاده‌اند می‌نویسیم» یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده‌اند، در لوح محفوظ می‌نویسیم «و آثارشان را» یعنی: همچنان می‌نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته‌اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی‌شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سنتی نیکو را بنیان می‌گذارد. یا معنی این است: ما بديها و گناهانی را که پس از مرگ

انجام دهنده خود باقی میمانند، می نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عام المنفعه است. و از آثار شر: بدعت آفرینی، بنیان گذاری ظلم و ستم و پدید آوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می کنند. قول دیگر در معنای «آثارهم» این است: نقش قدمهایشان به سوی طاعت یا معصیت را می نویسیم. ابن کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا ص رسید، آن حضرت ص خطاب به آنها فرمودند: «إنه بلغني أنكم تريدون أن تنتقلوا قرب المسجد: به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم: ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتتان) نوشته می شود». پس آنها بعد از این توصیه رسول اکرم ص، منازل خود را ترک نکردند.

به تأیید معنی اول نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این حدیث شریف: «من سن في الإسلام سنة حسنة كان له أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أجورهم شيئاً، ومن سن في الإسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أوزارهم شيئاً: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده اند، برایش مسلم است، بی آنکه از مزدهای آنان چیزی کم شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلم است، بی آنکه از گناهانشان چیزی کم ساخته شود.»

«و هر چیزی را» یعنی: همه چیز، اعم از اعمال بندگان و غیر آن را «در امامی مبین برشمرده ایم» یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشن‌گر همه چیز است، ثبت و ضبط کرده ایم. به قولی: مراد از «امام مبین» لوح محفوظ، و به قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳)

«و برایشان از اصحاب قریه مثلی بیان کن» قرطبی می‌گوید: «مراد از قریه در این آیه – به قول تمام مفسران – شهر انطاکیه است.»

«آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند» آن فرستادگان، اصحاب عیسیؑ بودند که او ایشان را به منظور دعوتشان به سوی الله به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهیؑ تافته

جدابافته و پدیده نوظهوري نيستم زيرا پيش از من نيز فرستادگان الهي به سوي مردم شهرها آمده و آنان را از همان چيزهايي که من شما را از آن بيم مي‌دهم، بيم داده‌اند، آن پيامبران پيغمبران نيز، اصل توحيد و يکتاپرستي را تبليغ کرده‌اند، از حساب روز قيامت بيم داده و به نعمتهاي بهشت جاودان مژده داده‌اند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (١٤)

«آن‌گاه که دو تن به سويشان فرستاديم» عيسي - آن دو تن را به امر خداي سبحان فرستاده بود «ولي آن دو را دروغزن شمردند» در رسالتشان. به قولي: مردم انطاقيه آن فرستادگان را زدند و زندانيشان کردند «پس آنان را با فرستاده سومين تأييد کرديم» يعني: کار رسالت آن دو تن را با فرستاده سومي قوت داده و استوار داشتيم. از اينجا مي‌فهميم که مکلف کردن سه تن در يك مأموريت دعوت‌گرانه - با تعيين امير - حرکتی نيرومند است. نقل است که دو فرستاده اول، يوحنا و بولص بودند و سومين فرستاده شمعون بود. يا سومين فرستاده بولص و دو تن اول يوحنا و شمعون بودند. «پس رسولان گفتند: هر آينه ما به سوي شما به پيامبري فرستاده شده ايم» تا شما را به سوي حق و فضيلت و عقیده صحيح دعوت کنيم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (١٥)

«گفتند» ناباوران آن دیار «شما جز بشري مانند ما نیستید» یعنی: شما در بشریت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژه شما باشد و اگر شما فرستاده خدا بودید، باید فرشته می‌بودید نه بشر. که این شبهه تکراری بسیاری دیگر از امت‌های تکذیب‌کننده است. «و رحمان چیزی» از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادعا می‌کنند؛ «فرو فرستاده، شما جز دروغ نمی‌پردازید» یعنی: شما در ادعای رسالت دروغ می‌گویید. این است منطق بی‌اساس و واهی کفار در هر زمان و مکانی.

قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶)

«گفتند» پیامبران: «پروردگار ما می‌داند که ما واقعا به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم» و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزوجل از ما به‌سخت‌ترین وجه انتقام می‌گرفت. به این ترتیب، پیامبران: به منظور رد و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

پیامبران: افزودند: «و بر ما جز پیام‌رسانی آشکار و وظیفه‌ای نیست» یعنی: بر عهده ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت و به‌طور آشکار و روشن، هیچ مأموریت دیگری نیست و مأموریت محوله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸)
 «گفتند» مردم تکذیب پیشه آن شهر «هرآینه ما به شما شگون بد گرفته ایم» یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبران † گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم «اگر دست برنذارید» یعنی: اگر این دعوتان را فرو نگذارید و از این سخن بازنايستيد؛ «شما را سنگسار می‌کنیم و قطعا از جانب ما عذاب دردناکی» یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی «به شما خواهد رسید» به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لئن»، لام قسم است.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)
 «گفتند» آن فرستادگان «شومی شما با خود شماست» یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویخته گردنهای خود شماست، به سبب اینکه شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما «آیا چون اندرز داده شوید؟» یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عزوجل انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می‌پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید» یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حد درگذشته‌اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی‌اند، شوم و ناخجسته می‌پندارید.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰)
«و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد»
منابع اهل کتاب می‌گویند: او حبیب فرزند موسای نجار بود، لیکن درباره اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول‌خداص در دست نیست. قتاده می‌گوید: حبیب نجار در غاری در دوردست‌ترین نقطه آن شهر، خدای عزوجل را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران ﷺ را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آنها را به پیروی از آن پیامبران ﷺ تشویق کرد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱)
آری! «از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند» در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق «و خود نیز راه یافته‌اند» به‌سوی حق.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)
در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به‌سوی او بازگردانده

می‌شوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید در حالی که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آنگاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟.

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ (۲۳)

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم» یعنی: هرگز جز خدای یگانه متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی که او آفریننده من نیز هست؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم: «که اگر خدای رحمان زیانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند» یعنی: شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند «و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند» از این بلا و زیانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد؟.

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

«در آن صورت» اگر جز وی معبوداتی برگیرم «من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم» این تعریض و کنایه گویی به آنان است. یعنی: شما که جز خدای یگانه معبوداتی را نمی‌پرستید، در گمراهی آشکاری قرار دارید.

إِنِّي أَمِنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵)

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: **«بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید»** به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به‌قولی دیگر: او این سخن را - از روی استواری و صلابت در دین و سرسختی در حق - خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر لگدهای خود خرد کردند. به‌قولی: او را سوزاندند. به‌قولی: او را با آره سر بریدند. و به‌قولی: او را سنگسار کردند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (٢٦) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (٢٧)

سر انجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: **«به او»** در هنگام شهادتش **«گفته شد: به بهشت در آی»** به‌عنوان گرامیداشتی برای آن بعد از شهادت چنان‌که این سنت الهی در مورد شهدا از بندگان می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذتها و نعمتهای آن را مشاهده کرد **«گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است»** آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن مآل و سرانجام نیک وی را بشناسند تا

بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به حال خوشی مانند حال وی بپیوندند. ابن‌عباسك می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: «سبقت گیرندگان امته سه تن‌اند که ایشان به خدای عزوجل به مدت چشم‌برهم‌زدنی هم کفر نوزیدند:

۱ - علی ابن‌ابی‌طالب؛ و او بهترین آنان است.

۲ - مؤمن آل فرعون.

۳ - صاحب یس. پس صدیقان همان‌اند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی این قول را از رسول‌خداص روایت کرده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸)

«و ما پس از او بر سر قومش» یعنی: بر سر قوم حبیب نجار بعد از کشته شدنش از سوی آنان، یا پس از اینکه خداوند او را به سوی آسمانها بالا برد؛ «هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم» برای به‌هلاکت رساندن و انتقام گرفتن از آنان «و ما فرودآورنده آن نبودیم» زیرا قضا و قدر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردنشان با بانگ مرگبار جبرئیل+ باشد، نه با فرورستان لشکر از آسمان.

این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعذیبشان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختنشان لشکری از آسمان

نازل کنیم بلکه آنان را با يك بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹)

«تنها يك بانگ مرگبار بود و بس» که جبرئیل ÷ آن را کشید و همه را نابود کرد «پس بناگاه آنها فسر شدند» یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی‌رسید.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰)

«دریغا بر این بندگان» تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کنید، بر حال آنها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر يك چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران ÷ را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی‌آمد مگر آن که او را ریشخند می‌کردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱)

«مگر ندیده‌اند» اهالی مکه که به رسول خدا ص گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده‌اند و دانسته‌اند؛ «که چه بسیار نسلها را پیش از آنان» از امتهای گذشته «هلاک گردانیدیم که

دیگر آنها به سویشان باز نمی‌گردند» بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان‌ناپذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟ این آیه ردی واضح بر قائلان به نظریه «تناسخ» و حلول ارواح است.

وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

«و قطعاً همگی‌شان» اعم از امتهای گذشته و آینده «جز جمعی نیستند که نزد ما احضار می‌شوند» برای حساب و کتاب پس همگی آنان را در برابر اعمالشان – اعم از خیر و شر – سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳)

«و زمین مرده، برای آنان نشانه‌ای است» بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان «که آن را زنده گردانیدیم» با نباتات و رستنی‌ها؛ پس از آن زمین، دانه‌هایی را برآوردیم که از آن می‌خورند و تغذیه می‌کنند و این است معنی فرموده وی: «و از آن دانه‌هایی برآوردیم که از آن می‌خورند» البته دانه‌ها و حبوبات، معظم خوردنی‌های بشر را تشکیل داده و بیشترین ماده‌ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر آنها برپاست، بدین جهت، جارومجرور «منه» بر فعل مقدم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴)

«و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها» و جویبارها «در آن روان کردیم».

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵)

«تا از میوه‌های» آن و از باروبر باغستانها و نخلستانهای «آن و از آنچه دستهایشان به عمل آورده است» چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن «بخورند» ابن کثیر می‌گوید: «ما» در: (وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ) نافیه است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دستهایشان نساخته است» بلکه این همه از عمل الهی است و اوست که آنها را به عمل آورده است. اما ابن‌جریر معنی اول را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اول یعنی: موصوله بودن «ما» که به معنی (الذی: آنچه دستهایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». «آیا باز هم شکر نمی‌گذارند» خداوند! را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبران‌ش؟.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

«پاک و منزّه است آنکه تمام ازواج را، از جمله آنچه زمین می‌رویاند آفرید» ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی - مثلا درخت خرما - دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور - مثلا - به

بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود^۱. یا مراد از ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده - اعم از انسان، حیوان و نبات - است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی - اعم از حیوان و نبات - به اثبات رسیده است بنابراین، این آیه کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. **«و نیز از جنس خودشان»** یعنی: از وجود خودشان جفتها و زوجهایی را آفریده است که مردان و زنان بني آدم اند **«و از آنچه نمی‌دانند»** از اصناف و انواع آفرینش حق تعالی در بر و بحر و آسمان و زمین، جفت‌هایی آفریده است که نه از آنها آگاهند و نه به شناخت آنها دست یافته‌اند. این جمله اخیر، به این آیه مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندی‌های عقلی و علمی انسان، از احاطه نمودن بر آن درمانده است.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (۳۷)

«و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم» یعنی: پدیده شگرف شب نیز، نشانه‌ای است دال بر یگانگی، قدرت و وجوب الوهیت خداوند متعال. مراد از سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به‌جای آن است.

^۱-مثلا در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

علامه شاه ولي الله دهلوي: در ترجمه آن گفته است: «و روز را از شب مانند پوست مي‌کشيم». «و بناگاه آنان در تاريخي فرو مي‌روند» يعني: آنان به‌طور ناگهاني در تاريخي اي فرومي‌روند که با خيمه زدن آن، چيزي از روشني روز باقي نمي‌ماند.

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸)

«و خورشيد» به‌عنوان يك نشانه مستقل از نشانه‌هاي قدرت و عظمت خدای سبحان «به مستقري که دارد روان است» به‌قولي: مستقر يا قرارگاه خورشيد، نهايت ارتفاع آن در تابستان و نهايت فرود و هبوط آن در زمستان است. به‌قولي ديگر: مستقر آن در زير عرش است. و به‌قول ابن‌کثير: مراد قرارگاه زماني آن، يعني وقت به‌پايان آمدن سير و گردش آن در روز قيامت است «اندازه آفريني خداوند غالب دانا اين است» که خورشيد جهانتاب را با قاعده و قرار معيني به‌جريان انداخته و بنابراین، اين سياره به‌طور ثابتي در منازل معين خود — از «حمل» تا «حوت» — در گردش است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹)

«و براي ماه نیز منزل‌هاي مقرر داشته‌ايم» منازل ماه عبارت از بيست‌وهشت منزلگه‌اي است که ماه هر شب در يکي از آن منزلگه‌ها فرود مي‌آيد. گفتني است که اين منزلگه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بطين، ثريا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زبره،

صرفه، عوا، سماك الاعزل، غفر، زباني، اكليل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذابح، سعدبلع، سعد سعود، سعد اخبيه، فرغ مقدم، فرغ مؤخر و رشاء^۱. مراد از «منزل»، مسافتي است كه ماه آن را در يك شبانه روز طي مي‌كند به طوريكه ماه برحسب تفاوت اين منازل، در اولين شب طلوع خود به شكل قوس باريكي ظاهر مي‌شود سپس در شب دوم و شبهاي بعدي - برحسب ارتفاع منازل - آرام آرام بر حجم نور خود مي‌افزايد تا نور آن در شب چهاردهم كامل مي‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به كاهش مي‌گذارد تا اينكه در آخر ماه به شكل اول خود بازمي‌گردد: «تا آن‌كه چون شاخك خشكیده دیرینه خرما برگردد» يعني: ماه در منازل خود سير مي‌كند تا چون به آخر برسد، باريك و مقوس و كوچك شده بسان شاخه خشكیده دیرینه‌اي مي‌شود. عرجون: اصل شاخه‌اي است كه ميوه خرما بر آن قرار دارد و آن شاخه زردرنگ و عريضي است كه كج و مقوس شده و خوشه‌هاي خرما از آن مي‌افتد سپس شاخك خشكیده بر درخت خرما باقي مي‌ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (٤٠)

«نه خورشید را می‌سزد که» در سرعت حرکت «به ماه برسد» تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر يك از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقل جداگانه‌اي دارند و يکي از آنها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل

^۱-نامها عربي است.

شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه يكبار سبقت مي‌گیرد «و نه شب بر روز پيشي جوید» يعني: شب نیز بر روز سبقت نمي‌گیرد بلکه به دنبال روز مي‌آید پس هريك از آنها در وقت خويش مي‌آیند و از رفیق خويش سبقت نمي‌گیرند. ابن‌كثير مي‌گوید: «ميان شب و روز هيچ‌گونه فاصله و انقطاعي وجود ندارد بلکه هر يك از آنها بي هيچ مهلتي به دنبال ديگري مي‌آید و اين است معني اين بخش از آيه». «و هر کدام از آنها» يعني: هر يك از خورشید و ماه و شب و روز «در فلکي شناورند» فلک (سپهر) عبارت از: مسير دایره‌وي سیاره است. آري! هريك از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهي در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) ميليون مایل است و چرخش آن در يك سال به‌پايان مي‌رسد، سير مي‌کند و قمر در هر ماه پيرامون زمين يك دور مي‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمين نیز در يك سال يك بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزي يك بار بر محور خود مي‌چرخد. و از آنجا که خورشید به اندازه يك درجه در روز سير مي‌کند ولي ماه به‌مقدار (۱۳) درجه پس هيچ يك از آنها به ديگري نرسیده و مزاحم سير فلکي يك‌ديگر نمي‌شوند به همين جهت، هيچ‌يك از آنها نور ديگري را نیز در حجاب قرار نمي‌دهند، جز به ندرت در هنگامي که خورشیدگرفتگي (كسوف) يا ماه‌گرفتگي (خسوف) روي مي‌دهد.

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (٤١)

«و نشانه‌ای دیگر برای آنان» بر قدرت ما
«این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتی
گرانبار» یعنی: بر کشتی‌های مملو از کالا و
مسافر «سوار کردیم» بدین گونه، خدای
عزوجل با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منت
می‌گذارد. به‌قولی معنی این است: ما پدران
و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح ÷ حمل
کردیم.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (٤٢)

«و مانند آن برای ایشان مرکوب‌های دیگری
که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم» به‌قولی:
مراد از آن: شتر است که خدای عزوجل آن را
– به موازات آفرینش کشتی در بحر – برای
سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر
در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود.
یا شاید این آیه مبارکه اشاره‌ای به
ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای
جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان
واستران و درازگوشان را آفرید تا بر آنها
سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز
چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند»
«نحل/٨» که تفسیر آن گذشت.

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ (٤٣) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (٤٤)

«و اگر بخواهیم، غرقشان می‌کنیم» همراه با
کشتی‌ها در اعماق دریاها «پس» اگر بخواهیم
غرقشان کنیم؛ «برایشان هیچ فریادرسی
نباشد» که به فریادشان برسد «و نه نجات

داده می‌شوند» از این بلا «جز» به جهت «رحمتی از جانب ما» یعنی: هیچکس آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم «و برخوردارای» یعنی: و به سبب اینکه می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا «تا زمانی معین» که هنگام مرگ است برخوردار سازیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (٤٥)

«و چون به آنان» یعنی: به کفار «گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید» یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید «و از آنچه پشت سر شماست» از عذاب در آخرت نیز پروا دارید «باشد که مشمول رحمت شوید» آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (٤٦)

«و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان» یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن «برایشان نمی‌آید» که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راستگویی پیامبران است؛ «جز اینکه از آن رویگردان بوده‌اند» و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْطَعِمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٤٧)

«و چون به آنان» يعني: به کافران «گفته شود: از آنچه خدا به شما روزي داده انفاق کنيد» يعني: از اموال خود بر فقرا صدقه کنيد «کافران به مؤمنان ميگويند» ازروي استهزا و تحقير و تمسخر به اين سخنان «آيا کسي را اطعام کنيم که اگر خدا ميخواست طعامش ميداد» يعني: خدا او را فقير مي‌سازد، باز ما بيابيم و او را اطعام کنيم؟! در اين صورت، آيا بر خلاف خواسته خدا عمل نکرده ايم؟!

مشرکان از مسلمانان شنيده بودند که ميگفتند: در حقيقت روزي دهنده خدای عزوجل است و او هر که را بخواهد، توانگر مي‌سازد و هر که را بخواهد، فقير ميگرداند. لذا آنها از روي جدال ناروا گفتند: ما با مشيت خداونداً همراهي کرده و بنا بر اين، کسي را که او خود طعامش نداده است، اطعام نميکنيم! ترديدي نيست که اين سخن، مغالطه و مجادله‌اي ناروا و باطل از سوي آنان است زيرا خدای سبحان برخي از خلقش را توانگر و برخي را فقير گردانيده؛ و به غني فرمان داده که فقير را اطعام کند تا او را به وسيله مالي که به وي داده، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آيا شکر مي‌گزارد و صدقه مي‌کند يا خير؟ همين طور فقير را به فقر مبتلا گردانيده تا او را بيازمايد که آيا صبر مي‌کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکل مي‌ورزد يا خير؟ «شما جز در گمراهي آشکاري نيستيد» يعني: کفار ميگويند: شما در اين سخنان که از آنچه خداونداً به شما روزي داده، بخشش کنيد - با وجود اين

اعتقادتان که روزی دهنده خود خداوند است – در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می‌کنید که مخالف مشیت الهی است! . همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفار باشد: یعنی ای مشرکان! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است. یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد. که ابن‌کثیر این قول را ضعیف پنداشته است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٤٨)

«و کافران می‌گویند: این وعده» ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می‌دهید «کی فرامی‌رسد؟ اگر راست می‌گویید» ای مؤمنان در این سخن و در این وعده خویش؟. آنها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند. خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (٤٩)

«جز يك بانگ تند را انتظار نمی‌کشند» و آن دمیدن اول اسرافیل؛ در صور است که تمام اهالی زمین با آن می‌میرند «آنان را در حالی فرومی‌گیرد که» میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا «ستیزه و جدل می‌کنند».

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (٥٠)

«آن‌گاه نه وصیتی توانند کرد» یعنی: در آن هنگام، نمی‌توانند برخی به برخی دیگر درباره نفع و زیان خویش وصیتی بکنند؛ که

بر دیگران چه حقی دارند و از دیگران چه حقی بر ذمه آنهاست. یا نمیتوانند يكديگر را به توبه و دست کشیدن از گناهان وصیت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلات کار خویش - بي يك لحظه مهلت - می‌میرند «و نه به سوي خانواده‌شان باز می‌گردند» یعنی: نمیتوانند به سوي منازل خویش که در بیرون از آنها مرده‌اند، باز گردند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که دو مرد جامه خویش را فرو گسترده‌اند؛ نه می‌توانند آن را معامله کنند و نه آن را در هم پیچند. بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که شخص حوض خویش را گل‌اندود می‌کند (تعمیر می‌کند) و نمیتواند از آن آب بنوشد. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص با شیر ماده شتر خویش بازگشته است اما فرصت آن را نمی‌یابد که آن را تناول کند. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص لقمه خود را به سوي دهان خویش بالا برده است اما نمیتواند آن را تناول کند».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ (۵۱)

«و در صور دمیده می‌شود» مراد از آن: نفخه دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند با نفخه اول هر جانداري را می‌میراند و با نفخه دوم هر مرده‌اي را

زنده می‌گرداند». «پس بناگاه از قبرهای خود به سوی پروردگار خویش می‌شتابند» و به سرعت روانه صحرای محشر می‌گردند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
(۵۲)

«می‌گویند» کفار «ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟» یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می‌شوند، عقل‌هایشان چنان در هم می‌آشوبد و چنان سراسیمه و متوحش می‌گردند که می‌پندارند در خواب بوده‌اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذابشان در قبرهایشان را نفی نمی‌کند زیرا حال‌شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به خواب فرورفته بوده‌اند». اما ابی‌بن‌کعب و جمعی دیگر از مفسران تابعین می‌گویند: «آنان قبل از رستاخیز - در میان دو نفخه صور - اندکی می‌خوابند». آن‌گاه به خود می‌آیند و به خویشتن‌خویش مراجعه کرده و اعتراف می‌کنند به این‌که: «این» همان رستاخیز «است» و مصداق «همان وعده‌ای» است «که خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می‌گفتند» پس به راستگویی پیامبران ﷺ در روزی اقرار می‌کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی در بر ندارد. اما ابن‌جریر و ابن‌کثیر برآنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (٥٣)

«این جز يك بانگ تندي نيست» كه اسرافيل آن را با دميدني در صور فرياد مي‌كشد. مراد از آن همان نفخه اخير است «پس بناگاه آنان همگي نزد ما احضار شده اند» يعني: بناگاه آنان به سرعت نزد ما براي حساب و عقاب گرد آورده مي‌شوند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٥٤)

«امروز بر هيچ كس ستمي نمي‌رود» از ناحيه عملش «و جز به حسب آنچه مي‌كرديد» از اعمال نيك و بد «جزا داده نخواهيد شد» و اين است قاعده حساب.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ (٥٥)

«بي‌گمان امروز اهل بهشت در كاري خوش و خرم هستند» زيرا ايشان در لذت‌هاي عظيمي فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشي مي‌باشند؛ لذت‌هايي كه هيچ چشمي نظير آنها را ندیده و هيچ گوشي نشنیده و بر قلب هيچ بشري خطور نكرده است، از اين روي، بهشتيان از انديشيدن و مشغول شدن به سرنوشت كفار و افتادن آنها در دوزخ بازمانده‌اند زيرا چنان غرق نعمت‌اند كه حال كفار را - هرچند از نزديكانشان باشند - به ياد نمي‌آورند. نسفي مي‌گويد: «آنها بر شط جويباران در زير درختان با دختران باكره رعا هم آغوشند».

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ (٥٦)

«آنان با جفتهایشان در سایه‌ساران بر تختها» یعنی: در سراپرده‌هایی که آنها را - مانند خیمه‌ها و حجله‌ها - سایبانی می‌کند «تکیه زده‌اند» ارائك: تختها و اورنگهایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آنها در منتهای لذت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ (۵۷)

«در آنجا» یعنی: در بهشت «برای آنها میوه‌هایی است» از همه نوع «و برای آنهاست هر چه طلب کنند» یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هر کس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸)

«سلام بر شما» یعنی: فوق همه اینها، خداوند از آنان سلام می‌گوید. البته این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطه فرشتگان، یا بدون واسطه «این سخنی است از جانب پروردگاری مهربان» یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به‌قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی‌که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹)

«و اي گنهكاران! امروز جدا شويد» يعني: ندا مي‌آيد و به مجرمان گفته مي‌شود: امروز - يعني در آخرت - از نيكوكاران كناره گيريد و جدا شويد. يا مراد اين است: در آن روز، مجرمان برخي از برخي ديگر جدا ساخته مي‌شوند، يهود در يك فرقه جدا مي‌شوند، نصاري در فرقه‌اي ديگر، مجوس در فرقه‌اي ديگر، صائبي‌ها در فرقه‌اي ديگر و پرستندگان بتان در فرقه‌اي ديگر.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (٦٠)

«اي فرزندان آدم! آيا به سوي شما حكم نفرستاده بودم كه شيطان را نپرستيد زيرا او دشمني آشكار براي شماست؟» يعني: آيا اين حكم را قبل از اينكه شما به من پيامبرانم به شما پيش نفرستاده بودم؟ به قولي: مراد از «عهد» در اينجا، پيماني است كه از بني آدم - هنگامي كه از پشت پدرشان آدم بيرون آورده شدند - گرفته شد، كه در اين صورت معني چنين است: «اي بني آدم! آيا با شما پيمان نبسته بودم كه شيطان را نپرستيد؟». به قولي ديگر: مراد از «عهد»، دليل عقلي‌اي است كه خداوند در آسمانها و زمينش براي هدايت بشر قرار داده است.

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦١)

«و اينكه مرا پرستيد» يعني: آيا به سوي شما حكم نفرستاده و با ادله عقلي و نقلي از شما پيمان نگرفته بودم كه پرستش شيطان را فروگذاريد و فقط مرا پرستيد «اين است راه راست» يعني: دين اسلام كه همانا طاعت

رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲)

«و هر آینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد» یعنی: به راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد «آیا تعقل نمی‌کردید» و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳)

«این همان جهنمی است که به شما وعده داده می‌شد» بر زبان پیامبران † در دنیا. در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده می‌شوند آن‌گاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان می‌شود و به آنان احاطه می‌کند، سپس منادی‌ای چنین ندا درمی‌دهد: (هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ...)».

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴)

«امروز به سبب کفری که می‌ورزیدید، به آن درآید» یعنی: امروز به سبب کفرتان به خداوند در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآید، گرمای آن را تحمل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)

«امروز بر دهانهایشان» یعنی: بر دهانهای کفار «مهر می‌نهم» به مهرنهادنی که قدرت سخن گفتن را از آنان سلب می‌کند «و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند» تا بدانند که آن اعضایی که در دنیا کمک و یاور آنها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آنها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بنده در روز قیامت می‌گوید: پروردگارا! علیه خود شاهی جز نفس خود را اجازه نمی‌دهم (نمی‌پذیرم)! خداوند او می‌گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام الکاتبین گواهان تو باشند. آن‌گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندامهایش گفته می‌شود: به نطق درآیید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می‌گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می‌شود. در این هنگام او خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم‌وگور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این چنین دفاع می‌کردم».

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (۶۶)

«و اگر بخواهیم، هر آینه چشمانشان را نابود می‌کنیم» یعنی: در دنیا دیدگان‌شان را از بین برده و چشمانشان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آنها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم

تا در کوري دستوپا زنند و راه هدايت را نبينند «پس در راه بر هم پيشي مي‌جويند» يعني: شتابان به‌سوي راه نجات مي‌شتابند تا در آن روان گردند «ولي از کجا مي‌توانند ببينند» زيرا بينايي‌اي ندارند؟ بنا بر اين، قادر به ديدن نمي‌باشند.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يُرْجَعُونَ (٦٧)
«و اگر بخواهيم، هرآينه آنان را بر جایشان مسخ مي‌کنيم» يعني: اگر بخواهيم، آفرينش آنها را بر جایشان به آفرينشي ديگر تبديل کرده و تغيير مي‌دهيم و آنها را سنگ و جماد، يا چهارپاياني مانند خوکها و بوزينه‌ها مي‌گردانيم «آن‌گاه نه‌مي‌توانند از آنجا بگذرند» به پيش روي خويش «و نه برگردند» به پشت سر خويش. حسن مي‌گويد: «يعني آنان را بر سر جایشان مي‌نشانيم پس نه مي‌توانند که به‌پيش‌روي خويش بروند و نه مي‌توانند به پشت سر خويش برگردند». به‌قولي ديگر معني اين است: اگر بخواهيم، آنان را در همان مکاني که در آن مرتکب معصيت شده‌اند، مسخ مي‌کنيم. ولي حق تعالي به‌سبب رحمت گسترده‌اي که بر خلقش دارد، چنين نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (٦٨)
«و هر که را عمر دراز دهيم، او را در خلقت نگونسار مي‌کنيم» يعني: به هر کس عمر طولاني‌اي بدهيم، خلقت و رفتار او را دگرگون کرده و او را به حالي معکوس نسبت به حال اولش – که نيرومندي و طراوت بود – قرار

می‌دهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود «**آیا تعقل نمی‌کنند؟**» در این‌که هر کس بر این کار قادر باشد، بی‌گمان او بر از بین بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدد نیز تواناست؟.

وَمَا عَلَّمَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (٦٩)

«و ما به او» یعنی: به پیامبر خویش ص «شعر نیاموخته ایم» به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می‌کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می‌کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی‌ای ندارد، چرا که قرآن کلامی موزون، مقفی و متخیل نیست و نه الزامات و تخیلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ص و متناسب با مأموریت او می‌باشد، چراکه مأموریت پیامبر ص، بیان لب حقایق است نه تصویرسازیهای تخیلی و پردازش‌های دور از واقعیت و بدین جهت می‌فرماید: «و سزاوار وی هم نیست» یعنی: سزاوار پیامبر ص هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او بر نمی‌آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند او را امی قرار داده که نه می‌خواند و نه می‌نویسد. اما آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ص رفته است، فقط از روی سلیقه اتفاقی بوده است بی‌آن‌که در آن تکلف و صنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرموده رسول خدا ص در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می‌بردند: «أنا

النبي لا كذب، أنا ابن عبدالمطلب: من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست، من فرزند عبدالمطلب هستم».

در حدیث شریف آمده است که رسولخداص در روز حفر خندق ابیات عبدالله بن رواحه را تکرار می‌کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاباً در هنگام حفر خندق چنین می‌خواندند: «اللهم لو لا أنت ما اهتدينا، ولا تصدقنا ولا صلينا، فأنزلن سكينه علينا، وثبت الأقدام إن لاقينا...: بارخدايا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فرورست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسولخداص چون می‌خواستند بیتی قدیمی را - به منظور تمثیل به آن بخوانند - وزن آن را می‌شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیه شعری آن. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسولخداص به این بیت تمثیل می‌کردند: کفی بالإسلام والشيب ناهيا للمرأة: اسلام و موي سفيد براي شخص كافي است تا او را از نواهي بازدارد. درحالی‌که اصل بیت این است: کفی الشيب والإسلام للمرأة ناهيا. و چون رسولخداص این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدیق گفت: گواهی می‌دهم که شما به حق پیامبر خداص هستید و

حق تعالی نه به شما شعر آموخته و نه هم (شعر گفتن) سزاوار شما است»^۱.
«این جز ذکر» یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزاها «و قرآنی مبین نیست» یعنی: قرآن کتابی از کتابهای آسمانی خداوند است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کننده آنها می‌باشد.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰)

«تا» قرآن، یا پیامبرص «هرکه را زنده باشد» یعنی: هرکه را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند «هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود» یعنی: فرمان عذاب بر اصرارکنندگان بر کفر و امتناع‌کنندگان از ایمان به خدا و پیامبران لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را در نمی‌یابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱)

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزاها «که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چارپایانی آفریده‌ایم؟» یعنی: ما برای برخورداري آنان، چهارپایانی را - بی واسطه یا مشارکت کسی - ابداع کرده و به عمل آورده‌ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را

^۱- در باب شعر در سوره «شعراء» / ۲۲۴» به تفصیل سخن رفته است پس به آنجا مراجعه کنید.

«پس آنان مالک آنهايند؟» يعني: بر آنها مسلمانان و آن چهارپايان تحت انضباطشان قرار داشته و رام آنهاست به طوري که هرگونه بخواهند با آنها تصرف ميکنند؟ و اگر ما اين چهارپايان را وحشي ميآفريديم، يقينا از آنان ميآميدند و آنان قادر به نگهداري از آنها نبودند.

وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲)

«و چهارپايان را برايشان رام گردانيديم» به طوري که از بهره برداري خود به وسيله انسانها امتناع نميکنند، حتي به ذبح و کشته شدن تن در ميدهند و يك کودک ضعيف آنها را به هر جا که بخواهد ميبرد و آنها به فرمان آن کودک گردن مينهند به طوري که او آنها را هر جا بخواهد مي راند و بر آنها نهيبي ميزند «پس از آنهاست مرکوبشان» مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آنها سوار ميشوند «و از آنها ميخورند» يعني: از گوشت برخي از آنها - مانند گاو، گوسفند و غيره - ميخورند.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

«و براي آنها در چهارپايان منفعتهاست» از پشم و موي و کرک آنها و همچنين کشاورزي به وسيله آنها «و» براي آنها در چهارپايان «نوشيدنيها» است، که از بدن برخي از آنها شير مي دوشند و بجز شير، ساير فراورده هاي لبني - مانند ماست، سرشير و غيره - را از شير آنها تهيه کرده و مينوشند «آيا شکر نمي گزارند؟» منعم

حقیقی را بر این همه نعمتهای گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟! .

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ (۷۵)

«و جز الله معبودانی گرفتند» از بتان و مانند آنها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: «تا مگر یاری شوند» از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرانیها و سختیها در حالی که از آنها هیچ فایده‌ای متصور نبوده و نیست، چراکه: «توانایی یاری‌دادنشان را ندارند» یعنی: آنچه ثابت و مسلم است، این است که امیدها و انتظارات کفار از معبودان باطلشان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودانشان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آنها ضعیفتر و ذلیلتر از آن هستند که بر یاری‌دادنشان توانایی داشته باشند و حتی اگر کسی نسبت به خود آنها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آنها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند پس پندارشان در حق بتان بس پندار خامی است! «و آنانند» یعنی: کفارند «که برای آنها» یعنی: برای بتان «لشکری حاضر شده‌اند» در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند اما آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در

دوزخ احضار می‌شوند اما نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند. در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «خداوند ا در روز قیامت مردم را در يك مكان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کنند (در رفتن به سوی دوزخ) و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۶)

«پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند» زیرا بت پرستان خواه‌ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعر دادن به پیامبرص که نسبت دهنده آن کسی از سران قریش به نام عقبه بن ابی‌معیط بود «بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند» از دشمنی خویش «می‌دانیم» پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۷۷)

«آیا ندیده» و ندانسته «است انسان» هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند «که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم» یعنی: از

ذره‌ای حقیر از آب منی «پس بناگاه او
جدل‌کننده آشکار شده است» یعنی: آیا انسان
ندیده و نیندیشیده است که ما او را از
ضعیف‌ترین چیز آفریدیم اما او بناگاه با
ما در امری جدل و ستیزه می‌کند که در آن
امر، حجت‌ها و برهان‌های روشن ما بر وی
اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و
زنده شدن پس از مرگ است.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸)

«و» این انسان منکر رستاخیز «برای ما
مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد»
یعنی: در باره ما داستانی غریب را همچون
مثل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از
زنده کردن مردگان از سوی ما است اما
فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم.
پس «گفت: چه کسی استخوانها را - درحالی‌که
چنین پوسیده‌اند - از نو زنده می‌گرداند؟»
این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر
قدرت بنده قیاس‌کرد و از آنجا که کار زنده
کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که
خداوند! نیز بتواند استخوان‌های کهنه و
پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرموده حق تعالی: **(مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ)** دلیل بر
آن است که استخوانها دارای حیات هستند و
با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه:
است که علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند:
ابی‌بن‌خلف جمعی استخوان پوسیده‌ای را نزد
رسول‌خداص آورد و آن را در پیش رویشان
ریزریز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمدص! آیا

خداوند! این را پس از آنکه پوسیده و پاشان شده است، مجدداً زنده می‌کند؟ رسول‌خدا ص فرمودند: آری! خداوند! این را مجدداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹)

«بگو: همان کسی که نخستین بار آنها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند» یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوانها را نخستین بار آغاز کرد در حالی‌که هیچ نمونه پیشینی برای آنها وجود نداشت، همو آنها را مجدداً زنده می‌گرداند «و او به هرگونه آفرینشی دانا است» و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز - چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل - از حیطة علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوانها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰)

«همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد» همچنان قادر است که این انسان را مجدداً زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسانها از بیرون آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند. آری! دو درخت وجود دارد به نام «مرخ» و «عفار» که اگر از آنها دو چوب سبز و تازه

را ببرید و یکی از آنها را به دیگری بزنید، آتش از آنها بیرون می‌جهد. و این روشنترین دلیل بر قدرت خداوند است زیرا خداوند در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدید آوردن یک چیز از ضد آن، شگرفترین نمونه بر مقوله قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسر و آماده کرد «که بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید» برای پخت‌وپز و گرم‌زایی، بعد از آن که سبز و حرم بوده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱)

«آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، توانا نیست بر اینکه باز مانند آنها را بیافریند؟» یعنی: قطعاً کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمانها و زمین قادر باشد، همو به‌طریق اولی بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد «چرا» یعنی بگو: چرا پروردگار متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است «اوست آفرینشگر دانا» یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲)

«شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بی‌آن‌که ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقف باشد. این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته بودن به مقدمات عملی و به‌کارگیری ابزارها. البته در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله است که شبهه قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه ابطال می‌کند.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

«پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست» یعنی: ملکیت همه اشیاء و قدرت تصرف در آنها - به هرگونه که بخواهد و اراده کند - از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همه چیزها به دست بلاکیف او می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ملك و ملکوت، مانند رحمت و رحمت و جبر و جبروت، در معنی يك چیز است». گفتنی است که جمهور مفسران نیز بر این معنی اتفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیت است». «و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است. بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سوره مبارکه «یس»، اثبات رسالت پیامبرص، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.

(سوره صافات)

مکی است و دارای (۱۸۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگان صف کشیده، «صافات» نامیده شد.

موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است.

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱)

«سوگند به صف بستگان به صف بستنی» مراد از آنها: فرشتگانی اند که در نماز خود در آسمانها، مانند صف بستن خلق در نمازشان در دنیا، صف می بندند. به قولی معنی این است: آن فرشتگان بالهای خود را در هوا همچون پرندگان به انتظار فرمان الهی می گسترانند که هر چه بخواهد به آنان فرمان دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص درباره کیفیت صف بستن فرشتگان فرمودند: «آیا چنان که فرشتگان در نزد پروردگارشان صف می بندند، صف نمی بندید؟ اصحاب گفتند: فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می بندند؟ فرمودند: صفوف متقدم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به هم می چسبند».

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲)

«و سوگند به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌کنند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ابرها را به شدت می‌رانند. اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند، می‌گویند: «زجرت الإبل و الغنم».

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)

«و سوگند به تلاوت‌کنندگان ذکر» یعنی: سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیر آن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای عزوجل برای پیامبران می‌آورند. آری! سوگند به همه این فرشتگان: «که قطعاً خدای شما یگانه است» و شریکی ندارد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵)

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست» از مخلوقات. یعنی: وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همه اینهاست «و پروردگار مشرقهاست» یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبر طلوعگاهها و غروبگاههای خورشید است زیرا خورشید در هر روز – به تعداد ایام سال – طلوعگاه و غروبگاهی دارد، به طوری که هر روز از یکی از طلوعگاهها طلوع کرده و در یکی از غروبگاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوندأ به ذکر «مشارق» اکتفا کرد زیرا مشارق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (٦)

بعد از آن که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: «ما آسمان دنیا را» که نزدیکترین آسمانها به زمین است «به زینت ستارگان زینت داده ایم» یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه‌گری می‌کنند.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (٧)

«و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم» یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرّد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (٨) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (٩)

به طوری که آن شیاطین «نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند» ملا اعلی: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمانها هستند و اما انس و جن، ملا اسفلاند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملا اعلی گوش فرادهند زیرا با

شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این شهابها - چنان‌که ابن کثیر گفته است - اجزایی جدا شده از پیکره ستارگانند نه همه ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. **«و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند»** یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمانها صعود کنند - از هر جانی از جوانب آسمان به وسیله شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند **«و برایشان عذاب دایمی است»** که هیچ انقطاعی ندارد. به قولی واصب: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهابها دارند.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰)

«مگر کسی که بر باید به ربایشی» یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند - سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند **«پس شهابی درخشان»** یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور **«از پی او می‌تازد»** و او را می‌سوزاند. ولی چه بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند اما او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به سویی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکی‌شان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آن که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می‌کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درمی‌خیته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آن‌گاه که خدای عزوجل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عزوجل بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱)

«پس از آنان» یعنی: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده ایم» یعنی: از آنان بپرس که آیا آفرینش و خلقت آنها استوارتر است و آنها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندامهای خود بزرگ‌ترند یا آنچه که ما از آسمانها، زمین و فرشتگان آفریده ایم؟ در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشد بن‌کلده - که او را به سبب شدت و

نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند - و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند «**ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم**» لاذب: چیز لزج و چسبنده ای است که به دست می چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می پندارند و با آن از سر استبعاد برخوردار می کنند درحالی که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده اند و پدیده هایی که از آنان قوی تر، بزرگتر، کاملتر و استوارتر آفریده شده اند، آن را انکار نکرده اند؟.

بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲)

«**بلکه تو تعجب کرده ای**» ای محمدص از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته ای از این که آنها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده اند «**ولی آنها تمسخر می کنند**» تو را و تو را به سبب تعجبت مورد ریشخند قرار می دهند. یا تو را - با آنچه که درباره حقیقت معاد می گویی - به ریشخند می گیرند. پس موقف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳)

«**و چون پند داده شوند، پند نمی گیرند**» یعنی: چون به موعظه ای از موعظه های خداوند، یا موعظه های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی برند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴)

«و چون آيتي» يعني: معجزه اي از معجزات رسول خداص را «ببينند، تمسخر پيشه مي‌کنند» يعني: بر تمسخر خود مي‌افزايند. به قولي معني (يستمخرون) اين است: از ديگران نيز درخواست مي‌کنند تا پيامبرص را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (١٥) اَنْدَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (١٦) اَوْ اَبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ (١٧)

زشتتر و وقیحتر از همه اينها اينکه: آنان حق قطعي و يقيني را جادو مي‌پندارند: «و گفتند: اين جز جادوي آشکار نيست» يعني: اي محمدص! آنچه که به ما آورده اي، جز سحر و جادوي آشکار نيست. و افزودند: «آيا چون مرديم و خاک و استخواني چند شديم، آيا به راستي از نو برانگيخته مي‌شويم؟» و بار ديگر زنده مي‌شويم؟! اين چيزي است که به سحر و جادو مي‌ماند! و افزودند: «و همين طور پدران اوليه ما؟» يعني: آيا پدران نخستين ما نيز برانگيخته مي‌شوند؟!

قُلْ نَعَمْ وَاَنْتُمْ دَاخِرُونَ (١٨)

«بگو» اي پيامبرص! «آري! در حالي که شما خوار و زبونيد» يعني: آري! بعد از آنکه خاک شديد، خوار و ذليل و حقير برانگيخته مي‌شويد.

فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (١٩)

«جز اين نيست که آن يك نعره تند است و بس» يعني: برانگيختن پس از مرگ با يك

نعره تندي از اسرافیل؛ است که در صور با
نفخه‌اي مي‌دمد «و بناگاه آنان به نگرش
خيزند» يعني: بناگاه مردگان از گورهايشان
برخواستند و به نظاره صحنه‌هاي هولناك
قيامت و عذابي مي‌پردازند كه خدای عزوجل
بر كفار مقرر کرده است.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰)

«و مي‌گویند: اي واي بر ما» يعني: چون
برانگيختني را كه در دنيا انكارش
مي‌کردند، ببینند و معاینه کنند، در این
هنگام به سرزنش خود پرداخته و مي‌گویند:
اي واي بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود
واويلا کرده و مي‌افزایند: «این است روز
جزا» كه در آن در برابر اعمالی مانند كفر
و تكذيب پیامبران؛ جزا داده مي‌شویم.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱)

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ
مي‌دهند: «این همان روز فصل است كه آن را
تكذيب مي‌کردید» فصل: حكم، قضا و داوري
است زیرا در آن، میان نيكوكار و بدكار
جدایی و فاصله افکنده مي‌شود.

اَحْسُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳)

آن گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان مي‌دهد:
«ستم‌پيشگان را با همراهانشان يكجا گرد
آورید» يعني: مشركان و همتايان و
همانندانشان در شرك، پيروانشان را در كفر
و همراهان و مشايعت‌كنندگانشان را در

تکذیب پیامبران گرد آورید. در اینجا است که کفار از مؤمنان جدا ساخته میشوند. ضحاک میگوید: «ازواج آنان؛ همراهان و همپیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور میشود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور میگردند لذا زناکاران با هم سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همینگونه هر گروهی با همجنسان خود گرد آورده میشوند...». «و آنچه بجز الله میپرستیدند» از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان میدهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید «و به سوی راه دوزخ راهنماییشان کنید» یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به سوی آن برانید.

وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۴)

«و بازداشتشان کنید که آنان سؤال شدنی هستند» از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم: قدمه في فرزند آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته

نمیشود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- ۱ - از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- ۲ - از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- ۳ - از مال خویش که از کجا آن را به دست آورده است.
- ۴ - از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- ۵ - و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است».

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ (۲۵)

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفار گفته می‌شود: «شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟» یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی دیگر را در اینجا - در قیامت - یاری نمی‌کنید چنان‌که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابوجهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

«نه! بلکه امروز آنان گردن‌نهادگانند» و تسلیم‌شدگانند به امر خداوند. بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

وَأَقْبَلِ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷)

«و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند در حالی که از یکدیگر می‌پرسند» سیاق آیات گویای

آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت درمی‌گیرد، که برخی از آنان از برخی دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پرنند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸)

«می‌گویند» پیروان به رؤسا «این شما بودید که از جانب راست به سراغ ما می‌آمدید» «یمین» در اینجا مجاز و استعاره از قوت و قهر است. یعنی: شما با قوت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افگندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر باز می‌داشتید. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی ما می‌آمدید». به قولی معنی این است: از سمت راست نیز به سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قرطبی می‌گوید: «همه اینها در معنی به هم نزدیک است».

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹)

«می‌گویند» رهبران و رؤسای گمراهی از جن و انس در پاسخ پیروانشان «بلکه خود شما مؤمن نبودید» یعنی: شما خودتان از ایمان

روي برتافتيد، با آنکه بر آن قادر بوديد پس اين دلهاي شما بوده است که پذيراي کفر شده و در حقيقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده ايد.

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِيْنَ (۳۰)

«و ما را بر شما هيچ سلطه اي نبود» يعني: ما هيچ قهر و غلبه اي نداشتيم تا به وسيله آن شما را وادار به ايمان نموده و از کفر خارج گردانيم. به قول ابن کثير معني اين است: ما بر صحت آنچه که شما را به سوي آن دعوت کرده ايم، هيچ حجتی نداشتيم «بلکه خودتان قومي طاغي بوديد» که در کفر و گمراهي از حد گذشته بوديد و ما فقط شما را به سوي کفر و گمراهي دعوت مي کرديم اما اجابت از خود شما و به اختيار خودتان بود و هيچ جبر و اکراهي از سوي ما در کار نبود.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذٰئِقُونَ (۳۱)

«پس لازم شد بر ما» و شما همگي «سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب اليم هستيم» مرادشان اين سخن حق تعالي است: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ): (قطعاً ما جهنم را از تو (ابليس) و از پيروانت، همگي پر خواهيم کرد) «ص/۸۵» پس اينک همه با هم آنچه را که پروردگار ما به همه ما وعده داده است، مي چشيم.

فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲)

«پس شما را گمراه کردیم» از راه هدایت و به سوي آنچه که خود بر آن از گمراهي و کفر بودیم، شما را فراخواندیم «زیرا ما خود گمراه بودیم» و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به اینکه سبب گمراهي پیروان خویش بوده‌اند اما در عین حال با گفتن: **(وَمَا كَانُوا لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ)** : (و ما بر شما هیچ سلطه‌اي نداشته ایم)، این اتهام را از خود نفي می‌کنند که آنها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهي کشانیده باشند.

فَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳)

سپس بعد از این جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند اعدا عذابي را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: «پس در حقيقت در آن روز همه آنان در عذاب با هم شریکند» يعني: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هر دو در عذاب با هم شریکند چنان‌که در گمراهي مشترك بودند لذا به همدیگر هیچ سودي رسانده نمی‌توانند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵)

«هرآینه ما با مجرمان» يعني: با مشرکان «چنین رفتار می‌کنیم» پس هر عصیانگري را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم «چراکه آنان بودند که چون کلمه

لا اله الا الله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند» و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودنشان این است.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ بِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶)

«و می‌گویند: آیا ما به‌خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم و برهمی می‌گوید «ترک‌کننده معبودان خود باشیم؟» مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول‌خداص بود. به این ترتیب، آنان اولاً منکر وحدانیت خداوندأ و ثانیاً منکر رسالت شدند.

بِئْسَ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷)

خدای عزوجل در رد پندارشان می‌گوید: «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبرص، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده «و پیامبران را تصدیق کرده است» در آنچه که از عقیده توحید، اثبات معاد و هشدارها آورده‌اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸)

«در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید» در برابر کفر و تکذیب پیامبران.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

«و جز برحسب آنچه کرده اید» از کفر و معاصی «جزا داده نمی‌شوید» پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (٤٠)

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: کسانی که خدای عزوجل آنها را برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (٤١)

«این گروه روزی‌ای معین دارند» یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی‌ای دارند که خداوند آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آنها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ (٤٢)

سپس در تفسیر این روزی معین می‌فرماید: «انواع میوه‌هاست» فواکه: همه انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارتراین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد «و آنان گرامیان خواهند بود» یعنی: ایشان از جانب خدای عزوجل مورد اکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرار می‌گیرند؛ با برتر ساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٤٣) عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (٤٤)

«در بهشت‌های پرنواز و نعمت، بر روی تخت‌ها»
قرار دارند، تخت‌هایی که بر آنها تکیه می‌زنند «روبه‌روی همدیگر» برخی از آنان به چهره برخی دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یکدیگر نمی‌نگرند، این است که نگریستن رو در رو، شادمانی و انس و الفت را کاملتر می‌کند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (٤٥)

«بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود» یعنی: از شرابی که همچون چشمه‌های روی زمین، جاری است.

بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (٤٦)

«سخت سپید درخشان و لذت‌بخش نوشندگان است»
حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (٤٧)

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل‌هایشان را از بین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به سراغشان می‌آید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم می‌باشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا خدای عزوجل آفات و مضراتی - چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض - را که در

شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفي کرده است.

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ (٤٨)

«و نزدشان دوشیزگان چشم فروهشته اند»
يعني: نزد بهشتیان زناني هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غير آنان را نمیخواهند «درشت چشم هستند» عين جمع عیناً: زني است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بیقواره و ناموزون.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (٤٩)

«گویی آنان تخمهای شتر مرغ در پرده پوشیده اند» خداوند دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه میکند که شترمرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار نگاه میدارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخمهای شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (٥٠)

«پس برخی از آنان» يعني: از اهل بهشت «به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس و جو میکنند» يعني: در هنگام شرابنوشي، این یکی حال او را میپرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته اند، از همدیگر پرس و جو میکنند. و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آنها در بهشت است که

فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت‌وگویی هم می‌نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱)

«گوینده‌ای از میانشان می‌گوید: راستی من همنشینی داشتم» در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أَدَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳)

«که به من می‌گفت: آیا تو از تصدیق‌کنندگانی» زنده شدن پس از مرگ را؟ «آیا وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعا جزا خواهیم یافت» در برابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می‌گیریم؟!

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴)

«می‌گویند» آن شخص مؤمن به همپساله‌گان بهشتی خویش «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من می‌گفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵)

«پس درنگریست» آن شخص مؤمن «و آن همنشین خود را در میانه دوزخ دید».

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ (۵۶)

«گفت» آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او: «سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی» با گمراه‌سازی و اغوای خویش، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم. به‌قولی معنی این است: نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷)

«و اگر نعمت پروردگارم نبود، هرآینه من نیز از احضارشندگان بودم» یعنی: اگر نبود رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختنم به اسلام، هدایت نمودنم به‌سوی حق و درپناه ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشندگان در دوزخ بودم.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ (۵۸)

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: «آیا ما دیگر نمی‌میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹)

«جز همان مرگ نخستین خود» که در دنیا بود؟ «و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» چنان‌که کفار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای عزوجل بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البته او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش

در دوزخ بشنود و روحا بر عذابش افزوده شود.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٦٠)

«راستي که اين همان رستگاري بزرگ است» يعني: اين نعمتهاي پايدار و اين ماندگار بودن هميشه در بهشت، همانا رستگاري بزرگي است که هرگز نمي‌توان براي آن حد و مقداري شناخت و به توصيف آن احاطه کرد. همچنين محتمل است که اين سخن از کلام خدای سبحان – در تأييد آنچه که بهشتيان مي‌گويند – باشد.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (٦١)

بعد از آن‌که خداوند اهل حال اهل بهشت و رستگاريشان را براي ما حکايت کرد، اينک ما را به سوي انجام عمل صالح برمي‌انگيزد: «براي چنين پاداشي، بايد عمل‌کنندگان عمل کنند» زيرا تجارت سودآور اين است، نه عمل براي دنياي زوال‌پذير و ناپايدار.

أَذَلَّكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (٦٢)

«آيا از نظر ميهماني اين بهتر است يا درخت زقوم؟» درخت زقوم درختي است که ميوه‌اي تلخ و بسيار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به سختي آن را مي‌خورند و اين همان ميهماني و ضيافت آنان است. نزل: آماده کردن غذا و نوشيدني براي پذيرايي از کسي است که از راه مي‌رسد و در منزل کسي فرود مي‌آيد؛ چه آن کس ميهمان باشد چه غير وي.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (٦٣)

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی می‌روید؟! در حالی که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود آن را در دوزخ تصدیق می‌کنند.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (٦٤)

«آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد.

البته در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می‌کنیم که قابل احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی‌گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، توانا تر است.

طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ (٦٥)

«میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است» یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحه، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند در این آیه، محسوس را به متخیل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است اما برای دلالت بر اینکه آن میوه در نهایت زشتی است، این تشبیه به‌کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و

شخص زیبا صورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

فَاتَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالْتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (٦٦)

«پس دوزخیان حتماً از آن» یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن «می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند» یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان – به‌جای روزی بهشت – این است. در حدیث شریف آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریاهاي دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (٦٧)

«سپس برایشان بر آن غذا» یعنی: پس از خوردن آن غذا «آمیزه‌ای از آب جوشان است» یعنی: غذای درخت زقوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ (٦٨)

«آن‌گاه بازگشتشان» بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم «بی‌گمان به‌سوی دوزخ است» بدین صورت که پس از خوردن زقوم، دوزخیان

را براي نوشيدن آبجوش به محل آن وارد مي‌سازند چنان‌که شتر را به آبگاه مي‌برند آن‌گاه مجدداً آنان را به دوزخ بر مي‌گردانند. البته اين تعبير دلالت بر آن دارد که آب جوش (حميم) در موضعي خارج از دوزخ (جحيم) قرار دارد.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (٦٩)

سپس در بيان علتی که آنها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: «هر آینه آنها پدران خود را گمراه یافتند» یعنی: اتفاق چنین بود که آنها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید - و نه از روی هیچ‌گونه حجتی - به آنان اقتدا کردند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (٧٠)

«پس آنها به سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند» یعنی: آنها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به‌گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (٧١)

سپس خداوندأ به بیان این واقعیت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: «و قطعاً پیش از آنان» یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امتهای گذشته «گمراه شدند»

بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ (۷۲)

«و حال آن‌که در میان‌شان هشداردهندگان فرستادیم» یعنی: با وجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آنها را از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند اما این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ (۷۳)

«پس ببین سرانجام بیم‌یافتگان» یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران[ؑ] آنها را بیم دادند «چگونه شد» زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۴)

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: بجز کسانی که خداوند آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحید، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات‌یابنده‌اند.

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵)

«و به‌راستی نوح ما را ندا داد» آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: (أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ): (پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن) «قمر/۱۰». «و چه نیک

اجابت‌کننده بودیم» یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم.

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (٧٦)

«و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم» مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به قولی: آنها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (٧٧)

«و تنها نسل او را باقی گذاشتیم» نه غیر آنان را زیرا خداوند کافران را با دعای نوح ÷ هلاک گردانید و از آنان هیچکسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند – چنان‌که نقل شده – مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچکس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح ÷ هستند. یادآور می‌شویم که نوح ÷ سه فرزند داشت به نامهای: ۱ – سام: که پدر اعراب و فارس و روم است. ۲ – حام: که پدر سیاه‌پوستان است. ۳ – یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (٧٨) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (٧٩)

«و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم» یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح ÷ تا روز قیامت – از امتهای – می‌آیند، نام و آوازه نیکو و ثنا و ستایشی خوب را

ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

«سلام بر نوح در میان جهانیان» یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «نوح علیه السلام». به قولی: این سلامی است از سوی خداوند بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰)

«ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم» یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت‌قدم باشد، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱)

«به راستی او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی: نوح بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند بود.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ (۸۲)

«سپس دیگران را» یعنی: کافران را «غرق کردیم» و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (۸۳)

«و بی‌گمان ابراهیم از شیعه نوح بود» یعنی: ابراهیم از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با

نوح ÷ در دعوت به سوی الله و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آنها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دوهزار و شصت و چهل سال فاصله زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و صالح علیهما السلام بودند. اصل کلمه «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آنها برای آن امر «متشیع» هستند. اما این کلمه بعد از شهادت سیدنا علی بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴)

«آن‌گاه که» ابراهیم ÷ «با قلبی سلیم به سوی پروردگار خود روی آورد» قلب سلیم: دلی است که از شک و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای عزوجل، برای خلقش خیرخواه باشد. ابن عباس ؓ می‌گوید: «قلب سلیم دلی است که به لاله‌الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَنْفُكَ إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶)

«چون» ابراهیم ÷ «به پدرش و قومش گفت» سرزنش‌کنان و معترض «چه چیزی را می‌پرستید؟» آیا نمی‌دانید که این بتان بی‌جان قابل پرستش نیستند؟ «آیا به دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می‌خواهید؟» افک: بدترین نوع دروغ است.

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷)

«پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟»
هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی که
غیر وی را پرستیده‌اید؟ به نظر شما او با
شما چه خواهد کرد؟.

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹)

«پس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من
بیمارم» نقل است که: قوم ابراهیم ÷ به علم
نجوم دلبستگی‌ای داشتند پس ابراهیم ÷ به
آنان چنین وانمود کرد که از همان فن نجوم
بهره می‌گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلق
ابراهیم ÷ به این‌که بیمار است، تمهیدی برای
این بود که علیه بتانشان برنامه‌ای را
به اجرا گذارد تا این حجت بر قومش که بتان
شایسته پرستش نیستند، الزام گردد. نقل
است: در فردای روزی که ابراهیم ÷ خود را
بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی
داشتند که همه در آن از شهر بیرون
می‌رفتند پس ابراهیم ÷ خواست تا خود را از
آنها عقب کشیده و کار بتان را یکسره
سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.
مفسران درباره نگرستن ابراهیم ÷ به
ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم ÷ به
ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آنها
نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند
بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در
آنها این ذهنیت را القا کند که او هم
آنچه را که آنها درباره ستارگان می‌دانند،
می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه
می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله‌ای بود

که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگریست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این که: نگریستن ابراهیم ÷ به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمندوحة عن الکذب: بی‌گمان در سخنهاي سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰)

«پس پشت‌کنان از او روی برتافتند» یعنی: قوم ابراهیم ÷ بعد از آن تعللش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.

فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۲)

«تا نهانی به‌سوی خدایانشان رفت» راغ: ابراهیم ÷ در غیاب قوم خود به سرعت و به‌طور نهانی به‌سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» یعنی: از غذایی که

پرستشگران‌تان برای‌تان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته اند؟
«شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟»
ابراهیم ÷ می‌دانست که آنها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳)

«پس با دست راست خویش بر سر آنها زدن گرفت» و به قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنشان با دست راست این بود که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همه بتانشان را خرد و ریزکرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سوره «انبیاء» گذشت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴)

«پس شتابان به سوی او روی آوردند» پرستشگران بتان چون به شهر آمده و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به سوی ابراهیم ÷ روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آنها آورده است!.

قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶)

«گفت» ابراهیم ÷ «آیا آنچه را که خود» آنها را با دست خود «می‌تراشید، می‌پرستید؟ با این‌که خدا شما و آنچه را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده است؟» یعنی: در حالی‌که خداوند همه آنچه را که به‌طور کلی می‌سازید و به عمل می‌آورید - که بتان تراشیده شما نیز از آن جمله‌اند - آفریده است؟. معنای: (ماتعملون: آنچه می‌کنید) در

اینجا، عمل تصویر، پیکر تراشی و مانند آن است.

اهل سنت با این آیه استدلال می‌کنند بر اینکه «افعال»، آفریده خدای عزوجل است ولی اکتساب آنها از بندگان می‌باشد و این عقیده، ابطال‌کننده مذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در حدیث شریف مرفوع آمده است: «خداوند آفریننده هر صنعتگری به همراه صنعت وی است».

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷)

«گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید» قوم ابراهیم ÷ در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم ÷ چهاردیواری (کوره‌خانه‌ای) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پرکنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افکنند.

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸)

«پس در حق او کیدی را قصد کردند» یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تنیدند؛ با افگندنش در آتش «ولی ما آنان را فرودست‌ترین گردانیدیم» زیرا پس از آن‌که ابراهیم ÷ را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹)

«و ابراهیم گفت: من به سوي پروردگارم رهسپارم» يعني: من از سرزمين قوم خود که از روي تعصب براي بتان، کفر به خدای سبحان و تکذيب پیامبران^ﷺ، کردند آنچه کردند، به جايي هجرت ميکنم که خدای من مرا به هجرت به سوي آن فرمان داده ؛ و آن سرزمين شام است «زودا که مرا راه نمايد» پروردگارم به جايي که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دليل بر وجوب هجرت از جايي است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰)

«پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن» يعني: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جاي قومم، در غربت مونسم باشد.

فَبَشِّرْ نَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱)

«پس او را به پسری بردبار مژده دادیم» که بزرگ ميشود و در بزرگی حلیم و بردبار ميشود. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیم[ؑ] به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی ميماند تا پخته سال و بزرگ شده و در آن سن و سال، به وصف حلم و بردباري موصوف گردد.

ابن کثیر ميگويد: «این فرزند، اسماعیل[ؑ] است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم[ؑ] به آن مژده داده شد و او - به اتفاق مسلمين و اهل کتاب - از اسحاق[ؑ] بزرگتر است بلکه در

نص کتابشان است که ابراهیم ÷ در زمان تولد اسماعیل ÷، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق ÷ نودونه سال داشت».

**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲)**

«پس وقتی آن طفل به آن سنی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد» یعنی: چون اسماعیل ÷ جوان شد و در کار و کوشش به پای پدرش ابراهیم ÷ رسید، به طوری که می توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می گوید: «یعنی: چون به سنی رسید که می توانست همراه پدرش راه برود». فراء می گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده ساله بود»، آری! در آن وقت: «ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می بینم که تو را ذبح می کنم» و رؤیای انبیا ÷ حق است و کارهایشان به فرمان خداوند می باشد «پس ببین در این کار چه به نظرت می آید؟» ابراهیم ÷ به فرزندش اسماعیل ÷ گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته ام پس درنگر که چه می بینی؟ دلیل این که ابراهیم ÷ در این مورد با اسماعیل ÷ مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی در برابر فرمان الهی را بداند، در غیر آن، رؤیای انبیا ÷ وحی است و امثال آن لازم می باشد «گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده اند» در مورد ذبح من «انجام بده» و عملی کن «ان شاء الله مرا از شکیبایان

خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار
متعال.

به قولی: ابراهیم ÷ شب «ترویه» در خواب دید
که گوینده ای به وی میگوید: «خداوند! تو را
به ذبح فرزندت فرمان می دهد». پس چون صبح
دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این
خواب از جانب خداوند است، یا از سوی
شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر
خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن
شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است.
سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس
در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گردید.
بدین جهت، این ایام سه گانه را ایام
«ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»،
«شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم ÷ به ذبح آن مأمور
شد، اسماعیل ÷ است زیرا بشارت به پسری
حلیم، مربوط به وی می باشد و بیان ذبح وی
نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد
از بیان اینهاست که در آیه (۱۱۲) بشارت
به تولد اسحاق مطرح می شود. همچنین از
دلایلی که اثبات می کند، ذبیح اسماعیل ÷ است
نه اسحاق ÷، این است که در تورات آمده است:
«ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود
اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق
فرزند آغازین ابراهیم ÷ و فرزند یکدانه وی
نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی
اسماعیل ÷ بود پس ملاحظه می شود که کلمه
«اسحاق» از افزوده های اهل کتاب و
تحریف های آنان است. و چون ابراهیم ÷ فرزندش

را براي ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاقؑ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاقؑ است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیلؑ ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم ص نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیلؑ است، این فرموده رسول اکرم ص است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدشان اسماعیلؑ و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندان قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳)

«پس وقتی هردو، تن دردادند» یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تسلیم امر خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند تسلیم کرد؛ «و پسر را به‌پیشانی بر خاک افگند» یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را بر چهره‌اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره‌اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می‌شویم؛ محلی که ابراهیم خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به‌قولی: این محل در شام بود.

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵)

«و او را ندا دادیم» ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را برای ذبح خوابانده بود که در این اثنا فرشته‌ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: «که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی» و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند ابراهیم را به‌صرف عزمش بر ذبح فرزندش – هرچند که او را ذبح نکرد – راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد «ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» با رها ساختن آنها از سختی، به سلامت نگه

داشتن آنها از محنتها و پدیدار ساختن گشایش برای آنها با فرج بعد از شدت.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶)

«بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است» و پیروزی ابراهیم ÷ در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷)

«و او را به قربانی بزرگی فدیه دادیم» خداوند ا قوچی بزرگ‌گشته و فربه را برای ابراهیم ÷ از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم ÷ او را در عوض فرزندش اسماعیل ÷ ذبح کرد. سنت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد.

باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹)

«و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم» یعنی: برای ابراهیم ÷ در میان امتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه

نيك باقي گذاشتيم «سلام بر ابراهيم» سلام :
ثنا و ستايش نيكو و پسندیده است.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰)

«نيكوکاران را چنين پاداش مي‌دهيم» تفسير
نطير آن در آيه (۱۰۵) گذشت.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱)

«در حقيقت او از بندگان با ايمان ما بود»
يعني: ابراهيم ÷ از كساني بود كه حق عبوديت
را گزارده و در ايمان به خدا و توحيد وي،
ثابتقدم و پايدار بودند و دليل نيكوكاري
وي همين امر است.

وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲)

«و او را به اسحاق كه پيامبري از صالحان
است، بشارت داديم» يعني: ابراهيم ÷ را به
فرزند ديگري كه هم پيامبر و هم از
شايستگان است، به عنوان پاداشي بر طاعت وي
براي خدای عزوجل در ذبح يگانه‌فرزندش
اسماعيل ÷، بشارت داديم. چنان‌كه گفتيم، اين
آيه نيز دليل بر آن است كه ذبيح اسماعيل ÷
بود.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

«و به ابراهيم و اسحاق برکت داديم» با
پي‌درپي فرستان نعمتهاي خويش بر آن دو.
به‌قولي مراد اين است كه: فرزندان آن دو
تن را بسيار گردانيديم، به‌طوري كه بيشتر
انبيا ÷ از نسل اسحاق هستند، همچون ايوب و
شعيب عليهما السلام «و از زادوولد آن دو،

برخي نیکوکار و برخي آشکارا به خود ستمکار بودند» خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارك، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آن‌که از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد درافتاده‌اند.

در اینجا داستان ابراهیم ÷ به پایان می‌رسد. البته داستان وی حاوی درسهای بسیار بزرگی از دروس توحید می‌باشد و اولین آنها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هر چند آن امر، دشوار باشد.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۱۴)

«و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منت نهادیم» با برگزیدنشان به نبوت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكُنُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸)

«و آن دو و قومشان» بنی‌اسرائیل «را از اندوه بزرگ» که استعباد و بردگی فرعون بود و به‌قولی: از اندوه غرق «نجات دادیم» در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

«و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند» بر فرعون و قومش.
«و به آن دو کتابی مستبین دادیم» که مراد از آن: کتاب تورات است. مستبین: یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.
«و آنان را به راه راست هدایت کردیم» در کردار و عمل، که دین اسلام است زیرا اسلام دین واحد خدای عزوجل و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۰)
«و برایشان میان آیندگان» یعنی: میان امت‌های واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.
«سلام بر موسی و هارون» یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام بر ایشان باد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲)
«ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند» تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳)
«و به راستی الیاس از پیامبران بود» الیاس: پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است. ابن‌کثیر درباره وی دو رأی را نقل می‌کند: «اول اینکه او همان ادریس است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند

فنجاص است که خداوند او را بعد از حزقیل نبیؑ در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به‌سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهي کرد».

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

«آن‌گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خدای عزوجل پروا نمی‌دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیاتش – مانند شرك و معاصی – دست بردارید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵)

«آیا بعل را می‌پرستید؟» بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاسؑ آن را می‌پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی اسرائیل نیز سرایت کرد. به‌قولی: «بعل» به‌معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می‌پرستید؟ و «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می‌باشد «و بهترین آفرینندگان را وا می‌گذارید؟» یعنی: پرستش خدای متعالی را وا می‌گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت‌نگاریتان کرد در حالی‌که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت‌نگاران است؟.

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶)

«الله را که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست و می‌گذارید؟» یعنی: فقط حق

تعالی است که بعد از آنکه هم شما و هم اجدادتان را از کتم عدم آفرید، شما را به نعمتهای خویش می‌پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷)

«پس او را دروغگو شمردند. قطعا آنها احضار می‌شوند» یعنی: آنها به سبب دروغگو شمردن الیاس، قطعا در عذاب احضار می‌شوند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸)

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس، از عذاب می‌رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰)

«و برای او در میان آیندگان نام نیک به جای گذاشتیم» یعنی: برای الیاس، در میان امت‌های بعد از وی، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

(سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

«هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود» تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳)

«و در حقیقت لوط از پیامبران بود» او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم) فرزند تارخ بود که به ابراهیم ایمان آورد و خداوند او را به سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵)

«آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی‌ماندگان بود» در عذاب و او همسر لوط بود.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخْرِينَ (۱۳۶)

«سپس دیگران را هلاک ساختیم» یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

وَإِنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷)

«و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید» مخاطب این آیه مردم مکه‌اند. یعنی: ای مردم مکه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آنها موجود است، در سفرهای خویش به سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سدوم» بر سر راهشان به سوی شام قرار داشت.

وَبِالنَّيْلِ أَفْلًا تَعْقِلُونَ (۱۳۸)

«و شامگاهان نیز» بر منازلشان گذر می‌کنید ؛ در هنگام رفت و آمدتان به سوی شام «پس آیا تعقل نمی‌کنید؟» در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بی‌مناک باشید؟. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل شهرشان را به دریاچه گنبدیده و متعفنی تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آنها ختم نشد زیرا خداوند در آخر سوره بر همه پیامبران ﷺ سلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹)

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: «و در حقیقت یونس از زمره پیامبران بود» یونس: همان ذوالنون فرزند متی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند او را به سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به سوی حق فراخواند و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند. مفسران می‌گویند: «یونس» به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیه بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (١٤٠)

«آن‌گاه که به‌سوی کشتی گرانبار بگریخت»
اصل اباق: گریختن غلام از نزد مولای خویش
است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن
پروردگار بود، به این وصف موصوف شد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (١٤١)

«پس با هم قرعه انداختند» یعنی: سرنشینان
کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از
بیم غرق شدن کشتی به‌سبب گرانباری، برخی
از آنان خود را به دریا افکنند و کشتی
سبک گردد «و او از مغلوبان شد» یعنی:
یونس در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او
را به دریا انداختند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (١٤٢)

«پس او را ماهی» نهنگ «فرو بلعید و او
درخور ملامت بود» یعنی: کاری کرده بود که
موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن
پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی
شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی
او را فروبلعید.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (١٤٣) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١٤٤)

«پس اگر او از زمره تسبیح‌گویان نبود»
یعنی: اگر یونس از ذکرکنندگان خدا یا از
نمازگزاران برای وی نبود، یا از
تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با
این دعایش: (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت
من الظالمين) «الانبياء/ ٧٨»؛ «قطعاً در شکم

آن ماهي تا روزي که مردم برانگيخته شوند، باقي مي ماند» يعني: قطعاً شکم ماهي تا روز قيامت گور وي ميشود. در حديث شريف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهي (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) بود، هرگز هيچ مسلماني به آن در امري دعا نمي کند، جز اينکه دعایش مورد اجابت قرار مي گيرد».

فَنَبِّئْنَا بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵)

«پس او را به کرانه بي گياه افگنديم»
عراء: مکاني خالي از بنا و گياه است.
به قولي: او بر کرانه دجله و به قولي ديگر:
بر کرانه سرزمين يمن افگنده شد و خدا
داناتر است «در حالي که بيمار بود» خداوند
متعال به ماهي فرمان داد پس ماهي او را
در حالي از دهانش به ساحل افگند و از
شکمش به بيرون پرتاب کرد که او بر اثر
فشار بلعیدن ماهي، بيمار بود و پوست بدنش
از ميان رفته بود. ابن مسعود ر مي گويد: «او
چون جوجه بي پري گشته بود که از تخم بيرون
مي آيد». سدي مي گويد: «او چون نوزادي که
تازه متولد ميشود، از شکم ماهي بيرون
آمد». در حديث شريف مرفوع به روايت انس بن
مالك ر آمده است که رسول خدا ص فرمودند:
«چون به يونس پيامبر ص معلوم شد که خداوند
او را در شکم ماهي با اين کلمات بخواند، اين
دعای او ناله کشان به سوي عرش بالا رفت.
فرشتگان گفتند: پروردگارا! اين صدایي است
ضعيف و شناخته شده از دياري دوردست و
ناشناخته. خداوند فرمود: آيا صاحب اين

صدا را نمی‌شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای عزوجل فرمود: بنده ام یونس است. گفتند: بنده ات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می‌شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده‌حالی انجام می‌داد، رحم نمی‌کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداونداً فرمود: چرا؛ بر وی رحم می‌کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانه بی‌گیاه افگند.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶)

«و بر بالای سر او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم» تا بر سر وی سایه افگند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس سخت شد و موی تنش رویید. یقطین: درخت کدو از گونه‌ای به نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «خداونداً برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خاروخاشاک زمین می‌خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هر دو پای خویش را بر او می‌گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می‌ساخت تا آن‌که پوست تن وی رویید و حالش بهبود یافت». در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص کدو را دوست داشتند و می‌فرمودند: «این درخت برادر من، یونس است». ابن‌کثیر می‌گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

– سرعت رویش آن.

– سایه افگندن برگ‌های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی‌ای که دارد.

- اینکه مگس به آن نزدیک نمی‌شود.
- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- اینکه خام و پخته با مغز و پوست خورده می‌شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِثَّةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷)

«و او را به سوي صدهزار نفر يا بيشتر از آن» يعني: بلکه به سوي بيشتر از صدهزار نفر «فرستاديم» و آنها قوم يونس بودند که او از نزدشان به سوي دريا گريخت و بعد از گريختن وي، همين اتفاقي براي افتاد که خداوند متعال در اين آيات براي ما حکايت کرده است و قوم وي اهالي نينوي از سرزمين موصل بودند. پس يونس قبل از آنکه به سوي دريا بگريزد و بعد از آن نيز، فرستاده پروردگار عزوجل بود.

فَأَمَّنُوا فَمَرَّغَتْهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۱۴۸)

«پس ايمان آوردند و تا چندي برخوردارشان کرديم» يعني: بعد از آنکه قوم يونس نشانه هاي نبوت وي را مشاهده کردند، به او ايمان آوردند و خدای عزوجل هم آنان را در دنيا تا هنگام به سر رسيدن اجلها و به نهايت رسيدن عمرهايشان، بهره مند گردانيد.

فَأَسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹)

«پس» اي محمدص! «از مشرکان جويبا شو» و از آنان بپرس که: «آيا پروردگارت را دختران و خود آنان را پسران است؟» يعني: بر فرض اینکه پندارشان در انتساب فرزند به خدای

سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به خدا و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟.

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰)

سپس خداوند از سخن اول به سویی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: «یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟» یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سماعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آنها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهِ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲)

«هشدار که اینان از سر تهمتشان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آنها قطعاً دروغگویند» و این سخنان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی‌آنکه دلیل و یا حتی شبهه دلیلی بر این سخنان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴)

«آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با اینکه پسران بر طبق داوری‌ها و باورهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر اعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵)

«آیا متذکر نمی‌شوید؟» یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟.

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷)

«یا حجتی آشکار دارید» بر آنچه که می‌گویید؟ «پس اگر راست می‌گویید» در این ادعای خود «کتابتان را بیاورید» یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که دربرگیرنده چنین حجتی بوده و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلی آن را جایز نمی‌داند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

«و میان خدا و جنیان پیوندي انگاشتند»
جنه: جنیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان

(جنه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان - که خدای سبحان لعنتشان کند - گفتند: خداوند با جنیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جن خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جن‌اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند.

«و حال آن‌که جنیان به‌خوبی دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد» یعنی: جنیان دانسته‌اند که کفار گوینده این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به‌سبب دروغ و افترای خویش عذاب می‌شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنیان می‌دانند که خداوند خود آنان را به‌زودی برای حساب حاضر می‌کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجود می‌داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی‌کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹)

«خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند» به‌دروغ و بهتان؛ از نسبت دادن فرزند برای او.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۰)

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند از این‌که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند،

بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

فَاتَّكُمُ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳)

«در حقیقت شما» ای کافران «و آنچه که می‌پرستید» از بتان به‌جای خداوند (بر ضد او) هیچ کس را «گمراه‌گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است» یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی‌اند که بر کفر خود پای می‌فشارند.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (۱۶۴)

«و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز اینکه برای او مقامی معین است» این بیان خداوند در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می‌گویند: هیچ فرشته‌ای از ما نیست جز اینکه در آسمانها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پنداره‌های پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز اینکه بر آن فرشته‌ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد».

وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (۱۶۵)

«و در حقیقت ما صف بسته‌ایم» در نماز و انجام طاعت و در پایگاه‌های خدمت. در حدیث

شریف آمده است: «رسول خدا ص به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارشان صف می‌بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ رسول خدا ص فرمودند: آنها صفوف مقدم را کامل کرده و در صف به هم فشرده می‌ایستند». پس صفوف فرشتگان در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن‌کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر[ؓ] در محراب روی به سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: **(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ)**. سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه از یزید بن ابی‌مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند آیه: **(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ)** را نازل کرد، رسول خدا ص به آنان دستور دادند که صف ببندند».

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶)

فرشتگان در ادامه می‌گویند: «و ما یمیم که خود تسبیح گویانیم» در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف

قرار دارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلل آنها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفار ایشان را وصف می‌کنند. «تعالی الله عما یقولون» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۹)

«و مشرکان به تأکید می‌گفتند» یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکداً می‌گفتند: «اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود» یعنی: اگر کتابی از کتابهای پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد «بیشک از بندگان اخلاص‌یافته خداوند می‌شدیم» یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

«ولی» وقتی حضرت محمدص است به آنها کتاب را آورد؛ «به آن کافر شدند پس به زودی خواهند دانست» عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)

«و قطعاً کلمه ما» در لوح محفوظ «در حق بندگان به رسالت فرستاده ما از پیش صادر شده است» مراد از کلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوندأ به آنان علیه کفار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر

آن می‌فرماید: «که ایشان حتماً نصرت‌یافتگانند» در دنیا و آخرت «و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند» زیرا فرجام‌کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیه (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا» حزب وی، یعنی پیامبران ﷺ و پیروانشان می‌باشند.

آری! وعده حق تعالی به پیروزی و غلبه مؤمنان قطعاً محقق می‌شود زیرا پدیده غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا بر دشمنانشان است و این حقیقت مسلم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (و العاقبه للمتقين: و سرانجام کار از آن تقوای پیشه‌گان است).

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۴)

«و» هرگاه کار این‌چنین است پس «از آنان» یعنی: از کفار «تا مدتی» یعنی: تا مدتی که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب» آن مدت عبارت است از: مدت دست‌نگه داشتن و خودداریات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزیات قطعی است. که به‌حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکه تحقق یافت.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵)

«و آنان را بنگر» وقتی که عذاب و مجازات ما بر آنان فرود می‌آید؛ با کشتن و اسیر

ساختنشان «که زودا بنگرند» اما در هنگامی که نگرستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶)

«آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند» قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیبشان به رسالت حق و معاد می‌گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟ جویبر در بیان سبب نزول از ابن‌عباسك روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمدص! به ما آن عذابی را که از آن بیم‌مان می‌دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت - بر شرط بخاری و مسلم - صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ (۱۷۷)

«پس چون به ساحه آنان فرود آید» به قولی: مراد فرود آمدن رسول‌خداص به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکه است «بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!» یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده‌اند، چه بد است!. صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می‌گیرد.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌خداص بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیل‌ها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی‌که می‌گفتند: محمد است به خدا! محمد و لشکر...! و رسول‌خداص

فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبْتَ خَيْبَرَ، إِنْ أُنَا إِذَا
نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمِ فِسَاءٍ صَبَاحِ الْمُنْذِرِينَ: اللَّهُ
أَكْبَرُ، خَرَابٌ شَدَّ خَيْبَرَ، مَا چُونِ بَه سَاحَةِ قَوْمِي
فِرُودِ آيِمِ، بَامَدَادِ بِيْمِيَاْفَتْگَانِ چِه بَد
اِسْتِ!».»

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۸) وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹)

«و از آنان تا مدتی» دیگر که نزد خدای
سبحان معلوم است «روی برتاب و بنگر که
آنان نیز خواهند نگریست» عاقبت کفر خویش
را.

حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار
نمود. مراد از آیه سابق (۱۷۴)، انتظار
کشیدن تا هنگام روی دادن عذاب دنیا بر
کافران است اما مراد از این آیه، وقت
وقوع عذاب آخرت می‌باشد.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰)

«منزه است پروردگارت، پروردگار عزت» و
غلبه «از آنچه این گروه وصف می‌کنند» در
نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس
مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که
مشرکان او را به آن وصف می‌کنند؛ از آنچه
که به حضرتش سزاوار نیست.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱)

«و سلام بر پیامبران باد» یعنی: ایمنی و
سلامتی از ناخوشی‌ها و ناملایمات برایشان
باد! در حدیث شریف آمده است: «چون بر من
سلام می‌فرستادید، بر پیامبران دیگر نیز
سلام بفرستید».

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

«و ستایش ویژه خداوند، پروردگار عالمیان است» هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبران را به سوي انسانها مژده آور و بيم دهند فرستاده است. به قولي معني اين است: سپاس مخصوص خداوند است در برابر اينکه مشرکان را نابود و پیامبران ﷺ را پيروز ساخته است و نیز سپاس او راست در برابر همه نعمتهایی که بر کل خلق خویش ارزانی داشته است. در حدیث شریف به روایت حضرت عليؑ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «هر کس به این شادمان می شود که برایش در روز قیامت پیمانهای تمام تر از مزدش پیمانها شود، باید در آخر مجلس خود - هنگامی که می خواهد برخیزد - بگوید: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)). همچنین در حدیث شریف آمده است که: کفاره مجلس این دعاء است: «سبحانک اللهم وبحمدک لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك: بار الها! تو پاک و منزهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می خواهم و به سوي تو با توبه باز می گردم»^۱.

۱- ابن کثیر می گوید: «حمد و منت خدای را که در آداب کفاره مجلس جزوه جداگانه ای نیز ترتیب کرده ام». پس به جزوه وی مراجعه کنید.

(سوره ص)

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱)

خوانده می‌شود: «صاد» به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

«سوگند به قرآن دارای ذکر» سوگند خوردن خداوندأ به قرآن در اینجا، برای توجه دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذی الذکر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هر چیز است. به‌قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسران در اینکه جواب قسم چیست؟ اختلاف نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیه بعد، یعنی: (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) است. ابن‌جریر نیز این قول را برگزیده است. به‌قولی دیگر: جواب قسم، مضمونی است که سیاق کل این سوره متضمن آن می‌باشد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (۲)

«بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند» گویی فرمود: قطعاً در قرآن هیچ شکی نیست و اینکه کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شك و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آنها در تکبر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز

همین است، نه این که در حقانیت قرآن شک و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: **(فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ)** این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادُوا وَاَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ (۳)

«چه بسیار نسلها که پیش از آنان نابودشان کردیم» یعنی: قطعا قبل از آنان، بسیاری از امتهای گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفار عصر بعثت بودند، نابود کردیم «که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود» یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سر دادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد اما این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴)

«و تعجب کردند» کافران «از این‌که بیم‌دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد» که آنها را – چنانچه بر کفر استمرار ورزند – از عذاب الهی بیم و هشدار می‌دهد «وکافران گفتند: این شخص جادوگری شیاد است» آنها این سخن را هنگامی گفتند که معجزات پیامبرص را مشاهده کردند، معجزاتی که از قدرت بشر خارج است.

أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (۵)

همچنین کافران تعجبکنان گفتند: «آیا» محمدص «خدایان متعدد را خدای یگانه‌ای

قرار داده» و الوهیت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر کرده است؟ **«به راستی این چیز عجیبی است»** و بسیار شگفت آور است! تعجب مشرکان از آن روی بود که هر قبیله‌ای، از خود خدایی از بتان داشت و می‌گفتند: ما این خدایان را فقط بدین جهت می‌پرستیم که ما را به خدای سبحان نزدیک کنند و خدا خود مالک همه این خدایان است پس در این عقیده چه زیانی وجود دارد؟ بدین‌گونه شیطان باطلشان را در دیدشان، حق جلوه‌گر ساخت.

وَإِنطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (٦)
«و اشراف آنان به راه خود رفتند» نقل است که رسول خداص از مشرکان خواستند تا کلمه‌ای بگویند که با آن عرب و عجم برایشان مطیع گردد. آنها پرسیدند: این کلمه چیست؟ رسول خداص فرمودند: کلمه طیبه لا اله الا الله! پس درحالی‌که جامه‌های خویش را می‌افشاندند، سراسیمه برخاستند و می‌گفتند: آیا او همه خدایان را یک خدا قرار داده است؟! چنان‌که احمد، ترمذی، نسائی و حاکم در بیان سبب نزول از ابن عباسك روایت کرده‌اند که فرمود: ابوطالب بیمار شد و در اثنای بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خداص نزد وی رفتند. پس ابوطالب خطاب به رسول خداص گفت: ای برادرزاده‌ام! تو از قومت چه می‌خواهی؟ رسول خداص فرمودند: از آنان می‌خواهم تا کلمه‌ای بگویند که عرب برای آنها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه بپردازد. فقط يك کلمه! گفت: آن

کلمه چیست؟ فرمودند: لا اله الا الله! مشرکان گفتند: خدایي یگانه؟ بی‌گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیه **(ص وَالْقُرْآنِ...)** تا آیه: **(بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ...)** درباره آنان نازل شد. «و گفتند» مشرکان به پیروان خود «بروید» یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمد را نپذیرید «و بر خدایان خود ایستادگی نمایید» یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید «که این امر قطعاً اراده شده است» یعنی: محمدص بدین خاطر از ما می‌خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکم کند پس این کاری است برنامه‌ریزی شده.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷)

«ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده ایم» یعنی: ما در آیین نصرانیت، عقیده به توحید را نشنیده ایم «این ادعا جز دروغبافی نیست» یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمد آن را بر ساخته و افترا کرده است.

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ (۸)

«آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است» درحالی‌که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سن بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ «نه! بلکه آنان در باره ذکر من در شک‌اند» یعنی: آنان در باره قرآن،

یا در باره وحی من در شك و تردید قرار دارند «بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده اند» و به مهلتی که به آنان داده ام، فریفته شده اند و اگر عذابم را می‌چشیدند، شکشان برطرف می‌شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی‌کنند تا آن‌گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹)

سپس خداوند متعال در بیان این‌که فقط او متصرف مطلق در ملك خویش می‌باشد، می‌فرماید: «یا مگر گنجینه‌های رحمت» یعنی: نعمت «پروردگار غالب بخشنده‌ات در اختیارشان است» تا نعمت نبوت را به هر کس که می‌خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرف و اختیاری در پهنای ملك وی ندارند.

أَمْ لَهُمْ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰)

«یا مگر فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن آنان است» تا به هر که خواهند بدهند و از هر که خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: «پس باید بالاروند در اسباب» یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آنهاست پس باید با اسباب و وسایلی که آنها را به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که می‌خواهند - از دادن و بازداشتن - حکم رانده و کار عالم را آن گونه که خود می‌خواهند، پردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیله اسباب ممکن است و این عملیه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیه با هم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

جُنْدًا مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱)

«در آنجا لشکری به هم آمده از احزاب است که درهم شکستنی هستند» یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزب می‌پردازند، عزتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکستشان می‌کشانم زیرا آنان در آنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البته این وعده قطعی الهی بر پیروز ساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقق یافت.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲)

«پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد» یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم «تکذیب پیشه کردند» شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳)

«و ثمود و قوم لوط و اصحاب ايکه نيز»
 ايکه: بيشه انبوه و پردرخت است. گفتمني
 است که تفسير آن در سوره «شعرا» گذشت
 «اينان احزاب بودند» يعني: آنان به
 نيرومندي و کثرت موصوف بودند چنانکه
 اعراب ميگويند: (فلان هو الرجل: فلان،
 هموست مرد). يعني: گروه هاي فوق، نسبت به
 مشرکان مکه هم از نظر شمار بيشتر بودند،
 هم نيرومندتر و هم سرمايه دارتر پس اين همه
 قوت، مدنيت، شکوه و اسباب ظاهري نتوانست
 عذاب پروردگار را - هنگامي که به سويشان
 آمد - از آنان دفع کند.

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (١٤)

«هيچ کدام نبودند جز اينکه پيامبران را
 تکذيب کردند» يعني: از همگي اين گروهها و
 اقوام، تکذيب پيامبران روي داد «پس عذاب
 من در حق آنان ثابت شد» و تحقق يافت؛
 به سبب تکذيبشان لذا مخاطبان بايد از چنين
 فرجام زشتي برحذر باشند.

وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقِ (١٥)

«و اينان جز يك بانگ تندي را انتظار
 نميکشند» يعني: ميانه آنان و ميانه رخداده
 عذاب دوزخ که خدای عزوجل براي شان وعده
 داده است، جز اين نيست که اسرافيل - نفخه
 دوم را در صور بدمد «که آن را هيچ توقي
 نيست» فواق: مقدار زماني اي به اندازه
 ميانه دو دوشيدن شير شتر در بامداد و
 شامگاه است. يعني: چون آن بانگ مرگبار
 بيايد، به مقدار زمان ميانه دو دوشيدن شتر

هم توقفي ندارد. به قولی مراد این است: آنان - بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد - از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَبًا لَنَا قَطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶)

«و گفتند» از روی استهزاء، استبعاد و تکذیب «پروردگارا! هر چه زودتر بهره ما را» از خیر یا شر «پیش از روز حساب به ما بده» و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷)

ای پیامبرص! «بر آنچه می‌گویند» از سخنان کفرآلود و آزاردهنده «صبر کن و بنده ما داوود را که صاحب قوت بود» در علم و عمل و تلاش و عبادت «به یاد آور» تا از این یادآوری، درسها و آموزه‌ها برگیری. در حدیث شریف آمده است که داوود ÷ یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود ÷ عابدترین بشر بود». «هر آینه او **أَوَّابٌ بود**» او اب: کسی است که از هر چه خدای عزوجل آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸)

«هرآینه ما کوهها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان» که همنوا با او «تسبیح می‌گفتند» مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود^۱ خدا را ذکر می‌گفت، کوهها نیز همنوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹)

«و پرندگان را رام کردیم که گردآینده بودند» از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود^۱، خدای عزوجل را تسبیح می‌گفتند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا همنوا با او تسبیح می‌گفتند». «همگی برای او بازگشت کننده بودند» یعنی: کوهها و پرندگان هر یک همراه و همنوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در حدیث شریف به روایت ابوذر^۲ از رسول‌خداص آمده است که فرمودند: «یصبح علی کل سلامی من أحدکم صدقة، فكل تسبیحة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیره صدقة وأمر بالمعروف صدقة ونهی عن المنکر صدقة ویجزی من ذلك رکعتان یرکعهما من الضحی: هر بامداد در برابر هر مفصل از مفاصل یکی از شما^۱ دادن صدقه‌ای

^۱- این مفاصل - چنان‌که در حدیث دیگری آمده است - سیصد و شصت مفصل است.

لازم است پس هر تسبیحی صدقه‌ای است، هر تهلیلی صدقه‌ای است، هر تکبیری صدقه‌ای است، هر امر به معروفی صدقه‌ای است و هر نهی از منکری صدقه‌ای است. بدانید؛ دو رکعت نماز را که بنده در چاشتگاه می‌گذارد، از جای همه اینها کفایت می‌کند. که این نماز را نماز «اشراق» می‌نامند. در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص در روز فتح مکه، هشت رکعت نماز اشراق خواندند.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ (۲۰)

«و فرمانروایی‌اش را استوار کردیم» یعنی: فرمانروایی داوود را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاهها و افگندن رعب و وحشت وی در دلهای دشمنان «و به او حکمت» یعنی: نبوت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت «و فصل الخطاب» یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت «بخشیدیم» مجاهد می‌گوید: «فصل الخطاب عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داور است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن‌جریر این معنی را برگزیده. به‌قولی: فصل‌الخطاب: قرار دادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱)

«و» ای محمد ص! «آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟» نقل است که خداوند دو فرشته را به هیأت دو خصم به‌سوی داوود فرستاد که او

را متوجه و متنبه به خطایي گردانند که از وي سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالاي دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وي فرود آمدند. از ابن عباسؓ روایت شده است که فرمود: «داوودؑ زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دلبسته و شیداي وي شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وي سپري شد، از وي خواستگاري کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعدا آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وي بالا آمده و قضیه‌اي را پیش وي افگندند که در کتاب خدا حکایت آن را می‌خوانیم. و داوودؑ سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خدای عزوجل بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن‌کثیر می‌گوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباسؓ) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و از معصوم ص در باره آنها حدیثی که پیروي از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن‌ابی‌حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به‌صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای عزوجل موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است». بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن‌کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوودؑ بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره

گوسفندان خویش با هم دعوی و مرافعه داشتند»^۱.

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲)

«وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد» زیرا آن دو به طور ناگهانی و بی اجازه اش - نه از دروازه عادی ای که مردم از آن وارد می‌شدند - بر وی درآمدند. ابن‌کثیر می‌گوید: «داوود فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیر عادی هراسید». «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سویی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳)

سپس یکی از آن دو گفت: «این برادر من است، نودونه نعجه دارد» نعجه: گوسفند ماده

^۱-حق نیز همان است که ابن‌کثیر رحمه الله عنوان کرده است زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.

(میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند «و من فقط يك ميش دارم و مي‌گويد: آن يك ميش را هم به من واگذار» یعنی: آن يك ميشت را هم به من بده تا آن را به ميشهاي خودم بپیوندانم و آن يکي هم بهره و نصیب من باشد «و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است» یعنی: برادرم بر من در دعوي غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایتا به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهاي ماده تشبیه می‌کنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود و متوجه ساختن وي به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهاي اسراییلي شناخته‌اند.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (٢٤)

«داوود گفت: قطعاً او در مطالبه ميشت و افزودنش به ميشهاي خود در حق تو ستم کرده است» چنین بود که داوود به بطلان ادعای آن صاحب نودونه ميش، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوود در این

سخنش بود: لقد ظلمك: به راستی که برادرت در حقت ستم کرده است. زیرا او قبل از آنکه تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه بسا صاحب آن يك ميش، ستمگر باشد». داوود: افزود: «و در حقیقت بسیاری از شریکان» در مال «به همدیگر ستم روا میدارند» بی آنکه رعایت حق يك دیگر را بنمایند «به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شريك خویش، یا بر دیگران ستم نمیکنند «و اینها» که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند «بس اندک اند. داوود دانست» و یقین حاصل کرد «که ما او را آزمایش کرده ایم» و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته، کنایه گویی به خود وي بوده و در واقع در آنجا میش و دعوایی بر سر آن میان آن دوتن مطرح نبوده است بلکه آنها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وي بفهمانند که از سلطه خود بر اوريا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوود: به خاطر این از خدای عزوجل آمرزش خواست که میان دو طرف دعوي در مورد میشها پیش از آنکه از طرف دیگر دعوي نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وي را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و در واقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به قولی: وقتی داوود: فرود آمدن آن دو را به طور غیرعادی از دیوار دید، گمان کرد که

آمده اند تا او را به قتل رسانند پس از این گمانش آمرزش خواست.

روایت صحیح در این باره این است که داوود ÷ وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ يك قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می کرد، يك قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زبور در محراب اختصاص می داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامه مقرر او را زیر پا گذاشته و به طور بی هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادی آن دو تن و در عین حال وجود این واقعیت بود که کشتن انبیا ÷ در میان بنی اسرائیل، يك پدیده شایع بود. «پس از پروردگارش آمرزش خواست» به خاطر آن خطایش «و رکوع کنان» یعنی: سجده کنان «به روی در افتاد» در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است «و انابت کرد» یعنی: به سوی خداوند بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می گوید: «گناه داوود ÷ این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعدا زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود ÷ زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عزوجل او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحا این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود ÷ آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن کثیر در مورد

اسرائیلی بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

«پس این امر را» یعنی: این گناهی را که داوود^ع از آن آمرزش خواست «بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است» زلفی: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوود^ع به وی ارزانی شد. حسن‌ماب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود^ع گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوبش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو^ع گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیم حکم خدا^ع در میان بندگان^ع می‌باشد «و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن» در حکم و داوری

میان بندگان خداوندأ «که تو را از راه خدا» که راه حق، یا راه بهشت است «به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به‌سزای آن‌که روز حساب را فراموش کرده‌اند» یعنی: به‌سبب فرو گذاشتن عمل برای این روز و از جمله ترك کردن قضاوت عادلانه «عذابی سخت خواهند داشت».

در حدیث شریف آمده است: «إن أحب الناس إلي الله يوم القيامة وأقربهم منه مجلساً إمام عادل، وإن أبغض الناس إلي الله يوم القيامة وأشدهم عذاباً إمام جائر: بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوندأ در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سختترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از دآوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی می‌کند. ابوبکر صدیق ؓ می‌گوید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای عزوجل ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در حدیث شریف به روایت ابوداؤد و دیگران آمده است که: رسول‌خدا ص اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول‌خدا ص در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه‌کسی برای من گواهی می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آنگاه به آن قضیه حکم کردند». ابن‌عباس ؓ

نیز روایت کرده است که: «رسول خدا ص (در قضایا و دعاوی) باسوگند منکر، یا آوردن يك شاهد از سوی مدعی، حکم صادر می‌کردند».

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷)

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم» بلکه آنها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آنها به طاعت ما عمل شود «این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند» زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد «پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش» در روز محشر، به سبب کفر و پندار باطلشان.

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸)

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟» یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به فرایض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ارتکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! «یا پرهیزگاران

را چون فاجران قرار می‌دهیم؟» یعنی: مگر تقوای پیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیای و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همه اینان با هم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعین و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

کِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

«این» قرآن «کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم» یعنی: ای محمدص! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به‌سویت نازل کرده‌ایم «تا در آیات آن تدبر کنند» یعنی: قرآن را برای تدبر و تأمل و اندیشیدن در معانی آن نازل کرده‌ایم، نه برای تلاوت بدون اندیشه و بدون تدبر «و تا خردمندان از آن پند گیرند» یعنی: تا صاحبان عقلها و خردهای برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماما خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری - نه از اخلاق و نه از عمل - بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبر

در آن میسر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبر در آیات خداوند، پیروی کردن از آنها است».

وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰)

«و سلیمان را به داوود بخشیدیم» به عنوان فرزندی برای وی. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود ÷ را به عنوان پیامبر به سلیمان ÷ عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان ÷ را ستوده و می‌فرماید: «نیکو بنده‌ای بود» سلیمان ÷ «به راستی او اواب بود» اواب: تواب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به‌سوی خداوند؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت.

سپس خداوند دو نمونه از نمونه‌های اوابیت و انابت سلیمان ÷ را بیان کرده و می‌فرماید:

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱)

«یاد کن» ای محمدص! «چون عرضه داشته شد براو» یعنی: بر سلیمان ÷ «به وقت عشی» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است «اسبهای صافن جیاد» صافنات: جمع صافن از اوصاف اسبها می‌باشد. اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه داشته و گوشه سم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن

می‌باشد. جیاد: جمع جواد، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دونده و تیزرو باشد. بدین‌سان، اسبهای سلیمان ÷ دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند: در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن، تیزتک و چابک بودند.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲)

«گفت» سلیمان ÷ «من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن‌که خورشید در حجاب پنهان شد» یعنی: تا آن‌که خورشید غروب کرد. به‌قولی مراد این است: تا آن‌که اسبها در مسابقه از چشمها پنهان شدند. آری! سلیمان ÷ به تماشای اسبها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم! لذا دست به اقدامی زد که در آیه بعد بیان می‌شود. **حب‌الخیر**: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «سلیمان ÷ دارای اسبهای بالدار بود». ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان ÷ را از نماز عصر بازداشتند، بیست‌هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان ÷ نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوه خندق رسول‌خدا ص چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر

ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)

سپس سلیمان ÷ به کسان خویش دستور داد که: «اسبها را بر من بازگردانید» زیرا او از فوت شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود «پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد» یعنی: سلیمان ÷ از روی خشم برای خدای و از تأسف بر فوت نماز عصر، شروع به پی کردن اسبها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسبها سبب فوت نماز وی شده بودند. به قولی مراد این است: سلیمان ÷ برای نوازش و ارجگذاری به اسبها و اطمینان یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسبها وسیله جهاد در راه خدای بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معنی این نیست که سلیمان ÷ اسبها را به قصد قربت نزد الله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسبهای بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس ك نیز نقل شده است. ولی ابن‌کثیر قول به ذبح اسبها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسبها اشکال شرعی‌ای به همراه نداشت زیرا – چنان‌که روایت شده – در شریعت سلیمان ÷ ذبح آنها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسبها را نیز صدقه

کرد، که خدای عزوجل در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)

«و قطعاً سلیمان را آزمودیم» در حدیث شریف راجع به این آزمایش از سلیمان ÷ آمده است: «سلیمان ÷ گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هر یک از آنها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا جهاد کند. ولی او ان شاء الله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نژاد، جز یکی از آنها که نیم انسانی را به دنیا آورد». «و بر تخت او جسدی بیفگندیم» آن جسد، همان انسان ناقص‌الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به دنیا آورده بود. اما ابن عباس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به صورت سلیمان ÷ درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان ÷ به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». اما ابن‌کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستانهای اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

«پس به خدا رجوع کرد» با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترك افضل، یعنی نگفتن «ان شاء الله» و معلق نکردن کار به مشیت الهی بود. البته این لغزش از انبیاء بزرگ است

زیرا «حسنت نیکان، گناهان مقربان می‌باشد».

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
(۳۵)

سلیمان ÷ «گفت: پروردگارا! مرا بیامرز» در لغزشی که از من روی داده و مرا به خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قرار دادی «و به من فرمانروایی‌ای ببخش که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد» یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق‌العاده، دارای معجزه‌ای بزرگ شوم «بی‌گمان تو وهاب هستی» و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است. وهاب: بسیار بخشاینده است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶)

«پس باد را برای او مسخر گردانیدیم» یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم «که به فرمان او نرم روان می‌شد» یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان ÷ قصد سفر می‌کرد، باد او را به‌سوی آن سرزمین حمل می‌نمود^۱. حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمان ÷ از روی خشم

^۱- همچنین نگاه کنید به سوره «سبا/ ۱۲».

برای خدای عزوجل، اسبها را پی کرد، خداونداً چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان يك ماه راه و در شامگاهان نیز يك ماه راه می‌پیمود».

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ (۳۷)

«و» نیز مسخر گردانیدیم برای او «شیطانها را» یعنی: دیوان را «از بنا و غواص» که آنچه را از مبانی و ساختمانها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در دریا فرورفته و از آن برای او در و گوهر بیرون می‌آوردند.

وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸)

«و دیگرانی» از دیوان را نیز برایش مسخر کردیم «که دستوپا به هم بسته در زنجیرها بودند» آنها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که از کار سر باز زده، یا در کار خود خلاف و تجاوز می‌کردند. آن دیوان نیز رام و مسخر سلیمان ÷ گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به هم بسته می‌کرد.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)

ای سلیمان: «این بخشش ما است» از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی‌ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت‌آسایی که عقلها را خیره می‌کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکنّت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می‌خواهی ببخش و از

هرکه می‌خواهی بازدار «بی‌حساب» بی‌آن‌که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی‌شود که: چه مقدار داده‌ای و چرا داده‌ای، یا چرا بازداشته و چرا نگه داشته‌ای؟

در حدیث شریف آمده است که: چون رسول‌خدا ص مخیر ساخته شدند میان اینکه «بنده‌ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی‌حساب و گناهی بدهند و از هرکه خواهند بی‌حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت ص بعد از مشورت با جبرئیل ÷ منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خدای عزوجل برتر و والاتر است.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ (۴۰)

«و بی‌گمان برای او» یعنی: برای سلیمان ÷ «نزد ما قربتی است» در آخرت «و» برای او «نیکو بازگشتی است» که این بازگشتگاه، بهشت است.

وَأَذْكُرُ عَبْدًا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱)

«و یاد کن بنده ما ایوب را آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است» مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این‌که ایوب ÷ درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلائی وی بود زیرا - به قولی - ایوب ÷ از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد.

به قولی دیگر: مظلومی ایوب را به فریادرسی خواند اما او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسه شیطان نبود.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بلاي نبي خدا ایوب، هجده سال بر وي طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترك کردند، جز دو مرد که از مخصوصترین برادران دینی اش بودند و صبح و شام احوال وي را می پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می دانی؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند بر وي رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وي بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب گفت: من از آنچه تو می گویی چیزی نمی دانم، جز این که خدای عزوجل می داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می کردند، می گذشتم و هر دو نام خداوند را می بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آنها کفاره می دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم ص افزودند: چنان بود که ایوب در آن بیماری خویش به قضای حاجت می رفت و چون از قضای حاجت فارغ می گشت، زنش دست وي را گرفته او را به خانه می آورد. روزی ایوب در حاجت خویش دیر ماند

و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند ابر را وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب در حالی به سوی او می‌آید که خدای عزوجل رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند ابر را به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنج و ر مبتلا - را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایوب گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت.»

ارْكَضْ بَرَجْلِكَ هَذَا مَغْسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲)

پس به ایوب گفتیم: «پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی» و ایوب پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمه دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن

است که مرض وی از امراض جلدي غیر ساري بود و در عین حال، مرضي نفرتبار نبود.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَرْبَابِ (۴۳)

«و خانواده اش را به او بخشیدیم» به قولی: خدای عزوجل بعد از آنکه آنها را میرانده بود، مجدداً زنده شان گردانید. به قولی دیگر: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده ساختنشان، دیگر باره جمع کرد «و مانند آنان را» نیز «همراه آنها» به او بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانواده ایوب[ؑ] افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایوب این چنین لطف کردیم: «از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد» که در سختیها و ابتلاها به خدا پناه برند و از او انتظار فرج و گشایش را داشته باشند.

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

«و» به او گفتیم: «دسته ای چوب ترکه به دست بگیر» ضغث: دسته بزرگی از شاخکهای چوب است «و با آن بزن» زن خود را «و سوگند نشکن» یعنی: با آن دسته چوب، زنت را یکبار بزن و خلاف سوگند نکن زیرا ایوب[ؑ] در بیماری اش سوگند خورد که زنت را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بزند. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایوب[ؑ] بود. پس خدای عزوجل این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این

سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخکهای چوب را که تعداد آنها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد موردنظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند این کار را برای ایوب[ؑ] رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یثرب، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین[ؑ]، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب[ؑ] بود.

سپس خداوند ایوب[ؑ] را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: **«ما او را شکیبا یافتیم»** بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به از بین رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد اما صبر کرد، چندان‌که برای همیشه به صبر وی مثل زده می‌شود **«چه نیکو بنده‌ای»** بود ایوب[ؑ]! **«به راستی او ابواب**

بود» یعنی: او با استغفار و توبه، به سوي خداوند بسیار بازگشت می‌کرد.

وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (٤٥)

«و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند» یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها می‌کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند. ابصار: بینش‌ها در علم و دین است.

خلاصه این‌که: آنها علم و عمل هر دو را به کمال آن داشتند.

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (٤٦)

«ما آنان را به خالصتی پاک خالص ساختیم» که هیچ آلاشی در آن نبود «که ذکر آخرت بود» یعنی: ایشان را از میان اهل زمانشان به یادآوری سرای آخرت و ایمان آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایسته شأن انبیا است.

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (٤٧)

«و آنان نزد ما جدا از برگزیدگان نیکانند» برگزیدگانند به نبوت، برتری داده شدگانند بر ابنای جنسشان و از نیکان بسیار خیراند.

وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (٤٨)

«و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند» بیان حال «یسع» در سوره «انعام/۸۶» و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سوره «انبیا/۸۵» گذشت.

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰)
«این ذکری است» یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران † در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می‌شوند. اما سدی در معنی (هَذَا ذِكْرٌ) می‌گوید: «یعنی این قرآن پندی است» «و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است» زیرا آنها در آخرت به آمرزش و رضوان الهی و نعمتهای بهشت وی نایل می‌گردند: «بهشتهای عدن که درهای آنها برایشان گشاده است» به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می‌کنند تا با اکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

مُتَكِينٍ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱)
«در آنجا تکیه می‌زنند» یعنی: درحالی‌که در بهشت بر اورنگها تکیه می‌زنند: «میوه‌های بسیار» یعنی: الوان گونه‌گون، متنوع و متکثری از میوه‌ها «ونوشیدنی» های بسیاری را «در آنجا می‌طلبند» یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٍ (۵۲)
«و نزدشان دوشیزگان فروخته‌نگاه همسال است» یعنی: آنها در بهشت همسرانی دارند که چشمهایشان فقط بر شوهرانشان فروخته

است، به شوهرانشان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. اتراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یکدیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبت و دوستی میان هم‌سن‌وسالان پایدارتر است».

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳)

«این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد» یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴)

خداوند می‌فرماید: «در حقیقت این همان رزق ماست» که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم «آن را هیچ زوالی نیست» یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَا بٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ الْمِهَادُ (۵۶)

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: «این است» یعنی: کار چنان است که ذکر شد «و اما برای از حدگذشتگان» یعنی: برای کسانی که طغیان کرده، از طاعت خداوند تمرد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ «واقعا بدفرجامی است» یعنی: بی‌گمان آنها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی

دارند که به آن می‌پیوندند ؛ این بازگشتگاه : «جهنم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است» یعنی: چه بد فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ (۵۷)

«این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن را بچشند» حمیم: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غساق: چرکاب و زردابی است که از پوستهای دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می‌سازد».

وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَرْوَاحٌ (۵۸)

«و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است» یعنی: برای دوزخیان؛ آب‌جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب ؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر اینها از اشیاي مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹)

«این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند» یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند «آنان را خوشامدی نیست» این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودتی که در دنیا میان آنها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می‌شوند» چنان‌که ما به آن وارد شده ایم و مستحق آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (٦٠)

«می‌گویند» تابعان به رؤسا «بلکه بر خود شما خوش مباد!» یعنی: شما خود از عزت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این «شما بودید که آن راه را پیش پای ما گذاشتید» و ما را در راه گمراهی افکنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! «و چه بد قرارگاهی است» جهنم؛ هم برای ما و هم برای شما.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (٦١)

«می‌گویند» پیروان «پروردگارا! هر کس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن» عذابی در برابر کفر او و عذابی دیگر در برابر اینکه ما را به‌سوی آن فراخوانده است.

بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (٦٢)

«و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمره اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟» منظور آنها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمار، خباب، صهیب، بلال، سالم و سلمان. مجاهد نقل می‌کند که: ابوجهل در دوزخ می‌گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمار و صهیب و فلان و فلان را نمی‌بینم؟». البته این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می‌شوند. اما چون در دوزخ از آنان پرس‌وجو می‌کنند و آنها را نمی‌یابند، در این هنگام است که می‌دانند؛ آنها در درجات بلندی از بهشت به‌سر می‌برند.

أَتَّخَذْنَاَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (٦٣)

«آیا آنان را» در دنیا «به مسخره می‌گرفتیم» و آنان در واقع اهل کرامت و عزت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ «یا

چشمه‌های ما از آنها برگشته است» و بر محل و جایگاه آنان در دوزخ نمی‌افتد؟ حسن می‌گوید: «هر دوی این امر واقعیت دارد زیرا آنها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشمه‌ایشان بر آنان نمی‌افتد زیرا ایشان در بهشت‌اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)

«این ستیزه دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است» یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می‌گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می‌کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می‌دهد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵)

«بگو» ای محمدص به کفار مکه «من فقط بیم‌دهنده‌ای هستم» شما را از مجازات و عذاب خداوند «و جز خدای یگانه» که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است؛ «هیچ خدایی نیست» که شایسته پرستش باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶)

و از آنجا که وصف «قهار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند آن را با بیان سه وصف که بر رحمت

و فضل و کرمش دلالت می‌کنند، دنبال می‌کند: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است» از مخلوقات می‌باشد «همان عزیز» پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد «آمرزنده» ای است که بر هر کس از وی اطاعت کند، می‌آمزد.

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸)

«بگو» ای محمدص! «این خبری بس بزرگ است» یعنی: عذاب‌هایی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید «که شما از آن روی بر می‌تابید» و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی‌ببرند.

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنِّي يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰)

ای پیامبر! به آنان بگو: «مرا به حال ملا اعلیٰ هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یکدیگر مجادله می‌کردند» یعنی: من پیش از آن‌که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن با هم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم ÷ بود – چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار

هستم، وحي فرستاده نمیشود» و من هیچ سلطه‌اي وراي آنچه حق تعالي به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌اي در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (٧١)

«آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشري از گل هستم» این بیان همان مجادله‌اي است که اجمالاً در آیه (٦٩) گذشت و در اینجا تفصیلاً بدان پرداخته می‌شود. البته این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌هاي «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است.

مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم ÷ و نسل وي‌اند. البته مجادله فرشتگان در این‌باره بود که چه‌کسي در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (٧٢)

«پس» اي فرشتگان! «چون او را استوار بپرداختم» یعنی: چون آدم را به‌صورت بشري مصور ساختم و اجزاي وي را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روي که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن‌که حیاتی در وي نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳)

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم ÷ را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن‌گاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز اینکه سجده کرد. در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در يك وقت و يك زمان می‌باشد.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴)

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر خدا و سرکشی از طاعت وی.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵)

«فرمود» خداوند! «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از اینکه برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و

بازداشت در حالی که این خود من بودم که با
دستان بلاکیف خود بی‌هیچ واسطه‌ای - چون پدر
و مادر - عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به‌کار
بردن این تعبیر، تشریف و گرامی‌داشتی برای
آدم است، و گرنه خداونداً عهده‌دار و متولی
امر آفرینش هر مخلوقی است.
این آیه دلیل بر بطلان نظریه «تطور» در
مورد آفرینش آدم ÷ است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶)

«آیا استکبار ورزیدی یا از جمله
بلندمرتبان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا
هم‌اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا
پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این‌کار
تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا
هم‌اکنون - بی‌آن‌که سزاوار آن باشی - از
سجده کردن ابا ورزیدی، یا این‌که تو به
راستی از متکبران بلندمرتبه و مستحق
برتری‌جویی از طاعت خدا هستی و از این‌رو،
از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام
مفید توبیخ است «گفت: من از او بهترم»
ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از
آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این
معنی است که: سجده فاضل برای مفضل نیکو
نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از
گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل
برتر بود. البته این پندارش از جهاتی
مردود است که بیان این جهات، در همین
تفسیر شریف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداونداً آدم ÷ را
به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که

شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند آدم را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

قَالَ فَأَخْرُجُ مِنْهَا فَاتَّكَ رَجِيمٌ (۷۷)

خداوند متعال به ابلیس «فرمود: پس از آنجا» یعنی: از بهشت، یا از زمره فرشتگان «بیرون شو، که تو رانده شده هستی» به وسیله ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸)

«و بی‌گمان تا روز جزا لعنت من بر توست» یعنی: لعنت من بر تو مستمر و همیشگی است؛ تا آن‌گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می‌شوی – چنان‌که آیات دیگر مفید این معنی است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹)

ابلیس «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می‌شوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایتی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

قَالَ فَاتَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱)

خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلتیافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فَنای خَلایق مقدر و معین کرده‌ام و آن وقت دمیدن نفخه اول است. به قولی: دلیل این‌که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲)

«گفت» ابلیس «پس به عزتت سوگند که البته آنان را همه یکجا از راه به در می‌برم» به این ترتیب، او به عزت خداوند سوگند خورد که همه فرزندان آدم ÷ را - با آراستن شهوات و درافگندنشان در شبها - گمراه می‌سازد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳)

«جز بندگان خالص‌کرده تو از آنان را» یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده‌ای، به‌طوری که من بر گمراه‌سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)

خداوند متعال «فرمود: پس این حق است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو» یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو

از شیطانها. پس پر ساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حق است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است «و هر کس از کسانی که از تو پیروی کند» یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به‌سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی - اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین‌گونه، خداوندأ سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶)

«بگو» ای پیامبر به این گروه مشرکان «برای آن» یعنی: در برابر دعوت به‌سوی قرآن و وحی «از شما مزدی» و پاداش و جایزه و مقرری‌ای «طلب نمی‌کنم و من از متکلفان نیستم» تکلف: تصنع و خودسازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوای وحی و رسالت کنم، یا شما را به‌سوی چیز دیگری که خداوندأ مرا به دعوت به‌سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم. در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان

ناامیدان دل‌مرده روغگوي متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحوأ أمتي برآء من التکلف: من و شایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا نِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۸۷)

«این جز پندی برای عالمیان نیست» یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به‌سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همه خلق نیست.

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

«و البته» ای کفار! «خبر آن را» یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده – از دعوت به‌سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از دوزخ – «پس از چندی» یعنی: بعد از زمانی «خواهید دانست» که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به‌قولی مراد این است: کسانی که در قید حیات باقی بمانند، این حقایق را می‌دانند؛ هنگامی که کار رسول‌اکرم ص بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می‌میرند، آن را بعد از مرگ می‌دانند.

(سوره زمر)

مکی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند در آخر آن «۷۲ - ۷۱»، گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری و حقارت و گروه مؤمنان نیکبخت را با اجلال و اکرام یاد کرده است «۷۵ - ۷۳». زمر: یعنی گروهها.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسول خدا ص پشت سر هم روزه می‌گرفتند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند که بخورند. و پشت سر هم می‌خوردند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره‌های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می‌کردند».

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

«نازل شدن این کتاب» یعنی: فرستادن این قرآن «از جانب خدای عزیزی» است که در ملک و فرمانروایی اش قوی و غالب و در صنعش: «حکیم است» و همه اشیا را در جایگاه مناسب آنها قرار می‌دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲)

«ما این کتاب را به حق به سوي تو نازل کرده ایم» یعنی: در حالی آن را به سويت نازل کرده ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل

نکرده ایم. مراد این است که همه آنچه در قرآن است - از اثبات توحید و نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف - حق است **«پس خدا را - درحالی که دین خود را برای او پاک و خالص می‌داری - عبادت کن»** اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می‌باشد.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳)

«آگاه باشید: دین خالص از آن خداست» یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عزوجل است اما غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوندأ به آن امر کرده است، نیستند **«و کسانی که به جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند»** و با آنها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند **«و گفتند: ما آنها را جز برای اینکه ما را به الله در مرتبه قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم»** این اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آنها گفته می‌شد: پروردگار و آفریننده شما کیست؟ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ و چه کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به

آنها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کنند؛ **«بی‌گمان خدا میانشان»** یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند **«درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند»** از دین **«حکم می‌کند»** در روز قیامت. اختلافشان در توحید و شرك است زیرا هر گروه مدعی آن است که حق با وی می‌باشد **«در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است»** یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله نزدیک می‌کنند دروغگوست و با گرفتن بتان به خدایی و قرار دادن آنها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ **«هدایت نمی‌کند»** به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویبر از ابن‌عباسؓ در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه قبیله عامر، کنانه و بنی‌سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٤)

«اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه آفریده است، آنچه

میخواست برمی‌گزید» یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حق خدای سبحان جایز بود – چنان‌که شما می‌پندارید – در آن صورت از میان خلقش هرکه را خود می‌خواست به فرزندی برمی‌گرفت، نه کسانی که شما برگزیده و به فرزندی وی نامزد کرده‌اید. یا معنی این است: در آن صورت، از میان خلقش آنچه را که می‌خواست برگزینند برمی‌گزید پس نیازی به فرزند نداشت. از سوی دیگر هیچ موجودی سواي حق تعالی نیست جز اینکه مخلوق و آفریده اوست پس صحیح نیست که مخلوق و آفریده، فرزند خالق باشد لذا فقط این گزینه باقی می‌ماند که حق تعالی مخلوق را به‌عنوان بنده خود برگزینند. به سخنی دیگر: اگر خدا می‌خواست فرزندی برگیرد، باید آن فرزند از جنس پدر خود، قدیم می‌بود و مسلماً این امر که آفریده‌ای حادث از جنس آفریننده قدیم باشد، مستحیل است پس نتیجه این‌که: **«او از این نسبتها منزه است، او خدای یگانه قهار است»** که از ماسوای خویش بی‌نیاز می‌باشد و همه در پیشگاه قهاریتش سر کرنش و ذلت فرونهاده‌اند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵)
«آسمانها و زمین را به‌حق آفریده است» نه به باطل پس کسی که دارای این چنین آفرینش عظیمی باشد، مستحیل است که شریک، یا همسر، یا فرزندی برای خود برگیرد **«شب را به روز و روز را به شب در می‌پیچد»** در پیچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن

آن بر این است به طوری که روشنایی روز را از بین ببرد و درپیچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوری که تاریکی آن را از بین ببرد. این خود دلیل کرویت و دوران زمین نیز می‌باشد. و این سخن اعراب: «کور العمامة: عمامه را برپیچانید» یعنی بعضی از آن را بر بالای بعضی دیگر افگند، نیز از ماده «تکوير» است. «و خورشید و ماه را رام ساخت» یعنی: آنها را - با واداشتن آنها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان - منقاد فرمان خویش گردانید «هرکدام سیر می‌کند» در مدار فلکی خود «تا میعاد می‌عین» یعنی: تا آن‌گاه که دنیا به آخر برسد و عمر آن به سر آید و آن میعاد؛ روز قیامت است «آگاه باش که او عزیز غفار است» یعنی: خداوند غالبی است که با وصف عزت و عظمت و کبریائی‌اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خویش می‌پوشاند.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقَكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تُصْرَفُونَ (٦)

«شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم ÷ است «سپس همسرش را از او قرار داد» یعنی: سپس حوا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البته تفسیر نظیر این آیه به‌طور مفصل در اواخر سوره «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند اسه دلالت نهفته است:

۱ - نخست آفرینش آدم ÷ بدون وجود پدر و مادر.

۲ - سپس آفرینش حوا از تن آدم.

۳ - سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«و برای شما از چهارپایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: (وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ) و در فرموده وی: (مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعَزِ اثْنَيْنِ) بیان شده است. «شما را در شکمهای مادرانتان می‌آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه، سپس به خون بسته آن‌گاه به گوشتپاره‌ای متطور می‌سازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن‌گاه بر استخوانها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: «در تاریکی‌های سه‌گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی مشیمه (بچه‌دان) است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی‌های تودرتوی میان سه پرده، سامان می‌دهد. پرده‌های سه‌گانه - چنان‌که اطبا می‌گویند - عبارت است از: غشای منبرای، خربون و غشای لفافی. پس ای انسانها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن بازداشت که آفرینشتان را به‌نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست «خدایی جز او نیست پس

چگونه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از عبادت وی به سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می‌شوید؟.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٧)

«اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی‌نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می‌برید. در حدیث شریف قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لو أن أولكم وآخرکم وإنسکم و جنکم كانوا علی أفجر قلب رجل منکم، ما نقص ذلك من ملکی شیئاً: خداوندأ فرمود: اگر اول شما و آخر شما و انس شما و جن شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می‌بودند، این امر، از ملک من چیزی کم نمی‌کرد». «ولی» حق تعالی «برای بندگان کفر را نمی‌پسندد» لذا به کفر امر هم نمی‌کند، هرچند که همه چیز به اراده اوست به طوری که هرکه را بخواهد، گمراه و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا خود بخواهد پس مشیت خداوندأ چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می‌پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می‌پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در

دنیا و آخرت است «و هیچ بردارنده ای بار دیگری را برنمی‌دارد» یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر کس مسئول عمل خویش است «آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی پروردگارتان است» در روز قیامت «و شما را به آنچه می‌کردید» از خیر و شر «آگاه می‌گرداند، هرآینه او به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند «دانا است» پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸)

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد» هر رنج و زیانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی «پروردگارش را – انابت‌کنان به‌سوی او – می‌خواند» یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به‌سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع‌کند «سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند» و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خوله الشيء»، یعنی او را مالک آن‌چیز گردانید «فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت» یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک شدن آن نعمت، در رفع آن به‌بارگاه خدای سبحان

زاري و التماس مي‌کرد. به‌قولي ديگر معني اين است: او پروردگارش را در وقت سختي و رنج مي‌خواند و به‌سويش زاري و تضرع مي‌کرد ولي در وقت نعمت فراموشش کرده و سپس از اين فراموشي هم به مرحله خطرناک‌تري گذر مي‌کند که شرك آوردن به آن ذات سبحان است. و اين است معني فرموده وي: **«و براي خدا همتاياني قرار مي‌دهد»** يعني: شرکايي از بتان يا غير آنها را به پرستش مي‌گيرد **«تا ديگران را هم از راه او گمراه سازد»** يعني: تا مردم را از راه خدا که همانا اسلام و توحيد است، گمراه سازد **«بگو: اندکي به کفرت برخوردار شو»** يعني: به بهره‌مندي‌اي اندک، يا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زيرا بهره دنيا اندک است **«که بي‌گمان تو از دوزخياني»** يعني: پايان کارت در نزديک زمانی، به دوزخ مي‌انجامد.

أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (٩)

آيا چنين کسي بهتر است: **«يا آن کسي که در طول ساعتهاي شب قانت است»** يعني: آيا اين مشرک غافل ناسپاس در حال و مال کار خود، بهتر و نيکوتر است، يا کسي که به خداوند مؤمن بوده و در ساعتهاي و پاسهائي از شب – در اول، اوسط و آخر آن – براي خدای خویش ايستاده است و نماز و نياز گزارده و بر اينکار استمرار مي‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرود آمدن رنج و زيان بر خود اکتفا نمي‌کند بلکه خدای عزوجل را پيوسته ياد کرده و او را

در هر حالی به یگانگی می‌خواند «در سجده و قیام» یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجد) «از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟» و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز اینکه آن شخص را به ساحل رستگاری می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیه مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از اینها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید در حال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس^ع آمده است که گفت: رسول‌خدا ص بر بالین مردی که در سكرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن، إلا أعطاه الله عزوجل الذي یرجو وأمنه الذي یخافه: بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای جمع نمی‌شوند، جز اینکه خدای عزوجل به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟» مراد: علما و جهال‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحیان می‌گوید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و

اینکه قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیه کریمه دلالت می‌کند بر اینکه کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قانت: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد «فقط خردمندانند که پند می‌گیرند» یعنی: فرق میان علما و جهال را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عمرک روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان بن عفان[ؓ] نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیه کریمه در شأن عثمان[ؓ] نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان‌که شاعر گفته است: «يقطع الليل تسبيحا وقرآنا: عثمان[ؓ] شب - تمام شب - را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد». اما ابن‌عباس[ؓ] گفته است: «آیه کریمه درباره ابن‌مسعود، عمار بن یاسر و سالم - برده آزاد شده ابوحنظله - رضی‌الله عنهم نازل شد».

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰)

«بگو» ای محمدص این سخنم را به بندگانم: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید» با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی «برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست» در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی

و غنیمت «و زمین خدا فراخ است» یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند و عمل به اوامر و ترک منهیات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می‌گوید: «چون به سویی معصیت خداوند فراخوانده شدید، از آن بگریزید». «جز این نیست که صابران، مزد خود را به تمامی بی حساب داده می‌شوند» یعنی: خداوند مزدشان را در مقابل صبرشان به تمامی و بدون حساب می‌دهد. بدون حساب: یعنی به مقداری که هیچ شمارنده‌ای آن را به حدومرزی محدود نمی‌تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی‌تواند آورد. البته قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی‌صبر هم – چه بخواهد چه نخواهد – نازل می‌شود اما او پاداش و مژدی را که هیچ‌کس حدومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی‌شناسد، از دست داده است پس در واقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی‌قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در حدیث شریف به روایت حسینؑ آمده است که فرمود: از جدم رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعلیک بالقنوع تكن من أغني الناس، یا بني، إن فی الجنة شجرة یقال لها: شجرة البلوی، یؤتی بأهل البلاء فلا ینصب لهم میزان ولا ینشر لهم دیوان، یصب علیهم الأجر صبا: فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم!

همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می‌گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می‌شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می‌شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می‌گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی‌حساب) ریخته می‌شود. سپس آن حضرت ص این آیه کریمه را تلاوت کردند: **(إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)** .«

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱)

«بگو» ای محمد ص «همانا من فرمان یافته‌ام که خدا را - درحالی‌که دینم را برای او خالص ساخته‌ام - بپرستم» یعنی: فرمان یافته‌ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیر این از شائبه‌ها، عبادت کنم.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲)

«و فرمان یافته‌ام به این‌که نخستین مسلمانان» از این امت «باشم» و چنین هم بود زیرا آن حضرت ص اولین کسی بودند که با دین قومشان مخالفت کرده و به‌سوی توحید و یکتاپرستی دعوت کردند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳)

«بگو» ای محمد ص به این مشرکان بتپرست «من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با فرو گذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتاپرستی و ترک دعوتی که با شرک و گمراهی و گمراه‌سازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت

«از عذاب روزي عظيم» و سهمگين «مي‌ترسم»
که عذاب روز قيامت است.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (١٤)

«بگو» اي محمدص «خدا را مي‌پرستم» نه غير
وي را - نه استقلالاً و نه به مشاركت
«درحالي‌که دينم را براي او خالص
مي‌گردانم» يعني: پرستش من خالص براي خدا
بوده و هرگز به شائبه شرك و رياء و ديگر
شائبه‌ها آلوده نيست و از اين آلايش‌ها كاملاً
پاك و پيراسته است.

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (١٥)

«پس شما هم هر چه را غير از او مي‌خواهيد»
که بپرستيد «بپرستيد» اين دستور، براي
تهديد، توبيخ و كوبيدن آنهاست. يعني:
بدانيد که به زودي در برابر اعمالتان مورد
مجازات قرار مي‌گيريد. سپس آنان را از
فرجام زيانكاري روز قيامت هشدار داده و
مي‌فرمايد: «بگو: زيانكاران در حقيقت
كساني‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز
قيامت زيان رسانده‌اند» يعني: زيانكاران
كامل و واقعي اين گروه‌اند زيرا كسي که به
دوزخ درآمد، هم خودش را در زيان افكنده و
هم خانواده‌اش را باخته و در زيان افكنده
است، چه اگر خانواده وي از اهل بهشت
باشند، او نعمت انس و همدمي با آنان را
از دست داده است و اگر از اهل دوزخ
باشند، اين او بوده که آنها را به اين
حال و روز بد درافكنده است «آري! اين

همان خسران آشکار است» زیرا در بزرگی خود به چنان حد و حجمی بالغ گردیده که فوق آن دیگر حد و پایانی متصور نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)

«برایشان از بالای سرشان ظللی از آتش است» ظلل: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد «و از زیر پایشان نیز ظللی است» یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افکند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروه‌های کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند «این» طبقات و لایه‌های چندگانه دوزخ «همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: «ای بندگان من! پس از من پروا بدارید» یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند است و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «ولقد أعذر من أنذر: هر کس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجت را تمام کرد».

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَمِشَرَّ عِبَادِ
(۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ
هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)

«و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این‌که آن را بپرستند» یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای عزوجل مخصوص ساختند. طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطانها را دربر می‌گیرد. «و به سوی الله بازگشتند» و اعراضکنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند «ایشان را مژده باد» به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران[ؑ] به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجددشان.

ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن اسلم[ؓ] روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لااله الاالله) می‌گفتند و به توحید خداوند ا معترف و مقرر بودند، آنها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی‌الله عنهم «پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می‌شنوند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند» یعنی: به آنان که سخن حق - از کتاب خدا و سنت رسول وی - را می‌شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته‌اند، پیروی می‌کنند و به آنچه که در آن است، عمل می‌نمایند. به قولی: مراد از آنان: کسانی‌اند که سخنان نیک و بد - هر دو - را می‌شنوند آنگاه سخن نیک را نقل

کرده و به آن تکلم می‌کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلم نمی‌کنند. یعنی: با شنیده‌های خود نقادانه برخورد می‌کنند «اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان» یعنی: اینانند کسانی که خداوند آنها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابر بن عبدالله در بیان سبب نزول آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ژ ه ه...ژ در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خداص آمد و گفت: یا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیه: **(فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...)** درباره وی نازل شد. اما چنان‌که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده‌ایم: اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیه کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می‌شود.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹)

«پس آیا کسی که کلمه عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟» کلمه عذاب در اینجا، این فرموده خداوند به ابلیس است: **(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ)** «ص/۸۵» که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خداص است زیرا آن حضرتص به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عزوجل با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس

قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمیتوانند وی را از عذاب برهانند؛ به اینکه وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر ص! پس هیچ علت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (٢٠)

«لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است» زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آنها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آنها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آنها در زیر بعضی دیگر قرار دارند «جویباران از زیر آنها» یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها «روان است» که جاری بودن این جویبارها، نشانه کمال بهجت و خرمی و فزونی صفا و رونق آنهاست «این وعده خداست، خدا خلاف وعده نمی‌کند» پس وعده او خواه‌ناخواه آمدنی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ
زُرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فُتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (٢١)

«مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی
فروفرستاد» یعنی: از ابر بارانی را نازل
کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی
که در زمین است، اصل آن از آسمان
می‌باشد». «پس آن را به چشمه‌هایی که در دل
زمین است راه داد» یعنی: پس آن آب را در
دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند
جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع:
چشمه آب و دیگر مکانهایی است که از آنها
آب می‌تراود و برمی‌جوشد «آن‌گاه به وسیله
آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون
است، بیرون می‌آورد» یعنی: به وسیله آن
آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون
می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد –
از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و
نارنجی و غیره – یا اگر مراد از الوان،
اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و
جو و غیره را به وسیله آن آب بیرون می‌آورد
«سپس می‌خشکد» آن کشت «آن‌گاه آن را زرد
می‌بینی» بعد از سبزی و خرمی و رونق و
زیبایی آن، به‌طوری که سبزی و طراوت آن
همه از میان رفته است «سپس آن را ریزه
ریزه می‌گرداند» یعنی: آن را خورد و درهم
شکسته و پاشان می‌کند «قطعا در این امر
برای صاحبان خرد پندی است» یعنی: در آنچه
گذشت؛ از فرود آوردن آب و برآوردن کشت،
موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای
سالم از آن بهره می‌گیرند زیرا می‌دانند که

حال زندگانی دنیا - در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فناي طراوت و تازه‌گی خود - نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکی باقی نمی‌ماند که خداوند ابر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این‌که: آیه کریمه مثلی برای حال دنیا است، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده‌نگر، دوراندیش، ژرفبین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آینده حتمی خود نگاهی ژرف می‌اندازد، از آن درس و پند می‌گیرد.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲)

«پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده» یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده - از حیث اینکه سینه محل قلب است و قلب منبع روح می‌باشد - چنین کسی البته اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود آمده است: ما اصحاب از رسول‌خداص پرسیدیم که خداوند افرموده است: **(أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...)**، پس ای رسول‌خداص! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می‌یابد و گشاده می‌گردد؟ رسول‌خداص فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می‌شود و انشراح می‌یابد». گفتیم یا رسول‌الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإنابة إلى دارالخلود والتجافي عن دارالغرور والإستعداد للموت قبل نزوله:

نشانه این انشراح: رجوع و انابت به سوي سراي جاودانگي، آرامش يافتن و جاتهي كردن از سراي فريب و غرور و آمادگي براي مرگ قبل از فرود آمدن آن است.» «و در نتیجه او» به سبب این گشادگي و انشراح صدر **«برخوردار از نوري از جانب پروردگارش مي باشد؟»** که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهباني به سوي حق است که بر وجود وي فيضان مي کند. آري! آيا این انساني که سينه اش سيناي معرفت شده و قلبش براي حق باز و گشاده گشته، مانند کسي است که دلش - به سبب گزينش و انتخاب بد وي - سخت گرديده و در تاريخي هاي گمراهي و بليات جهالت فرورفته و در آن دستوپا مي زند؟ هرگز نه! پس در این آيه، صنعت ايجاز به کار رفته و در آن يك جمله محذوف است زیرا سياق آيه بر جمله محذوف دلالت مي کند. آيه (۲۴) نیز همانند آن است.

«پس واي بر کساني که دلهايشان از ياد كردن الله سخت است» آنها همه کساني اند که قلبشان سخت و خشن شده و پذيرش ذکر الله را برنتابيده و قساوت يافته است؛ ذکري که شايسته است تا سينه ها براي آن باز گردند و انشراح يابند.

در حديث شريف به روايت ابن عمر ك آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله القلب القاسي: به غير ذکر الله بسيار سخن نگوييد زیرا سخن گفتن بسيار در غير ذکر الله، قسوت و سختي اي براي قلب است و قطعاً دورترين

مردم از الله کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سخطي: خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول الله! ما چون شما را می‌بینیم دل‌هایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم اما وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا ص فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرار دارید، قطعاً فرشتگان با دست‌هایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای عزوجل مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگ‌فرش آن مشک تیزبوی، سنگ‌ریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هر کس به آن درآید متنعم می‌شود و در رنج

نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامه وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آنها رد نمی‌شود: امام (زمامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳)

«خدا بهترین حدیث را نازل کرده است» که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی ص خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه را که از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد «کتابی است متشابه» یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن – در زیبایی، محکمی، صحت معانی، قوت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت – شباهت و همگونی دارد «و» کتابی است «مکرر» یعنی: داستانها، اندرزها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دلتنگ نمی‌کند «کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد» اعراب می‌گویند: «اقشعرجلده»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوستهای تن ترسندگان از خدا، به‌لرزه

درآمده و موي بر اندام آنان راست مي‌شود». «سپس پوستهايشان و دلهايشان به ياد خدا» يعني: با به ياد آوردن رحمت و ثواب و بهشت وي «نرم مي‌شود» قتاده مي‌گويد: «اين وصف اوليائي خداست. خداوند ايشان را به اين وصف كه: در آغاز پوستهايشان به لرزه درمي‌آيد، سپس دلهايشان به ياد خدا آرام مي‌گيرد، توصيف كرد. نه به اين وصف كه عقلهايشان از بين رفته و بيهوشي بر آنان دست مي‌دهد! پس، از اين امر به اين حقيقت مي‌رسيم كه خود را در هنگام ذكر خدا به غش و بيهوشي انداختن، خصيصه اهل بدعت است و بيهوشي و غش از شيطان مي‌باشد». اسماء دختر ابوبكر صديق رضي الله عنهما مي‌گويد: «چون بر ياران پيامبرص قرآن خوانده مي‌شد - چنان كه خداوند اوصيفشان کرده است - چشمهايشان اشكبار گشته و پوستهايشان به لرزه درمي‌آمد. به وي گفته شد: اما امروز مردماني هستند كه چون بر آنان قرآن خوانده شود، يكي از آنان بيهوش بر زمين مي‌افتد، (و نعره مي‌كشد)! گفت: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: پناه مي‌برم به خدا از شيطان رانده شده!». «

«اين» قرآن «هدايت الله است، هر كه را بخواهد به آن راه مي‌نمايد و هر كه را خدا گمراه كند، او را هيچ راهبري نيست» به سوي حق. ابن عباسك در بيان سبب نزول اين آيه مي‌گويد: «گروهي از اصحاب ۱۳ گفتند: يا رسول الله! به ما با سخنان شيرين و نيكو از اخبار روزگاران حديث بگويد پس نازل شد: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...).

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (٢٤)

«پس آیا آن کس که» به جای دستها «با چهره خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می‌کند» مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به سختی جان می‌کند، مانند کسی است که از آن در امان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی‌آید و نیازی به این ندارد که چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار دهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند آرام و مطمئن به سر می‌برد؟ در این آیه نیز صنعت «ایجاز» به کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است «و به ستمگران گفته می‌شود: وبال آنچه را که می‌کردید، بچشید» یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٥)

«کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند» یعنی: کسانی که پیش از کفار معاصر با حضرت محمدص است بودند، نیز پیامبران‌شان را تکذیب کردند «و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب بر آنان آمد» یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصور نمی‌کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

فَأَذَاهُمْ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْأَخْرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
(۲۶)

«پس خدا خفت و خواری» و ذلت و پستی «را در زندگانی دنیا به آنان چشانیید» با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به اسارت درآوردن و غیر اینها از انواع عذاب «و اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آنها از کسانی بودند که می‌دانستند و می‌اندیشیدند و به مقتضای علم خویش عمل می‌کردند؛ «قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافه اینکه دوامدار و مستمر نیز هست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷)

«و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثلی آوردیم» یعنی: از هرگونه مثلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند «باشد که آنان پند گیرند» و عبرت اندوزند زیرا مثل، معنی را به ذهن نزدیک می‌کند.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)

«قرآنی است عربی» یعنی: به زبان عربی روشن «بی هیچ کژی و کاستی‌ای» نه در آن – به وجهی از وجوه – اختلاف و تناقض و تضادی وجود دارد و نه شک و التباس و ابهامی. به قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست «باشد که آنان راه تقوی پویند» پس هشدارهای قرآن را جدی گرفته و وعده‌های آن را باور کنند.

**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَابِهُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ
مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٢٩)**

«خدا مثلي زده است» زدن مثل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می‌پرستد، مثل زده است؛ «مردی را» یعنی: برده‌ای مملوکی را «که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند» و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره‌گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند «و مردی را که بی‌مدعی ویژه یک مرد است» یعنی: و برای شخص موحد و یکتاپرست، برده‌ای را مثل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصا ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیت آن ندارد «آیا این دو در مثل با هم برابرند؟» یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آنها با هم همگون نیست، نیات و مقاصد آنها نیز با هم در تضاد است و هر یکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این‌سو و آن‌سو می‌دواند و در نتیجه، آن برده بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چرا که تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این برده مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکشی ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانه

خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی کند، از او درمی‌گذرد؟ شکی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مثل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مثل و وصف کسی که خدایان متعددی را به پرستش می‌گیرد.

«**الحمد لله**» ستایش برای الله است در برابر اقامه حجت بر آنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به سوی اسلام «**نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند**» این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای عزوجل شریک می‌آورند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰)

«**ای محمد! قطعاً تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند**» در این آیه به رسول‌خداص و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیه کریمه اعلامی است به صحابه‌أ که پیامبر خداص درخواهند گذشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول‌خداص نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول‌اکرم ص شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ص در میانشان اندک است و آن رسول انس و جان و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱)

«سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد» یعنی: ای محمدص! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و بر آنان حجت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای بی‌معنی، با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هرچند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاعها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده می‌شود تا با هم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است». در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت ص فرمودند: «آری! به‌خاطر این‌که حق هر صاحب‌حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲)

«پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا دروغ بر بسته و چنین

بپندارد که او، فرزند یا شریک یا همسری دارد «و» کیست ستمگرتر از آن کس که «دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کرد؟» و این دین، عبارت از همان دین حقی است که حضرت پیامبرص آن را از بارگاه خدا آورده اند؛ دینی که مردم را به سوی توحید فرامیخواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند و دیگری دروغ بستن بر رسول وی ص». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: «آیا مثنوی کافران در دوزخ نیست؟» قطعاً در دوزخ است. مثنوی: محل اقامت و سکونت است.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)

«و آن کس که دین راست و درست را آورد» که او رسول مقبولص است «و آن کس که تصدیق کرد» که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبولص هستند «آنانند که متقیانند» نه غیرشان. به قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خداص و مراد از کسی که رسول خداص را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیقؓ است. به قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی

است که به سوي يگانگي خداوند ا دعوت کرده و مردم را به سوي شريعت خدای عزوجل ارشاد کند. ابن کثير نیز همین معني را بيان کرده است.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴)

«برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است» از بالا بردن درجات، دفع مضرات و كفاره نمودن گناهان و سيئات «این است پاداش محسنان» يعني: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته اند. در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك: احسان آن است که خدای عزوجل را چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، بی گمان او تو را می بیند».

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)

«تا خدا از آنان» يعني: از متقیان «بدترین آنچه را که کرده اند بزداید» يعني: بیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمالشان را برایشان بیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین تر از آنهاست، به طریق اولی بر آنان می آمرزد «و تا پاداششان را بر حسب نیکوترین آنچه می کردند بپردازد» يعني: آنان را بر حسب نیکوترین اعمالشان پاداش دهد و ایشان را - از روی کرم و فضل خویش - در برابر اعمال بدشان مجازات نکند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶)

«**آیا خدا بنده اش را بسنده نیست؟**» مراد از بنده در اینجا، حضرت محمدص است. ولی ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی خداوندأ برای کسی که او را می‌پرستد و بر او توکل می‌کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «مراد از (عبده) در این آیه، رسول‌اکرم‌ص و تمام بندگان متوکل خداوندأ هستند، به دلیل قرائت عباده: بندگانش را – که قرائتی دیگر در این آیه است». «و» ای محمدص! مشرکان «**تو را از کسانی که غیراویند می‌ترسانند**» پس از خدایان و لشکرهای وهمی‌ای که تو را از آنها می‌ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از آنچه که به تو زیان‌آور است، نگاه می‌دارد و خدایان باطلشان مالک این نیستند که به کسی سود و زیانی برسانند «**و هر که را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست**» یعنی: هر کسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به‌سوی الله راهنمایی‌اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرزاق از معمر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول‌خداص گفتند: یا از عیبجویی و دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می‌خواهیم که تو را آشفته‌سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که چون رسول‌خداص خالدبن ولید را برای شکستن بت «عزی» فرستادند، متولی آن بت به وی

گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب و بی‌مناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی‌تواند. اما خالد بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷)

«و هر که را الله هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای ندارد» که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافکند «مگر خدا غالب منتقم نیست؟» یعنی: قطعاً حق تعالی بر هر چیز غالب و مسلط است، او‌ی که با لیب عذاب و تازیانه مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مَنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸)

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می‌شود که: چون از آفریننده کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می‌گویند: او الله است: «و اگر از آنها بپرسی» لام در «لئن» لام قسم است «که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا» ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقلهایشان چگونه پرستش غیرآفریننده کل و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌دانند؟ «بگو: چه تصور می‌کنید؛ اگر خدا در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را

به جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلاي او را دفع کنند؟» یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلايی را که خداونداً بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ «یا اگر در حق من خیري اراده‌کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» به‌طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداري و رفاه است.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند که رسول‌خداص از مشرکان در این‌باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد.

«بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلي الله في الرخاء يعرفك في الشدة: حق و حرمت الله را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله را نگاه‌دار؛ او را در برابر خود می‌یابی، خدا را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد (و از تو آن بلا را دفع می‌کند)». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل علي الله تعالى، ومن أحب أن يكون أغني الناس، فليكن بما في يد الله عزوجل أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليثق الله عزوجل: هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خداونداً توکل کند و هر کس دوست دارد

توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای عزوجل است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، باید از خدای عزوجل پروا دارد».

قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۴۰)

«بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود» یعنی: بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من «عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم» یعنی: بر شیوه و حالتی که بر آن قرار دارم «پس به‌زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند» و در دنیا خوارش گرداند، بعد از افتخار و استکبار به آن «فرود می‌آید؟ و» به‌زودی خواهید دانست که «بر وی عذابی مقیم» یعنی: دائم و مستمر در سرای آخرت «فرود می‌آید» که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت بر وی آشکار می‌شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است. چنان‌که خدای عزوجل در بدر خوار و رسوایشان گردانید.

اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اِهْتَدٰی فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ (۴۱)

«هرآینه ما این کتاب را برای مردم» یعنی: به‌خاطر آنان و برای بیان آنچه که بدان مکلف گردیده‌اند و برای محقق ساختن مصالح دنیوی و اخرویشان «به‌حق بر تو فرورستادیم پس هر کس هدایت شد» یعنی: هر

کس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت «به سود خود هدایت شده است» و راهیابی وی به نفع خود وی است «و هر کس گمراه گشت» از راه حق «به زیان خویش گمراه می شود» یعنی: این گمراهی به زیان خود اوست و به دیگران متعدی نمی شود «و تو بر آنان وکیل نیستی» یعنی: تو نه مکلف به هدایت آنان هستی و نه مخاطب این کار بلکه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو این مأموریت را به درستی انجام داده ای.

این آیه به آیه شمشیر «سيف» منسوخ است زیرا خداوند بعداً به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آن گاه بجنگد که: (لا اله الا الله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
(۴۲)

«خداوند ارواح مردم را به تمامی قبض می کند» و آنها را از بدنهایشان بیرون می آورد «به هنگام مرگ آنها» یعنی: به هنگام فرارسیدن اجل آنها «و نیز روحی را که نمرده است، در موقع خوابش قبض می کند» یعنی: ارواحی را که نمرده اند - بدین معنی که اجل آنها هنوز به سر نرسیده است - در خواب آنها می گیرد «پس آن نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می دارد» و آن را به سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز نمی گرداند «و آن دیگر را تا هنگامی معین باز پس می فرستد» یعنی: روح شخص خوابیده ای را که هنوز اجلش به سر نرسیده، باز پس

می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدتی که زندگی برایش مقدر شده است، زنده بماند.

علما درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آنها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعاً در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه داشتن یا پس فرستادن آنها **«برای مردمی که»** در این امر **«اندیشه»** و تدبر و تأمل **«می‌کنند»** و به وسیله آن بر یگانگی خداوند و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند **«نشانه‌هایی است»** عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت

می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آنها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عزوجل از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تنامون ولتبعثن کما تصحون: قطعا چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعا چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره τ آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنبی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین: پروردگارا! به‌نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را برمی‌دارم، اگر روح را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات را حفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حذیفه τ آمده است که فرمود: رسول‌خدا ص چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اللهم باسمک أموت و أحيأ:

بارالها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور : سپاس خدایي را که ما را بعد از آن‌که میراند، زنده گردانید و به‌سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن‌عباسؓ و غیر وی از مفسران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب با هم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا بخواند، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آنها بخوانند که به‌سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به‌سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ فَلَنْ أُولُو كَأَنَّا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (٤٣)
«آیا غیر از الله برای خود شفاعت‌گرانی برگرفته‌اند؟» یعنی: آیا مشرکان جز خداوند خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است «بگو: آیا هرچند آنها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقل نکنند؟» باز هم آنها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آنها را نزد خداوند شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی‌که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتی چیزی از شفاعت یا غیر آن را درک و فهم نیز نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٤٤)

«بگو» ای پیامبرص به آنان «شفاعت، یکسره از آن خداست» پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر اینکه شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند او را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای عزوجل به شفاعت برای وی اذن دهد «فرمانروایی آسمانها و زمین مخصوص اوست» و هیچکس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید «سپس به سویی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می کند و هر کس را در برابر عملش جزا می دهد.

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (٤٥)

«و چون خدا به تنهایی یاد شود» و خدایانشان همراه با وی یاد نشوند «دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می گردد» و در نتیجه، از ذکر او تنفر می ورزند و می رمند. اشمئزاز: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره اش نمایان گردد. سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آنها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می فرماید: «و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده اند، یاد شوند» آنها خدایان پنداری ای مانند لات و عزی هستند «بناگاه آنان شادمانی می کنند» یعنی: از

این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرمی قرار می‌گیرند. استبشار: پر شدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشاش گردد. این واقعیتی که آیه کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهره بسیاری به دنبال دارد؛ مثلاً اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خداست، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمان منقبض می‌شوند اما اگر از تأثیر علوم، اسباب و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهره بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود - نعوذ بالله من ذلك.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٤٦)

«بگو: بارالها! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری اش و بدکردار را در قبال بدکاری اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و مجازات توست که این حقیقت که: چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف

اختلاف‌کنندگان و جدال‌کنندگان برچیده می‌شود.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ابوداؤد از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «رسول‌خدا ص چون از طرف شب برای نماز و نیایش برمی‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اللهم رب جبریل ومیکائیل و اسرافیل، فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، أنت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون، اهدنی لما اختلف فیہ من الحق بإذنک إنک تهدي من تشاء إلی صراط مستقیم: بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگان در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هر که را خواهی، به سوي راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون ابوبکر صدیق ؓ از رسول‌خدا ص سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول‌خدا ص به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشهادة، لا إله إلا أنت، رب کل شیء وملیکه، أعوذ بک من شر نفسي وشر الشیطان وشرکه، أن أقترف علی نفسي بسوء، أو أجره إلی مسلم: بارالها! ای آفریننده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه

چیز تویی، به تو از شر نفس خود و شر شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از اینکه بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به سویی مسلمانی بکشانم».

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (٤٧)

«و اگر آنچه در زمین است یکسره از آن کسانی که ستم کرده‌اند باشد» یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد «و نظیرش نیز با آن باشد» یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد «قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت خواهند داد» از بس که در این روز، عذاب خداوند بر آنان – به‌عنوان جزای ظلمشان – سخت و سهمگین است «و آنچه که حسابش را نمی‌کردند، از سویی خدا برایشان آشکار می‌گردد» یعنی: از مجازات‌های الهی و خشم و شدت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حسابشان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است اما بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٤٨)

«و کیفر آنچه کرده بودند» یعنی: جزای اعمال بد و ناپکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا «بر آنان آشکار می‌شود و

آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنها را فرو می‌گیرد» یعنی: همان کیفری که رسول‌خدا ص آنها را بدان بیم می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آنها مسلط می‌شود.

**فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٤٩)**

«و چون به انسان سختی‌ای برسد، مارا فرامی‌خواند» یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی - مانند بیماری یا فقر یا غیر آن - برسد، خدای عزوجل را می‌خواند و به‌سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرع می‌کند «سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم» و در خیری را به‌روی او بگشاییم «می‌گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده» یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه‌ها داشته‌ام، یا براساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا بر اساس علم خداونداً به‌فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است «نه چنان است بلکه آن آزمونی است» یعنی: نعمتی را که به‌وی داده‌ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به‌وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می‌گزارد یا اینکه کفران و ناسپاسی می‌کند؟ «ولی بیشترشان نمی‌دانند» که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداونداً و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می‌گذارند، یا کفران و ناسپاسی

میکنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمتهای خدا فرو میروند، بیآنکه منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰)

«هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند» مانند قارون و دیگران «نیز این سخن را» که ما این نعمت را بر اساس علمی که داریم داده شده ایم «گفتند پس آنچه به دست آورده بودند» از متاع و بهره دنیا «بلا را از آنان دفع نکرد» بلکه عذاب الهی دامنگیرشان شد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱)

«تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند» از بدیها «به آنان رسید و کسانی از این گروه» یعنی: از این امت «که ستم کرده اند» با شرك و كفر «به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده اند، بدیشان خواهد رسید» چنانکه به پیشینیانسان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر «و آنان عاجزکننده نیستند» یعنی: از عذاب خدا توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشتشان به سوی اوست و هر چه بخواهد - از کیفر و مجازات - با آنها می‌کند.

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

«آیا ندانسته اند» از طریق مشاهداتشان «که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد»

گشاده سازد «گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد» روزی را تنگ گرداند «تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است» بزرگ و علاماتی است سترگ «برای مردمی که ایمان دارند» به اینکه رویدادها همه – اعم از گشاده کردن یا تنگ‌گردانیدن روزی و غیر آن از امور – از جانب خداست. اما کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳)

«بگو» ای محمدص از جانب من به بندگانم: «ای بندگان من» یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافت مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: «که بر خود اسراف روا داشته اید» مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آنهاست. «از رحمت خدا» یعنی: از مغفرت وی «نومید نشوید».

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خداست زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگان می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً – با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان – ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند بر این امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی

که در این عرصه زیاده روی نمی‌کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می‌باشد. سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شك و تردیدی باقی نمی‌ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ): (در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد) «نساء / ۴۸».

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» وه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خدا و دلسرد کردنشان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب خدا: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ

الْقِيَوْمِ) در سوره «بقره/۲۵۵» و در سوره «آل عمران/۲» است، جامع‌ترین آیه در کتاب خدا در باره خیر و شر، در سوره «نحل/۹۰» یعنی آیه: **(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...)** است، امیدبارترین و گشایش‌آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب خدا در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/۲ - ۳»، یعنی این آیه است: **(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)** . ابن‌ابی‌حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود τ بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت خدا نومید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: **(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...)** .

در حدیث شریف آمده است که چون ابوایوب انصاری τ در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیان‌ش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول‌خدا ص شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت ص فرمودند: «لو لا أنکم تذنبون، لخلق الله عزوجل قوما یذنبون فیغفر لهم: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای عزوجل گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس τ آمده است: «كفارة الذنب الندامة: كفارة گناه، پشیمانی است». همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول‌خدا ص

– آمده است که آن حضرت ص فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: **(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...)** بدهند. مردی گفت: یا رسول الله! پس کسی که شرك ورزیده است چه؟ رسول خدا ص لحظه ای سکوت کرده و آنگاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات: آگاه باشید، حتی آمرزیده می شود بر کسی که شرك ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرك ورزیده و سپس از شرك خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می گیرد.

بخاری و مسلم از ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمد ص است آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو می گویی و به سوی آن فرامی خوانی، بسیار زیبا و نیکوست اما آیا می توانی به ما خبر دهی که با این همه گناهی که مرتکب گردیده ایم، برای ما توبه ای است؟ آیا برای آنچه که ما کرده ایم، کفاره ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ – ۶۸) سوره «فرقان» و این آیه نازل شد.

وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴)

آنگاه که خدای سبحان بندگان را به این امر مژده داد که او همه گناهان را می آمرزد، اینک آنها را به بازگشت و انابت به سوی خود دستور می دهد: «و به سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید» با انجام دادن طاعات، پرهیز از معاصی،

تسلیم شدن به فرمان و گردن نهادن به حکمش
«پیش از آن‌که بر شما عذاب» دنیا «بیاید و
دیگر یاری نشوید» اگر قبل از فرود آمدن
عذاب توبه نکنید.

ذکر انابت و رجوع به‌سوی حضرت حق تعالی
بعد از ذکر مغفرت، برای این است که هیچ
طمع‌کاری در کسب مغفرت بدون توبه، طمع
نبسته و بداند که توبه، شرطی لازم برای
مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود.
و این یکی از قوانین عام الهی است –
چنان‌که زمخشری گفته است.

**وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا
تَشْعُرُونَ (۵۵)**

«و پیش از آن‌که به طور ناگهانی و در حالی
که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید»
یعنی: پیش از آن‌که عذاب، شما را غافلگیر
سازد در حالی‌که از رسیدن آن آگاهی نداشته
باشید. به‌قولی معنی این است: پیش از آن‌که
بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛
«نیکوترین چیزی را که از جانب
پروردگارتان به‌سوی شما نازل شده است،
پیروی کنید» که این نیکوترین چیز، قرآن
است؛ پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام
بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیات
آن پرهیزید. البته همه قرآن نیکوست.
به‌قولی: مراد از نیکوترین قرآن، آیات
محکم آن است نه آیات متشابه آن.
به‌قولی‌دیگر: مراد از پیروی نیکوترین
چیز... در پیش گرفتن عفو است نه انتقام.
هرچند در موردی که انتقام گرفتن حق انسان

است، انتقام و عفو هر دو جایز است اما آیه مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و بر آن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضل باشد – اعم از عبادات و غیر آن – پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ
(۵۶)

«تا مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم» یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن‌که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فراء درمعنی آن می‌گوید: «واحسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند فروگذار کردم». «بی‌تردید من از تمسخرکنندگان بودم» به دین خدا در دنیا پس به این‌حد بسنده نکردم که طاعت خدای عزوجل را فروگذارم بلکه حتی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)

«یا بگوید» کافر در روز قیامت «اگر خدا هدایتم می‌کرد، مسلماً از متقیان بودم» یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا مرا به‌سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعاً از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

«یا چون عذاب را ببینند، بگویند: کاش مرا برگشتی بود» به سویی دنیا «تا از نیکوکاران می‌شدم» یعنی: تا از مؤمنان به خدا، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می‌شدم.

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹)

«نه چنان است» که تو می‌گویی ای بنده پشیمان از گذشته خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: «آیات من بر تو آمد و تو آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران شدی» مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می‌باشد. یعنی: درحالی‌که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به سویی دنیا می‌شوی؟.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰)

«و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند» هنگامی که مدعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد «روسپاه می‌بینی» به سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به سبب آنچه که از غضب و نقامت خدا مشاهده کرده‌اند، یا به سبب کذب و افترایشان، روسپاه و بی‌آبرو شده‌اند «آیا منزلگاه متکبران در جهنم نیست؟» یعنی: قطعا جهنم مسکن و مقام متکبران و گردنکشان از طاعت خداوند است. کبر – چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «گردنکشی

در برابر حق و خرد و خوار شمردن مردم است».

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦١)

«و خدا متقیان را» یعنی: کسانی را که از شرك و نافرمانی‌های خداوند پرهیز کرده‌اند «نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده» یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: «بدیشان سختی‌ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول‌خدا ص این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند با همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هرگاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان‌بخشی‌ها به وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکوکسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به‌خداي عزوجل که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خداي عزوجل درباره وی می‌فرماید: (وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) «.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (٦٢)

«الله آفریدگار هرچیزی است» از همه اشیای موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری «و اوست که بر هر چیز نگهبان است» و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٦٣)

«کلیدهای آسمانها و زمین» یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمانها و زمین «از آن اوست» هیچکس در آسمانها و زمین بر وی ناپدید نشده و از حیطة اداره و تدبیر وی گریزی ندارد «و کسانی که به آیات الله» یعنی: به حجتها و برهانهای وی «کافر شده اند، آن گروه آنانند زیانکاران» که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده اند. در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان ؓ از رسولخداص تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لا إله إلا الله و الله أكبر و سبحان الله و بحمده أستغفر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن بیده الخیر حی و یمیت و هو علی کل شیء قدير». یعنی: گنجینه های آسمانها و زمین برای گوینده اینها باز ساخته میشود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ میرسد.

قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (٦٤)

آن‌گاه که مشرکان رسول‌خداص را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدرانت می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: «بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را بپرستم؟» چه جهالت و حماقتی!

بیهقی در بیان سبب نزول آیه کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول‌خداص گفتند: ای محمدص! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن‌عباسك روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول‌خداص را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن‌صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٦٥)

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند» از پیامبرانؑ «وحی شده است» یعنی: به هریک از آنان پیام داده شده که: «اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» پس اگر شرک – بر فرض و تقدیر – موجب نابود شدن عمل انبیاؑ باشد، به‌طریق اولی نابود کننده عمل امت‌هایشان نیز هست. آری! این سخن در حق انبیاؑ، سخنی مبتنی بر فرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبرانؑ بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدار باشی به امت است.

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (٦٦)

«بلکه فقط خدا را» به تنهایی و یگانگی «بپرست» و احدي را با او در عبادت شريك نکن «و از سپاسگزاران» نعمتهای حق تعالی بر خود «باش».

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٧)

«و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند» یعنی: او را چنانکه حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آنگاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند «و حال آنکه روز قیامت زمین همه یکجا» یعنی: زمینهای هفتگانه «در قبضه اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شريك میگردانند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره τ آمده است: «خداوند! در روز قیامت زمین را قبضه میکند و آسمانها را با دست راست خود در هم میپیچد، سپس میگوید: انا الملك أين ملوك الارض؟ : منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود τ آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای محمد ص! ما در تورات می‌یابیم که خدای عزوجل آسمانها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمینها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک

مرطوب را بر سر يك انگشت خود و ساير خلق را بر سر يك انگشت خود آن‌گاه مي‌گويد: منم فرمانروا! رسول‌خداص - از سر تصديق سخن آن دانشمند - چنان خنديدند كه دندانهاي آسيابشان نمايان شد، سپس اين آيه را تلاوت كردند». همچنين در حديث شريف به روايت ابن‌عمر ك آمده است كه فرمود: رسول‌خداص روزي اين آيه: **(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...)** را بر منبر خواندند و در حالي كه دست خويش را در هنگام سخنراني حركت داده و آن را پشت‌ورو مي‌كردند، فرمودند: «يُجَدُّ الرَّبُّ نَفْسَهُ، أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمَتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْعَزِيزُ أَنَا الْكَرِيمُ، فَرَجَفَ بِرَسُولِ اللَّهِ الصَّ الْمَنْبِرُ، حَتَّى قَلْنَا: لِيُخْرَنَ بِهِ: بِرُورِدِ الْكَارِ عَزُوجِلْ خُودِ رَا تَمَجِيدُ كَرْدَه و مي‌گويد: منم جبار، منم متكبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم كريم. در اين هنگام منبر در زير پاي رسول‌خداص به‌لرزه درآمد تا بدانجا كه باخود گفتيم: قطعا منبر با رسول‌خداص فرومي‌افتد».

ابن‌كثير اين احاديث را در تفسيرش نقل کرده و به دنبال آن مي‌گويد: «احاديث بسياري روايت شده كه به اين آيه كريمه متعلق است و بايد گفت: روش صواب در آنها و امثال آنها همانا پيروي از مذهب سلف، يعني بيان آنها و اعتقاد به آنها به همان صورتي است كه آمده است، بدون قائل‌شدن به كيفيت، يا دست بردن به تحريف آنها». يمين: هم بر دست اطلاق مي‌شود، هم بر قدرت و فرمانروايي و هم بر قوت و نيرومندي.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (٦٨)

«و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش در می‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است. صعق: عبارت از مرگ فوری است. صور: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، بی‌هوش در می‌افتد؛ «جز کسی که خدا خواسته است» به قولی: کسی که از واقعه مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل است که بعد از آن می‌میرد. به قولی: استثناشدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند، به دلیل حدیث شریف وارده در این باب از حضرت انس[ؓ] که رسول‌خدا ص این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب[ؓ] پرسیدند: یا رسول‌الله! کسانی خداوند آنها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت‌اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک‌الموت مأمور می‌شود آن‌گاه خدای عزوجل خود جان جبرئیل را می‌ستاند و خودش تنها زنده پاینده‌ای است که باقی می‌ماند، سپس می‌گوید: لمن الملك اليوم؟ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه بار تکرار می‌کند آن‌گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می‌دهد: لله الواحد القهار: از آن خداوند یگانه قهار است».

بعدا اولین کسی که حق تعالی او را زنده می‌کند، اسرافیل^۱ است پس به او دستور می‌دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخه سوم یا نفخه بعث است^۱.

به قولی دیگر: مراد از استثنا شدگان، شهدا هستند و در حدیث شریف آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردنهایشان می‌کنند.

«سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود» که این نفخه سوم، یا نفخه «بعث» است «و بناگاه آنان برپا ایستاده می‌نگرند» یعنی: در این هنگام، خلق همه به‌پا ایستاده شده و می‌نگرند که به آنها چه گفته می‌شود. یا چشم به راه و منتظر آیند که با آنها چه عملی انجام می‌شود.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که: اسرافیل^۱ در صور دو بار می‌دمد؛ یکبار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. اما جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اول برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخه «فزع» می‌گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخه «صعق» می‌گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخه «بعث» می‌گویند.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٦٩)

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد» زیرا خداوند نور آسمانها و زمین است.

^۱- این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

به قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند
 که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه
 از حق که در میان بندگان حکم می‌کند،
 روشن و نورانی می‌گردد **«و کتاب»** یعنی:
 کارنامه‌های اعمال بنی‌آدم **«نهاده شود»** پس
 کسانی نامه اعمال خود را به دست راست خود
 می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به قولی
 معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده
 می‌شود **«و پیامبران آورده شوند»** به سویی
 موقف محشر آن‌گاه در این‌باره مورد سؤال
 قرار می‌گیرند که: امت‌هایشان به دعوتشان
 چه پاسخی داده‌اند؟ **«و شهدا آورده شوند»**
 یعنی: کسانی از امت محمدص که علیه امت‌های
 دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در
 راه خدا به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند
 و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای
 کسانی که دعوت حق را به آنها رسانده‌اند
 ولی آنها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی
 می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان
 نگهبانند **«و میانشان به حق داوری گردد»**
 یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم
 می‌شود **«و مورد ستم قرار نگیرند»** یعنی: از
 ثوابشان کاسته نمی‌شود و در عذابی که
 مستحق‌اند، افزوده نمی‌شود و جزایشان
 به اندازه اعمالشان داده می‌شود.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰)

«و هرکسی جزای آنچه که کرده است» از خیر
 و شر **«به تمام می‌یابد و خدا به آنچه
 می‌کنند»** بندگان در دنیا **«داناتر است»** لذا
 نه به نویسنده‌ای نیاز دارد، نه به حسابگر

و نه به شاهدي. پس دليل اينكه نامه اعمال در ميان نهاده ميشود و پيامبران ﷺ و گواهان آورده ميشوند، فقط اين است كه حجت تكميل گردد و عذر از ميان برداشته شود.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (٧١)

«و کافران گروه گروه» يعني: در گروههاي جداگانه و متفرق، بعضي به دنبال بعضي «به سوي جهنم رانده شوند» و براي هر گروهي رهبري است كه رأس آنان در كفر و دعوتكننده آنها به سوي آن بوده است «تا چون بدان رسند، درهاي آن گشوده گردد» يعني: به مجرد اينكه به دوزخ ميرسند، بي هيچ درنگي به آن درآورده ميشوند. و دوزخ هفت در دارد «و نگهبانانش» يعني: فرشتگان نگهبان دوزخ و كارپردازان آن «به آنان گویند: مگر فرستادگاني از خودتان» يعني: از جنس خودتان «بر شما نيامند كه آيات پروردگارتان را» كه آن را بر شما نازل کرده بود «بر شما بخوانند و از ملاقات اين روزتان» كه به آن درافتاده ايد «شما را هشدار دهند؟» بيضاوي ميگويد: «اين سؤال فرشتگان، دليل بر آن است كه قبل از فرستادن شريعت، تكليفي بر بندگان نيست بدان جهت كه فرشتگان، اين سؤال سرزنشبار خود را به آمدن پيامبران ﷺ و رساندن كتاب الهي به آنان، معلل ساختند». «گویند: چرا» يعني: پيامبران ﷺ آيات الهي را براي ما آوردند و ما را از عذابي كه در چنين

روزي با آن روبرو خواهيم شد، بيم و هشدار
نيز دادند «ولي حكم عذاب بر كافران واجب
آمد» يعني: اين كفر ما بود كه ما را به
چنين حال و روزي در افگند. پس چون اين
اعتراف را مي‌کنند:

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٢)

«گفته مي‌شود: از دروازه‌هاي دوزخ» كه براي
شما بازگردانیده شده «درآييد. جاودانه
در آن بمانيد» براي شما از جانب خداي
سبحان در آن جاودانگي مقدر شده است «وه!
چه بد است منزلگاه متكبران» يعني: دوزخ
چه بد منزلگاه هميشگي‌اي براي آنهاست.

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ حَزْنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (٧٣)

«و کسانی كه از پروردگارشان پروا
داشته‌اند، گروه‌گروه به‌سوي بهشت سوق داده
شوند» يعني: فرشتگان ايشان را همراه با
اعزاز و تشریف و تكريم – بر مبناي تفاوت
مراتبشان در شرف و برتري درجه – به‌سوي
بهشت راهنمايي مي‌کنند. ابن‌كثير مي‌گويد:
«آنها را سوار بر اسبهاي نجيب – با
نهايت اعزاز و اكرام – به‌سوي بهشت
مي‌برند». «تا چون بدان رسند، در حالي كه
درهاي آن گشوده شده است» براي استقبالشان
«و نگهبانان آن به ايشان مي‌گويند: سلام بر
شما» يعني: شما از هرگونه آفتي به سلامت
هستيد «پاك شديد» در دنيا و به پليديهاي
شرك و معاصي آلوده نگشتيد. يا معني اين
است: خوش آمديد «به آن» يعني: به بهشت؛

«درآیید جاودانه» که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فنايي. سبب اينکه درهاي جهنم پس از رسيدن دوزخيان به آن باز ساخته مي‌شود در حالي‌که با رسيدن بهشتيان به بهشت درهاي آن از قبل به‌رويشان باز گرديده است؛ همانا اعزاز و اکرام و احترام بهشتيان است. پس اين تعبير مفيد اين پيام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را مي‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتيان به بهشت، حرف «و» در **(وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا)** اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «من اولین کسی هستم که در بهشت را می‌کوبد». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «از شما هیچ‌کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «میان هر دو لنگه در از درهاي بهشت، به اندازه مسیر چهل سال راه است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُونَ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (٧٤)

«و گویند» بهشتیان «سپاس خدایي را که وعده‌اش را در حق ما راست گردانید» با

برانگیختن مجدد و پاداش دادنمان به بهشت
«و سرزمین را به ما میراث داد» یعنی:
 سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به
 آنان رسیده است و آنها مالک آن شده و در
 آن تصرف کرده اند. آری! در حدیث شریف نیز
 آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ
 جایگاههایشان را در بهشت به میراث می‌برند
 اما اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاههایشان
 را در دوزخ به میراث نمی‌برند. **«از هر جای
 آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم»** یعنی:
 در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هر جا
 که بخواهیم، برمی‌گیریم **«چه نیک است پاداش
 عمل‌کنندگان»** یعنی: بهشت به عنوان پاداش
 عمل‌کنندگان، چه نیکو پاداشی است. در حدیث
 شریف به روایت معاذ آمده است که
 رسول‌خدا ص فرمودند: **«کلید بهشت لا اله الا الله
 است»**.

**وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
 بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٧٥)**

«و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش»
 یعنی: در حالی که آن را در میان گرفته و
 بدان احاطه کرده اند؛ **«همراه با ستایش،
 پروردگارش را تسبیح می‌گویند»** یعنی: در
 حالی عرش را در میان گرفته اند که
 سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر
 زبان دارند و می‌گویند: **«سبحان الله و بحمده»**.
«و میانشان» یعنی: میان پیامبران ﷺ و
 امت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ

«به حق حکم می‌شود» با وارد نمودن بعضی از آنها به بهشت و بعضی از آنها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». «و گفته می‌شود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عزوجل را در برابر داوری به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به‌قولی: گویندگان فرشتگانند که خدای عزوجل را بر عدالت وی در حکمش و داوری حق وی در میان بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان - ستایش می‌گویند.

(سوره غافر)

مکی است و دارای (۸۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آنکه آیه: **(غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...)** در آغازین آیات آن قرار دارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسنی خداوند است. همچنین این سوره به سبب آنکه مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می‌شود.

این اولین سوره از سوره‌های هفت‌گانه پیاپی است که با «حم» آغاز می‌شوند. سیوطی از ابن عباس و جابر بن زید رضی الله عنهما درباره ترتیب این سوره‌ها روایت کرده است: سوره‌های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده‌اند. یعنی: نخست سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین‌طور به ترتیب سوره‌های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره - یعنی حوامیم - رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لكل شيء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن يرتع في رياض الجنة فليقرأ الحواميم: برای هر چیز ثمره‌ای است و ثمره قرآن همانا سوره‌های دارای حم است. این سوره‌ها بوستانهای زیبای حرم، سرسبز و

پر محصولي هستند که پهلوبه‌پهلوي هم قرار دارند پس کسي که مي‌خواهد در بوستانهاي بهشت بخرامد، بايد حواميم را بخواند». همچنين در حديث شريف راجع به فضيلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آيه الكرسي و اول حم المؤمن را (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بداي محفوظ و در امان مي‌ماند». همين‌طور درباره فضيلت خواندن اين دو سوره در شب، نيز حديثي نقل شده است.

موضوع اين سوره، پرداختن به قضيه ايمان و کفر است و جو سوره گويي جو معرکه‌اي است ميان حق و باطل و ايمان و طغيان.

حم (۱)

خوانده مي‌شود: «حاء، م» به سکون ميم آخر يا به فتح آن. اين دو حرف از حروف مقطعه‌اي است که در آغاز بعضي از سوره‌ها آمده است و سخن درباره آنها در اول سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲)

«فروفرستادن اين کتاب از جانب الله عزيز علیم است» يعني: قرآن به حق و راستي از نزد خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترايي در حق وي نيست. عزيز: يعني حق تعالي غالب، قاهر و برتر از آن است که کسي بر وي دروغی بربندد. علیم: بسيار دانا است به خلقش و به آنچه که مي‌گويند و مي‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)

«آمرزنده گناه و توبه پذیر و سختکیفر است» یعنی: حق تعالی آمرزنده گناه دوستانش و پذیرنده توبه آنهاست و برای دشمنانش سختکیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سختکیفر، در مواضع متعددی از قرآن در کنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قرار دهد «صاحب توانگری است» ذی الطول: یعنی: حق تعالی بر بندگان صاحب انعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقشان نبوده است بلکه خداوند آنها را به محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است «خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست» در روز آخرت، نه به سوی غیر وی پس فرمانبردار و نافرمان - هر دو را - در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن ابی حاتم و حافظ ابونعیم از یزید بن اسلم روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب می‌آمد. عمر مدتی او را ندید. پس روزی از اصحاباً پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیر المؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر کاتبش را فراخواند و به او گفت: بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سختکیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت

به سوي اوست». سپس به اصحاب ۱۲ گفت: به بارگاه خداوند در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوي او رو آورد و خداوند بر او توبه پذیر گردد. پس چون پیک عمرت نامه اش را به وي رساند، او شروع به خواندن آن نمود و پیاپی تکرارش می کرد و بویژه این آیه را: **(عَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ...)**. و با خود چنین زمزمه می نمود: آری! خداوند مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می کرد آن گاه گریست و از شراب نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه اش به عمرت رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وي معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وي، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (٤)
 «جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی کند» یعنی: جز کسانی از مشرکان مکه و امثالشان که کافر شده اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از

مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا في القرآن فإن المرء فيه كفر: در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلي را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، درحقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانیدن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقربجویان به خدای عزوجل با آن تقرب می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: **(وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)**: (و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید) «عنکبوت/۴۶».

«پس گشت و گذارشان در شهرها تو را نفریبد»

خدای عزوجل رسول گرامی خویش ص را نهي می‌کند از اینکه به چیزی از بهره‌مندیهای دنیوی کفار فریفته شود؛ بهره‌مندیهایی چون تجارت در کشورها و به دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک مدتی مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش‌شده رها نمی‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره حارث بن قیس سهمی نازل شد.

**كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ
وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (٥)**

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب
امتهای پیشین و فرجام نامیمونشان را
یادآور شده و می‌فرماید: «پیش از اینان،
قوم نوح و بعد از آنها گروه‌های دیگری»
نیز؛ مانند عاد و ثمود «تکذیب پیشه
کردند» و علیه پیامبران‌شان به گروه‌بندی و
جبهه‌گیری دست زدند «و هر امتی قصد
پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند»
یعنی: هر امتی از امتهای تکذیب‌کننده، قصد
پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و
او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر
چه می‌خواهند با او بکنند «و به باطل جدال
کردند تا حق را با آن ابطال کنند» یعنی:
با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با
دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌وبرهم،
ستیزه و مجادله کردند تا به وسیله آن، حق
را خرد ساخته و آن را از صحنه بیرون
نمایند و ایمان را ابطال کنند «پس آنان
را» یعنی: آن ستیزه‌گران به باطل را
«فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟»
یعنی: بنگر در عذابی که آنها را به وسیله
آن مجازات کردم، که آن عذاب چه قدر دردناک
و سخت بوده است؟.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (٦)

«و بدین‌سان، فرمان پروردگارت بر کافران
ثابت شد» یعنی: ای محمدص! چنان‌که حکم
عذاب بر امتهای تکذیب‌کننده پیامبران
پیشین؛ تحقق یافت و ثابت شد، به همین‌گونه،

حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه‌بندی و تحزب زدند، نیز ثابت و لازم شده است: «که آنان اهل دوزخند» یعنی: حکم صادره درباره آنها این است که: آنها سزاوار دوزخ‌اند.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (٧)

«کسانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی که گرداگرد آنها، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند» یعنی: فرشتگان حامل عرش - که فرشتگان کروی می‌باشند - و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اولین آنها در پیدایشانند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قرار دارند، اینان خداوند را همراه با حمد و سپاس وی در برابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می‌کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه چیز احاطه دارد» یعنی: رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است «پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند» یعنی: کسانی را که با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو - یعنی دین اسلام - را

پیروی کرده اند «بیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «چون مسلمان در حق برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البته ما به حمل عرش الهی به وسیله فرشتگان ایمان داریم اما کیفیت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای عزوجل و می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای عزوجل خود به آن دانایتر می‌باشد.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸)

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حق مؤمنان چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! و آنان را در بهشتهای عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن» بهشتهای عدن: یعنی بهشتهایی که اقامت در آنها دائمی است «و نیز هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که به صلاح آمده‌اند وارد کن» یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکر شده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن «زیرا تو بی‌گمان غالب و حکیمی».

سعیدبن جبیر می‌گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می‌پرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته می‌شود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده‌اند. ولی او می‌گوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و

هم براي ايشان. در آن هنگام است كه آنها در درجه به وي ملحق ساخته ميشوند». سپس سعيدبن جبیر را تلاوت كرد.

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٩)

فرشتگان حامل عرش در دعاي خود در حق مؤمنان ميافزايند: «و آنان را از بدبها نگاه دار» يعني: در برابر گناهان و اعمال بدبدي كه در دنيا مرتكب شده اند، آنها را مؤاخذه و مجازات نكن و اعمال بدشان را بر ايشان بيامرز و ايشان را از عذاب ناگوار نگاه دار «و هر كه را در چنين روزي» يعني: در روز قيامت «از بدبها در امان بداري، به راستي كه بر وي رحم كرده اي» و او را از عذاب خويش نجات داده و به بهشت خويش درآورده اي «و اين همان رستگاري بزرگ است» كه رستگاري اي بزرگتر از آن نيست. سليم بن عيسي ميگويد: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند گرامي اند! آنها بر بالين خويش خوابيده اند اما فرشتگان براي آنها آمرزش ميخواهند». مطرف بن عبدالله ميگويد: «خيرخواه ترين بندگان خداً براي مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس اين آيه را تلاوت كرد و افزود: «اما بدخواه ترين و خائن ترين بندگان براي مؤمنان، شياطين اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتُكْفَرُونَ (١٠)

«كساني كه كافر بوده اند» در روز قيامت – هنگامي كه به دوزخ وارد شوند «مورد ندا قرار ميگيرند كه: قطعا دشمني الله از دشمني

شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است» یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ – در هنگام مشاهده عذاب آن – خطاب به خودش می‌گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!» در این هنگام، فرشتگان به آنها می‌گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند از شما در دنیا: «آن‌گاه که به سوي ايمان دعوت می‌شدید و انکار می‌ورزیدید» بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می‌کنید.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱)

«می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی» مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اول نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدران‌شان بودند، سپس بعد از آن‌که در دنیا زنده شدند، خداوند برای بار دوم آنها را میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اولی آنها در دنیا، سپس زندگی مجددشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. «به گناهانمان» که پیشتر در دنیا انجام داده بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران، شرک آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی «اعتراف کردیم» ولی آنها این اعتراف را در جایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند: «پس آیا راه بیرون شدنی هست؟» یعنی: آیا برای ما راهی – از هرگونه که باشد، چه

کند و چه سریع - میسر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟
خداوند در پاسخشان می‌فرماید:

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲)

«این از آن روی برای شماست» یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به سبب آن است «که چون» در دنیا «خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید» به او و توحید و یگانه‌پرستی را فرو می‌گذاشتید «و چون به او شرک آورده می‌شد» از دیگران؛ اعم از بتان یا غیر آنها «آن را باور می‌کردید» و دعوت به سوی شرک را اجابت می‌گفتید «پس فرمان از آن خداست» به تنهایی و یگانگی، نه از غیر وی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون آمدن از آن حکم کرده است «او بلندقدر» و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد «بزرگ است» یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ (۱۳)

«اوست کسی که آیاتش را» یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را «به شما می‌نماید» در کائنات آفاقی و انفسی خود «و برای شما از آسمان روزی‌ای فرو می‌فرستد» یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران

سبب همه ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرود آوردن ارزاق را با هم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است «و جز آن کس که انابت‌کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد» یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوندأ به طاعت وی باز گردد.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (١٤)

«پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید» یعنی: او را درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرك پاك و پیراسته ساخته باشید «هرچند» این اخلاص و پاکیزه‌منشیتان در عبادت «کافران را ناخوش افتد» پس به ناخوشی آنها التفاتی نکنید و آنها را وا گذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به هلاکت رسند.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیرك آمده است که رسولخداص به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریرهؓ آمده است که رسولخداص فرمودند: «به بارگاه خدای تبارك و تعالی در حالی دعا

کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداونداً دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (١٥)

«اوست رفیع الدرجات» یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگان را در دنیا، یا در بهشت برتر می‌گرداند «صاحب عرش است» و مالک و آفریننده و متصرف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست «روح را» یعنی: وحی را «از امر خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد می‌افکند» و ایشان انبیاء هستند که خداونداً از میان بندگان برگزیده اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می‌شوند چنان‌که بدن‌ها با ارواح زنده می‌شوند. یا مراد از روح، جبرئیل است. «من‌امره: از امر خویش» یعنی از شریعت‌های خویش که آنها را به‌سوی پیامبران وحی کرده است تا آن شریعت‌ها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به‌موجب آنها عمل کنند «تا از روز ملاقات بیم دهد» یعنی: تا خداونداً با فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اولین و آخرین، همه در آن روز با هم دیدار می‌کنند.

**يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ (١٦)**

«آن روز که آنان ظاهر گردند» یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطح و همواری که هیچ چیز در آن پوشیده نیست و هیچ چیز - مثل کوه، پشته یا ساختمانی - آنها را از دیدگان نمی‌پوشاند، بیرون می‌آیند «چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند» از اعمالی که در دنیا کرده‌اند و از آنچه که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، یا آشکار می‌سازد «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» یعنی: چون همه کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می‌پرسد: **(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ):** (امروز فرمانروایی از آن کیست؟). پس هیچ کس پاسخ وی را نمی‌دهد. آن‌گاه خداوند خود پاسخ داده و می‌فرماید: «از آن خداوند یگانه قهار است» که همه خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می‌گوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن‌گاه که کسی پاسخش را نمی‌دهد، خود پاسخ خویش را می‌دهد».

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (١٧)

«امروز هر کس بر وفق آنچه انجام داده است» از خیر و شر «کیفر می‌یابد. امروز هیچ ستمی نیست» بر احدي از آنان ؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی «بی‌گمان خدا زود شمار است» و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکر

نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه چیز محیط و فراگیر است و هموزن ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «حق تعالی در مدت‌زمانی به اندازه نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می‌کند».

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَآظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸)

«و آنها را از روز آزفه» یعنی: از روز قیامت «بیم ده» روز قیامت را به سبب نزدیکی‌اش «آزفه» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می‌شود: «ازف الرحیل». «آن‌گاه که دلها به گلوگاهها می‌رسد» گویی از شدت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره‌ها می‌رسند «پُر شده از غم» محزون و پرغصه و ساکت «برای ستمگران هیچ دوستی» یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی «نیست» که به آنان سودی برساند «و نه شفاعت‌گری که سخن او» در امر شفاعت برایشان «پذیرفته شود».

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹)

«خدا خیانت چشمها را می‌داند» خیانت چشمها: عبارت از نگاه دزدانه به سوی چیزی است که نگاه کردن به سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشمها، چشم‌چرانی در چیزی است که خدای عزوجل آن را دوست ندارد». ابن‌عباس در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک

خانواده وارد می‌شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به‌سوی آن زن می‌افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرومی‌پوشد در حالی‌که خدای عزوجل از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت». «و» می‌داند «آنچه سینه‌ها» و اندرونها «نهان می‌دارند» از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

«و خدا به حق» و عدل «حکم می‌کند» پس هر کس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شر است، جزا می‌دهد «و کسانی را که کافران در برابر او می‌پرستند» یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان – جز خدای سبحان – دستهای خود را به‌سوی آنها به دعا بالا می‌کنند «به چیزی حکم نمی‌کنند» زیرا آنها نه چیزی می‌دانند و نه بر کاری قادرند «در حقیقت، خداست که خود شنواست» سخنانشان را و «بیناست» به افعالشان.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱)

ای محمدص! «آیا» این دروغ‌انگاران رسالتت «در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است؟» و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا «آنها» یعنی: کسانی از کفار که در گذشته‌اند؛ «از اینان در روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند» یعنی: از این کافران حاضر، در توان بدنی و مادی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند «و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند» با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضا هنوز هم باقی است... و هر کس سد چین، اهرام‌های مصر، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند، به برتری مدنیت پیشینیان اعتراف می‌کند. این معنی در صورتی است که خطاب برای همه بشریت عام باشد اما اگر خطاب مخصوص مردم مکه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود. «با این همه» یعنی: با وجود آن همه نیرو و شکوه «خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آنها را در برابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود» یعنی: برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲)

«این» کیفر الهی «از آن روی بود که پیامبران‌شان بیانات» یعنی: حجت‌های روشن «برایشان می‌آوردند ولی آنها کافر شدند»

به آنچه که پیامبران[ؑ] به آنان آوردند «پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند» است؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ‌چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد «سخت‌کیفر است» برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه باز نمی‌گردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳)

«و به یقین موسی را با آیات خود» مراد از این آیات، معجزات نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین جا از قرآن گذشت «و حجتی آشکار» و روشن «فرستادیم» پس معجزه و حجت قولی، هر دو برای موسی[ؑ] فراهم شد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴)

فرستادیم او را «به‌سوی فرعون» شاه مصر «و هامان» وزیر فرعون «و قارون» ثروتمندترین فرد زمانش «اما آنان گفتند:» بی‌تردید موسی[ؑ] «جادوگری دروغ‌گوست» در آنچه که با خود به‌همراه آورده است. خداوند اُ مخصوصاً از این سه تن یاد کرد زیرا آنها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی[ؑ] را تکذیب می‌کردند.

البته در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مواجهه ایشان با تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵)

«پس وقتی حق را» یعنی: وقتی موسی[ؑ] معجزات آشکار و برهانهای واضح را «از جانب ما

برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید» چون خداوند موسی را به رسالت برانگیخت، فرعون کشتار بنی‌اسرائیل را مجدداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش - از قبیل گماشتن آنها به خدمتکاری - چشم داشت و هر دو امر، بلاي آشکاري بود «و نیرنگ کافران جز در تباهي نیست» يعني: این نیرنگها به پیامبران الهي: هیچ زياني نمی‌رساند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (٢٦)

«و فرعون گفت» به کسانی: «مرا بگذارید تا موسی را بکشم» و کارش را یکسره کنم «و او پروردگارش را بخواند» يعني: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وي را به‌سوي ما فرستاده، به ياري خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او در حقيقت پروردگاري ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم «من می‌ترسم آيين شما را» يعني: ديني را که شما بر آن - از پرستش غير الله - قرار دارید «تغيير دهد» و آنها را به دين خویش که همانا پرستش خدای يگانه است، درآورد «يا در اين سرزمين، فساد پديد آورد» يعني: اگر نتواند دين شما را تغيير دهد، حداقل در ميان مردم فتنه و اختلاف بيفکند.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ
(۲۷)

«و موسی گفت» چون این سخنان فرعون به وی رسید «من از شر هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام» موسی از شر هر فرد برتری طلب و خودبزرگبینی که خویشتن را از ایمان آوردن به‌خداي عزوجل بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خداي عزوجل پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی آمده است که رسول‌خداص چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم: بارخدايا! ما به تو از شرارتهای آنان پناه برده و به وسیله تو، گردنهایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ
وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ
بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ (۲۸)

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت» حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت و آن را – قبل از این روز – آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن

مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را میکشید که میگوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آنکه او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت‌های روشنی دارند، نیز آورده است؟ در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر».

ابن عباسؓ میگوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسیؑ، با آنان قدری نرم‌تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسیؑ نبود زیرا او – چنان‌که خداوند از وی توصیف کرده است – به راستی مؤمن بود. معنای: **(يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ)** این است: اگر تمام چیزهایی که موسیؑ به شما وعده می‌دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آنها به شما می‌رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است «چرا که خدا کسی را که **افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند**» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسیؑ گزافکار و دروغزن باشد، هرگز خداوند او را به سوی حجت‌های روشن خود راهنمایی نمی‌کند و نه او را به معجزات

خود مؤید می‌گرداند و اگر بر خداوند دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می‌گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی[ؑ] کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (٢٩)

سپس آن مرد مؤمن آنها را به یاد نعمتها انداخت تا خدای عزوجل را شکر گزارده و در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکند: «ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست و در این سرزمین مسلطید» چیره بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و برتری بر آنهاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است «پس چه کسی ما را از عذاب الله - اگر بر سر ما بیاید - حمایت خواهد کرد؟» یعنی: لشکرهايمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حيله و نیرنگی دیگر در پیش افگند تا قومش را به وسیله آن در این توهم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابتقدم بوده و آنها را به راهی نمی‌برد که جلب‌کننده منفعت و دفع‌کننده زیانی از آنها نباشد، بدین جهت: «فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی‌یابم، به شما نمی‌نمایانم» یعنی: جز

آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی‌دهم و جز آنچه را که در حق خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی‌کنم و من همان‌گونه که در حق خود مصلحت‌اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت‌اندیش می‌باشم «و شما را جز به راه راست راهبر نیستم» یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی‌کنم، راهی‌که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن عبارت از: رأی من برگشتن موسی است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزار از علی بن ابی‌طالب روایت کرده‌اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع‌ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع‌ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده‌ام، جز این‌که دادم را از وی گرفته‌ام ولی به من خبر دهید که شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی‌دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع‌ترین مردم ابوبکر صدیق است. آن‌گاه برای اثبات ادعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول‌خدا ص را درحالی دیدم که قریش ایشان را در چنگال خود گرفته بودند، این یکی ایشان را زیر مشتش و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می‌زد و در همین حال که ایشان را زیر لتوکوب خویش گرفته بودند، تشرزنان می‌گفتند: این تو هستی که همه خدایان را یک خدا قرار داده‌ای؟ علی فرمود: سوگند به خدای عزوجل که هیچ‌یک از ما - جز ابوبکر - به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر ص این یکی را

می‌زد، آن‌یکی را به تلنگر می‌راند و این یکی را دور می‌کرد. خلاصه در آن حالی که مشرکان عرصه را بر پیامبر ص سخت گرفته بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به خاطر این‌که می‌گوید: پروردگار من الله است، می‌کشید؟ سپس علیؑ گلیمی را که بر تنش بود، از تنش کشید و به سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماما خیس شد. آن‌گاه فرمود: شما را به جد سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر (در تلاش وی برای خدا) بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی‌که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰)

«و کسی که ایمان آورده بود، گفت» در ادامه دفاعش از موسیؑ «ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم» یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امت‌های گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه‌بندی و تحزب زدند، بیمناکم.

مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱)

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: «مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند» یعنی: بر شما از مانند حالشان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوه آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم «وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد» یعنی: آنها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امته‌ها، عدل تمام بوده است، چرا که آنان به سبب اعمالشان، شایسته این عذاب بوده‌اند.

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲)

«و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم» یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادری می‌خوانند و استغاثه می‌کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می‌کنند چنان‌که در سوره «اعراف» آمده است.

يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)

«روزی که پشت کنان باز می‌گردید» از موقف محشر به سوی دوزخ، یا از دوزخ گریزان باز می‌گردید. در آن روز: «برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست» که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد «و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست» به سوی راه صواب.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ
(۳۴)

«و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بینات آورد» یعنی: پیش از آنکه موسی به سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه های آشکاری آورد که روشنگر دین خدای و شریعت وی بودند زیرا یوسف به سوی پدرانتان به نبوت برانگیخته شد «پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود» از معجزات «در تردید بودید» و به او ایمان نیاوردید «تا وقتی که» یوسف «از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری برنخواهد انگیزد» پس به او در حیاتش کفر ورزیدید اما بعد از آنکه او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید «این گونه، خدا هرکه را افراطگر شکاک است» یعنی: هرکه را در نافرمانی ها و معاصی خداوند اسرافکار و زیاده رو و در دین خدای و در یگانگی و وعده ها و هشدارهای وی شکاک است؛ «بی راه می گذارد» و به سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی کند.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الدِّينِ
أَمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده رو شکاک می فرماید:
«کسانی که در آیات الله مجادله می کنند» تا آنها را دفع و ابطال کنند «بدون حجتی که برایشان آمده باشد» یعنی: بدون حجت آشکار

و یا دلیل روشنی «این ستیزه آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند، سخت ناپسند است» یعنی: این مجادله آنان نزد خدا و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و نارواست که آنها در آن به هیچ اصل و اساس حقی متکی نبوده و هیچ سند و حجتی بر آن ندارند. همچنین این جدال آنها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آنها از این جدال، ابطال دعوت الله، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است «این گونه خدا بر قلب هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد» یعنی: چنان‌که بر دلهای این جدلکاران مهر کوبید همچنان بر دلهای همه متکبران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷)

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثر آن شخص مؤمن از موسی، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افگند: «و فرعون» از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی «گفت: ای هامان! برای من برجی بلند بنا کن» یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور «تا شاید من به آن اسباب برسم» یعنی: به آن راهها برسم... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است». «راههای دستیابی به آسمانها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی

را که موسیٰ ادعا می‌کند او آنجاست، جست‌وجو کنم **«تا به‌سوی خدای موسی بنگرم»** امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسیٰ قبلاً به فرعون خبر داده بود که خدای عزوجل در آسمان است». **«و من او را سخت دروغگو می‌پندارم»** در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند متیقن نیست و به پندار خود در پی جست‌وجو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به‌زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همه این سخنان و حرکات نمایشی را به‌میان افگند تا با عقلهای قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافگند **«و این گونه برای فرعون عمل بدش»** از شرك و تکذیب **«آراسته شد»** و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش استمرار ورزید و به دروغ مدعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حس نیست بلکه تأمل در آیات و نشانه‌های حق است.^۱ **«و از راه»** هدایت و صواب **«بازداشته شد»** یعنی: شیطان عمل بد وی را برایش آراسته و او را از راه

^۱- نگاه ؛ مقدمه کتاب: «الله» از مرحوم شیخ سعید حوی:.

صواب باز داشت «و کید فرعون جز به تباهی نینجامید» کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان آوردن به موسی برگرداند. تباب: زیان و هلاکت است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸)

«و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم» یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کردید، راهی را که حقیقتاً شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هر کس این راه را بپیماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است.

این سخن مؤمن آل فرعون، کنایه و تعریضی است بر اینکه راه فرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید که: «من شما را جز به راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹)

«ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است» که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد «و در حقیقت آن آخرت است که دارالقرار است» زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمر و پایدار می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰)

«هرکه بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد» یعنی: هر کس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود - هر معصیتی که باشد - پس جز به اندازه آن معصیت، جزا داده نشده و معذب نمی شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به مانند خود دارند «و هر کس کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد» یعنی: هر کس عمل شایسته ای انجام دهد، به همراه این که به خداوند ا و آنچه که پیامبران آورده اند، مؤمن باشد «پس آن گروه» که در میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده اند «به بهشت وارد می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند» یعنی: روزی ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه ای می یابند. مقاتل می گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می شوند، هیچ پیامد و پیجویی ای نیست».

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النِّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (٤١)

سپس آن مرد مؤمن از خانواده فرعون، دعوت خویش به سوی خداوند را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: «و ای قوم من! چه شده است که من شما را به سوی نجات فرامی خوانم» یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به سوی نجات از دوزخ و ورود به

بهشت از طریق ایمان به خدای عزوجل و اجابتگفتن پیامبران فرامیخوانم «و شما مرا بهسوی دوزخ فرامیخوانید» با شرك و شکی که از من میطلبید؟.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (٤٢)

سپس هر دو دعوت را تفسیر کرد و گفت: «مرا فرامیخوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم» یعنی: از من میخواهید تا چیزی را به عبودیت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند^ﷻ، هیچ علم و آگاهیای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است «و من شما را بهسوی خداوند عزیز غفار فرامیخوانم» یعنی: من شما را بهسوی خدای عزتمندی میخوانم که عزتی بزرگتر از عزت وی وجود ندارد و او با وجود عزت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آورد، نیز میآمرزد.

لَا جَرِمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (٤٣)

«تردیدي نیست که آنچه شما مرا بهسوی آن میخوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست» یعنی: موضوع چنان نیست که شما میپندارید بلکه آنچه من به شما بیان میکنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شک است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند^ﷻ را به نیایش و یاری میخواند، بی هیچ شک و شبهه ای ثابت است

زیرا کسانی که شما به‌سویشان دست به دعا بلند می‌کنید - اعم از بتان یا مردگان - و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکننده خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به وجهی از وجوه، به دعاکننده خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرانمی‌خوانند «و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است» یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند است؛ اولاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ «و بی‌گمان از حدگذشتگان اهل دوزخ‌اند» یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (٤٤)

«پس به‌زودی» هنگامی که عذاب بر شما فرود آید «آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد» و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکر و خیرخواهی به شما جدوجهدی بلیغ کرده‌ام «و کارم را به خدا می‌سپارم» یعنی: بر او توکل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم «الله به حال بندگان بیناست» و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به‌قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که

فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به قتل برسانند.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (٤٥)

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها نتوانستند بر او دست یابند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند در امان داشت» یعنی: خدای عزوجل او را از نیرنگ بدی که در حق وی در نظر داشتند، نگاه داشت و او را از شر آنان حفظ کرد «و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت» یعنی: بر آنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همه آنها در دنیا، با غرق شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (٤٦)

«اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند» جمهور علما برآنند که این عرضه داشتن آنها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن‌عمرؓ روایت کرده‌اند که رسول‌خدا ص فرمودند: «إِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا مَاتَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى بَعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: قَطْعًا يَكِي

از شما چون بمیرد، جایگاهش - بامدادان و شامگاهان - بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به‌سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و اینکه عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول‌خداص درباره عذاب قبر پرسید، رسول‌خداص فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است». البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول‌خداص فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذاباً دون العذاب. قرأ (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ): هیچ نیکوکاری - اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر - کار

نيكي انجام نمي‌دهد، جز اين‌که خداوند او را پاداش مي‌دهد. گفتيم: يا رسول‌الله! پاداش دادن كافر چيست؟ فرمودند: اگر صله رحمي را برقرار ساخته باشد، يا صدقه‌اي داده باشد، يا كار نيكي کرده باشد، خداي تبارك و تعالي او را به دادن مال و فرزند و سلامتي و امثال آن در دنيا پاداش مي‌دهد. گفتيم: پاداش دادن وي در آخرت چيست؟ فرمودند: عذابي است پايين‌تر از عذابي. آن‌گاه تلاوت كردند: **(أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ)**: آل فرعون را در سخت‌ترين عذاب درآوريد.

«و روزي كه قيامت برپا شود، مي‌گويم: آل فرعون را در سخت‌ترين عذاب درآوريد» يعني: به فرشتگان مي‌گويم: آل فرعون را در جهنم به جايجاهي درآوريد كه عذاب آن از غير آن سهمگين‌تر و شديدتر است.

وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (٤٧)

«و آن‌گاه كه در آتش دوزخ با يكديگر بگومگو مي‌كنند» يعني: آن‌گاه كه دوزخيان در دوزخ با يكديگر مشاجره و بگومگو مي‌كنند «**ناتوانان به متكبران**» يعني: به رؤسا و رهبران كفر كه انقياد و تسليم براي انبياﷺ و پيروي از ايشان را برنتابيده و براي بازداشتن مردم از ايمان به پيامبرانﷺ، نيرنگها انديشيده و مكرها ورزيده‌اند؛ «**مي‌گويند: هرآينه ما پيرو شما بوديم**» و شما رهبران و رؤساي ما بوديد و ما آنچه را كه شما گفتيد، تصديق و باور كرديم و اينك با پيروي از شماست كه به

دوزخ درآمده ایم «پس آیا شما بازدارنده
بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟» یعنی:
آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا
آن را همراه ما برمی‌دارید؟.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (٤٨)

«مستکبران» سرکش در پاسخ پیروان مستضعف
خویش «می‌گویند: همانا ما همه در آن
هستیم» یعنی: ما و شما همگی با هم در
جهنم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم عذاب را
از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری
قادر بودیم، قطعاً عذاب را از خودمان دفع
می‌کردیم «به راستی خدا میان بندگان حکم
کرده است» یعنی: او میانشان فیصله کرده
است به اینکه گروهی در بهشت و گروهی در
دوزخ باشند و هیچکس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم
خدای سبحان نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (٤٩)

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس
می‌شوند، به سویی نگهبانان دوزخ روی آورده و
از آنان خواستار دعا می‌گردند: «و کسانی
که در دوزخند» از امتهای کافر؛ اعم از
مستکبر و مستضعف آنان «به نگهبانان دوزخ
می‌گویند» یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز
دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند،
می‌گویند: «پروردگارتان را بخوانید تا یک
روز از این عذاب را از ما سبک کند» آری!
از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند

متعال در حقشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفسي بدهد.

قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰)

«می‌گویند» فرشتگان در پاسخشان «مگر پیامبران‌تان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا» آنها برای ما معجزاتی روشن آوردند اما ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجتها و برهانهایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ «می‌گویند» فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: «پس دعا کنید» یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند کفر ورزیده و پیامبران‌ش را بعد از آوردن معجزات و حجت‌های روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می‌دهند که دعای خودشان هم مفید فایده‌ای نیست: «ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست» یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی‌اثر است و هرگز مورد اجابت قرار نمی‌گیرد.

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱)

«در حقیقت ما پیامبران خویش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم» یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می‌گردانیم چنان‌که موسی و مؤمن

آل‌فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم
«در زندگی‌دنیا» با میسر کردن زمینه
انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که
آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در
هم می‌کوبند.

ابن‌کثیر به نقل از ابن جریرطبری می‌گوید:
«این‌که امتهای تکذیب پیشه برخی از
پیامبران ﷺ را کشته و برخی را اخراج کردند،
منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان نیست
زیرا خدای عزوجل - چه در حیات و چه در
غیاب یا مرگ پیامبران ﷺ - از
تکذیب‌کنندگانشان انتقام گرفته است...»
«و» نیز یاری می‌دهیم ایشان را در «روزی
که شاهدان به شهادت برمی‌خیزند» و آن روز
قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای
انبیاء ﷺ بر ابلاغ پیامهای الهی گواهی
می‌دهند. معنای نصرت‌دادنشان در این روز
این است که خداوند ایشان را در برابر
اعمالشان به بهشت وارد نموده و ایشان را
به کرامتهای خود گرامی می‌دارد و در
مقابل، کفار را در برابر اعمالشان مجازات
و نفرین می‌کند و آنها را به دوزخ
می‌افکند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْرِتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲)

«همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان
سود نمی‌دهد» زیرا این عذرخواهی‌شان،
عذرخواهی باطل و بی‌اثر و شبهه‌ناوارد و
بی‌جایی است «و برای آنان لعنت» یعنی:
دوری از رحمت خداوند است و برایشان

بدفرجامی آن سرای» یعنی: عذاب دوزخ
«است».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳)

«و قطعاً به موسی هدایت» یعنی: تورات، نبوت و معجزات «بخشیدیم. و به بنی اسرائیل کتاب را» یعنی: تورات را «به میراث نهادیم» که بعد از موسی در میانشان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به ارث بردند.

هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴)

«هدایت و پندآموز خردمندان است» یعنی: تورات هدایتگر و پندآموز صاحبان خردهای سالم است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۵۵)

«پس صبر کن» ای محمدص بر آزار مشرکان چنانکه پیامبران پیش از تو صبر کردند «بی‌گمان وعده خدا» به پیامبران، یا وعده وی به وقوع قیامت «حق است» هیچ خلافتی در آن نیست و هیچ شکی در وقوع آن وجود ندارد «و برای گناهت آمرزش بخواه» دستور یافتن رسول خداص به آمرزش خواهی - با وجود آنکه خدای عزوجل هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است - برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش خواهی ایشان به سبب فرو گذاشتن اعمال اولی و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و

کمال الهی شناخت بیشتری داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی‌اش افزوده می‌شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می‌خواهد، بدین جهت گفته‌اند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، بدیهای مقربان است». یا - چنان‌که ابن کثیر گفته - این دستور، انگیزشی برای امت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش ص اقتدا کنند.

«و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح‌گویی» یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداونداً همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در مکه، نماز خواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (٥٦)

«به راستی کسانی که در آیات الله - بی‌آن‌که حجتی برایشان آمده باشد - مجادله می‌کنند» یعنی: بی‌آن‌که حجت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد **«در سینه‌های آنان جز کبر»** و خودبرتربینی و اراده ریاست و سیادت **«نیست»** و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ انگاشتن رسالت و امی‌دارد **«آنان به آن نایل شونده نیستند»** یعنی: در دل‌هایشان تکبر و گردنکشی‌ای علیه محمدص و طمعی است در

اینکه بر او غالب شوند اما آنها هرگز به این مرام خویش نمی‌رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به‌کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی‌رسند «پس به خدا پناه ببر» از شر و کید و تجاوز و سرکشی آنان «زیرا او خودشنوای بی‌ناست» شنواست سخنانشان را، بی‌ناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی‌ای از این امور، پنهان نمی‌ماند.

سیوطی در بیان سبب نزول این آیه گفته است: این آیه درباره عموم منکران رستاخیز نازل شد.

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
(۵۷)

«قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است» در دلها و شگرفت و شگفت‌تر است در اندیشه‌ها زیرا آسمانها و زمین پدیده‌های بسیار بزرگی هستند، بی‌ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می‌کنند و جز اینها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدد چیزی می‌شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمانها و زمین ساده‌تر است؟ چنان‌که در آیه (۸۱) از سوره «یس» می‌فرماید: **(أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ)**: (آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟). «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»

عظمت قدرت پروردگار را، چرا که از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

«و نابینا و بینا یکسان نیستند» یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند» یعنی: نیکوکاران با ایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند «چه اندک پند می‌پذیرید» ای مردم! مراد این است که پند گرفتن بیشتر مردم چنان اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹)

«در حقیقت، قیامت قطعاً آمدنی است، در آن تردیدی نیست» یعنی: در تحقق قیامت شکی نیست «ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند» این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقل‌هایشان را در دریافت حجت و تأمل در امر آخرت، به‌کار نمی‌اندازند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۰)

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» مراد از «دعاء»:

خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی است. البته دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنان‌که در حدیث شریف آمده: «مغز عبادت است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي بَقِيَةِ أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَهُ أَنْ تَوَافِقَ رَحْمَةً فَيَسْعِدَ بِهَا صَاحِبَهَا سَعَادَةً لَا يَخْسِرُ بَعْدَهَا أَبَدًا: قطعاً پروردگارتان در بقیه ایام روزگار «زندگی» تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش‌افکنید؛ چه بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به وسیله آن به سعادت‌ی نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البته این آیه، خود در این باب حجت است زیرا خداونداً خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به دنبال آن فرمود: «در حقیقت، کسانی که از عبادت من» یعنی: از دعای من «استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند» این هشدار است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خداً تکبر می‌ورزند. بنابراین، کسی که بر آوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، در واقع با این دعای خویش، آنها را عبادت کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست. از این که بگذریم؛ دعای غیر خداونداً برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن

دعا تواناست، خدای سبحان است بنابراین، او بندگان را به دعا کردن و درخواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعده او نیز حق است پس ای بندگان خدا! خواسته‌های خود را به خداوند متوجه سازید و درخواست‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواستها به‌سوی خویش فرمان داده و اجابت آنها را نیز برای شما تضمین کرده است. آری! اوست ذات بخشنده کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملک فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند، خشم می‌گیرد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من لم يدع الله عزوجل غضب عليه: هرکه به بارگاه خدای عزوجل دعا نکند، حق تعالی بر او خشم می‌گیرد».

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (٦١)

«خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید» از حرکات و جنب‌وجوش‌هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حق تعالی شب را تاریک و سرد گردانیده است، که این دو پدیده، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند «و روز را مبصر آفرید» یعنی: آن را روشن‌گر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم‌اندازی روشن، به راحتی در طلب کسب‌وکار و ارزاق خویش گشت‌وگذار نمایید

«بی‌گمان خداوند بر مردم صاحب‌فضل است» پس، از نعمتهای بی‌شمار خود بر آنها می‌بخشد «ولی بیشتر مردم شکر نمی‌گذارند» نعمتها را و به آنها اعتراف نمی‌کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمتهایند، یا از تفکر و نگرش در این نعمتها غفلت می‌کنند و در نتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می‌گذارند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ (٦٢)

«این» کسی که آفریننده شب و روز است «اللَّهُ پروردگار شماست که آفریننده هر چیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می‌گردید و از توحید وی منصرف ساخته می‌شوید.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٦٣)

«کسانی که آیات الهی را انکار می‌کردند، این گونه رویگردان می‌شوند» یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی‌هایی، از راه – یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار – بازداشته و برگردانیده می‌شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٦٤)

«خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت» یعنی: آن را جایگاه استقرار گردانید که بر آن مستقر می‌شوید و ساختمانها و کالاهای شما نیز بر آن

استقرار می‌یابد در حالی‌که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما در حالی‌که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن‌که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین نیست «و آسمان را سقفی» برپا و استوار و سرپناهی مستحکم برای شما «گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت» یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید «و شما را از پاکیزه‌ها» یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا «روزی داد، این» ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و با عظمت یاد شده است «الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است» یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدس، برتر و منزّه می‌باشد.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٦٥)

«اوست زنده» یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود «خدایی جز او نیست» و در الوهیت یکتا و منفرد است «پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش» یعنی: خالص و پیراسته و یک‌جهت «گردانیده‌اید، بخوانید» و طاعت و عبادت خود برای وی را از شرک و شک و ریا خالص

گردانید «ستایش ها همه ویژه الله پروردگار
عالمیان است» یعنی: پس عبادت و شکر وی را
با هم جمع کنید.

ابن عباسؓ میگوید: «کسی که لا اله الا الله
میگوید؛ باید به دنبال آن: الحمد لله رب
العالمین نیز بگوید و معنی فرموده حق
تعالی: (فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) همین
است.

**قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي
وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ (٦٦)**

«بگو: من نهي شده ام از این که جز خدا
کسانی را که شما» از بتان و همتایان
«میخوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از
جانب پروردگارم بینات آمد» بینات: عبارت
از ادله عقلي و نقلي است زیرا این ادله،
اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند «ودستور
یافته ام که به پروردگار عالمیان تسلیم
باشم» با انقیاد و فروتنی کامل در برابر
وی.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه
میگوید: «ولیدبن مغیره و شیبه بن ربیعہ
گفتند: ای محمدص! از آنچه میگویی دست
بردار و به دین پدرانت برگرد. پس خداوند
این آیه را نازل کرد».

**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
أَسْدَكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى
وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦٧)**

«او همان کسی است که شما را» یعنی: پدر
اولتان آدم ÷ را «از خاکی آفرید» پس آفرینش

وي از خاک، مستلزم آفرینش نسل وي از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است «سپس» خداوند این خاک را نطفه منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش «از نطفه‌ای» منی آفریده شده‌اید «آن‌گاه از خون بسته‌ای» تفسیر اینها در آغاز سوره‌های «حج» و «مؤمنون» گذشت «و بعد شما را به هیأت طفلی» یعنی: اطفالی «بیرون می‌آورد» یعنی: هر یک از شما را از رحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می‌آورد «باز شما را باقی می‌گذارد تا به کمال رشد خود برسید» و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هر دو جمع می‌شوند. تفسیر «اشد» به‌طور مفصل در سوره «انعام/۱۵۲» گذشت. «سپس شما را باقی می‌گذارد تا شیخ شوید» شیخ: کسی است که سن وي از چهل گذشته باشد «و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می‌شود» یعنی: پیش از رسیدن به سن پیری، یا جوانی، یا حتی پیش از تولد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش‌رس می‌شود «و تا به میعاد که معین است برسید» یعنی: تا برسید به سرآمدی معین که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است «و باشد که تعقل کنید» یعنی: باشد که بر اثر تعقل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغه وي را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما

را در همه اطوار خلقتان، از طوري به طوري و از حالي به حالي برمي‌گرداند و اينها همه از امر و تقدير و تدبير او صادر مي‌شود.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٦٨)

«او همان كسي است كه زنده مي‌كند و مي‌ميراند» يعني: تنها حقتعالی است كه بر زنده كردن و ميرانيدن تواناست «و چون به امري» از امور «اراده كند، جز اين نيست كه به آن مي‌گويد: باش. پس بي‌درنگ موجود مي‌شود» بي هيچ توقيفي. يعني: آن چيز به دنبال اراده وي كه كلمه «كن» تعبيري از آن است، موجود مي‌شود. پس كسي كه داراي چنين شأني باشد، بايد به يگانگي مورد پرستش قرار گرفته و چيز ديگري با وي شريك آورده نشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ (٦٩)

«آيا كساني را كه در آيات الله مجادله مي‌كنند ندیده‌اي؟ از كجا برگردانیده مي‌شوند؟» يعني: با وجود برپايي ادله‌اي كه دليل درستي و صحت آيات الهي است و با آن‌كه اين آيات، واجب آورنده يكتاپرستي هستند، چگونه جدال‌پيشه‌گان، از ايمان به اين آيات و انديشيدن در آنها بازگردانیده مي‌شوند؟! كه اين گروه سرگردان در بيراهه ضلالت، مشركانند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٧٠)

«کسانی که کتاب را» یعنی: قرآن، یا جنس کتابهای نازل شده از نزد خدای سبحان را «تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم» و از غیر کتاب به سوي پیامبران ﷺ وحی می شود، نیز تکذیب کردند «به زودی خواهند دانست» فرجام کار و نتیجه شوم کفرشان را. اما چه وقت؟:

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (٧١) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (٧٢)

«هنگامی که غلها در گردنهایشان است و زنجیرها» نیز همراه با طوقها در گردنهایشان است «در آب جوشان کشیده می شوند» یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوي آب جوشان کشیده می شوند. حمیم: آب داغ در نهایت حرارت است «آن گاه در آتش برافروخته می شوند» یعنی: آتش بر آنان افروخته می شود و آنان آتش افروز و هیمة دوزخ می شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (٧٣) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (٧٤)

«آن گاه به آنان گفته می شود» یعنی: آن گاه فرشتگان گمارده بر جهنم، از سر توبیخ و سرکوفت به آنها می گویند: «آنچه را در برابر خدا شریک می ساختید، کجایند؟» یعنی: کجایند شرکایی که آنها را بجز خداوند اُپرستش می کردید، آنها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته اید، نجات نمی دهند؟ «می گویند: از دید ما گم شدند» یعنی: معبودان ما رفتند

و از نظر ما ناپدید شدند و ما آنها را گم کرده ایم و نمی‌بینیم «**بلکه بیشتر هم ما چیزی را نمی‌خواندیم**» بدین‌سان، منکر پرستش بتان می‌شوند. آری! این سخن را هنگامی می‌گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشان آشکار می‌شود و اینکه در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بی‌نا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنان اعترافی است به اینکه عبادتشان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است «**این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند**» یعنی: خداونداً به‌مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی را به پرستش گرفته‌اند که سر انجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ (۷۵)
 «این» عذاب «به‌سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید» یعنی: در نافرمانی‌های خدای عزوجل و مخالفت با پیامبران و کتابهایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید «و بدان سبب است که می‌نازیدید» یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مرح: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخر فروشی است.

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶)

«به دروازه‌های دوزخ درآیید، جاودانه درآنید» یعنی: بعد از آن‌که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان از سر سرزنش و شکنجه دادن روحی و ناامیدکردن آنها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند «چه بد است» دوزخ به عنوان «جایگاه متکبران» از قبول حق.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ (۷۷)

«پس صبر کن» ای محمدص و شکیبا باش زیرا «بی‌گمان وعده خدا حق است» یعنی: وعده او به انتقام گرفتن از آنان – یا در دنیا یا در آخرت – خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است «پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب دنیا – با کشتن و اسیر کردن و سرکوبشان – «بنمایانیم» در آینده چنان‌که در بدر و سپس در فتح مکه و سایر جزیره‌العرب نمایانندیم «یا اگر جان تو را بگیریم» پیش از فرود آوردن عذاب به آنان؛ پس به هر حال، در فرود آمدن حتمی و غیر قابل برگشت عذاب به آنان و اینکه پیروزی در نهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شک و تردیدی به خود راه نده «به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند» در روز قیامت و یقیناً عذابشان می‌کنیم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸)

«و مسلما پيش از تو پیامبراني را فرستاديم. برخي از آنان را بر تو حکايت کرده ايم» يعني: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امت خویش دیده اند و با آن روبه رو شده اند، آگاه ساخته ايم «و برخي از ايشان را بر تو حکايت نکرده ايم» و به تو علم آنچه را که میان ايشان و اقوامشان روي داده است، نرسانده ايم.

يادآور ميشويم؛ پیامبراني که خدای عزوجل از آنها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بيستوپنج تن هستند اما کسانی که از ايشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنانکه در حديث شريف به روايت ابوذر r آمده است که فرمود: از رسول خدا ص پرسيدم که تعداد انبيا p چند تن است؟ فرمودند: «صد و بيست و چهار هزار تن، که رسولان از ميانشان سيصد و پانزده تن – جمعي انبوه و بزرگ – هستند». فرق در میان «رسول» و «نبي» اين است که: رسول صاحب شريعت يا کتابي است و نبي: پيرو کتاب و شريعت رسول قبل از خود، يا همزمان با خود ميشود.

«و هيچ فرستاده اي را نرسد که جز به اذن الهي معجزه اي بياورد» پس هيچ پیامبري نمي تواند از نزد خود معجزه اي بياورد. مراد از «آيه» معجزه اي است که دال بر نبوت پیامبر باشد «پس چون فرمان خدا برسد» يعني: چون وقت معين براي عذاب تکذيب پيشه گان – در دنيا يا در آخرت – فرارسد «به حق» ميانشان «داوري ميشود» و خداوند با فيصله بر حق خویش، بندگان محق

و شایسته خویش را نجات می‌دهد «و آنجاست» یعنی: در آن وقت است «که مبطلان» یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می‌کنند «زیان می‌کنند» پس ای محمدص! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن‌گاه که فرمان خدای عزوجل به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به حق و راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش – یعنی کسانی که تو را از دعوت بازمی‌دارند – قطعاً زیانکار می‌شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (٧٩)

«خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد» یعنی: آنها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آنها در سوره «انعام/۱۴۳» گذشت «تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید» یعنی: تا بر برخی از آنها سوار شوید و برخی از آنها را بخورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (٨٠)

«و در آنها برای شما منافع دیگر است» غیر از سوار شدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر «و تا

سوار بر آنها به مقصودي که در دلهايتان است، برسيد» يعني: تا آنها شما را با بارهاي سنگينتان از سرزميني به سرزمين ديگر حمل کنند و بنا بر اين، شما بتوانيد به وسيله آنها نيازهايتان را به آساني و سهولت در سرزمينها و کشورهاي دور دست برآوريد «و بر آنها و بر کشتي حمل مي‌شويد» يعني: بر شتر در بيابان و بر کشتي در دريا منتقل مي‌شويد. و گفته اند: «شتر، سفينه صحراست».

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱)

«و» حق تعالي «آيات خويش را» يعني: نشانه‌ها و دلالتهاي خود در آفاق و انفس را که دال بر کمال قدرت و وحدانيت وي است «به شما مي‌نماياند پس کداميك از آيات خدا را انکار مي‌کنيد؟» زيرا اين نشانه‌ها و دلايل، در وضوح و روشني خود و در عدم وجود هيچ‌گونه خفا و ابهامي در آنها، در جايجاهي قرار دارند که هيچ صاحب بصيرت روشني، آنها را انکار نمي‌کند؛ چنانچه از اهل انصاف باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲)

«آيا در زمين سير نکرده‌اند» اين گروه کافر معاند ستيزه‌جو «تا ببينند که سرانجام کساني که پيش از آنان بودند» از امتهايي که خدای عزوجل را نافرمانی کرده و پيامبران خويش را تکذيب کردند؛ «چگونه بوده است؟» زيرا آثار برجاي مانده موجود

در دیار و سرزمین هایشان، بر عذابی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده، با زبان بی‌زبانی در این باره حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند «آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند» یعنی: آن پیشینیان، از مشرکان مکه در شمار خود بیشتر، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند «و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند» یعنی: آنها با بناها، کارگاهها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند «ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حالشان سودی نبخشید» یعنی: آن‌گاه که عذاب الهی در رسید، آن همه شکوه و ابهت ظاهری، هیچ به کارشان نیامد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳)

«و چون پیامبران‌شان برایشان بینات» یعنی: حجت‌های آشکار و معجزات روشن «را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند» یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادعایی و پنداری بود، اظهار مسرت و شادمانی کردند درحالی‌که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به‌قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا - نه احوال دین - است،

شادمان شدند. چنان‌که خداوند می‌فرماید:
(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا): (آنها فقط ظاهري از
زندگاني دنيا را مي‌دانند) «روم/۷». «و
آنچه به آن استهزا مي‌کردند، آنان را
فروگرفت» يعني: جزاي استهزايشان به آنان
احاطه کرد و آنان را فروگرفت.

اشاره به اين‌که علم دنيوي، عاملي از
عوامل غرور بازدارنده از پيروي حق است،
معجزه‌اي از معجزات قرآن کریم مي‌باشد که
ابعد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و
بيشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور
علمي بشر به اوج خود رسیده به طوري‌که
دانشمندان علوم تجربی - جز اندکی از
کسانی که اهل انصاف هستند - علوم ديني را
سبک و بي‌اهمیت مي‌انگارند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (٨٤)

«پس چون عذاب ما را دیدند» يعني: چون
عذاب فرودآمده ما بر سر خود مشاهده
کردند «گفتند: تنها به خدا ايمان آوردیم
و اينک بدانچه با او شريك مي‌گردانيدیم»
از بتاني که مي‌پرستيدیم «کافریم».

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (٨٥)

«ولي هنگامي که عذاب ما را مشاهده کردند،
ديگر چنان نبود که ايمانشان براي آنها
سودي داشته باشد» زیرا ايمان آوردن به
هنگام مشاهده عذاب، به صاحب خود سودي
نمي‌رساند و فقط اين ايمان اختياري است که
به انسان سود مي‌رساند، نه ايمان اجباري و

اضطراري لذا در هنگام مشاهده عذاب، ديگر
براي تکليف مجالي باقي نمي‌ماند، چه در
اين هنگام، همگان حق را باور کرده و به
حقيقت ايمان مي‌آورند. همچنين ايمان آوردن
در آخرت براي کساني که در دنيا ايمان
نياورده بودند ولي در هنگام برپايي قيامت
ايمان مي‌آورند، هيچ سودي نمي‌رساند
**«اين سنت الهي است که مي‌ان بندگان گذشته
است»** يعني: خدای سبحان اين سنت را در
ميان همه امته‌ها گذرانده و جاري کرده است
که: ايمان آوردن در هنگام مشاهده عذاب به
حالشان سودي ندارد **«و انجاست»** يعني: در
هنگام ديدن و معاينه عذاب خداً است **«که
کافران زيانکار شدند»** البته کافر در هر
وقت و هر زماني زيانکار است ولي هنگامي
اين زيانکاري براي‌شان مسلم مي‌شود که عذاب
الهي راببينند. البته – چنان‌که در حديث
شريف آمده است – توبه بنده تا هنگامي
پذيرفته مي‌شود که روح به گلوگاه وي
نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و
چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملك‌الموت
را مشاهده کرد، در آن هنگام، ديگر
توبه‌اي از وي پذيرفته نيست.

(سوره فصلت)

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که با فرموده حق تعالی: **(کِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ)** افتتاح شده است، سوره «فصلت» نامیدند. خداوند در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادله و برهانهای آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. نام دیگر این سوره، «حم السجده» است زیرا رسول خدا ص آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند. این سوره، بعد از سوره «غافر» نازل شد.

ابن کثیر درباره فضیلت این سوره از اصحاب نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یکدیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار می دهد؛ تا با وی سخن بگوئید سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیع» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ص رفت و به ایشان گفت: ای محمد ص! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا ص سکوت کردند و

پاسخي ندادند. باز گفت: تو بهتر هستي يا
عبدالطلب؟ باز هم رسولخداص سكوت كردند.
بار ديگر گفت: تو بهتر هستي يا
عبدالطلب؟ باز هم رسولخداص سكوت كردند.
گفت: اگر مي‌پنداري كه اين گروه‌ي كه نام
بردم، از تو بهترند پس اينان همين
خدائي را كه تو به باد حمله‌شان
گرفته‌اي، پرستيده‌اند و اگر مي‌پنداري كه
تو بهتر از آنان هستي پس سخن بگو تا سخت
را بشنويم زيرا سوگند به خدا كه ما هرگز
انسان رانده شده‌اي را شوم‌تر و ناميمون‌تر
از تو بر قومت ندیده‌ايم! تو جمع ما را
پراکنده و كار ما را آشفته و پریشان
ساخته‌اي، دينمان را به باد حمله و سرزنش
گرفته و ما را در ميان اعراب رسوا
ساخته‌اي؛ تا بدانجا كه اين خبر در
ميانشان شيوع يافته كه: در ميان قریش
جادوگري است! و در ميان قریش كاهني است!
به خدا سوگند كه ما فريادي مانند فرياد
زن باردار درحال درد زايمان را انتظار
مي‌كشيم كه (بر اثر دعوت) برخي از ما
به سوي برخي ديگر با شمشيرها حمله بريم تا
همه پاك نابود شويم! هان اي مرد! اگر
هدف از اين دعوت نيازمنديت به مال و
سرمايه است، برايت مالي بسيار گرد
مي‌آوريم تا سرمايه‌دارترين مرد قریش باشي
و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اينك هر يك
از زنان قریش را كه مي‌خواهي انتخاب كن پس
ما به تو ده زن زيباروي مي‌دهيم. و اگر
هدف سيادت و سروري است، تو را سرور و
سالار خویش مي‌گردانيم. و اگر هدف از اين

دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه
می‌گردانیم...!
چون عتبه از سخن‌گفتن فارغ شد - و
رسول‌خداص از او شنیدند - فرمودند: «آیا
سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس
اینک از من بشنو. گفت: می‌شنوم! پس
خواندند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حَم (۱) تَنْزِيلٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) ...) تا به این آیه
رسیدند: **(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ
وَتَمُودَ...)**. در این هنگام عتبه که سخت تحت
تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم
آن‌که عذاب نازل شود، دست بر دهان
رسول‌اکرم‌ص گذاشت و ایشان را به حق پیوند
رحم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و
جلوتر نروند. آن‌گاه یگراست از نزد ایشان
به خانه‌اش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود
را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای
گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که
عتبه به محمد گرایش یافته و غذای وی او
را خوش آمده است! و این نیست جز به‌سبب
نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید
که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند
ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از
حضور در نزد ما بازداشت جز این‌که به
محمد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش
آمده است...! عتبه گفت: نه! به خدا سوگند
که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های
قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد
وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا

با کلامی پاسخ گفت که - به خدا سوگند - نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیه عذاب برایم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حق پیوند رحم و خویشاوندی‌ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه دارد، زیرا شما می‌دانید که محمد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می‌برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیله دیگران از وی فارغ‌بال می‌شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن‌گاه ملک و عزت وی، ملک و عزت شماست و شما به وسیله وی خوشبخت‌ترین مردم می‌گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارتان که با او چه می‌کنید^۱.

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)

چنین خوانده می‌شود: «حاء، م» که از حروف مقطعه است. «این فرورستاده‌ای از جانب خدای رحمان رحیم است» یعنی: این قرآن،

^۱- به نقل از ابن‌کثیر، با تلخیص از دو روایت جابر بن عبدالله و محمد بن کعب قرظی رضی‌الله عنهما.

کتابي است فرورستاده از جانب خدای تبارک و تعالی که بخشایشگر و مهربان است.

کتابُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

«کتابي است که آیات آن به روشني بيان شده» مراد اين است که آیات قرآن به شیوایي بيان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یکدیگر جدا ساخته شده و معاني آن به چنان روشني و استواریاي تبیین شده است که به آسانی و سهولت قابل فهم می‌باشد «قرآني است به زبان عربي» تا برایشان حجت، نعمت و پند آموزي باشد. بيان عربي بودن قرآن، منتگذاري بر اعراب و دیگران است زیرا عربي بودن قرآن، گویاي سهولت قرائت و سادگي فهم آن می‌باشد، از آن روي که زبان عربي، زباني فصیح و شیواست «براي مردمي که می‌دانند» و یقین دارند به این‌که قرآن از نزد الله فرستاده شده اما کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتي نه بلکه مایه سردرگمي آنهاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴)

«مژده آور است» قرآن براي اولیاي خدأ «و هشدار دهنده» است براي دشمنان وي؛ و این دو وصف، از اوصاف قرآن می‌باشد «و بیشتر آنان رویگردان شدند» یعنی: بیشتر کفار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، رویگردانیدند «در نتیجه نمی‌شنوند» به شنیدن تأمل و طاعت و پذیرش،

یعنی به چنان شنیدنی که از آن بهره‌ای ببرند، بدان جهت که از آن روی‌گردانند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵)

«و گفتند» کافران: «دل‌های ما از آنچه ما را به آن می‌خوانی» از توحید و تقوی و ایمان «در پرده‌هایی است» یعنی: در پوشش‌هایی است پس آنچه را که تو می‌گویی، دل‌های ما فهم نمی‌کند و سخت به آنها نمی‌رسد. کنان: جعبه یا خریطه تیر است. مراد این است که دل‌های ما در درون پرده‌های ضخیمی قرار دارد «و در گوش‌هایمان سنگینی‌ای است» یعنی: کبری و ناشنوایی‌ای است «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده‌ای است که ما را از رؤیت تو باز می‌دارد، یا صدای تو را از ما می‌پوشاند لذا آنچه را که تو می‌گویی، نمی‌دانیم. اینها تمثیل‌هایی است از سوی آنان برای دوری دل‌هایشان از دریافت حق، بیزاری گوش‌هایشان از شنیدن آن و ممتنع بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول‌خداص «پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می‌کنیم» یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می‌کنیم. به‌قولی مراد این است: تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیايمان عمل می‌کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (٦)

«بگو» ای محمدص در رد این موضع کافران «جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به سویی من وحی می شود که: خدای شما خدای یگانه ای است» یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خود شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تا دلهایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سویی دیگر، من شما را به سویی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده ام بلکه شما را به سویی توحید و یکتاپرستی فراخوانده ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است «پس مستقیماً به سویی او بشتابید» با طاعت و عبادت خالصانه و بی شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید «و از او آمرزش بخواهید» به خاطر گناهی که از شما سر زده است «و ویل بر مشرکان» از فرط جهالت و استخفافشان به خدای سبحان. ویل: کلمه عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷)

«همان کسانی که زکات نمی پردازند» یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آنرا از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی کنند «و آنان که به آخرت کافرند» و منکر آن می باشند. نسفی می گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سویی آنها را به انکار آخرت

پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدای داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است» یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غیر مقطوع» این است: به‌خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منت گذاشته نمی‌شود زیرا منت‌گذاشتن در برابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حق است و دادن حق منتهی به همراه ندارد. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمه این‌گونه تفسیر را رد کرده‌اند زیرا خداوند اهل بهشت منتهی آشکار دارد، چنان‌که خود ایشان در بهشت می‌گویند: (فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ): (پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت)».

قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)

«بگو» ای پیامبرص به کفار «آیا این شما هستید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید» به‌قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در باره تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل

کتاب است. البته این آفرینش تدریجی، برای آموزش تأنی و مدارا به‌بندگان بود، وگرنه حق تعالی قادر است تا هر چیزی را که اراده کند، در يك لحظه بیافریند. به‌قولي‌دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می‌باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

نظر علوم جدید نیز درباره آفرینش دو نوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اول، زمین را بعد از آن‌که کره گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف - همراه با ذخایر آبی و معدنی آن - تقسیم کرد.

«و» با این وجود **«برای او همتیانی قرار می‌دهید»** یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! **«این»** ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا **«پروردگار عالمیان است»** پس جز او کسی شایسته ربوبیت نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همه ماسوی‌الله می‌باشد و به‌خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغه جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آنها را شریک و هم‌تای خدای عزوجل قرار می‌دهید، نیز از جمله عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می‌گردانید؟.

ظاهر این آیه دلالت بر این دارد که زمین قبل از آسمان آفریده شده است اما فرموده خداوند در آیات (۳۰ - ۲۷) سوره «نازعات» مشعر بر آن است که آسمان قبل از زمین آفریده شده است: **(أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰))**: (آیا شما استوار آفریده‌ترید یا آسمان؛ که آن را برافراشت، سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد، شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد و بعد از آن زمین را گستراند؟). ابن‌عباسك چنین پاسخ می‌دهد که: «دحو: گستراندن» غیر از آفریدن است. یعنی خداوند اولاً زمین و سپس آسمانها را آفرید آن‌گاه زمین را هموار کرد و گسترانید. ابن‌کثیر به تأیید این قول ابن‌عباسك می‌گوید: «آفرینش زمین به نص‌آیه «بقره/۲۹» قبل از آفرینش آسمان بوده است».

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنذِرَ لِمَن يَكْفُرُ (۱۰)

«و در زمین کوههای استوار» یعنی: راسخ، ثابت و ریشه‌دار «از بالای آن» یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین «آفرید» زیرا کوهها از اجزای زمین‌اند. «و در آن برکت نهاد» یعنی: زمین را - با منافی که برای بندگان در آن آفرید - پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید «و در آن اقوات آن را مقدر کرد» یعنی: ارزاق و زادوبرگهای اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آنها صلاحیت دارد - از درختان و رستنی‌ها و منافع - تماماً به اندازه و با مقادیری

معین و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمینهای دیگر وجود ندارد، یا وجود آنها در آن سرزمینها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادوبرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادوبرگ و ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز میشود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعا در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱)

«سپس به آسمان پرداخت» یعنی: سپس حق تعالی به قصدی استوار، به‌سوی آسمان قصد کرد. «استوی» از این قول اعراب است: «استوی الی مکان کذا: آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به‌سوی مکانی چنان متوجه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند «درحالی‌که آسمان دخانی بود» دخان: دودی است که از شعله آتش بلند

می‌شود. یعنی: آسمان ماده گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطور آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

«سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید» یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گوید. مفسران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگان را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. **«آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم»** یعنی: هر دویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عزوجل در آنها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عزوجل خواسته بود، سخن گفتند. به‌قولی‌دیگر: مراد سخن گفتن حقیقی آنها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیت در آنهاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)

«پس آنها را به صورت هفت آسمان ساخت» یعنی: خداوند زمین و آسمان را آفرید و آنها را محکم و استوار ساخت و از کار آنها فارغ شد **«در دو روز»** دیگر. پس

آفرینش زمین و آسمانها، جمعا در شش روز انجام یافت. مجاهد می‌گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید». **«و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد»** یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان بر مبنای آن نظام به سامان می‌آید. قتاده می‌گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، افلاک، فرشتگان، دریاها، برفها و... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمانها بود که زمین را نیز - که قبل از آسمانها آفریده بود - گسترانید و آن را درهم پیچانید (یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد) پس زمین در آفرینش خود بر آسمانها متقدم اما در گسترانیدن و به هیأت کروی قرار داده شدن، از آسمانها متاخر است. **والله اعلم»**. **«و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم»** یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می‌درخشند **«و حفظی»** یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می‌کنند **«این است تقدیر خداوند عزیز علیم»** یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هر چیزی قادر است، ذاتی که همه چیز را می‌داند.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳)

«پس اگر» بعد از این بیان روشن «روی برتافتند» کفار مکه از تدبیر و تفکر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن «بگو» ای محمدص به آنان «شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعه گفت‌وگویی عتبه بن ربیعہ با رسول خداص در مقدمه سوره، خواندیم که: رسول خداص چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (١٤)

«چون پیامبران‌شان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند» یعنی: چون پیامبران[ؑ] از هر جانب و جهتی و با به‌کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آنها آمدند اما جز رویگردانی چیز دیگری از آنها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدم و متأخر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخر را آنها خود دیدند اما پیام پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به‌سویشان آمده و آنها را با این سخن مورد خطاب قرار دادند: «که

جز خدا را نپرستید» و فقط او را به یگانگی بپرستید «گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعا فرشتگانی فرومی‌فرستاد» به سوي ما و بشري از جنس ما را به سوي ما به رسالت برنمی‌انگیخت «پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند شما را به سوي ما فرستاده باشد.

آری! پاسخ این امته‌ها به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آنها را به سوي ایمان دعوت کردند، این بود.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (١٥)

«اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر کردند» از ایمان به خدای عزوجل و تصدیق پیامبرانش و بر کسانی که در زمین‌اند برتری طلبیدند، بی‌آن‌که مستحق این برتری باشند «و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟» یعنی: چه کسی از ما پرتوان‌تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامتهای بلند و تن‌های قوی و استواری داشتند به طوری‌که یکی از آنان صخره‌سنگی بزرگ را از کوه با دستش می‌کند و سپس آن را در هر جایی که می‌خواست، می‌گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البته منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که

بر ما فرود می‌آید، قادر و تواناییم. «آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته‌اند «که خدایی که آنان را آفریده از آنها پرتوان‌تر است؟» پس او تواناست بر اینکه از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمه: «کن: موجود شو» بر آنان فرود آورد؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند بی‌نهایت و غیرمحدود است. بنابراین، مراد از این فرموده خداوند: (او از آنان پرتوان‌تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل مقایسه نمی‌باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می‌گوییم: «الله اکبر: خدا بزرگتر است». بی‌آنکه نسبت تفضیلی و مقایسه‌ای را مد نظر داشته باشیم. «و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند» یعنی: معجزات پیامبران ﷺ را انکار می‌کردند، با آنکه می‌دانستند که این معجزات حق است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ (١٦)

«پس بر آنان باد صرصر فرستادیم» صرصر: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به‌قولی: صرصر: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می‌سوزاند چنان‌که آتش آنها را می‌سوزاند «در روزهای شوم» یعنی: این باد صرصر را در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آنها فرستادیم چنان‌که خدای عزوجل در ابتدای

سوره: «الحاقه» بیان کرده است. «تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم» خزی: رسوایی و ذلت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود «و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده تر است» یعنی: در خواری و اهانت خود شدیدتر است «و آنان یاری داده نمی‌شوند» و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی‌کند.

**وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ
الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)**

«و اما ثمود پس آنان را راهبری کردیم» یعنی: راه نجات را برای آنها روشن ساخته و آنان را - با فرستادن پیامبران - به سویشان - به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آنها علائم روشنگر و نشانه‌های راهبر قرار دادیم «اما آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند» یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند «پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت» صاعقه: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی‌درنگ او را از پا می‌افکند. عذاب هون: عذاب خواری کننده است «به‌کیفر آنچه مرتکب می‌شدند» یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند بر آنان ستم نکرد «و کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می‌کردند نجات دادیم» که ایشان عبارت بودند از صالح و همراهان وی از مؤمنان.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (١٩)

«و آن روز که دشمنان خدا به سوي دوزخ گرد آورده مي شوند» يعني: اي پيامبر! روزي را به مشركان ياد آوري كن كه دشمنان خدا همگي با خشونت به سوي دوزخ رانده مي شوند. دشمنان خداوند همه كساني هستند كه پيامبران وي را تكذيب کرده و از عبادتش سر برتافته و تكبر ورزيده اند «پس آنان به همدیگر فرامی رسند» يعني: از اول تا آخرشان همه باز داشته مي شوند تا همه به يك ديگر بپيوندند و همه يكجا گرد هم آيند و پراکنده نشوند. البته خود اين دلالت مي کند بر اين امر كه: اهل دوزخ بسيارند.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٠)

«تا چون بدان رسند، گوشهايشان و چشمهايشان و پوستهايشان درباره آنچه مي کردند» در دنيا از معاصي «بر ضدشان گواهي مي دهند» يعني: اندامهايشان به آنچه كه زبانهايشان از عمل به شرك پنهان داشته اند، نطق مي کنند و گواهي مي دهند. مراد از پوستها: پوست بدنهايشان است. به قولي: پوستها، كنايه از آلتهاي تناسلي آنان است.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٢١)

«و به پوستهاي بدن خود مي گویند: چرا بر ضد ما گواهي داديد؟ مي گویند: همان خدائي كه هر چيزي رابه زبان در آورده ما را نيز

گویا گردانیده است» یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان که زبانهایتان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن درآورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی‌هایی که کرده‌اید، گواهی داده‌ایم **«و او نخستین بار شما را آفرید»** در حالی که چیزی نبودید **«و به‌سوی او برگردانیده می‌شوید»** یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی‌گمان بر بازآفرینی و باز گردانیدن‌تان به‌سوی خویش نیز تواناست.

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک آمده است که فرمود: **«نزد رسول خدا ص بودیم که خندیدند آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که به‌خاطر چه چیزی می‌خندم؟ گفتیم: خدای و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت‌وگویی بنده با پروردگارش به خنده درافتادم؛ می‌گویند - یعنی بنده به پروردگارش - آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می‌فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می‌گویند: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی‌پسندم. خداوند متعال می‌فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت ص افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می‌شود: به سخن درآیید و گویا شوید. پس اندامها به اعمال وی گویا می‌شوند.**

فرمودند: سپس مهر از دهان وي برداشته شده و به او اجازه داده مي‌شود كه سخن بگويد. پس خطاب به اندامهاي خويش مي‌گويد: دوري باد شما را (گم‌وگور شويد) آخر من از جاي شما دفاع مي‌كردم».

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲)

«و شما از اين‌كه مبادا گوشه‌اي‌تان و چشمه‌اي‌تان و پوسته‌اي‌تان بر ضد شما گواهي دهند پرده‌پوشي نمي‌كرديد» به قولي: اين از خطاب خداي سبحان به دوزخيان، يا از سخن پوسته‌ايشان به آنان است. يعني: شما در هنگام ارتكاب اعمال ناشايست، از بيم اين‌كه اندامه‌اي‌تان عليه شما گواهي دهند، پرده‌پوشي نمي‌كرديد و از اين امر غافل بوديد كه اگر هيچ گواه ديگري از بشر در هنگام ارتكاب اعمال بد شما نيز حاضر نباشد، خود اندامه‌اي شما بر شما گواهي مي‌دهد! و از آنجا كه انسان قادر نيست تا در هنگام ارتكاب گناه از اندامه‌اي خويش پرده‌پوشي كند پس معنای پرده‌پوشي و پنهان‌كاري در اينجا، ترك گناه از بيم حضور اين گواهان اجباري است. البته اين بيان الهي، بيدارباشي براي مؤمن است كه او بايد در همه حال، وجود مراقب و ناظري را بر خود احساس كند «ليكن گمان داشتيد كه خدا بسياري از آنچه را كه» از گناهان «مي‌كنيد، نمي‌داند» پس بنا بر همين پندار بود كه به ارتكاب گناهان جرأت كرديد.

بخاري و مسلم در بيان سبب نزول اين آيه از ابن مسعود^۲ روايت کرده اند که فرمود: «من در ميان پرده هاي كعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزديك شدند: يك تن قریشي با دو دامادش که ثقفی بودند. يا يك تن ثقفی با دو دامادش که قریشی بودند. چاقی و چربی شکمهاي آنان بسيار و فهم و دريافت قلبهائشان اندک بود. آنها باهم سخنانی گفتند که من آن را نميشنيدم. در اين اثنا يکي از آنها با صدایي که براي ما قابل شنيدن بود گفت: آیا ميدانيد که خداوند این سخنان ما را ميشنود؟ ديگري گفت: اگر ما صداهايمان را بلند کنيم، او آن را ميشنود اما اگر آن را بلند نکنيم، او آن را نميشنود! ولي ديگري گفت: او اگر چيزي از آن را بشنود، مسلماً کل آن را ميشنود. ابن مسعود^۳ ميگويد: اين ماجرا را به رسول خدا ص گفتم، همان بود که خدای عزوجل اين آيه را تا: (من الخاسرين) نازل کرد. در حديث شريف آمده است: «ليس من يوم يأتي علي ابن آدم إلا ينادي فيه: يا ابن آدم! أنا خلق جديد، وأنا فيما تعمل غدا عليك شهيد، فاعمل في خيرا أشهد لك به غدا، فإني لو قد مضيت لم ترني أبدا. ويقول الليل مثل ذلك: هیچ روزي بر فرزند آدم نمي آيد مگر اين که چنين ندا مي کند: اي فرزند آدم! من آفرينش جديدي هستم و من در آنچه که عمل مي کنی، فردا بر تو گواه مي باشم پس در من عمل خير انجام بده تا فرداي قيامت به نفع تو گواهي بدهم زيرا آنگاه که من رفتم ديگر هرگز و براي هميشه

مرا نمی‌بینی. و شب نیز مانند این سخن را می‌گوید».

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

«و همین گمانتان که به غلط در باره پروردگارتان بردید، بود که شما را هلاک کرد» یعنی: گمانتان به اینکه خداونداً بسیاری از اعمالتان را نمی‌داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جری و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افگند «و از زیانکاران شدید» در دنیا و آخرت.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبد الله آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا يموتن أحد منكم إلا و هو يحسن بالله الظن فإن قوما قد أَرْدَاهُمْ سَوْءَ ظَنِّهِمْ بِاللَّهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي...): هرگز یکی از شما نمیرد، جز اینکه به خداونداً گمان و اندیشه نیک می‌پروراند زیرا سوءظن گروهی به خداونداً، آنان را هلاک گردانید پس خداونداً فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:

۱ - گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای عزوجل، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنانکه خداونداً در حدیث شریف قدسی می‌فرماید: «أنا عند ظن

عبدی بی: من در نزد گمان بنده خویش در حق خود هستم».

۲ - گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافلشان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، در حالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آنها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشه نیک می‌پرورانم و باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی‌که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آنگاه این آیه را تلاوت کرد».

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

«پس اگر صبر کنند» و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا «جایگاهشان در آتش است» و هرگز آنها را از آن بیرون رفتی نیست «و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند» یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آنها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

در حدیث شریف آمده است: «ولا بعد الموت من مستعتب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت‌خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

وَقَيْضَنَا لَهُمْ قُرْنَاةً فَرِيئُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵)

«و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم»

یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلط کردیم تا آنان را گمراه کنند «پس آن همنشینان آنچه را پیش رویشان است» از امور دنیا و شهوات آن «برایشان آراسته جلوه دادند» و آنها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های

خداوند ادا داشتند «و» آراستند برایشان

«آنچه را پشت سر آنان بود» یعنی: برایشان آینده شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه

حسابی، نه بهشت و نه دوزخی «و بر آنان

قول» یعنی: وعده عذاب «ثابت شد» و آن این فرموده خداوند است: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

أَجْمَعِينَ): (قطعاً جهنم را از جنیان و انسانها

پر می‌کنم) «هود/۱۱۹». «در امت‌هایی» یعنی: وعده عذاب در جمله امت‌های کافری «که پیش

از آنان - از جن و انس - گذشتند» بر کفر

و به‌مانند اعمال اینان عمل کردند، بر

آنان ثابت شد «هرآینه آنان زیانکار

بودند» با تکذیب و افعال بد خویش و هیچ

سودی هم نبردند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ (۲۶)

«و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید»
یعنی: برخی از کافران به برخی دیگر
گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان
میخوانند، گوش فراندهید «و در اثنای
خواندن آن سخنان بیهوده بگویید» یعنی: با
گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن
معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای
خواندن آن بلند کنید تا خواننده آن مشوش
گردد و نفهمد که چه میخواند. یا در اثنای
تلاوت آن - با کف زدن و جیغ و داد کشیدن و
همهمه و هياهو - غوغا به پا کنید تا قرائت
قرآن نامفهوم گردد و کسی از آن چیزی
نفهمد «باشد که غالب شوید» بر آنان در
قرائتشان لذا از خواندن قرآن بازایستند و
سکوت کنند.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷)
«و قطعاً به کافران عذابی سخت می‌چشانیم»
این تهدید و هشداري به تمام کفار از جمله
به گویندگان سخن فوق است «و حتماً آنان را
به حسب بدترین آنچه می‌کردند، جزا می‌دهیم»
یعنی: قطعاً آنها را در آخرت بر حسب جزای
زشتترین اعمالی که در دنیا کرده‌اند - و
آن شرك است - جزا می‌دهیم. به قولی معنی
این است: آنان را در برابر اعمال بدشان
جزا می‌دهیم و در برابر اعمال نیکشان
پاداشی به آنان نمی‌دهیم؛ اعمالی چون صله
رحم و گرامی‌داشت میهمان که در دنیا انجام
داده‌اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیکشان
باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و
پاداشی مترتب نیست.

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
(۲۸)

«این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است» یعنی: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند» یعنی: آنها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹)

«و کافران گفتند» آن‌گاه که به دوزخ وارد شوند «پروردگارا! آن دوکس از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده» یعنی: شیطانهای انسی و جنیای که کفر و معاصی را برای ما می‌آراستند و رؤسای گمراهی‌ای را که به جلوه دادن و آراستن کفر برای ما می‌پرداختند، به ما نشان بده «تا آنها را زیر گامهایمان دراندازیم» و لگدکوبشان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فرو بنشانیم «تا از فروترماندگان شوند» از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علی‌بن‌ابی‌طالب ع می‌گوید: «آن دو کس که بندگان خدا را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر

شري - اعم از شرك و پايينتر از آن - است و (قابيل) فرزند آدم نيز - چنانكه در حديث شريف آمده است - شريك هر خوني است كه تا قيامت ريخته ميشود زيرا او اولين كسي است كه اين روش غلط را بنيان گذاشت».

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰)

«به راستي كساني كه گفتند: پروردگار ما الله است» يعني: او يگانه است و شريكي ندارد. بدينگونه به پروردگاري و يكتايي حق تعالي و به عبوديت خود براي او اقرار كردند؛ **«سپس استقامت ورزیدند»** بر يكتاپرستي و اخلاص عمل براي خداي سبحان لذا به معبودي جز الله التفاتي نكرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالي پايداري ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وي عمل کرده و از معصيت وي اجتناب نمودند؛ كه اين معني شامل پايبندي قولي و عملي به تمام احكام شرع حنيف - اعم از عقايد، عبادات، معاملات و محرمات - ميشود؛ پس اينان كساني هستند كه: **«فرشتگان»** از نزد خداي سبحان **«بر آنان فرود مي آيند»** همراه با مژده اي كه دلخواهشان است. مجاهد ميگويد: «مراد، فرود آمدن فرشتگان بر ايشان در هنگام مرگشان است». قتاده ميگويد: «مراد فرود آمدنشان در هنگامي است كه ايشان از قبرهايشان براي بعث و حشر برمي خيزند». زيدبن اسلم ميگويد: «مراد اين است كه فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهايشان و در هنگامي كه براي حساب برانگيخته

می‌شوند، به ایشان مژده می‌دهند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول زیدبن‌اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع‌کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء π آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَقُولُ لِرُوحِ الْمُؤْمِنِ: أَخْرَجِي أَيْتَهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتَ تَعْمُرِينَهُ، أَخْرَجِي إِلَيَّ رُوحَ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ: فَرَشْتِكَانَ بِرُوحِ مُؤْمِنٍ مَيِّغُوبِنْد: أَي رُوحِ پَاكِيْزِه كِه دَر جِسْمِ پَاكِيْزِه أَي بُوْدِه أَي كِه آن رَا (بَا طَاعَتِ حَقِّ تَعَالِي) آبَاد مَي دَاشْتِي! بِيْرُونِ آي بَه سُوِي رَا حْتِي وَ آسَايش وَ گَشَايشِي وَ بَه سُوِي رِزْقِ وَ رُوْزِي وَ خُوْشِي أَي وَ بِيْرُونِ آي بَه سُوِي پَرُوْرْدِگَارِي كِه بَر تُو خَشْمِگِيْن نِيْست». گفتمی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی π است که فرمود: گفتم، یا رسول‌الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: رَبِّي اللهُ، ثُمَّ اسْتَقِم: بَگو: پَرُوْرْدِگَارِ مَن اللهُ اسْتِ آن گاه بَر آن اسْتَقَامَتِ كُن». گفتم: یا رسول‌الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول‌خدا ص گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر π در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛

پروردگار ما اللّهُ است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمرؓ در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای عزوجل که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمانؓ در تفسیر آن فرمود: «ثم استقاموا - یعنی گفتند: پروردگار ما اللّهُ است، سپس عمل خود را برای خدای خالص گردانیدند». علیؓ در تفسیر آن فرمود: «آنها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما اللّهُ است، سپس فرایض را به جا آوردند».

نظریات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معنای استقامت است که ذکر شد.

آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: **«هان! بیم مدارید»** از امور و رخدادهای آخرت که بر آنها پیش افکنده می‌شوید **«و اندوهگین نباشید»** بر آنچه که از امور دنیا از دست داده‌اید زیرا اینک خدای منان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده‌خاطر گردانیده است **«و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید»** به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعاً به بهشت می‌رسید و در آن مستقر شده و در نعمتهای آن جاودانه به سر می‌برید.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «این آیه کریمه در شأن ابوبکر صدیقؓ نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما اللّهُ است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آنها بر این گفته

خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی که ابوبکرؓ گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمدص بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در حدیث شریف به روایت انس بن مالکؓ آمده است که رسول خدا ص این آیه کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن (یعنی ربنا الله) را گفتند، آن گاه بیشترشان کافر شدند لذا هر کس بر آن بمیرد (در حالی که به مفاد آن پایبند باشد) بی گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (۳۱)

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می گویند: «ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم» یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده دار نگهداری و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می یابید. به قولی معنی این است: ما در دنیا نگهداران اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن برای شما شفاعت کرده و از شما با اکرام و اعزاز پذیرایی می کنیم و همین طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخه صور و از صحنه های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیت و انس و فارغ بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت های پر ناز و نعمت می رسانیم «و هر چه

دلهایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است» از انواع لذتها و نعمتها «و در آنجا آنچه درخواست کنید» از خواهشها و آرزوها «شما راست» بی‌هیچ دغدغه و دلهره‌ای.

نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲)

«میهمانی‌ای از جانب الله آمرزگار مهربان است» نزل: آنچه که برای بهشتیان در حال فرود آمدنشان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می‌شود. اینها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت و رزان مؤمن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳)

«و کیست نیکوتر به اعتبار سخن» یعنی: کسی نیکوسخن‌تر و خوشگفتارتر نیست «از آن کس که مردم را به سوی الله» یعنی: به سوی توحید و طاعت وی «دعوت کرد» پس دعوت به سوی الله، بهترین سخنی است که يك انسان به انسان دیگری می‌گوید «و» کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که «عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم» و تسلیم و منقاد پروردگار می‌باشم. پس هرکس که میان دعوت بندگان به سوی شریعت خدای سبحان و عمل شایسته – که انجام فرایض خداوندی به همراه اجتناب از محرمات وی است – جمع کرد و در دین خویش از مسلمین بود نه از غیر ایشان، قطعاً هیچ کس از او نیکوسخن‌تر، نیکوروش‌تر و بیش ثواب‌تر در عملش نیست.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمرؓ نیز آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خدا یا! بر مؤذنان پیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه در باره خود پیامبر اکرم ص نازل شد؛ چنانکه نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را میخواند، میگفت: او رسول خدا ص است، او حبیب خدا است، او ولی خدا است، او برگزیده خدا است، او بهترین خلق خدا است، به خدا سوگند که او دوست داشته‌ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد». اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوتگری به سوی خداوند را شامل می‌شود. از این آیه کریمه دانسته می‌شود که دعوتگران راه الله ناگزیر باید عمل صالح - یعنی ادای فرایض، بسیار انجام دادن نوافل و مستحبات، اجتناب از محرمات، اعلام اعتقاد صریح خود در همه امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند را - با هم جمع کنند.

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴)

«و نیکی و بدی برابر نیست» یعنی: نیکی‌ای که خداوند با آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای عزوجل آن را

ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به‌قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیئه» خشونت و درشتی است. **«به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن»** یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم پوشیدن از لغزشهای دیگران و تحمل ناخوشی‌ها و دوست نداشتنی‌های آنان... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش‌گیری: **«بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است»** یعنی: اگر بدی را با این شیوه نیکو دفع کنی، دشمن کینه‌توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود. مقاتل در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم ص بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد».

این آیه کریمه ادب‌آموز دعوتگران راه خدا است که باید در دعوتشان به‌سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

وَمَا يُقَاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُقَاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵)

«و این را در نمی‌یابند» یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی‌یابند و این سفارش را نمی‌پذیرند و به آن عمل نمی‌کنند؛ «جز کسانی که صبر کردند» بر فرو خوردن خشم و تحمل ناخوشی «و آن را جز صاحب بهره بزرگ» در ثواب و خیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ «فرانمی‌گیرد» زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منان است پس هر ناکس قابلیت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن عباسؓ در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می‌کند و دشمنشان در برابرشان به گونه‌ای فروتن می‌گردد که گویی دوستی مهربان است».

وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶)

بعد از آن که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوه تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه‌ها و کششهای شیطانی را بیان داشته و می‌فرماید: «و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افکند» نزع: شبهه برانگیختن، به هیجان آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند اوست و وسوسه افگنی را به «نزع» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شر و بدی برمی‌انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به

شیوه‌ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برای آراست که بدی را با بدی‌ای همانند آن یا خشن‌تر از آن پاسخ‌گویی: «پس به الله پناه ببر» از شر شیطان و از او پیروی نکن «چرا که خداوند شنوای داناست» پناه بردن و التجای تو را به‌سوی خود می‌شنود و وسوسه‌های شیطان و امید بستن صادقانه انسان به‌بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شر شیطان به او پناه ببرد. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری آمده است که رسول‌خدا ص چون به‌سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، من همزه و نفخه و نفثه: پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷)

«و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است» آیات: جمع آیه، به‌معنای حجت و برهان دال بر وحدانیت خداوند و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کونی خداوند بر قدرت و عظمت و حکمت وی می‌باشد «برای خورشید و ماه سجده نکنید» زیرا این دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیت خداوند قرار داده شوند «و برای خداوندی سجده کنید که آنها را» یعنی: چهار پدیده یاد شده را «آفریده است، اگر

تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر شما مدعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه اینکه به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائبین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند را در نظر دارند. پس از این کار نهي شدند. این آیه، در نزد جمهور علماء، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه:، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: **(وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ)** می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ
(۳۸)

«پس اگر تکبر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند» یعنی: اگر این گروه از امثال امر پروردگار تکبر ورزیدند، هیچ باکی نیست چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمی‌ورزند بلکه دائما و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)

«و از» دیگر «آیات» و نشانه‌های قدرت و وحدانیت «او این است که تو زمین را خاشع

و پژمرده می‌بینی» اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. «پس چون بر آن آب فروفرستیم، به جنبش آید» یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت درمی‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبند «و بردمد» یعنی: زمین قبل از آن‌که گیاه از آن بروید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به‌قولی: رشد و بالا آمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمه: «اهتزت» و «ربت» ارائه تصویری زنده و متحرک از زمین سبز شده است. «بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی‌بخش مردگان است» با برانگیختن مجدد و حشر و نشر آنان «در حقیقت او بر هر چیزی تواناست» هر چه باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا أَمْ مَنْ يَأْتِي أُمَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٤٠)

«بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند» یعنی: کسانی که از جاده حق و استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عزوجل را تحریف نموده و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتب نمی‌کنند «بر ما پوشیده و پنهان نیستند» بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را در برابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و

این تهدیدی است بسیار سخت «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟» مراد این است که کژروان و کژاندیشان در آیات الهی، به آتش دوزخ افکنده می‌شوند در حالی که مؤمنان به آیات الهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خوددآوری کنید که کدام یک از دوگروه بهترند؟ «هر چه می‌خواهید، بکنید» از خیر یا شر «همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست» پس شما را در برابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: «لفظ «اعملوا»: هر چه می‌خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد».

بشیربن‌فتح در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوجهل و عماربن یاسر و تفاوت حال آن دو نازل شد». البته مفاد آیه عام است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (٤١)

«بی‌گمان کسانی که به ذکر» یعنی: به قرآن «چون بر آنان نازل شد کافر شدند» یقیناً در برابر کفر خویش مجازات می‌شوند «و به تحقیق که آن کتابی عزیز است» یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست

طاعنان و غداران تحریفگر و عیبجو از آن کوتاه می‌باشد.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (٤٢)

«باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد» یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤید آن است «فروفرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است» یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی‌که خدای ذوالجلال فرودآورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری‌که از حکمت و فرزانه‌گی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آنها قرار می‌دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری‌که تمام خلقش او را در برابر نعمتهای بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (٤٣)

«به تو» ای محمدص «جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود» یعنی: به تو از سوی این گروه کفار - از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی - جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این

چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیبا بودند، تو نیز شکیبا باش **«بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است»** پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت رهنوردند.

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب آمده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: **«لولا عفو الله وتجاوزه ما هنا أحد العیش، ولولا وعیده وعقابه، لاتكل كل أحد: اگر عفو و درگذشت خداوند نمی‌بود، زندگی بر هیچ‌کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هرکسی به (عفو و مغفرت) وی تکیه می‌کرد»**. یعنی بی هیچ ملاحظه‌ای به ارتکاب معاصی می‌پرداخت.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيَّةُ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (٤٤)

«و اگر آن را قرآنی اعجمی می‌گردانیدیم» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم **«قطعاً»** کافران عرب **«می‌گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده است»** یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی‌فهمیم **«آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟»** یعنی می‌گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی‌که پیامبر، پیامبری عربی

می‌باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می‌باشد؟ به‌قولی: مراد از **(لَوْلَا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ)** این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می‌کرد، قطعاً آنها می‌گفتند: این کلامی به هم آمیخته و در هم آشفته است **«بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفای است»** که ایشان به وسیله آن، به حق راه می‌یابند و از هر شك و شبهه‌ای شفا حاصل می‌کنند **«و کسانی که ایمان ندارند، در گوشه‌هایشان سنگینی‌ای است»** در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یکدیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بی‌هوده‌کاری و غوغا آفرینی سفارش می‌کنند **«و قرآن بر آنان کوری‌ای است»** یعنی: قرآن دیدگان‌شان را خیره می‌کند پس نمی‌توانند حق را ببینند بنابراین، آنها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند **«اینان»** به مثل چنانند که **«گویی از جایی دور ندا می‌شوند»** یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می‌دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می‌شنود اما سخنی را که برایش گفته می‌شود، نمی‌فهمد. البته این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوت‌گران راه خدا با مردمی روبرو می‌شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از

جای دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می‌شوند.

ابن جریر از سعید بن جبیر^۲ در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبانهای عجمی و عربی نازل گردیده است؟ پس خداوند این آیه کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (٤٥)

باری! نزول قرآن بر محمدص پدیده نوي نیست بلکه فرود آوردن کتابها بر پیامبران^۳، سنت دیرپای الهی بوده است: «و به راستی به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن اختلاف واقع شد» زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حق است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمدص! این عادت قدیمی و ریشه دار در میان امتهای پیامبران^۳ است که در کتب نازل شده به سوی خویش، اختلاف میکنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حق و باطل قرار گرفتند «و اگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود» یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به تأخیر انداختن عذاب از تکذیبکنندگان امت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ «قطعاً میانشان فیصله صادر می‌شد» با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان «و در حقیقت آنها درباره آن به شکی سخت دچارند»

یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقانیت تورات و قرآن سخت شک دارند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (٤٦)

«هر کس کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هر کس کاری بد در پیش‌گیرد، به زیان خود اوست و پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست» پس هیچ کس را جز در برابر گناهش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپا داشتن حجت و فرستادن پیامبران مؤاخذه نمی‌نماید.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (٤٧)

«علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست» یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل از سیدالبشرص درباره قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در باره آن از وی سؤال شده است، دانایتر از سؤال کننده نیست». لذا هر کس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا خود به آن دانایتر است. «و انواع میوه‌ها از غلاف‌هایشان بیرون نمی‌آیند» اکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آنها رشد می‌کنند تا به وسیله آنها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند و

هیچ مادینه‌ای در شکم‌بار بر نمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن‌که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ‌چیز - اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله‌ای - تحقق نمی‌یابد، جز اینکه علم خدای عزوجل به این همه امور، محیط است پس چنان‌که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد «و روزی که آنان را ندا می‌دهد» یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد «که: شریکان من کجایند؟» یعنی: کسانی که شما آنها را شریکان من می‌پنداشتید - اعم از بتان و غیر آنها - اینک آنها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند «می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست» یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این‌که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (٤٨)

«و آنچه پیش از این می‌پرستیدند، از نظر آنان گم شد» یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آنها می‌پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به‌کارشان نمی‌آید «و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَنْوَسُ قَنُوطٌ (٤٩)

«انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی‌شود»
یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی‌شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است
«ولی اگر شری به او برسد، نومید و دلسرد است»
یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری‌ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دلسرد و بدان بی‌طمع است تا بدانجا که می‌پندارد، این ناخوشی‌ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی‌شود.

وَلَمَّا أَذَقْنَا رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (٥٠)

«و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم»
یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری‌ای ارزانی داریم «قطعاً خواهد گفت: این حق من است»
یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می‌پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند بندگان را به خیر و شر و نعمت و نکبت - هر دو - می‌آزماید تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر

از بنده بی‌قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این انسان از خود راضی می‌گوید: **«و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود»** آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شك در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصور نمی‌باشد. **«و»** همچنین، آن انسان ناسپاس شك می‌گوید: **«اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم»** بر فرض راست بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند **«قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود»** یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به‌کرامت و اعزاز نایل خواهم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که بر اساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد **«بدون شك کافران را به‌آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم»** در روز قیامت **«و مسلماً از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم»** که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱)

سپس خدای عزوجل نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: **«و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم»** در این حال، طبیعت او – از حیث اینکه انسان است، به اعتبار غالب افراد آن – این است که: **«روی می‌گرداند»**

از شکر و سپاس‌الهي «و دامن‌کشان مي‌گذرد»
يعني: خود را از انقياد براي حق برتر
مي‌بيند و تکبر و گردنکشي پيشه مي‌کند «و
چون شري» يعني: بلا، سختي، فقر و بيماري اي
«به او برسد، صاحب دعايي بسيار است» پس
به‌صورت پي‌گير، دست به دعا برداشته و زاري
و التماس مي‌کند و دعا و التجا را رها
کردني نيست. پس سخن «عريض»، سخني است که
لفظ آن بسيار و معنای آن اندک باشد. و در
مقابل آن، سخن «وجيز»، سخني اندک اما
پرمعني است.

آري! چون به انسان بدی و شري برسد، به‌سوي
خدای عزوجل تضرع و زاري و فریاد و
استغاثه مي‌کند تا آنچه را که بر وي فرود
آمده است، از وي دور سازد و او در اين
زاري و التجا و استغاثه، پي‌گيرانه پاي
مي‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عزوجل
را در حال رنج و سختي ياد کرده اما در
حال آسودگي و راحت، فراموش مي‌کند، در
هنگام نزول نکبت و نقتت به بارگاش زاري
و التماس کرده اما در هنگام تحقق نعمت او
را ترك مي‌نماید. آري! شيوه کار کافران و
مسلماناني که ثبات قدم ندارند، این‌چنين
است.

در بيان سبب نزول آمده است: اين آیات
درباره کفاري مانند وليدبن مغیره و
عتبه بن ربیعہ نازل شد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ
(۵۲)

ای محمدص! به این مشرکان تکذیب کننده قرآن؛ همانان که گفتند: (دلهاي ما از آنچه ما را به سوي آن فرامي‌خواني در پوششي است...) «آیه ۵/» «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «که اگر» این قرآن «از سوي خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید» یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ «دیگر چه کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟» یعنی: در آن صورت، هیچکس - به سبب شدت عداوت و ستیز شما با حق - از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «بالضروره معلوم است که علم مدعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آنها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوه تأمل و استدلال بازگردند».

سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمَ يَكْفُرْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

«زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم» یعنی: به زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالت‌های صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم «در آفاق» یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمانها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعدوبرق و صاعقه و نبات و اشجار و کوه و دریا و غیر اینها

«و در نفسهاي آنان» يعني: به زودي آيات خود را در صنعت پيچيده و دقيق و حکمت بديعي که در کارگاه وجود و ساختمان هستي خود انسان و ترکيب روي وي ايجاد کرده ايم، نيز به آنان مي‌نمايانيم. به‌قولي: مراد از نشانه‌هاي الهي در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهاي که خدای عزوجل آن را براي پيامبر خویش و پيشوايان مسلمان بعد از ايشان گشود و نشانه‌هاي او در نفسهاي ايشان: فتح خود مکه است «تا برايشان روشن شود که او خود حق است» يعني: تا با نماياندن آيات آفاقي و انفسي، بر آنان به‌روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پيامبري که آن را آورده، همه حق است «آيا کافي نيست» برايشان «که پروردگارت خود بر هر چيزي گواه است؟» گواه است بر اعمال کفار و گواه است بر اينکه قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آيا اين گواهي خود کافي نيست؟.

حاصل معني اين است که: وعده نمايان ساختن نشانه‌هاي الهي در آفاق و انفس، حقيقتي است که آنان به زودي شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالم الغيب و الشهاده‌اي است که بر همه چيز گواه است. اين آيه کریمه يکي از بزرگترين آيات معجز قرآن کریم است که پيشاپيش، از طلوع عصر

علم و تکنولوژی - هم در عرصه آفاق و هم در عرصه انفس - خبر می‌دهد^۱.

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (٥٤)

«آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان» یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن «تردید دارند» بدین جهت، نه در آن تفکر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند «آگاه باشید که مسلماً اوبه هرچیزی احاطه دارد» پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضه وی قرار دارند پس منکران را چه شده است که در رستخیز و حساب آخرت شك می‌کنند در حالی‌که می‌دانند خدای عزوجل در آفرینش نخست آنان را آفریده است؟!.

^۱- مترجم در این‌باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ الاسلام احمد جام منتشر گردید. البته در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبان‌های مختلف منتشر گردیده است.

(سوره شوری)

مکی است و دارای (۵۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می‌کنند و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد. محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است.

حم (۱) عسق (۲)

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم، عین، سین، قاف» با ادغام سین در قاف. شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطعه در آغاز آن آمده است و شاید هر دو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن درباره حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت.

كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

«این‌گونه خداوند غالب با حکمت به سویی تو و به سویی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌فرستد» یعنی: ای محمد ص! بسان وحی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران ﷺ فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به سویی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدینسان این امور را به سویی تو نیز در این سوره وحی می‌فرستد پس بدان که حق تعالی

این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتابهای آسمانی تکرار کرده است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: حارث بن هشام از رسول خدا ص سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! چگونه وحی به سویی شما فرود می آید؟ ایشان فرمودند: «أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس وهو أشده علي فيفصم عني وقد وعيت ما قال، وأحيانا يأتيني الملك رجلا فيكلمني فأعي ما يقول: أحيانا وحى مانند آهنگ جرس بر من می آید و آن سختترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع می شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته ام و احيانا هم فرشته به صورت مردی نزد من می آید و با من سخن می گوید پس آنچه را که می گوید فرامی گیرم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: «من ديدم كه وحى در روز بسیار سردی بر رسول خدا ص نازل می شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می شد، از پیشانی مبارکشان عرق می ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می آورد».

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (٤)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است» در ملك، در آفرینش، در بندگی و در اداره «و او علی و عظیم است» دو وصف «علی» و «عظیم» یعنی: بلندمرتبه بزرگقدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

**تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ
لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٥)**

«چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان پاره پاره شوند» يتفطرن: یعنی چیزی نمانده که آسمانها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمانها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمانها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمانها به سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آنها قرار دارند، بشکافند و پاره پاره شوند. چنانکه در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع قدم إلا وفيه ملك راکع أو ساجد: آسمان به ناله در آمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز اینکه در آن فرشته ای در حال رکوع یا سجده است».

«و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می گویند» یعنی: آنها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی باشد، در حالی به پاکی یاد می کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیت وی را به جا می آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می بینند، حمد و سپاس وی را بر زبان دارند «و» فرشتگان «برای کسانی که در زمین هستند» از بندگان مؤمن خداوند

«آمزش مي طلبند» چنان که در سوره «غافر» نیز گذشت. آن گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می پردازد که سبب طمع بستن کافران به ایمان و توبه فاسقان است: «آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است» یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می آمزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می دهد.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (٦)
«و کسانی که به جای الله سرورانی برای خود گرفته اند» یعنی: بتانی را به پرستش گرفته اند «الله بر آنان نگهبان است» یعنی: او اعمالشان را نگاه می دارد تا به سبب آن مجازاتشان کند و او بر اعمالشان ناظر است؛ پس چیزی از اعمالشان از حساب وی به دور نمی ماند «و تو» ای محمدص! «وکیل آنان نیستی» یعنی: ما تو را موکل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ گونه تعهدی در قبال آنان نگرفته ایم تا تو را به گناهانشان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده ایم بلکه بر عهده تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (٧)

«و بدین گونه» یعنی: چنان که به سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم «به سوی تو نیز قرآنی عربی را» به زبان قومت «فرستادیم» چنان که بر هر پیامبری به زبان

قومش وحی فرستاده ایم **«تا ام القری را بیم دهی»** ام القری: مکه مکرمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکه را هشدار دهی. مکه ام القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمینها از شرف بیشتری برخوردار است، به دلایل بسیاری که از آن جمله این حدیث شریف رسول خدا ص خطاب به مکه است: **«والله إنك لخير أرض الله و أحب أرض الله إلي الله ولولا أني أخرجت منك ماخرجت: به خدا سوگند که قطعاً تو بهترین و دوست داشته ترین سرزمینهای خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی آمدم»**. و چنانکه علمای عصر جدید اثبات کرده اند، مکه مکرمه در مرکز قطب دایره کره زمین قرار دارد. **«و»** نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم دهی از عذاب **«کسانی را که پیرامون آن هستند»** از مردم در سایر بلاد **«و بیم دهی از روز جمع»** یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلائق است و خدای عزوجل اولین و آخرین را - همه - در عرصه فراخ آن گرد می آورد همچنین در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می کند **«که تردیدی در آن نیست»** و وقوع آن حتمی و غیرقابل برگشت است **«گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ»** یعنی: همه خلائق در محشر گرد می آیند آن گاه هر گروهی به سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می شوند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸)

«و اگر خدا میخواست، قطعاً آنان را» یعنی: بشر را «امتی یگانه» یعنی: اهل دین واحدی «میگردانید» یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیت ازلی و بر طبق حکمت بالغه حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرق شدند «لیکن هرکه را که بخواهد، به رحمت خویش درمی آورد» با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است «و ستمگران» یعنی: مشرکان «هیچ یار و یاورى ندارند» که عذاب را از آنان دفع کند و آنها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹)

«آیا به جای او سرورانی برای خود گرفته اند؟» یعنی: آیا کافران به جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته اند که آنها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می کنند؟ استفهام انکاری است «خداست که سرور راستین است» یعنی: حال آنکه فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به سروری گیرند زیرا آفریننده روزی دهنده زیان رسان نفع رسان یاری دهنده برای هر کس که بخواهد، فقط اوست «و اوست» یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: «که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی تواناست» یعنی: او بر هر امری که مقوله قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایسته آن است که به الوهیت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده

شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰)

«و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به سویی خداوند است» یعنی: بندگان در هر چیزی - از کار دین - که اختلاف پیدا میکنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند است و او به زودی روز قیامت در آن داوری میکند، در آن روز است که دعواها و جنجالهای طرفهای اختلافکننده را فیصله میدهد و در آن هنگام است که محق از مبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یکدیگر متمایز میگردند «این» حکمکننده در مورد هرچیز «اللَّهُ پروردگار من است، بر او توکل کردم» یعنی: ای محمد ص! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر اللّهُ پروردگار خود توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و به سویی او باز میگردم» نه به سویی غیر وی.

فَاطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱)

«فاطر آسمانها و زمین است» یعنی: خداوند آفریننده و ابداعکننده آنها از عدم است «از جنس خودتان برای شما جفتهایی» یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر «آفرید و از چهارپایان نیز جفتهایی آفرید» یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس

خود آنها نرینه‌ها و مادینه‌هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصنافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آنها عبارت از هشت نوع حیوانی‌اند که حق تعالی آنها را در سوره «انعام» ذکر کرده است **«شما را در آن می‌پراکند»** یعنی: با قرار دادن در سلك زوجیت و درآوردن در سلسله نرینه‌گی و مادینه‌گی، شما را بسیار می‌گرداند زیرا نرینه‌گی و مادینه‌گی سبب تکثیر نسل است. گفتنی است که خداوند خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به‌کارگیری سنت فطری «زوجیت»، بر میزان حکمت تامه وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند **«چیزی مانند او نیست»** یعنی: چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایه وی نمی‌رسد تا در ذات و صفات - چون حکمت، قدرت و علم - همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او **«و اوست شنوایی»** همه صداها از همه موجودات **«بینا»** به همه امور؛ پس او آفریده‌های خویش را بنا بر حکمت خویش می‌آفریند و همه مخلوقات - اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آنها - را می‌بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲)

«مقالید آسمانها و زمین» یعنی گنجها، یا کلیدهای آنها **«از آن اوست»** پس فقط او متصرف و حاکم آسمانها و زمین است **«برای هرکه بخواهد روزی را گشاده می‌دارد و برای هرکه بخواهد تنگ می‌دارد»** از خلق خویش و

او در این گشاده داشتن و فروبسته داشتن رزق و روزی، صاحب حکمت و عدالت تام است **«اوست که به هر چیزی داناست»** لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست. مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به هیچ وجه شایسته پرستش نمی‌باشند.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳)

این آیه کریمه، دربرگیرنده نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی **«از احکام دین»** و آیین **«آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرده بود»** از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران ﷺ در آنها هیچ اختلافی نداشته و کتابهای آسمانی همه بر آنها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ **«برای شما»** نیز **«مشروع گردانید»** و مقرر داشت **«و آنچه را به سویی تو وحی کردیم»** ای محمد ص! از قرآن و قوانین و مقررات اسلام و برائت از شرک **«و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در باره آن سفارش کردیم»** از احکام و برنامه‌هایی که شریعتها در آنها اتفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این ما به الاشتراک همه پیامبران ﷺ عبارت است از: **«این‌که: دین را برپا دارید»** یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین

و مقررات شرعی است، برپا دارید «و در آن متفرق نشوید» یعنی: در ایمان به خداوند و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، با هم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداونداً هیچ پیامبری را برنینگیخت جز اینکه او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر با هم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا)**: (برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم) «مائده/۴۸».

«آنچه که مشرکان را به سوی آن فرامی‌خوانی، بر آنها گران آمد» یعنی: دعوت از مشرکان به سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گواهی‌دادن به یگانگی خداوند و اقرار به کلمه توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیان‌ش از این دعوت سخت در فشار قرار گرفته و از آن دلتنگ شدند اما خدای عزوجل جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند **«الله هرکه را»** از بندگان **«بخواهد، به سوی خود برمی‌گزینند»** با توفیق دادنش به عقیده توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش **«و هر کس را که روی به درگاه**

او آورد، به سوي خود هدايت مي‌کند» يعني: هر کس را که به سوي طاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روي آورد، به رفتن در راه دينش توفيق داده و او را براي عبادتش برمي‌گزینند و پاک و پیراسته اش مي‌دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (١٤)

«و متفرق نشدند مگر پس از آنکه علم براي‌شان آمد، به صرف حسد میان همدیگر» يعني: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روي نیاوردند مگر از روي علم به این امر که تفرقه گمراهي است ولي با وجود این علم – به انگیزه تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب رياست، تکبر، عار و ننگ – در میان امتهاي پیامبران پيشين تفرقه حاکم شد و آنها پس از گذشت مدتي طولاني از بعثت پیامبران خود، باهم اختلاف پيشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روي تکبر و حسد، به کفر روي نیاوردند. البته این هشداري است به امت اسلام که مبادا – از روي تجاوز، حسد، رياست‌طلبي و رقابتهای نادرست – در میان خود متفرق شوند «و اگر حکم پيشين پروردگارت» درمورد مهلت دادن و به تأخير انداختن عذاب از آنان «تا زمانی معين» يعني: تا روز قيامت «نبود، قطعاً میان‌شان فيصله شده بود» يعني: قطعاً قضا و فيصله

الهي در میانشان - با فرود آوردن عذاب عاجل برکافران و نجات دادن مؤمنان - در همین دنیا تحقق مییافت «و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسلهای اختلاف پیشه «کتاب را میراث داده شدند» که مراد اهل کتاب - از یهود و نصاری - اند که در عهد رسول خدا ص به سر میبردند «همانا درباره او در شك هستند» یعنی: آنها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در «شکی بسیار قوی» و سخت قرار داشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می کنند. به قولی: مراد از آنان: کفار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد اما آنان درباره قرآن سخت در شك قرار دارند.

فَلذَلِكَ فَادَعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (١٥)

این آیه کریمه، دربرگیرنده ده امر و نهی است که هر یک از آنها به ذات خود مستقل میباشند پس از این حیث، برای این آیه کریمه نمونه دیگری - جز آیه الکرسی - وجود ندارد زیرا آیه الکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول اکرم ص صادر شده است اما عام است و خود ایشان و امتشان همه را در بر میگیرد.

«پس براي اين» يعني: به خاطر آنچه كه ذكر شد از شك و تفرقه، يا به خاطر اينكه اصول دين براي همه امتهها به طور يكسان مشروع گردانیده شد «دعوت كن و چنانكه دستور يافته اي» از جانب خداي خويش «پايداري كن» در اين دعوت و بر تبليغ رسالت استمرار بورز «و هوي و هوسهاي» باطل و تعصبات كور و ناروا و كج انديشانه «آنان را پيروي نكن» و به مخالفت كساني كه با تو در ذكر خداوندأ و برپاداشت اوامر وي ميستيزند، اهميت نده «و بگو: به هر كتابي كه خدا نازل کرده» بر پيامبران خويش: «ايمان آوردم» و من مانند كساني نيستم كه به برخي از اين كتابها ايمان آورده و به برخي ديگر كافر شدند «و دستور يافته ام كه ميان شما عدالت كنم» در احكام خداوند أ، هنگامي كه در دعاوي و خصومتهاي خويش نزد من مرافعه و دادخواهي ميكنيد و دستور يافته ام كه بر شما جفا و ستم نكرده و فقط حق را برپا دارم.

«الله پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفريننده ما و آفريننده شما «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» يعني: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و كار و كردار شما بيزاريم «ميان ما و شما گفتوگويي نيست» يعني: ميان ما و شما دعوا و جنجالي نيست زيرا حقيقت روشن و آشكار است. سدي ميگويد: «اين حكم مربوط به دوره مكي بود كه «آيه سيف» نازل نشده بود زيرا اين آيه

کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد». «خدا ما و شما را گرد می آورد» در محشر «و بازگشت به سوی اوست» در روز قیامت پس او هر کس را در برابر عملش جزا می دهد.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره و شیبه بن ربیعہ نازل شد زیرا آنها از رسول خدا ص خواستند تا از دین و دعوت خویش به سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به ازدواج ایشان در آورد.

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (١٦)

«و کسانی که درباره خدا» یعنی: در دین وی «پس از پذیرفته شدن دعوت وی» یعنی: بعد از آن که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده اند «محاجه می کنند» و در آن مقابله و چون و چرا می نمایند؛ «احتجاجشان نزد پروردگارشان باطل است» یعنی: این احتجاجشان پایه و مایه ای نداشته و کاملاً بی اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سراشیب زوال می لغزد و نابود می شود «و خشمی بزرگ بر آنان است» از سوی خداوند؛ به سبب مجادله ناروایشان «و بر آنان عذابی سخت» و سهمگین «خواهد بود» در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می کردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام

را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدداً آنها را به جاهلیت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصاری‌اند و محاجه آنان عبارت بود از این سخنشان که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن‌منذر از عکرمه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: چون سوره **(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)** نازل شد، مشرکان مکه به مؤمنانی که در میانشان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه‌گروه به دین خدا درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیه کریمه نازل شد. اما عبدالرزاق از قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷)

«خدا همان کسی است که کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی «فرود آورد» مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، می‌شود «و میزان را نیز» یعنی: او عدالت را نیز برای برپا داشت داد و انصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان: ترازو»

نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است. به قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است. به قولی دیگر مراد این است: خدای عزوجل وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میانشان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود «و تو چه دانی، چه بسا قیامت نزدیک باشد» و تو از نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع الله و هشدار است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

يَسْتَعْجَلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸)

«کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده آن را می‌خواهند» که این شتابزدگی آنها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به آن است «و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند» یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به‌سر می‌برند پس آنان با در نظر داشت حقانیت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می‌باشند زیرا آنها می‌دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌گیرند. فعل «اشفق» اگر به «من» متعدی شود – چنان‌که در اینجا است –

معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «علی» متعدي شود، مانند: «اشفقت علی الیتیم: دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می‌باشد.

در حدیث شریف متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ص به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول خدا ص با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید: قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ص پاسخ دادند: «ویحک إنها کائنة فما أعددت لها: وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حب الله و رسوله: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام.» رسول خدا ص فرمودند: «أنت مع من أحببت: در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری.» **«و می‌دانند که آن حق است»** یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست **«آگاه باش، همانا کسانی که درباره قیامت مکابره می‌کنند»** یعنی: از روی شک و شبهه، در باره آن مجادله می‌کنند **«قطعاً در گمراهی دور و درازی»** از حق و حقیقت **«هستند»** زیرا زنده شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همه این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد

و آن را باور نکند، قطعاً از راهیابی به غیر آن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آنها می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائاً آنان را آفریده است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹)

«الله بر بندگان خود لطیف است» یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگان در همه امورشان جاری است و از جمله الطاف وی، رزق و روزی‌ای است که آنها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هرکه را» از آنان «بخواهد» به هرگونه که بخواهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند «و او قوی» یعنی: دارای قدرت و قوت بزرگ و آشکاری است «عزیز است» که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

«هرکه کشت آخرت را خواسته باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم» یعنی: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند عملش را برایش از ده برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به قولی معنی این است: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راه‌های خیر به رویش

می‌افزاید. اصل در «حرث» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیه کریمه، ثمره و نتیجه عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمن تشبیه عمل به بذر است «و هر کس کشت این دنیا را» یعنی: لذتها و گوارایی‌های این جهان را «خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم» یعنی برخی از آنچه را که مشیت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم «ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست» چرا که او برای آخرت کاری نکرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعب آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «بشر هذه الأمة بالسنة والرفعة والنصر والتمكين في الأرض فمن عمل منهم عمل الآخرة للندى لم يكن له في الآخرة من نصيب: این امت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره آمده است که فرمود: رسول‌خدا ص این آیه کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: «خداوند می‌فرماید: ابن آدم! تفرغ لعبادتي أملاً صدرك غني وأسد فقرك، وإلا تفعل ملأت صدرك شغلاً ولم أسد فقرك: ای فرزندان آدم! برای عبادتم فارغ شو، سینه‌ات را از توانگری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛

سینهات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم». امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند در این آیه از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده است که این شش وجه عبارتند از:

۱- او طالب بهره آخرت را بر طالب بهره دنیا در یادآوری مقدم گردانیده است.

۲- او در حق طالب کشت آخرت فرموده است: **(نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ)**: (بر کشت او می‌افزاییم). در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا فرموده است: **(نُؤْتِهِ مِنْهَا)**: (بعضی از آن را به او می‌دهیم). زیرا «من» برای تبعیض است، یعنی: کل خواسته وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم.

۳- حق تعالی از اینکه به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه، سکوت نموده است در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابنده اصل به قدر نیاز یابنده تبع نیز می‌باشد.

۴- حق تعالی بیان کرده است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در حالی که به طالب دنیا فقط برخی از خواسته دنیوی وی داده شده و او در عین حال کلاً از بهره آخرت محروم است.

۵- آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر از نسیه است. پس خداوند متعال در این آیه کریمه بیان می‌دارد که این موضوع نسبت به

مقایسه احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد؛ یعنی بهره آخرت در حال افزایش و رشد است در حالی‌که بهره دنیا در معرض زوال و کاهش می‌باشد.

۶- آیه کریمه دال بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هر دو نیاز به کشت و کار و رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در حال افزایش و بقا می‌باشد، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض نقصان و فنا و انقضا قرار دارد».

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱)

«یا مگر برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «شریکانی است» در کفرشان از شیاطین «که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین» یعنی: از شرک و معاصی «مقرر کرده‌اند» و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافکنده‌اند «و اگر کلمه فصل نمی‌بود» یعنی: اگر حکم و وعده فیصله‌بخش پیشین در مورد به‌تأخیر افگندن دآوری نهایی درباره اختلاف اختلاف‌کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود «قطعاً میانشان» یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان «فیصله می‌شد» و خدای سبحان عذاب را به‌طور عاجل در همین دنیا بر ائمه شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «عمرو بن لحي بن قمعہ را (در سفر معراج) دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشانید». زیرا عمرو بن لحي اولین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آنها را خود سر برای بتان رها کرد و سنت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیله خزاعه بود. «و قطعاً برای ستمکاران» یعنی: برای مشرکان «عذابى دردناك است» در آخرت، هر چند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲)

«ستمگران را» یعنی: مشرکان را در روز قیامت «هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی» یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی «و آن» مجازات «البته به آنان خواهد رسید» خواه ناخواه، چه بترسند و چه نترسند «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستانها هستند» روضه: تفرجگاهی است سبز و فرحبخش. به قولی: روضه‌های بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفاترین جایگاههای آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرجگاههای پر از گل و سبزه، نیکوترین مکانهای آن می‌باشد «آنچه را خواهند، برایشان نزد پروردگارشان فراهم است» از انواع و اصناف

نعمتها و لذتها «این» پاداش مؤمنان «همان فضل عظیم است» یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، در برابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳)

«این همان است که خدا به بندگان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد» یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمانهای خداوند و ترک منهیات و جمع کرده‌اند، همینان مژده داده‌شدگان به این بشارت‌اند «بگو» ای محمدص! «از شما بر آن هیچ مژدی نمی‌طلبم» یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرری و منفعتی نمی‌طلبم «جز دوستی در قرابت را» یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجلانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. «و هر کس کار نیکی کند» و طاعتی انجام دهد «برایش در آن نیکی، حسن را می‌افزایم» با مضاعف ساختن ثواب آن نیکی

«قطعاً خدا آمرزنده و شکور است» یعنی: او در حق مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن عباسؓ تفسیر این فرموده خدای متعال: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را از حاضران پرسید، سعید بن جبیرؓ در پاسخ گفت: مراد از «قربی» آل بیت پیامبر ص اند. ابن عباسؓ گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز اینکه رسول خدا ص با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان‌که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ص به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز اینکه قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن عباسؓ افزود: رسول خدا ص با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیبشان روبرو شدند و قریشیان نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ص مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حداقل حق و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر (که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند) سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ص در برابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند». همچنین

در حدیث شریف به روایت ابن عباسؓ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «در برابر حجت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز اینکه با خداوند دوستی کرده و به‌سوی او با طاعتش تقرب جوید». البته این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: **(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)** می‌باشد.

و چنان‌که از نحوه تفسیر سعید بن جبیر و دانستیم، برخی از مفسران آیه مبارکه را به حب آل بیت رسول اکرم ص تفسیر کرده‌اند ولی ابن‌کثیر بعد از آن‌که روایت فوق از ابن‌عباسؓ را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیه کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله بن عباسؓ از آن کرده است اما در عین حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حق اهل بیت رسول اکرم ص و منکر دستور به احسان و احترام و اکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرامی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه ابن‌کثیر درباره حب اهل بیت و وجوب حرمت گذاشتن به ایشان حدیث شریف مربوط به «غدير خم» را نقل می‌کند که رسول خدا ص در آنجا فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، وإنهما لم يفترقا حتي يردا علي الحوض: همانا من در میان شما ثقلین (دو امر سنگین و پراهمیت) را به جا گذارنده هستم، اول آن کتاب خدا و دوم، عترت (اهلبیت) من

اند، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». و چنان‌که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ص عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین ؑ ، و امهات المؤمنین رضی الله عنهن. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل‌بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در حق ایشان در پایان تشهد (التحیات) مشروع شده است و آن این دعای رسول‌خدا ص است که ما آن را در همه نمازها می‌خوانیم: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم...»). شکی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حق غیر آل پیامبر ص وجود ندارد و خود این دلالت می‌کند بر این‌که حب آل محمد ص واجب است.

امام شافعی؛ درباره حب آل محمد ص شعر معروفی دارد، آنجا که می‌گوید:
یا راکبا قف بالمحصب من منی واهتف بساکن
خیفها و الناهض

سحرا إذا فاض الحجیح إلی منی فیضا کملتطم
الفرات الفایض
إن کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان
أنی رافضی

ای سوار! در محصب از سرزمین منی توقف کن
و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده
هستند، ندا در ده؛
به‌هنگام سحر آن‌گاه که سیلاب حاجیان به‌سوی
منی سرازیر می‌شود؛

سیلابی موج، مانند امواج سرکش رودخانه همیشه لبریز فرات؛

که اگر حب آل محمد ص رفض است؛ پس جن و انس هر دو گواه باشند که من رافضی هستم.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که مشرکان گفتند: شاید محمد در آنچه که انجام می‌دهد (از امر تبلیغ)، خواهان پاداشی است. پس این آیه کریمه نازل شد تا این پندارشان را نفي نموده و در عوض، آنان را به مودت و دوستی با آن حضرت ص و نزدیکانشان برانگیزد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٢٤)

«یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته است» یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمد ص با ادعای نبوت، بر خداوند دروغ بر بسته است «پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مهر می‌نهد» یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند دروغ بر بندی، بی‌گمان او – اگر بخواهد – بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ص است. ابوالسعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ص بر خداوند دروغ بر می‌بست، خداوند به‌طور قطع او را – با کوبیدن مهر بر قلبش – از این کار باز می‌داشت،

به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند». «**و خدا باطل را**» یعنی: **شرك** و افترا را «**محو می‌کند**» پس اگر آورده‌های پیامبر ص باطل می‌بود، قطعاً خداوند آنها را محو و نابود می‌کرد چنان‌که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «**و حق را**» یعنی: اسلام را «**استوار می‌دارد**» و لذا آن را «**با کلمات خویش**» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «**همانا الله به راز سینه‌ها**» یعنی: به آنچه که در دل‌های بندگان است «**دانا است**».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵)
«**و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد**» یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشتشان را به‌سوی خود از گناهانی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند «**و از گناهان درمی‌گذرد**» اعم از صغیره و کبیره آنها «**و آنچه می‌کنید**» از گناه و توبه «**را می‌داند**» پس در قبال آن به شما جزای مناسب می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «**بی‌گمان خداوند متعال به توبه بنده خود - هنگامی که به‌سوی وی باز می‌گردد - شادمان‌تر از کسی از شماست که مرکب سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی‌که غذا و نوشیدنی‌اش نیز بر بالای آن مرکب قرار داشته است و او**

از یافتن مرکب خویش نا امید گشته و در این حال نومیدانه به پای درختی می‌آید و خود را در سایه آن به‌پهلوی می‌افکند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فرو افتاده است، بناگاه می‌بیند که مرکبش در نزدش ایستاده است پس افسار آن را می‌گیرد و از شدت شادمانی و خوشحالی (دست و پاچه شده و از روی شکرگزاری) می‌گوید: اللهم أنت عبدی و أنا ربك: بارخدایا! تو بنده من هستی و من پروردگارت!!».

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (٢٦)

سپس خداوند قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرار داده و می‌فرماید: «و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند اجابت می‌کند» و آنچه را که از وی خواسته‌اند، به ایشان ارزانی می‌دارد «و از فضل خویش به آنان می‌افزاید» یعنی: بر آنچه که از وی خواسته‌اند، یا بر ثوابی که سزاوار آند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می‌دهد «ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود» زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الهی به دور افتاده و به بیابانهای تاریک کفر و بیخوله‌های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده‌اند.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (٢٧)

«و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می‌داشت» و فراخ می‌گردانید «مسلمانان در زمین

سر به عصیان بر می‌داشتند» و نعمت را ناسپاسی کرده تکبر می‌ورزیدند و طالب چیزی می‌شدند که خواستن آن در حوزه حق و توان و شایستگی آنان نبود **«ولیکن آنچه را بخواهد به اندازه‌ای فرود می‌آورد»** یعنی: روزی را برای بندگان به اندازه سنجیده و مقرر، بر حسب مشیت خویش و آنچه که حکمت بالغه وی اقتضا کند، فرود می‌آورد **«هرآینه او به بندگان آگاه است»** و احوالشان را تماماً می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد **«و بینا»** است بر آنچه که به صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگداشتن آن.

حاکم در بیان سبب نزول آیه کریمه از علی^ت روایت کرده است که فرمود: **«این آیه کریمه درباره اصحاب صفا نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکننت بودیم...»**. خباب بن ارت^ت می‌گوید: **«این آیه کریمه درباره ما اهل صفا نازل شد زیرا ما به اموال بنی‌قریظه و نضیر و بنی‌قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نضیر آنها را داشتیم»**. در حدیث شریف قدسی آمده است: **«از بندگان کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگان کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام»**.

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ
(۲۸)

«و اوست کسی که باران را فرود می آورد»
بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثر گذارترین آن در سامان دهی کاروبار زندگی است؛ «پس از آن که نومیید شدند» از فرود آمدن باران. و چنین است که بندگان با این فرورستان باران بعد از نومییدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حق خویش می شناسند و او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می گزارند «و رحمت خویش را نشر می کند» یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه چیز - اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان... - گسترده و فراگیر می گرداند. قتاده می گوید: «به ما نقل کرده اند که مردی به عمر بن خطاب گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده اند! عمر فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! پس این آیه کریمه را تلاوت کرد: (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا...) : «اوست کسی که باران را پس از آن که نومیید شدند، فرود می آورد». «و هموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگان؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفتها و ناملايمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹)

«و از آیات» دال بر عظمت و قدرت بی‌منتهای
«اوست آفرینش آسمانها و زمین» بر این
کیفیت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا
آسمانها و زمین در کیان وجود و صفات و
خصوصیات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم
دلالت می‌کنند «و» از آیات دال بر عظمت و
قدرت بی‌منتهای اوست آنچه «در آن دو از
جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد،
بر گرد آوردن آنان» در روز قیامت
«تواناست» یعنی: باری تعالی آن موجودات
زنده و جاندار را در هرجایی که باشند –
آن‌گاه که بخواهد – گرد می‌آورد و او بر
این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار
کننده تفسیر «فتح‌القدیر» امام شوکانی
می‌گوید: «من بر این نظرم که خدای عزوجل
در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده
است که او در آسمانها نیز موجودات زنده و
جانداري را آفریده است و بعید نیست که آن
جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی
قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای
زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر
«المنیر» نیز می‌گوید: «برخی از دانشمندان
با استدلال به این فرموده خدای متعال: **(وَمَا بَثُّ
فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ)** وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان
را در ستارگان و عوالم علوی بعید
نمی‌دانند، همان طوری که سفینه‌های فضایی
جدید و کاوشهای نجومی، به دنبال کشف وجود
پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت
آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه
مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه –

بنابر یکی از اقوال- این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آنها را در زمین پراکنده است».

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (۳۰)

«و هر مصیبتی به شما برسد» هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره «به سبب کار و کردار خودتان است» پس بدانید که شما به عنوان مجازاتی از سوی خداوند، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «آیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهی که بندگان انجام می‌دهند «درمی‌گذرد» و از روی کرم آنها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهانش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری‌تعالی بزرگوarter از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آنها را عفو می‌کند و بر آنها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به‌قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبت‌ها دچار

می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبت‌ها کفاره‌کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به‌همراه داشته باشد چنان‌که خداوند، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌سعید خدری و ابوهریره رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «والذي نفسي بيده ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا كفر الله عنه بها من خطايا حتى الشوكة يشاكها: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به‌سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره می‌کند و می‌بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می‌خلد». همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحزن ليكفرها: چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، خدای عزوجل او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة: عذاب جز به‌سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۳۱)
«و شما در زمین عاجزکننده نیستید» یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداونداً گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدر کرده باشد، حتماً به شما رسیدنی و فرودآمدنی است **«و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست»** که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدر کرده است، از شما بازدارد **«و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است»** که شما را از عذاب خداونداً - چون بر شما فرود آمد - برهاند.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲)
«و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست» جوار: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها **«مانند کوهها»** است در بزرگی خود. مجاهد گفته است: اعلام: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳)

«اگر بخواهد باد را» که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست **«ساکن می‌گرداند آن‌گاه آنها»** یعنی: آن کشتی‌ها **«بر پشت آن»** یعنی: بر پشت دریا **«راکد»** یعنی: ساکن و بی‌حرکت **«می‌مانند، قطعاً در این»** وجود و حرکت کشتی‌ها **«آیاتی است»** یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌های روشن و بزرگی است **«برای هر صبار شکوری»** یعنی: برای هر بسیار شکیبا و صبرکننده‌ای بر بلاها و برای بسیار

شکرگزاری بر نعمتها. البته صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴)

«یا» اگر حق تعالی بخواهد «اهل کشتی‌ها را به سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند» و کشتی‌نشینان را به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند «و او از بسیاری» از کشتی‌نشینان «در می‌گذرد» با درگذشتن از گناهانشان لذا از غرق نجاتشان می‌دهد.

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵)

«و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی» و راه فرار و خلاصی از عذاب ما «نیست».

فَمَا أوتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

«پس آنچه شما داده شده‌اید» ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران «از هر چیز که باشد» از بهره‌ها و نعمتها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، اینها همه «برخورداری زندگی دنیاست» پس بدانید که بهره دنیا، بهره‌ای است اندک در ایامی اندک، که به سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود «و آنچه نزد الله است» از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی «بهتر است» از این

اندك بهره دنيا «و پاينده تر است» زيرا پاداش الهي هميشگي و گسستنناپذير است در حالیکه بهره دنيا به سرعت ميگذرد و نابود ميشود. پاسخ اين سؤال که چه کساني شايستگي پاداش بهشتي را دارند، اين است: «براي کساني که ايمان آورده و به پروردگارشان توکل ميکنند» يعني: کساني که همه کار خویش را به او تفويض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه ميکنند.

علي بن ابي طالب در بيان سبب نزول آيه ميگويد: «ابوبکر تمام مالش را در راه خدا انفاق کرد سپس کساني او را بر اين کار سرزنش کردند، همان بود که آيه کریمه نازل شد».

سپس خدای عزوجل در آیات بعدي «۳۹ - ۳۷» اهل بهشت را به علاوه ايمان و توکل، به اوصاف ذیل توصيف مي نمايد:

- ۱ - ايشان از گناهان کبیره پرهيز ميکنند.
- ۲ - ايشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پيشه خود ميکنند.
- ۳ - ايشان از خدای متعال كاملا انقياد و اطاعت ميکنند.
- ۴ - ايشان نماز را برپا ميدارند.
- ۵ - ايشان به نظام شور و مشورت پايبنده اند.
- ۶ - ايشان در راه خير انفاق ميکنند.
- ۷ - ايشان در حق شجاع و دليرند. چنانکه مي فرمايد:

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷)

«و همچنین» بهشت برین «برای کسانی است که از گناهان کبیره» مانند شرك، فرار از جنگ، زنا و غیره... «پرهیز می‌کنند».

بیان محققانه گناهان در سوره نساء «آیه/۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن عباس نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».

«و» همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند «از فواحش» یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آنها. گفتنی است که هرچند اینها نیز از گناهان کبیره اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند «و» از اوصاف بهشتیان یکی این است که «چون به خشم در می‌آیند، در می‌گذرند» یعنی در می‌گذرند از تعدی‌ای که ایشان را به خشم آورده است پس خشم خویش را فرومی‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «ما انتقم النبي ص لنفسه قط إلا أن تنتهك حرمة الله: رسول خدا ص هرگز به خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر اینکه حرمتی از حرمت خدای عزوجل در هم شکسته شود».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره عمر - هنگامی که در مکه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد - نازل گردید. به قولی: این آیه

درباره ابوبکرؓ نازل شد؛ هنگامی که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا انفاق کرده است و نیز آنگاه که به باد دشنام و ایذا واستهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸)

«و» بهشتیان «کسانی» اند «که ندای پروردگارشان را اجابت کرده اند» یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته اند و از پیامبران ﷺ اطاعت کرده اند «و» بهشتیان کسانی اند که «نماز را برپا داشته اند» در اوقات آنها با رعایت شروط و آداب و ارکان آنها. دلیل اینکه خداوند نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه ای است میان بنده و پروردگارش «و» از اوصاف بهشتیان این است که «گارشان با یکدیگر از سر مشورت است» یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش رایزنی و مشورت می کنند پس در تصمیم گیریها نه شتاب می ورزند و نه تکرایی می کنند لذا برخی از آنها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرایی نمی ورزند.

باید دانست که حوزه مشاوره، امور و شؤون عامه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و اداره امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام قضاء. همین طور، این آیه شامل مشورت در

امور خاصه نیز می‌شود. حسن بصری: گفته است: «هیچ قومی با یکدیگر مشاوره نکردند، جز اینکه بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و - چنان‌که در روایات آمده است - رسول اکرم ص با اصحابشان در اموری که متعلق به جنگ بود، مشورت می‌کردند اما در احکام با اصحابشان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش - اعم از فرض، مستحب، مکروه، مباح و حرام - از جانب خدای عزوجل مقرر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند رسول اکرم ص را به سوی خویش برگرفت، صحابه کرام Ψ در احکام نیز با همدیگر مشاوره نموده و آنها را از کتاب و سنت استنباط می‌کردند. گفتنی است: اولین امری که صحابه Ψ درباره آن با هم مشاوره کردند، قضیه خلافت بود زیرا رسول خدا ص درباره جانشینی خود صراحتاً چیزی فرموده بودند. همین طور صحابه Ψ در امر ارتداد قبایل با هم رأی‌زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکر صدیق τ به جنگ با مرتدان مصمم شد. همچنین اصحاب Ψ در امر میراث پدربزرگ (جد) و در کیفیت اجرای حد شراب‌نوشی نیز با هم مشاوره کردند. همان طور که ایشان بعد از رسول خدا ص در جنگها نیز با هم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر τ با «هرمزان» که به اسلام مشرف شده و به محضر ایشان آمده بود، درباره جنگ با «کسری» مشورت کرد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارَكُمْ

وَأَغْنِيَاكُمْ سَمَاءَكُمْ وَأَمْرَكُمْ شُورِي بَيْنَكُمْ
فَظَهَرَ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ
أَمْرًاكُمْ شَرَارَكُمْ وَأَغْنِيَاكُمْ بِخَلَاؤِكُمْ وَأُمُورَكُمْ
إِلَى نَسَائِكُمْ فَبَطْنِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا:
آن‌گاه که حکام و امرای شما بهترین‌های شما
باشند و توانگران شما بخشنده‌ترین‌ها و
کارتان در میان‌تان به شور و مشورت باشد،
روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است
ولی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما
باشند و توانگران بخیلان‌تان و (تولیت
عامه) کارهایتان به زنان‌تان واگذاشته شده
باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر
است».

«و» از اوصاف بهشتیان این است که: «از
آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» در
راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه
خدا صدقه می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که این
آیه کریمه، امت اسلامی را به اوصاف و
خصوصیاتی معرفی کرده است که در میان
فریضه دینی (نماز)، فریضه اجتماعی (زکات
و انفاق) و فریضه سیاسی (شوری) جمع
می‌کنند چنان که ابوبکر جصاص حنفی در کتاب
«احکام القرآن»، نزدیک به همین معنی را
بیان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه
کریمه درباره انصار نازل شد زیرا رسول
خدا ص ایشان را به‌سوی ایمان فراخواندند و
ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹)

«و» بهشتیان «کسانی هستند که چون به آنان تعدي» و ستمی از سوی تجاوزگری «رسید، انتقام می‌گیرند» زیرا ضعف نشان دادن و تسلیم شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای عزوجل عزتمندشان گردانیده، آنجا که فرموده است: **(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)**: «و عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» «منافقون/۸» لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات؛ صفات کافران به خدای عزوجل و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیه کریمه و «آیه/۳۷»: **(وَإِذَا مَا عَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)**: «و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند»، هیچ تعارضی نیست زیرا هر يك از این دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است:

۱ - عفوی که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد، که چنین عفوی ستوده است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان يك امت واحده است.

۲ - عفوی که سبب جرأت‌مندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف کشیدن امت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده درباره لزوم انتقام کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غصب

حق واجب است. البته مثالهاي روشنگر در هر دو مورد بسيار است، از جمله مثالها در مورد عفو: عفو يوسف از برادرانش بود، با آنکه او بر مؤاخذه ايشان قدرت داشت همچنين از جمله اين مثالها، عفو رسول خدا ص از اهل مکه بعد از فتح آن بود، همين طور عفو ايشان از «غورثبن حارث» هنگامي که شمشير رسول خدا ص را درحالي که ايشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشيد و در اين حال رسول خدا ص بيدار شدند و بر او با هيبت چنان نهيب زدند که شمشير ايشان از دستش افتاد و ايشان شمشير خود را گرفتند آنگاه اصحابشان را فراخوانده و آنها را از توطئه او عليه جان خویش آگاه کردند و سپس عفو نمودند.

و از جمله مثالها در مورد انتقام، اين روايت است: روزي زينب ل به عائشه رضي الله عنهما روي کرد و او را دشنام مي داد، رسول خدا ص او را از اين کار نهي کردند اما از دشنام دادن بازنايستاد آنگاه به عائشه فرمودند: «دونك فانتصري: اينك تو آزادي پس انتقام بگير!». در روايت ديگري آمده است که عائشه رضي الله عنها گفت: «چون رسول خدا ص به من اجازه دادند، زينب را چنان کوبيدم که آب دهانش خشک شد».

**وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ (٤٠)**

«و جزاي بدی، بدیاي مانند آن است» خدای سبحان این حقیقت را روشن می سازد که شیوه عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده

کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده‌روی در انتقام. مجاهد و سدی گفته‌اند: «مراد از این بدي همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدی طرف مقابل باشد، مثلاً اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی‌آن‌که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی.»

«پس هر که درگذرد و به اصلاح آورد» یعنی: هر کس از ستمگرخویش در گذرد و با عفو نمودن از وی در هنگام قدرت یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح‌منشانه با وی در پیش گیرد؛ **«پاداش او بر عهده خداست»** و این پاداش نزد وی ضایع نمی‌شود. اما باید دانست که عجز و ذلت‌پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانه پستی و دنائت است. یعنی: خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می‌دهد که انسان در آن، بر گرفتن حقش و انتقام‌کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا فرو گذارد. **«به راستی خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد»** یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می‌کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام کشی می‌دهند همچنین او کسانی را که در انتقام‌کشی تعدی کرده و در آن از حد درمی‌گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حد، خود ظلم است.

وَلَمَّا انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (٤١)

«و هر که بعد از ستمی که دیده‌است» یعنی: بعد از آن‌که ظالم در حق وی ستمی نموده‌است

«انتقام گیرد پس آن گروه؛ بر آنان هیچ راهی نیست» یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی‌گیرند زیرا حق گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام دادن و بد گفتن، برای مجنی‌علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته است) همچنین ضمان (غرامت) در جنایات غیر عمد – مانند اتلافها – شرعا ثابت است؛ و در این موارد، معامله همانند و بالمثل جواز دارد، نه تجاوز.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤٢)

«جز این نیست که راه» ملامت و ایراد و مجازات «تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند» یعنی: آغازگر تعدی و تجاوز بر آنانند «و در روی زمین به ناحق سر بر می‌دارند» یعنی: بر جان و مال مردم به ناحق تعدی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حق مردم، بر آنان تکبر و گردنکشی می‌کنند «آن گروه» در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش «عذابی دردناک در پیش دارند» در روز قیامت.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (٤٣)

«و هر که صبر کند» بر آزار و تعدی دیگران و دست به انتقام‌کشی نزند «و درگذرد» از ستمگرش، بعد از آن‌که بر انتقام‌کشی و بازپس‌گیری حقش از او قدرت یافت «قطعاً این» صبر و گذشت و خویشتن‌داری «از عزم امور است» یعنی: از امور ستوده و سترگ و شایسته سپاس است که بر آن ثواب و ثنا

مترتب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است. در حدیث شریف آمده است: «وما زاد الله عبدا بعفو إلا عزا: خدای عزوجل بر بنده‌ای به سبب عفو وی، جز عزت نمی‌افزاید». شاه ولی‌الله دهلوی: می‌گوید: «گذشت از حق خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام‌کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن‌که درگذرند».

کلبی و فراء در بیان سبب نزول آیات «۴۳ - ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات درباره ابوبکر صدیقؓ نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکرؓ نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه داشت و انتقامی نکشید.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴)

«و هر که را خدا گمراه کند» به سبب رضایش به کفر «پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست» یعنی: بعد از خدا هیچ‌کسی برایش نیست که هدایتش را برعهده گیرد و یاریش دهد «و ستمکاران را» یعنی: مشرکان تکذیب‌کننده رستاخیز و زندگی پس از مرگ را «می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند» یعنی: چون به سویی دوزخ بنگرند «می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن» به دنیا «هست؟» که نیست!

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ
الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (٤٥)

«و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ
عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند»
یعنی: به سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان
پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند «به
گوشه چشم نیم‌گشاده می‌نگرند» یعنی: از شدت
خوف و هراس، دزدانه و ذلیلانه، زیر چشمی
به سویی دوزخ می‌نگرند «و اهل ایمان گفتند:
قطعا زیانکاران» کامل‌مانا «کسانی هستند
که روز قیامت به خود و خانواده خویش زیان
زده‌اند» زیان‌زدنشان به خودشان به این است
که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن
درافکنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند،
بی‌آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته
باشند اما زیان‌زدنشان به خانواده‌هایشان
در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس
اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ
باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و
اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز
میانشان مانع و حایلی ابدی افکنده شده
لذا با جدایی از همدیگر، به آنها زیان
رسانده‌اند «آگاه باشید که ستمکاران در
عذابی پایدارند» که هیچ پایانی ندارد.
و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از
سوی خداوند بر سخنانشان است.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فََمَا لَهُ مِنْ
سَبِيلٍ (٤٦)

«و جز الله براي‌شان دوستاني نيست كه آنها را نصرت دهند» و در اين مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع كنند «و هر كه را خدا گمراه كند، هيچ راهي براي‌ش» به‌سوي نجات «نيست».

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (٤٧)

«پروردگارتان را اجابت كنيد» يعني: به ندای دعوت پروردگارتان به‌سوي ايمان به او، به كتابها و پيامبرانش و به هر آنچه كه شما را به سوي آن فرامي‌خواند، لبیک بگويد «پيش از آن‌كه از جانب الله روزي بيايد» يعني: روز عذابي «كه آن را برگشتي نيست» و هيچ‌كسي آن را برگردانده نمي‌تواند، يا اين‌كه، خدای عزوجل خود پس از آن‌كه به آن حكم نموده، آن را برگردانده است. كه مراد از آن: روز قيامت، يا روز مرگ است «در آن روز، براي شما هيچ پناهگاي نيست» كه به آن‌پناه برید «و براي شما هيچ منكري نيست» يعني: شما در آن روز هيچ منكري را نمي‌يابيد كه عذابي را كه بر شما فرود آمده، انكار كند و آن را ناپسند بداند و خودتان نيز قدرت انكار چيزي از گناهان خویش را نداريد زيرا اعمالتان در كارنامه‌هايتان ثبت شده است و زبانها و اندامها و پوستهايتان نيز به آن گواهي مي‌دهد لذا از عذاب خدا هیچ پناهگاي جز به‌سوي خود وي وجود ندارد.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَنْزَلْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ رَحْمَةٍ فَرَحَ بِهَا وَإِنْ تَصْبِهِمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ
كَفُورٌ (٤٨)

«پس اگر رویگردان شدند» از اجابت ندای حق
«ما تو را بر آنان نگهبان» اعمالشان
«نفرستادیم» تا آنان را در برابر
اعمالشان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و
مراقب آنان نگمارده ایم «بر عهده تو جز
پیامرسانی» آن پیامهایی که مأمور ابلاغ
آنها به مردم شده ای «نیست» و جز این، هیچ
تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این
مأموریت را به درستی انجام داده ای «و ما
چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم»
یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیت
و غیره «بدان شاد شود» یعنی: به سبب آن
نعمت، سرمست و مغرور و متکبر می‌گردد «و
اگر به آنان مصیبتی برسد» یعنی: بلا،
بیماری، فقر، یا ترسی برسد «به سبب آنچه
دستهای آنان پیش فرستاده است» از گناهان
«آنگاه انسان ناسپاس است» تمام نعمتها را
فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و
در علت و سبب فرود آمدن آن هیچ تأمل
نمی‌ورزد پس این ناسپاسی است آشکار.
تعبیر «دستهای آنان پیش فرستاده است»، از
آن روی است که بیشتر اعمال با دست انجام
می‌شود. البته نمودهای ناسپاسی، در مردان
کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که
در حدیث شریف آمده است: «ای گروه زنان!
صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریت
اهل دوزخ دیده ام. در این هنگام زنی گفت:
به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لأنکن

تكثرن الشكاية و تكفرن العشير، لو أحسنت إلي احداهن الدهر، ثم تركت يوما قالت ما رأيت منك خيرا قط: زیرا شما (از زندگی) بسیار شکایت می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گوید: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».»

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا وَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (٤٩)

«فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرف در آنهاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که بازداشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: «هر چه بخواهد می‌آفریند» از خلق و نشانه آن این است که: «به هرکس بخواهد، فرزندان دختر و به هر کس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد» یعنی: به هرکس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی‌که هیچ پسری با آنان نیست و به هر کس که بخواهد، پسرانی چند می‌بخشد؛ در حالی‌که هیچ دختری با آنان نیست.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا وَبِعَلَّ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (٥٠)

«یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند» یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران – هر دو – را به وی می‌بخشاید. پس

معنای (یزوجهم) در اینجا، جمع کردن میان پسران و دختران است «و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند» یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به دنیا آید و نه فرزند دختری «هرآینه اوست دانای توانا» یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانه کمال قدرت وی است که به هر کس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیه کریمه، برای خوشحال ساختن دل‌های پدران و شادباش‌گفتن به آنان در تولد دختران باشد؛ به‌مثابه ردی بر پندارهای جاهلانه اعراب که تولد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنان‌که ایله بن اسقع می‌گوید: «از یمن و خجسته بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به دنیا آورد چنان که خداوند نیز دختران را بر پسران مقدم ذکر کرده و فرموده است: (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ)». در حدیث شریف آمده است که: «چون (در هنگام مقاربت) آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود».

ملاحظه می‌کنیم که نص قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع موالید بشری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولد فرزند خنثی سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر

غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سخن داخل می‌شود.

بیشتر مفسران برآنند که حکم این آیات در حق تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیه کریمه، بیان نافذ بودن قدرت الهی در آفرینش اشیاء بر آن‌گونه که بخواهد و اراده کند، می‌باشد. ولی با این وجود، مفسران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیه کریمه، مثالهایی را از انبیای عظام ﷺ بیان کرده‌اند تا مایه تسلی خاطر انسانهایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می‌گردند؛ مثال حالت اول: لوط و شعیب علیهما السلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوم: ابراهیم ÷ است که جز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوم: سیدنا محمد ص اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسرانشان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دخترانشان: زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه بودند و همه اینها از خدیجه رضی‌الله عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریه قبطیه به دنیا آمد. و مثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهما السلام اند که نه فرزند دختری داشتند و نه فرزند پسری.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآدْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ (۵۱)

«و هیچ بشری را نرسد» یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست «که خدا با او سخن

گوید، **جز از راه وحی**» که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شود، یعنی بر قلب وی افکنده شود؛ چنانکه پروردگار متعال بر مادر موسیؑ وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیمؑ وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البته وحی عبارت است از: خبر دادن به سرعت به طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیله الهام در بیداری، یا در خواب. البته این معنی شامل تکلم بی واسطه نیز می شود چنان که در حدیث معراج آمده است. **«یا»** سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند با او سخن گوید، **جز «از فراسوی حجابی»** چنانکه پروردگار متعال با موسیؑ از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (من وراء حجاب) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می شود که او خود در آنجا دیده نمی شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلائق نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: **«حجاب پروردگار نور است»**. شایان ذکر است که سخن گفتن بی واسطه خداوند با ابلیس، وحی از جانب او برای وی نامیده نمی شود.

«یا فرستاده ای بفرستد» یعنی: فرشته ای را بفرستد **«پس به اذن الله هر چه او بخواهد وحی می کند»** یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می کند **«هرآینه الله بلند مرتبه باحکمت است»** یعنی: والامر تبه و برتر است از صفات نقص؛ باحکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا

کند، انجام می‌دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می‌گوید و گاهی بی‌واسطه. باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران ﷺ یک چیز است اما مظاهر و انواع آن متعدد می‌باشد، که در این آیه کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همه انواع وحی که ذکر شد، بر رسول خدا ص نازل گردید.

سبب نزول آیه کریمه این بود که یهودیان به رسول اکرم ص گفتند: اگر تو به راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی‌گویی و به سویی نمی‌نگری چنان که موسیؑ با وی سخن گفت؟ پس این آیه کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسیؑ به سویی خداوند متعال ننگریسته است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
(۵۲)

«و همین‌گونه روحی از امر خویش را به سویی تو وحی کردیم» یعنی: چنان‌که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به سویی تو قرآن را که از امر ما است، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر می‌باشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در می‌آیند «و تو پیشتر نمی‌دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول خدا ص امی بودند، نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند «و نمی‌دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنای ایمان و تفاسیل

شرايع و احكام ديني را نمي‌شناختي. حق تعالي ايمان را به ياد آوري مخصوص ساخت زيرا ايمان رأس و اساس همه شرايع و احكام است.

بايد دانست كه اين آيه كريمه، نفي‌كننده حقيقت ايمان از رسول اكرم ص نيست زيرا انبيا ﷺ قبل از مبعوث شدن به نبوت نيز از جهل به خداوندأ و صفات آن و شك آوردن در چيزي از اين حقايق معصوم بوده‌اند و روايات متعددي در اين مورد كه انبيا ﷺ را از اين نقيصه تنزيه مي‌كند، در دست است بلكه چنان‌كه گفتيم؛ مراد از «ايمان» در اينجا، شرايع و احكامي‌اند كه بر وحى الهي متكي مي‌باشند، يعنى: تو قبل از نبوت تفاصيل شرايع و احكام ديني را نمي‌شناختي. گفتني است؛ آيه كريمه دليل بر آن است كه پيامبر اكرم ص قبل از نبوت نيز به شريعتي از شرايع انبياي پيشين متمسك نبوده‌اند.

«ولي وحى را نوري گردانيديم كه هر كه از بندگان خود را بخواهيم به وسيله آن هدايت مي‌كنيم» يعنى: وحى قرآن را به تو، روشني و راهنمائي‌اي بر توحيد و ايمان و راه و روشهاي زندگي گردانيديم كه به وسيله آن، هر كه را كه هدايت وي را خواسته باشيم، هدايت کرده و او را از تاريكي‌هاي جهالت و گمراهي به سوي نور هدايت و علم بيرون مي‌آوريم و به سوي دين حق راهنمون مي‌شويم **«و قطعاً تو به سوي راهي راست»** كه اسلام است **«هدايت مي‌كني»** يعنى: فرامي‌خواني و راهنمون مي‌شوي.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ
(۵۳)

«راه همان خدایي که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی «آگاه باشید که کارها به سوی خدا بازمی‌گردد» یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلاق به سوی خداوند بازمی‌گردد نه به سوی غیر وی پس اوست که درباره آنان داوری می‌کند.

(سوره زخرف)

مکی است و دارای (۸۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره های فانی آن و مقایسه آنها با نعمتهای آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زخرف: طلا، یا آرایشها و تجملات است.

حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

خوانده می شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم» خداوند! به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می شود که کتاب هر پیامبری به زبان قومش نازل شده است. «باشد که تعقل کنید» یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل کننده فهم و دریافت مفاهیم است.

اما باید دانست که فرود آوردن قرآن به زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن

کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیت آن برای همه عالم انسان و جن دلالت قطعی دارند، از این جهت ابنزید **(لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)** را به «لعلکم تتفکرون: تا شما تفکر و اندیشه کنید» تفسیر کرده است و این تفسیر به نظر اولی می‌رسد زیرا بنا بر این تفسیر، این خطاب برای همه عرب و عجم عام می‌شود اما بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای **(لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)** می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را در بر نمی‌گیرد.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ (٤)

«و هرآینه این قرآن در ام کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نزد ما بلندقدر حکیم است» یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیه کریمه و آیه: **(فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (١٣) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (١٤) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (١٥) ...)** «عبس / ١١ - ١٦» چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را مساس کند زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (٥)

«آیا به صرف این که شما قومی از حد گذشته هستید» یعنی: فقط به سبب این که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده روی بوده و بر آن پای می فشارید؛ «ذکر را از شما اعراض کرده بازمی داریم» نه! هرگز چنین نمی کنیم. صفحا: از این سخن اعراب است: «صفحت عنه: از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی گردانید. کسائی گفته است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما بازمی داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: (أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا) می گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میانشان برداشته می شد، آنها هلاک می شدند اما خداوندأ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به سوی قرآن فراخواند». ابن کثیر می گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوتشان به سوی خیر و اندرز حکیمانه را - که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هرچند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایتشان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و

گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید».

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (٦)

«و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان» یعنی: در میان امتهای پیشین «فرستادیم».

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٧)

«و هیچ پیامبری نزد آنان نمی‌آمد مگر اینکه او را به استهزا می‌گرفتند» همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی‌ای برای رسول خدا ص در روبرو شدنشان با استهزای قومشان است.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (٨)

«پس نیرومندتر از آنان را از روی دست‌درازی هلاک ساختیم» یعنی: مردمی را که از گروه قریش در درازدستی و نیرومندی، قوی‌پنجه‌تر و نیرومندتر بودند – همانند قوم عاد و ثمود – نابود کردیم «و مثل پیشینیان گذشت» در قرآن، نه یکبار بلکه به‌تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده‌اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٩)

«و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ قطعاً می‌گویند: آنها را خداوند غالب دانا آفریده است» یعنی: اگر از این گروه کفار زیاده‌رو در میان

قومت‌پرسی: چه کسی این کهکشانی‌ها را بالا و پایین را آفریده است؟ بدون شك اقرار می‌کنند که خداوند آفریننده آنهاست و منکر این حقیقت نمی‌شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای عزوجل در آفرینش عالم نبودند بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می‌ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفریننده کل هستی واسطه قرار دهند. که دعوت رسول اکرم ص در راستای ابطال این واسطه‌های دروغین و برپا داشتن عقیده توحید بود.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰)

«همان کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید» مهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید «و برای شما در زمین راههایی ساخت» که در آنها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید «باشد که راه یابید» به سویی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راهها.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱)

«و همان کسی که آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانان نیاز دارید «از آسمان فرود آورد» پس نه آب را از مقدار نیازتان کمتر فرورستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز در اثر غرق شدن

نابود نشوید. «پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم» یعنی با آن آب، سرزمینی بی‌آب و علف را زنده گردانیدیم «همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید» یعنی: همین‌گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجت اقامه کرد.

**وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲)
لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳)**

«و همان کسی که همه زوجها را آفرید» یعنی: حق تعالی همه اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیت قرار داده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فرازهایی از اعجاز این آیه کریمه جلوه‌گر شده است. «و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آنها» یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آنها - از کشتی‌ها یا چهارپایان - سوار می‌شوید؛ «راست بنشینید و سپس چون بر آنها برنشستید، نعمت پروردگارتان را» که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در بروبحر ارزانی داشته است «یاد کنید و بگویید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخر ساخت» یعنی: آن را برای ما

رام کرد «و گرنه ما بر آن توانا نبودیم» یعنی: اگر خداوند آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیه دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آنها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: **(وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)** «نحل/۸». که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

وإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

«و» آن نعمتها را برای شما آفریدیم تا بگویید: «به راستی که ما به‌سوی پروردگاران بازمی‌گردیم» در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هر کس را در برابر کار و کردارش جزا دهد. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمره آمده است که رسول‌خدا ص در هنگام سفر – چون سوار مرکب خویش می‌شدند – سه‌بار تکبیر گفته و آن‌گاه می‌خواندند: **(سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ)**. سپس چنین دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ: بارالها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث

خشنودی تو باشد. بار الها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بار الها! از مشقتهاى سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می برم». و چون از سفر به نزد خانواده خویش باز می گشتند، می گفتند: «آیبون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون: توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوندأ در سوره «هود/۴۱»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح ÷ آموزش داده است که چون به کشتی سوار می شویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: **(بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)** که تفسیر آن گذشت.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵)

«و» مشرکان «برایش از بندگانش جزئی قرار دادند» مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة مني: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوندأ بر خود می شود و از آنجا که نعمتهای خداوندأ بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می باشد چنان که این گروه نادان - هنگامی که به باری

تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند.

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ (۱۶)

«آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده است؟» یعنی: آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را - بر طبق پندارهایتان - برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده است؟ در حالی که او آفریننده و فعال مایشاء است و همه چیز درگرو امر و اراده وی می‌باشد؟ چه پندارهای احمقانه‌ای می‌تنید!؟.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷)

«و چون یکی از آنان به تولد آنچه برای رحمان مثل زده خبر داده شود» به‌کار بردن مثل در اینجا از آن‌روی است که فرزند، مماثل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن‌گونه که: «چهره‌اش سیاه می‌گردد» از اندوه و درد تولد دختر، که چرا به‌جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است «در حالی که او پر از غم می‌باشد» یعنی: سخت در اندوه فرورفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پر از غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحَيَاةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸)

«آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صف خصومت ظاهر نمی‌گردد؟» یعنی: آن‌گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، در حقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شأنش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این‌که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپا داشتن حجت خویش و دفع خصم هم قادر نیست، از آن روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشه وی ضعیف است - که زنان غالباً چنین هستند - لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلم می‌باشد.

آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (۱۹)

«و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند» یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمن فساد دیگری نیز هست و آن این ادعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی‌که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند «آیا آفرینش آنها را شاهد بوده‌اند؟» یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر

که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آنها مادینه‌اند؟ **«این گواهی اینان به زودی نوشته خواهد شد»** در دیوان اعمالشان تا در برابر آن مجازات شوند **«و پرسیده خواهند شد»** از این بهتان در روز قیامت. ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جن خویشاوندی کرده است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیه کریمه در رد سخنان نازل شد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ
(۲۰)

«و گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آنها را نمی‌پرستیدیم» یعنی کفار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیت اوست. البته این سخن، سخن حقی است که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدفشان از این سخن این است که خداوند از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد زیرا مشیت الهی عبارت از ترجیح یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی‌دیگر است، چه این ممکنات در حوزه اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزه نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیت الهی بر چیزی

رفته باشد، این لزوماً دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند با جهالتشان حکم صادر نموده و فرمود: **«آنان به این امر علمی ندارند»** پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانه علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است **«آنان جز دروغگو نیستند»** در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته اند که مغلطه‌بافی کنند، آنها باید بدانند که خداوند هم مؤمن را آفریده است و هم کافر را اما او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگان راضی نیست.

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲)

«آیا به آنان» یعنی: به اهل مکه و غیر آنان از مشرکان **«پیش از آن کتابی دادیم؟»** یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: **«پس به آن تمسک می‌جویند؟»** و آن را مبنای کار و حجت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آنها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجتی ندارند: **«بلکه گفتند: ما پدران خود را بر امتی یافتیم»** یعنی: آنها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو

گرفته و بر آن رهرو شده بودند «و ما بر پی آنان راه یافته ایم» بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجت نداشته و هیچ شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان سبب نزول روایت می‌کند: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعه از قریش نازل شد.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳)

«و بدین‌گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته ایم و ما از پی آنان دنباله‌رویم» یعنی: چنان‌که مشرکان مکه به پیامبر ما ص چنین گفتند؛ پیشینیانمان از متنعمان رهرو راه شرك، نیز همین سخن را به پیامبرانمان گفتند. حق تعالی - برای توجه دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعم سبب اهمال نظر و ترك اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الهی است - متنعمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از رسول خدا ص است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
(۲۴)

پیامبرشان به آنان «گفت» و ای پیامبر ص! تو نیز به کافران بگو: «حتی اگر برای شما هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده باشم؟» آیا باز هم پدرانتان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید؟ «گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۲۵)

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» با عذابی که بر آنان فرود آوردیم، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان «پس بنگر که عاقبت دروغ انگاران» آن امتهای «چگونه بوده است!» زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده‌کنندگان عبرت‌اندوز قرار دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶)

«و یادکن» ای پیامبر ص! «هنگامی را که ابراهیم به پدر خود» آزر «و به قوم خود» که از پدرانشان تقلید و دنباله‌روی کورکورانه کرده و بتان را می‌پرستیدند؛ «گفت: واقعا من از آنچه شما می‌پرستید، بیزار و برکنارم» یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آنها را می‌پرستم، نه به‌سوی

آنها دعوت می‌کنم و نه آنها را به خدایي می‌گیرم بلکه به آنها کفر و دشمني ورزیده و عليه آنها می‌ستیزم. «برآء»: مصدري است که مفرد و ثنیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آري! اي محمد! به قومت این سخن ابراهیم ÷ را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام حنفا و پدر انبیا - یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وي می‌دانند - از دین پدر و قومش بیزاري جست.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷)

ابراهیم ÷ افزود: «مگر از آن کس که مرا آفرید» یعنی: من فقط به ربوبیت و پروردگاري آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به سوي او معطوف می‌دارم و فقط او را می‌خوانم نه غیر او را «و البته همو مرا هدایت خواهد کرد» به سوي دین خویش و بر جاده حق و حقیقت پایدار و ثابت‌قدم خواهد گردانید.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸)

«و او آن را در پی خود سخني ماندگار کرد» یعنی: ابراهیم ÷ کلمه توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وي‌اند، کلمه ماندگاري گردانید به طوري که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد وقتاده می‌گویند: کلمه ماندگار، همانا کلمه طیبه (لا اله الا الله) است زیرا در پی ابراهیم ÷ کسانی هستند که تا روز قیامت به طور پیوسته خدای عزوجل را

به یگانگی می‌پرستند «باشد که آنان بازگردند» یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحدانشان به‌سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرك بازایستند و البته ابراهیم نیز به چنین امری امیدوار بود.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰)

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش و علل فریفته شدنشان به برخورداریهای دنیا پرداخته می‌فرماید: «بلکه آنان و پدرانشان را» یعنی: این گروه معاصر پیامبر ص از قریش را با پدرانشان «برخوردار ساختم» از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهشهای پست خویش فرورفتند «تا اینکه حق» یعنی: قرآن «و پیامبری آشکار» یعنی: محمد ص که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجتها و احکام حق، آشکارکننده توحید می‌باشد؛ «به‌سویشان آمد و» اما «چون حق به سویشان آمد، گفتند: این جادویی است و ما به آن کافریم» لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱)

«و گفتند» از سر اعتراض بر این که خداوند این قرآن را بر محمد ص فرودرستاده است: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر

فرو فرستاده نشد؟» مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؟ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکه و طایف فروفرستاده می‌شد! اما آنها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیا ﷺ، آراسته بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی.

قتاده و دیگران در بیان سبب نزول دو آیه «۳۱ - ۳۲» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

أَهُمْ يَقْسُمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَةَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲)

«آیا آنانند که رحمت پروردگارت را» یعنی: نبوت را «تقسیم می‌کنند؟» استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی: آنان تقسیم کننده رحمت ما نیستند «ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم» آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ «و برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم» با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری بخشیدن این

است: «تا بعضی از آنها بعضی دیگر را مسخر گیرند» یعنی: تا برخی از بندگان برخی دیگر را به خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همه انسانها در همه چیز با هم مساوی و برابر میبودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگیشان با اخلال و اشکال روبرو می شد «و رحمت پروردگار تو» یعنی: نبوت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در سرای آخرت آماده نموده؛ «از آنچه جمع می کنند» از اموال و سایر بهره های دنیا «بهرتر» و ماندگاتر «است».

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فُضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرَرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ (۳۴)

«و اگر نه آن بود که همه مردم امت یگانه ای شوند» یعنی: اگر نه آن بود که همه مردم، امت یگانه ای بر کفر شوند و همه به انگیزه گرایش به سوی دنیا و آرایشهای آن – بر آن گرد آیند؛ «قطعاً برای خانه های کسانی که به خداوند رحمان کفر می ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می دادیم» تا بدین وسیله، کفار را از جایی که نمی دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی ارزش و حقیر است «و نیز نردبانهایی» از نقره برایشان قرار می دادیم «که بر آنها بالا روند» و به غرفه ها و ساختمانهای بلند برآیند «و نیز برای خانه هایشان درها و

تختهايي» از نقره «قرار مي‌داديم که بر آنها تکیه زنند».

ابن‌کثیر در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبني نمی‌بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه‌داران، دلیل محبت ما به آنان است و اگر نمی‌بود که آنها با تکیه بر چنین باوري، به‌خاطر رسیدن به‌مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می‌نواختند؛ آری! اگر چنین نمی‌بود، قطعاً برای خانه‌های کسانی که به ما کفر می‌ورزیدند، سقفهايي از نقره قرار می‌دادیم...».

وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

«و زر و زیورهايي بسیار» یعنی: قطعاً همراه با اینها برایشان زر و زیورهايي بسیاری در سقفها، درها، تختها و غیر آن می‌دادیم. زخرف: طلا و زیور و به‌قولي: نقش‌ونگارها و تجملات است. گفته می‌شود: «زخرفت الدار: منزل را نگارینه و مزین ساختم». «و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست» که در آن مورد بهره‌برداري قرار می‌گیرد و بس اندک و بی‌ارزش است «و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است» یعنی: از آن کسانی است که از شرك و معاصي پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فناشدنی است و نعمت‌هايي آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد آمده است که رسول

خدا ص فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقي منها كافرا شربة ماء»: اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید». همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا ص از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطابؓ نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارکشان مشهود بود پس بی‌اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده خداوند! از خلق وی هستید...؟! رسول خدا ص که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شك هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذتها و گوارایی‌های آنها در زندگانی دنیایشان به آنها داده شده است»، یعنی آنها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».

آیه کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگرداننده انسان مسلمان از دینش، دیدن کفار در وضعیت اقتصادی برتر است و این همان واقعیتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهده پیشرفت اقتصادی کفار، آنها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶)

«و هر کس از یاد رحمان تغافل کند» یعنی: هر کس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند «بر او شیطانی می‌گماریم» یعنی: بر او شیطانی را مسلط می‌گردانیم. اعشی: کسی است که در شب کور است و در روز می‌بیند اما مراد از آن در اینجا - چنان‌که در تفسیر آن بیان شد - کوری بصیرت باطنی است «پس آن شیطان برایش همنشین است» یعنی: آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می‌کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه‌هایی که بر وی می‌افکند، اطاعت و دنباله‌روی می‌نماید. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته است: قریشیان گفتند؛ بر هر یک از یاران محمد مردی را بر گمارید که بر او مسلط شود. در این میان، طلحه بن عبیدالله را بر ابوبکر صدیق گماردند، طلحه - در حالی که ابوبکر صدیق در میان قریش بود - نزد او آمد. ابوبکر به او گفت: مرا به سویی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به سویی پرستش لات و عزی دعوت می‌کنم. ابوبکر گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدیق پرسید: عزی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. اما آنان نیز سکوت

کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدیق کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمد ص رسول خداست آن‌گاه کلمه شهادت را در محضر همه با ندای بلند ادا کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷)

«و مسلماً آنها» یعنی: شیاطین برگمارده «آنان را از راه باز می‌دارند» یعنی: شیاطینی که خدای عزوجل آنها را بر هر یک از کسانی که از یاد او تغافل می‌کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راههای حق حایل می‌شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می‌کنند که: بر طریق هدایت قرار دارند و راه درستی را برگزیده‌اند «و می‌پندارند که خود رهیافته‌اند» یعنی: کفار به سبب این وسوسه، می‌پندارند که راهیافته‌اند و راهی را که می‌روند، راه درستی است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸)

«تا آن‌گاه که نزد ما آید» آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطانش بر او مسلط بوده است پس در آنجا به شیطان خود «می‌گوید: ای کاش میان من و تو، فاصله مشرقین بود» مراد از «مشرقین»: مشرق و مغرب است که از باب تغلیب «مشرقین» گفته شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه

«قمرین» و به پدر و مادر «ابوین» گفته می‌شود. «پس چه بدهمنشینی است!» و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حدیث شریف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جن دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می‌شود».

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹)

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: «و امروز هرگز» پشیمانی «سودتان ندهد» ای تیره روزان! «چرا که ستم ورزیده‌اید» بر خود در دنیا با شرك ورزیدن به خدای سبحان «در حقیقت شما در عذاب مشترك هستید» یعنی: امروز، هرگز اشتراك شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «البلیة إذا عمت طابت: بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰)

«پس آیا تو» ای محمد ص! «می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود» یعنی: تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است، نه هدایت‌کردنشان «و» آیا تو می‌توانی هدایت کنی «کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟» البته هدایت نمی‌توانی کرد. آری! این گروه کفار به منزله ناشنویانی هستند

که آنچه را به همراه آورده‌ای، نمی‌شنوند و به منزله نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند، به سبب افراطشان در گمراهی و تمکن و جای‌گیری جهالت در آنان.

باری! نسبت میان آنان و رسول خدا ص، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ص، در دعوت خود به سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند، آنان برعکس، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجتشان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند. سبب نزول این آیه کریمه نیز این بود که رسول خدا ص خود را در دعوت قومشان خسته و رنجور می‌کردند اما قومشان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزوجل آن حضرت ص را دلجوئی نمود.

فَأَمَّا نَذِيرٌ بِكَ فَأِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱)

«پس» ای رسول ماص «اگر ما تو را از دنیا ببریم» پیش از آنکه به آنان عذاب فرود آید «در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم» یا در دنیا و یا در آخرت، هرچند تو از دنیا رخت بر بسته و به سرای بقا شتافته باشی.

أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲)

«یا اگر آنچه را به آنان وعده داده ایم» از عذاب دنیوی «به تو» قبل از مرگت «نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان تواناییم» و هرگاه که خواسته باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البته خدای عزوجل عذاب آنان را در همین دنیا – در روز بدر –

برای پیامبر خودص نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آنها مسلط گردانید.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤٣)

«پس به آنچه به سویی تو وحی شده است» از قرآن «چنگ در زن» هر چند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند «هرآینه تو بر راه راست قرار داری» که هیچ کجای در آن نیست.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (٤٤)

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن «برای تو و برای قوم تو ذکری است» یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: **(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ)**: (به تحقیق که ما به سویی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست) «انبیاء/ ١٠». در حدیث شریف به روایت معاویه r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی‌کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره اش در آتش می‌افکند تا آن‌گاه که (قریش) دین را برپا دارند». به قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور دین را به یاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به زودی **پرسیده خواهید شد**» از این شرفی که خداوند برای شما قرار داده است. یا به زودی از

اقامه احكام قرآن و عمل به آن كه بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهيد گرفت. قرطبي مي‌گويد: «صحيح آن است كه قرآن براي هر كسي كه به آن عمل كند، شرف بزرگي است، چه آن كس از قریش باشد چه از غير ايشان آن‌گاه وي به حديث شريف نقل شده از ابن عباس ك استناد مي‌كند كه فرمود: رسول خدا ص از سفر جنگي‌اي برگشتند، سپس فاطمه رضي‌الله عنها را فراخوانده و به وي فرمودند: «يا فاطمة، اشترى نفسك من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئاً: اي فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خريداري كن زيرا من از جانب او، چيزي را از تو دفع نمي‌توانم كرد». آن حضرت ص مانند اين سخن را به زنان و اهلبيت خويش نيز اعلام كردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا قریش بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الأنصار بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الموالى بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي: بني هاشم سزاوارترين مردم به امت من نيستند، قطعاً سزاوارترين مردم به امت من، پرهيزگارانند و نه قریش سزاوارترين مردم به امت من‌اند، بي‌گمان سزاوارترين مردم به امت من پرهيزگارانند و نه انصار سزاوارترين مردم به امت من‌اند، قطعاً سزاوارترين مردم به امت من پرهيزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگي (عجم)

سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از يك مرد و زن آفریده شده اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانۀ بر سر آن بالا می‌ایستد (همه با هم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ
(۴۵)

«و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده ایم، جویا شو؛ آیا به جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرر داشته ایم؟» مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ص از پیامبران ﷺ در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ص با ایشان ملاقات می‌کنند. به قولی معنی این است: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امتهای اجازه داده ایم؟ هدف، استشهاد به اجماع پیامبران ﷺ بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
(۴۶)

«و همانا موسی را با آیات خود به سوی فرعون و ملا او فرستادیم» مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که بیان آنها در سوره «اسراء/۱۰۱» گذشت و مراد از «ملا» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون - اعم از قبطی‌ها و بنی‌اسرائیل - اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی[ؑ] بر توحید و یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ص در برابر مخالفتها و آزارهایی است که از قوم خویش می‌بینند «پس‌گفت» موسی[ؑ] «همانا من فرستاده پروردگار عالمیانم» که مرا به سوی شما به رسالت فرستاده است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷)

«پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آنها خنده زدند» از روی استهزا و تمسخر.

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸)

«و ما هیچ نشانه‌ای به آنان نمی‌نمودیم مگر اینکه آن از نظیر آن بزرگتر بود» یعنی: هر یک از نشانه‌های موسی[ؑ] و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزه ماقبلش بود، با وجود آن‌که معجزه و نشانه قبلی نیز در حد خود بزرگ بود. به‌قولی دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی[ؑ] به‌گونه‌ای بود که چون نشانه دوم به اول ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. «و به عذاب گرفتارشان کردیم» یعنی: به سبب اینکه آنها این آیات و

نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذاب‌هایی چون قحطي و طوفان و هجوم سيل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم **«تا مگر به راه آیند»** از کفر به سوی ایمان. اما با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (٤٩)

«و به» موسیٰ ÷ **«گفتند: ای ساحر»** آنها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. **«پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان»** یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای – که بر طبق مفاد آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور می‌گرداند – او را برای ما بخوان **«زیرا ما راهیافتگانیم»** در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (٥٠)

«پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند» تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسیٰ ÷ به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و بر اثر دعای او، عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان‌شکنی‌کردند و عهده را که به موسیٰ ÷ داده بودند، شکستند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (٥١)

«و فرعون در میان قوم خود ندا در داد»
فرعون از گرایش قومش به سوی موسی[ؑ] بیمناک شد پس آنها را گرد آورد و با صدایی بلند در میانشان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میانشان چنین ندا در دهد: **«گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من» یعنی: از زیر کاخهای من «روان است از آن من نیست»** به طوری که هیچکس در تملک آنها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آنها مخالفت کند؟. مراد از «انهار» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «ملک»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم‌اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هر دو دلتای نیل را تشکیل می‌دهند **«پس مگر نمی‌بینید؟»** این‌همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به‌نیرومندی ملک و مکت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲)

«بلکه من از اینکسی که او خوار است»
یعنی: بلکه من از موسی[ؑ] که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزت و شکوهی ندارد **«و نزدیک نیست که واضح بگوید»** سخن را، از آن روی که در زبانش لکنتی است **«بهترم»** بیان لکنت‌زبان موسی[ؑ] در سوره «طه/۲۷» گذشت.

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (٥٣)

«پس چرا دستبندهایی زرین بر او فرود آورده نشد؟» یعنی: اگر موسی÷ شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثر بودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می رسیدند و تاج گذاری می شدند، دستبندها و طوقی زرین بر آنان می پوشانیدند تا این امر نشانه سیاست و ریاست آنان باشد. «یا چرا همراه او فرشتگان پیوسته شده نیامده اند؟» اگر او در ادعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیایی آینده و همراه شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوت گواهی دهند؟ بدین گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران÷ لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی شان کنند!!.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (٥٤)

«پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند» یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگبازانه و فریبنده اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی÷ را تکذیب کردند «هرآینه آنها قومی فاسق بودند» یعنی: آنها از دین خداوند خارج بودند.

این آیه کریمه، علت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی‌شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البته این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵)

«و چون ما را به خشم درآوردند» با افراط خود در عصیان و عناد «از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم» در دریای سرخ. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالی که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: **(فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ)**».

فَجَعَلْنَاهُمْ سَفًّا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶)

«و آنان را پیشرو گردانیدیم» یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفاری که به مانند عمل آنان عمل می‌کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم «و مثلی برای آیندگان» یعنی: آنان را مایه پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان

شگفت آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مثل می‌زنند.

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ (۵۷)

«و هنگامی که مثل زده شد» از سوی کافران «به پسر مریم» در این باره که او به جز خدا مورد پرستش قرار گرفت «بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ برمی‌دارند» یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مثل، شور و هلهله به پا می‌کنند.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره مجادله ابن‌زبیری با رسول خدا ص نازل شد زیرا آن‌گاه که آیه مبارکه «انبیاء / ۹۸» : «شما و آنچه که به‌جای خداوند می‌پرستید، هیزم جهنم‌اید» نازل شد، ابن‌زبیری به رسول خدا ص گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجت بر تو غلبه یافتم! آیا نصاری مسیح را، یهود عزیز را و بنو ملیح، فرشتگان را نمی‌پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنم‌اند؟! ابن‌زبیری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعادل این آیه کریمه و آیه «انبیاء / ۱۰۱» را نازل فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ): «همانا کسانی که از ما در حقشان نیکی مقرر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده‌اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزه‌قریش در کفر و عناد و مجادله‌شان به

نارواست و چهار نوع دیگر از کفریاتشان در آیات قبل گذشت، که عبارت بود از:

- ۱- آنها برای حق تعالی از بندگان جزء (فرزند) قرار دادند.
- ۲- آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، دختر خواندند.
- ۳- آنها گفتند: اگر خدا نمیخواست ما بتان را پرستش نمی‌کردیم.
- ۴- آنها گفتند: چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکه یا طایف، نازل نشده است.

وَقَالُوا أَلِلّٰهُنَّآ خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸)

همچنین مشرکان با پیامبر ص مجادله کردند «و گفتند: آیا خدایان ما بهترند» در نزد تو ای محمد ص! «یا عیسی؟» یعنی: اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوماً هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این‌که خدایان ما با عیسی و عزیر و فرشتگان در جهنم همراه باشند، راضی هستیم! «آن مثل را جز از راه جدل برای تو نزدند» یعنی: آن مثل نامربوط در مورد عیسی ÷ را برای تو نزدند مگر به خاطر این‌که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آنها می‌دانند که حرف «ما» در آیه: (انکم و - ما - تعبدون من دون الله حسب جهنم) «انبیاء/۹۸»، برای غیر عقلا به کار می‌رود بنابراین، آیه کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عزیر و فرشتگان. از سوی دیگر، آنها با این جدال خود، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در

مورد عیسیٰ چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چرا که عیسیٰ عقیده توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود: «خداوند پروردگار ما، خداوند یگانه‌ای است» «مائده ۷۲/». **«بلکه آنان مردمی ستیزه جویند»** خصمون: آنها بسیار ستیزه‌جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در حدیث شریف به روایت ابی‌امامه آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه إلا أوثوا الجدل، ثم تلا رسول الله ص هذه الآية: هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این‌که جدل و ستیزه‌جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا ص این آیه کریمه را تلاوت کردند».

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹)

«عیسی جز بنده‌ای که بر وی انعام کرده‌ایم، نیست» یعنی: عیسی بنده‌ای است که ما با انعام نبوت بر وی، گرامیش داشته‌ایم و او را مورد اکرام و اعزاز قرار دادیم «و» عیسی نیست مگر کسی که: «او را برای بنی‌اسرائیل مثلی» یعنی: نشانه و عبرتی «ساختیم» که به وسیله او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را - به اذن الهی - شفا می‌بخشید.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (٦٠)

«و اگر بخواهیم، البته به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم» یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوردیم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی ÷ شگفت‌آور و عجیب است اما خداونداً بر آفرینش عجیبت‌تر از آن نیز تواناست.

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦١)

«و همانا او» یعنی: عیسی ÷ «نشانه‌ای برای قیامت است» یعنی: نزول عیسی ÷ از آسمان، از جمله نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان‌که خروج دجال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در باره فرود آمدن عیسی ÷ از آسمان قبل از روز قیامت – که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید – متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا ص است که فرمودند: «... در اثنای که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن‌مریم را فرومی‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی‌که دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران

پوشیده و دو کف دست خویش را بر باله‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی را دریابد مگر اینکه می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن‌گاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند...».

«**پس زنهار در آن تردید نکنید**» یعنی: در وقوع قیامت هیچ شک و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است «**و ازمن پیروی کنید**» در آنچه که شما را به آن - از یگانه‌پرستی و نفي شرك - فرمان می‌دهم؛ «**این است راه راست**» یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (٦٢)

«**و مبادا شیطان شما را از راه به در برد**» یعنی: الحذر! که شیطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که در دل‌هایتان فرو می‌افکند؛ فریفته‌تان نسازد و شما را از پیروی من باز ندارد «**زیرا او برای شما دشمنی آشکار است**» یعنی: او دشمنی با شما را پنهان نمی‌کند و از نمایان کردن آن هیچ پروا و ابایی ندارد.

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (٦٣)

«و چون عیسی بیانات» یعنی: معجزات روشن و احکام و شریعت واضح الهی را که همانا انجیل است «آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم» یعنی: برای شما نبوت، یا انجیل را آوردم. به قولی معنی این است: من به شما پیامی را آورده‌ام که بر امور پسندیده ترغیب و از امور زشت و ناپسند باز می‌دارد «و تا برای شما بعضی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید» از احکام تورات و امور دینی، نه دنیوی «روشن سازم، پس، از خدا پروا دارید» یعنی: از نافرمانی‌های وی بپرهیزید «و از من اطاعت کنید» در آنچه که شما را به آن - از توحید و احکام شرع - امر می‌کنم. ابن‌کثیر گفته است: «این معنی که عیسی[ؑ] امور دینی را آورد نه امور دنیوی را، معنایی نیکو است زیرا انبیا[ؑ] برای بیان کار دنیا مبعوث نشده‌اند به همین جهت، رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل که به روایت انس و عائشه رضی‌الله عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «أنتم أعلم بأمر دنياکم: شما به امور دنیایان داناترید».

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦٤)

پس عیسی[ؑ] در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: «در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید» یعنی: شما باید در عقیده توحید و عمل به احکام و عبودیت

حق تعالی، از من اطاعت کنید «این است راه راست» یعنی: فقط عبادت خدای عزوجل به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۵)

«پس احزاب از میانشان اختلاف کردند» احزاب: گروههایی اند که با هم متحد شده اند. یعنی: گروههایی از میان یهود و نصاری که عیسی به سوی آنان فرستاده شده بود، با هم در کار دین اختلاف کردند «پس ویل» ویل: کلمه عذاب است، یعنی وای: «بر کسانی باد که ستم کردند» از این گروه های اختلاف کننده. گفتنی است: آنان کسانی هستند که به خدای عزوجل شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل نکرده اند. آری! وای بر آنان «از عذاب روزی دردناک» یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶)

«آیا انتظار می کشند» این گروه احزاب. هل: حرف استفهام انکاری و مفید نفی است. یعنی: انتظار نمی کشند «جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی که آنان ناآگاه باشند» و هنوز در غفلت بسر برند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می باشند.

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷)

«دوستان» اخلاء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی

دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یکدیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است **«مگر پرهیزگاران»** زیرا پرهیزگاران و تقوای پیشه‌گان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذي أحببته فی: اگر دو شخص در راه رضای خدای عزوجل با هم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند از روز قیامت آن دو را با هم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی»**.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که با هم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا ص همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول خدا ص نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و

کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (٦٨)

«ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه‌گانی گفته می‌شود که در راه خدا و به‌خاطر کسب رضای وی، با هم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراسشان از بین می‌رود و اندوهشان برطرف می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (٦٩)

«همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند» یعنی: مخاطب جمله: (يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ...) همه بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند.

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (٧٠)

به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآیید» مراد از «أزواجکم» زنان مؤمن ایشانند. به‌قولی: مراد هم‌نشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به‌قولی دیگر: مراد همسران ایشان از حورعین اند «شادمانه» یعنی: با اکرام و اعزاز و با برخورداري از نعمتها به بهشت درآیید. به‌قولی: معنای (تحبرون) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذذ و برخوردار می‌شوید.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٧١)

«سینه‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند» از غذاهای بهشتی «و» برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در «کوزه‌هایی» از طلا برایشان می‌گردانند «و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آنها لذت برد، هست» از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آنها از هر چیزی که دلها در هوای رسیدن به آن است، چشمها از دیدن آنها لذت می‌برد و گوشها از شنیدن آنها به طرب می‌آید «و شما در آن جاودانید» نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود اما استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ابریشم و دیبا را نپوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینه‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و در آخرت برای شماست». در حدیث شریف دیگری به روایت ام سلمه رضی‌الله عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنم را در شکم خویش فروریخته است». که این دو حدیث - بی هیچ خلافي - مقتضی تحریم اند.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٧٢)

«و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید» پس چنان‌که میراث

به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در حدیث شریف آمده است: «هریک از دوزخیان - برای اینکه درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود - منزل خویش را در بهشت می‌بیند آن‌گاه (به حسرت) می‌گوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد، از متقیان می‌بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می‌بیند سپس می‌گوید: اگر خدای عزوجل هدایتمان نمی‌کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکری است.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این‌که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می‌برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرموده باری تعالی: **(وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)**».

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳)

«در آنجا برای شما میوه‌هایی بسیار است» یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت بجز غذاها و نوشیدنی‌ها - میوه‌هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است «که از آنها می‌خورید» یعنی: بعضی از آنها را می‌خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی‌اند که از آنها چیزی کم نمی‌شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می‌شود، بی‌درنگ عوض آن آماده می‌گردد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (٧٤) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ
(٧٥)

«بی‌گمان، مجرمان» یعنی: مرتکبان جرایم کفري «در عذاب دوزخ ماندگارند» و عذاب به‌طور ابدی از آنان قطع نمی‌شود. همچنین این «عذاب» اندک لحظه‌ای «از آنان تخفیف نمی‌یابد» تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند «و آنها در آنجا نومیدند» مبلسون: از ابلاس است و آن اندوه ناشی از شدت یأس و ناامیدی می‌باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (٧٦)

«و ما برآنان ستم نکردیم» یعنی: ما مجرمان را بی‌گناه عذاب نکردیم و نه هم افزون بر عذابی که مستحق آنند «بلکه خود ستمکار بودند» در حق خویش، به‌سبب گناهانی که انجام دادند.

وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ (٧٧)

«و ندا در دهند که: ای مالک» یعنی: مجرمان دوزخی در دوزخ، مالک (خازن و نگهبان) دوزخ را چنین ندا می‌دهند؛ «بگو: پروردگارت بر ما حکم کند» به مرگ و کار ما را یکسره نماید. پس آنها به وسیله مالک (خازن و نگهبان) دوزخ، به‌خدای سبحان متوسل می‌شوند تا از او بخواهد که آنان را بمیراند تا از عذاب راحت شوند. «مالک»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محققان گفته‌اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملك و دارایی،

علقه و وابستگی‌ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ می‌باشد چنان که دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح می‌باشد. مالک دوزخ «پاسخ می‌دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به‌طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸)

«قطعاً» ای اهل مکه! «حق را برایتان آوردیم» یعنی: پیامبر خویش را به سوی شما فرستادیم و بر شما کتاب فرود آوردیم و پیامبر ما شما را به سوی حق دعوت کرد؛ «لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید» و آن را نمی‌پذیرید. یا این آیه کریمه نیز حکایت سخنان فرشته نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹)

«آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟» یعنی: آیا علیه پیامبر اکرم ص به نیرنگ و توطئه‌ای مصمم گشته، عزم خویش را بر آن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ «ما نیز ابرام می‌ورزیم» و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم ص در دارالندوه اندیشیدند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

«آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟» یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکانهای خلوت با هم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجواهایی که در میان خویش می‌نمایند؟ «چرا؛ می‌شنویم» و می‌دانیم آن رازها را «و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند» یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن جریر طبری از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آنها قریشی بودند و یک تن ثقفی، یا دو نفر آنها ثقفی و یک تن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیه کریمه را نازل گردانید.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱)

«بگو» ای محمد ص! «اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم» یعنی: در آن صورت، من این فرزند

پنداري اي را که شما به خداوند نسبت مي‌دهيد، به عنوان تعظيم پدرش مي‌پرستيدم ولي ثابت و مسلم است که باري تعالي فرزندی ندارد و مستحيل است که او فرزندی داشته باشد. يا معني اين است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را مي‌پرستم زيرا من بنده اي فرمانبردار از بندگان شما هستم.

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲)

«پروردگار آسمانها و زمين، صاحب عرش، از آنچه مي‌گويند» يعني: از اين دروغي که در مورد داشتن فرزند بر وي افترا مي‌بنند و هرگز اين نسبت سزاوار جناب وي نيست؛ «منزه است» و ساحت قدسي وي از اين بهتان مبرا است. عرش: آفريده اي است عظيم که از آسمانها و زمين بزرگتر مي‌باشد و خدا به كيفيت آن داناتر است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳)

«پس آنان را رهاکن تا ژاژخايي و بازيگوشي کنند» يعني: آنان را رهاکن تا در بيهوده گوييهاي خويش فرو روند و در دنياي خويش سرگرم باشند «تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده مي‌شوند، برسند» و آن روز، روز قيامت است و به زودي خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوالشان در آن روز، چگونه خواهد بود!.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴)

«و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست» یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمانها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایسته عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می‌گوید: «او هم در آسمان پرستش می‌شود و هم در زمین». البته حق تعالی با الوهیت و ربوبیت در آسمانها و زمین، بر آنها مسلط است نه این که در آنها مستقر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «این آیه کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقر نیست؛ زیرا او در این آیه کریمه بیان داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقر نیست؛ پس همین‌گونه واجب است که او - که خدای آسمان است - در آسمان نیز مستقر نباشد زیرا نسبت الوهیت وی به هر يك از آسمان و زمین، نسبی متساوی است»^۱.

^۱ - این تفسیر صحیح نیست ، بلکه خداوند سبحان بر عرشش در آسمان می باشد ، آنچنانکه آیات واحادیث بسیار زیادی موبد این امر می باشد ، مانند : (أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ) الملك : ۱۶ ، و همچنین حدیث وارد شده از پیامبر که از آن دختری که به دست یهودی کشته شده بود سوال کرد : خداوند کجاست ، دختر بچه گفت : در آسمان ، سپس پیامبر حکم به اسلام آن دختر بچه کرد .
تفسیر صحیح این آیه چنین است : خداوند سبحان ، پروردگار و معبود مخلوقاتش در آسمان و پروردگار و معبود مخلوقاتش در زمین است .

«و هموست حکیم علیم» یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٨٥)

«و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست» برکت: بسیاری خیر است. مراد از: (وَمَا بَيْنَهُمَا) عبارت است از: آنچه که در میان آسمانها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد «و علم قیامت» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت «پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید» پس او هر کس را به آنچه که مستحق آن است - از خیر یا شر- جزا می‌دهد.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٨٦)

«و کسانی که کافران به‌جز او به پرستش می‌خوانند، دارای شفاعت نیستند» یعنی: بتان و همه کسانی که به‌جز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرند، نزد خداوند از حق شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند برایشان شفاعت می‌کنند، پنداری نادرست است «مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند» یعنی: به کلمه توحید گواهی داده باشند «در حالی که می‌دانند» یعنی: در حالی که آن گواهی‌دهندگان به کلمه توحید، بر گواهی‌ای که داده‌اند، علم و

آگاهی دارند، از حق شفاعت برخوردار می‌باشند؛ در صورتی که خداوند تبارک و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷)

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت: الله» یعنی: مشرکان مکه به این حقیقت که آفریننده‌شان الله است، اقرار و اعتراف می‌کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند «پس از کجا بازگردانیده می‌شوند؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله به سوی عبادت دیگران برگردانیده می‌شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت برمی‌گردند؟ شکی نیست که این کارشان، نمایانگر منتهای جهل و بی‌خردیشان می‌باشد.

وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

«و» علم و آگاهی قیامت و نیز علم: «این سخن او» یعنی: علم این سخن محمد ص که می‌گوید: «پروردگارا! هرآینه اینان» که تو مرا به سویشان فرستاده‌ای «قومی هستند که ایمان نمی‌آورند» نزد خداوند است. یعنی: خداوند، شکایت پیامبر خویش در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می‌شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

«پس از آنان اعراض کن» یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن از

جادوگري و کاهن بودن - متهم ميکنند،
اعراض کن و درگذر؛ بسان در گذشتن کسی که
در صدد انتقام کشیدن است، نه اینکه از
کارشان راضي باشي و بر دعوت خود شکیبایی
و پایداری کن تا سپس که فرمان ما در رسد
«و بگو: سلام» یعنی: کار من با شما تا
مدتی مسالمت و متارکه است «پس زودا که
بدانند» فرجام نامیمونی را که در
انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی
بزرگ از سوی خدای عزوجل برای کفار و
وعده ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر
آنهاست.

(سوره دخان)

مکی است و دارای (۵۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ص در آن به قحطي و خشکسالي اي تهديد ميشوند که شخص گرسنه را چنان بي‌رمق مي‌گرداند که از شدت گرسنگي، گويي در فضا دودي را مي‌بيند. همچنين اين سوره، متضمن تهديد نسلهاي بعدي به ظهور دودي در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور اين دود، نشانه‌اي از نشانه‌هاي قيامت مي‌باشد.

محور اين سوره، بيان سه اصل توحيد، نبوت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزديک به هم و تصاویر و تابلوهای تکان دهنده خود، گويي پتک‌هاي کوبنده‌اي است که بر قلبهاي غافل و بسته فرود مي‌آيد.

حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

خوانده مي‌شود: «حاء، ميم» با مد در ميم. و اين دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبين» يعني سوگند به قرآني که خود واضح است و براي تمام نیازمندیهاي ديني و دنياوي نیز بيان روشني دارد. تفسیر نظیر این آیه، در سوره‌هاي قبل نیز گذشت.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳)

جواب قسم در آیه قبل این است که: «ما آن را» يعني: قرآن را «در شبی مبارک» و فرخنده «نازل کردیم» که شب قدر است و

نزول قرآن در آن آغاز شده است. یا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده است. البته برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. «**هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم**» یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیله آن، بشر را از فروافتادن در شرك و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماما در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزه» که در آسمان دنیا نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد ص فرود آورد.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (٤)

«در آن» یعنی: در شب قدر «**هر کار استواری فیصله می‌یابد**» یفرق: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. امرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد روی می‌دهد - اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شر و غیره - همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البته حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریفترین امور حکمت آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر که

گفته است که شب قدر، شب نیمه شعبان است، قطعا از طلب آن دورمانده است زیرا نص قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵)

«امری است از نزد ما» یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرود آورد که متضمن وحی و شریعت اوست. امر: در اینجا به معنی وحی است. «هرآینه ما فرستنده بودیم» یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران[ؑ] به سوی بندگان، سنت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبر خاتم ص را فرستادیم.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶)

«رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: ما با فرستادن پیامبران[ؑ] به سوی بشر، در واقع فرستنده رحمت بر آنها بودیم «بی‌گمان او شنوای داناست» خداوند شنوای سخنان بندگان است و به احوالشان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجه به همین نیازهایشان بود که پیامبران[ؑ] را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷)

«پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید» به این حقیقت. و چنان‌که گفتیم، مشرکان مکه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸)

بعد از اثبات ربوبیت خویش در آیه (۷)، اکنون حق تعالی در این آیه کریمه، به اثبات وحدانیت و قدرت خویش می‌پردازد: «خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند».

سپس یکبار دیگر مخصوصاً بر ربوبیت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست».

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹)

«ولی نه، آنها» یعنی: کافران «در شکی هستند» در باره توحید و رستاخیز. «بازی می‌کنند» در این اقرار خویش که خداوند آفریننده آنان و آفریننده سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)

«پس منتظر باش» ای محمد ص برای آنان «روزی را که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد» به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی می‌ماند. علمای عصر جدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود – چنان‌که در آیه بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم ص نیز آمده است – فراگیر است.

به قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که بر اثر دعای رسول اکرم ص بر قریش نازل شد به طوری که چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن مسعود^۳ نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول خدا ص را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول خدا ص سخت دشوار آمد، آن حضرت ص چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف: بارخدایا! مرا بر آنان به هفتسال قحطی - مانند سالهای یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت ص، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوانها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: **(فَأَرْتَبَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ...)**. پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آنگاه رسول خدا ص برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱)

«که مردم را فرومی‌گیرد» یعنی: آن دود همه مردم را در بر گرفته و از هر جهت بر آنان احاطه می‌کند «این است عذاب دردناک» یعنی: آنها در هنگام گرفتار شدن در قحطی می‌گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند! این سخن را برایشان می‌گوید. ابن کثیر آرای مختلف درباره «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: این قول که «دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری است که فرمود: رسول خدا ص از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه را ببینید:

- ۱ - طلوع خورشید را از مغرب آن.
- ۲ - ظهور دخان.
- ۳ - ظهور دابه الارض.
- ۴ - خروج یاجوج و ماجوج.
- ۵ - نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).
- ۶ - خروج دجال.
- ۷ - وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.
- ۸ - خسوفی در مغرب.
- ۹ - خسوفی در جزیره العرب.
- ۱۰ - آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می‌آید و همه مردم را می‌میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می‌گذراند و هر

جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می‌باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می‌شود اما کافر را چنان فرو می‌گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می‌شود...».

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲)

«می‌گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن» که اگر عذاب را از ما دور کنی «هرآینه ما مؤمن می‌شویم» روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول اکرم ص آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می‌شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی‌ای بود که به سبب آن این دود را می‌دیدند.

أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳)

«آنان چگونه پند می‌گیرند» از عذابی که بر سر آنان فرود آمده است؛ «و» حال آن‌که «به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است؟» که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می‌کند؟.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ (۱۴)

«پس، از او روی برتافتند» یعنی: از پیامبر ص روی گردانیدند «و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است» یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاوه‌ای، متذکر می‌شوند و از کجا بر سر عقل می‌آیند؟!

إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (١٥)

«ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم» یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر خویشص اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می‌کنیم و این زمان اندک، مدت باقی‌مانده از عمرتان است «ولی شما در حقیقت باز می‌گردید» به سوی شرکی که بر آن بوده‌اید. و چنین هم شد زیرا به مجرد اینکه عذاب از آنان دور شد؛ به‌کفر و عناد خویش بازگشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ (١٦)

«روزی که آنان را به‌گرفتنی بزرگ» یعنی: به سختی و با قوت «فرو می‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم» گفته شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکه بعد از برطرف شدن عذاب، مجدداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای عزوجل از آنان در بدر انتقام گرفت. به‌قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن‌عباسك می‌گوید: «نظر ابن‌مسعود این است که مراد از (بطشه‌الکبری) روز بدر است اما من می‌گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن‌کثیر نیز قول ابن‌عباسك را ترجیح داده است.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (١٧) أَنْ أَتُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٨)

«و به‌یقین ما پیش از آنان» یعنی: پیش از این گروه کافر «قوم فرعون را آزمودیم»

یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به سوی شریعت ما فراخواندند اما آنها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم اما آنها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند «و پیامبری گرامی برایشان آمد» یعنی: موسی؛ که هم نزد خدای عزوجل گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود «که» به آنان گفت: «بندگان خدا را به من بسپارید» یعنی: بنی اسرائیل را همراه من بفرستید و آنها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید «زیرا من برای شما پیامبری امین هستم» بر رسالت پروردگارم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متهم نیستم.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹)

«و بر خدا برتری نجوید» یعنی: بر خداونداً تکبر و گردنکشی نورزید؛ به این‌که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبران او برتر بپندارید «هرآینه من آورنده برهانی آشکار برای شما هستم» که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه‌گانه من.

وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰)

«و هرآینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این‌که مرا سنگباران

کنید» آنها موسیؑ را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می‌کشند پس او از آزارشان به خدای منان پناه برد.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ (۲۱)

«و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید» یعنی: اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید تا آن‌گاه که خداوند میان من و شما داوری کند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲) فَأَسْرِبِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ (۲۳)

«پس» موسیؑ «به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند» و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی‌اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ «پس گفتیم: بندگانم را شبانه‌بر» و به این ترتیب، دعای موسیؑ را اجابت کردیم. آری! آنها را شبانه ببر؛ «زیرا شما مورد تعقیب واقع می‌شوید» یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده‌ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می‌کنم.

وَأَتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴)

«و دریا را که آرام است» یعنی: ساکن و بی‌حرکت و گشاده و باز است «پشت سر بگذار» یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتن از آن قرار دارد، واگذار و با

عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شده آن واپس به هم آید. این بدان جهت بود که چون موسیؑ و بنی‌اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسیؑ خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدداً به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند اما خداونداً به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصور اینکه دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک‌شده آن باقی‌گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و چون همه آنها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به هم می‌آوریم که همه غرق شوند». «زیرا **آنان سپاهی غرق شدنی هستند**» خدای سبحان این خبر را به موسیؑ داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۲۵) وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶)

«چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند» آن فرعونیان غرق شده «و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو» و تالارهای آراسته.

وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (۲۷)

«و نعمتی» یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکتب گسترده‌ای «که در آن خوش و خرم بودند» و در آسایش و ناز و انبساط به سر می‌بردند. فاکه: کسی است که از انواع لذتها بهره‌مند

است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به قرائتی: «فکھین» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۲۸)

«این چنین بود» کار عذاب و درگرفت ما «و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم» یعنی: به هلاکتشان رساندیم و آن همه نعمت و خرمی و برخورداري را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی‌اسرائیل باقی گذاشتیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹)

«پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند» زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن بر آنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگسازي درگذشت وي می‌گویند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس: آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وي تاریک شد». در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواکيه إلا بکت علیه السماء والأرض: هیچ مؤمنی نیست که در غربت – آنجا که گریندگان وي غایبند – بمیرد؛ مگر این‌که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در

حدیث شریف آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبكيا عليه: هیچ بنده ای نیست مگر این که برایش در آسمان دو در است: دري که از آن روزي وي بیرون می آید و دري که از آن عمل و سخن وي داخل می شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وي را گم می کنند و بر او می گیرند». سپس رسول خدا ص این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی آید که مراد، بندگان مؤمن اند.

مجاهد می گوید: « هیچ مؤمنی نمی میرد، جز این که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می گیرند. راوي می گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می گیرید؟ گفت: آیا تعجب می کنی؟ چرا زمین بر بنده ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می کرد، نگیرد؟ و چرا آسمان بر بنده ای که تکبیر و تسبیح وي در آسمان، زمزمه ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگیرد؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی نیست، بر خلاف مؤمنان که با مرگشان، جای نماز خواندنشان از زمین و محل عروج و صعود اعمالشان از آسمان، برایشان می گیرد. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی بیند زیرا نفس وي بزرگترین چیز در چشم وي است لذا خداوند در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و

فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

«و مهلت یافته نبودند» که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به طور عاجل بر آنان فرستاده شد، به سبب شدت عناد و افراطشان در کفر.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)

«و به راستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم» با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آنها در بند بردگی آن دشمن، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه ای سخت قرار داشتند، کارهای شاقه بر آنان تحمیل می شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می داشتند؛ «از فرعون» یعنی: ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم «که متکبری از افراطکاران بود» یعنی: او در سرکشی و گردن فرازی و خود بزرگبینی، بسیار افزون خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی های وی، از تجاوزکاران و زیاده روان بود.

وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۳۲)

«و قطعا بنی اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم» یعنی: ایشان را - با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این گزینش هستند - بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران ﷺ در میانشان و صبر و پایداریشان با موسی ﷺ

در راه دین و دعوت بود، اما وقتی که آنها این اوصاف را دگرگون ساختند، خدای عزوجل هم وضع را بر آنان دگرگون کرد و آنها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضيض منفورترین آنها نگونسار نمود.

وَأْتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳)

«و از آیات» یعنی: از معجزات موسی: «آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم» تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البته نجات دادنشان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرود آوردن من و سلوی برایشان، از جمله این نشانه‌ها و معجزات بود.

إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵)

«هرآینه این گروه» یعنی: کفار قریش «می‌گویند: عاقبت کار جز همین مرگ نخستین ما نیست» و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی «و ما زنده‌شدنی نیستیم» بعد از مرگمان.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶)

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: «اگر راستگو هستید» در اینکه بعد از مرگ زندگی مجددی است «پس پدران ما را بازآورید» یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البته این شبهه آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفار قریش از رسول خدا ص خواستند تا خداوند در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگشان قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد ص و صحت رستاخیز مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

أَمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تَبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷)

«آیا آنان بهترند یا قوم تبع» یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیته عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تبع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قرطبی می‌گوید: «مراد از تبع، يك شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: اما ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند ناظر بر یکی از شاهان تبعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس آمده است که رسول خدا ص فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قرطبی می‌افزاید: این تبع – والله اعلم – همان «ابو کرب» جهانگشای یمن

بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمدص» است پس از مدینه نیز دست برداشت.

«و» آیا قریش بهترند، یا «کسانی که پیش از آنان بودند؟» چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ «آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند» پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند - به سبب مجرم بودنشان - به طریق اولی بر خداوند سهل است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)

«و آسمانها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده ایم؛ آنها را جز به حق نیافریده ایم» یعنی: آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان ساختن حق آفریده ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند از بازیگری برتر است «ولیکن بیشترشان» که مشرکانند «نمی‌دانند»

که کار اینچنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٠)

«در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آنهاست» یعنی: روز قیامت، میعاد است که برای جداساختن نیکوکار از بدکار و محق از مبطل قرار داده شده است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (٤١)

«همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر چیزی را دفع نکند» یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مولى: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. «و نه آنان یاری می‌شوند» یعنی: نه آنها در آن روز، از عذاب خدا باز داشته می‌شوند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٤٢)

«مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است» یعنی: لیکن کسی که خداوند بر او – با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حق وی – رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند «زیرا که اوست همان عزیز مهربان» یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (٤٣) طَعَامُ الْأَثِيمِ (٤٤)

«همانا درخت زقوم خوراک گناه پیشه است»
أثیم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفاری مانند ابوجهل، یارانش و امثالشان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، بر این معنی دلالت می‌کند. زقوم: درختی است که خداوند آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند.

سعید بن منصور در بیان سبب نزول آیه (٤٣) و مابعد آن از ابی‌مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تزقموا: زقوم بخورید و این همان زقومی است که محمد به شما وعده می‌دهد! پس این آیه کریمه نازل شد.

كَأَمْهَلٍ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٥)

«همانند مهل در شکم‌ها می‌جوشد» مهل: درد و ته‌نشین روغن، یا مایع قطران است. و به‌قولی: مس‌گداخته است.

كَغَلِي الْحَمِيمِ (٤٦)

«همانند جوشش حمیم» حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

خُذُوهُ فَاغْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (٤٧)

«او را بگیرید و به سختی بکشانید» یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرید و او را بکشانید، یا بردارید؛ «به سوی میانه دوزخ» یعنی: به وسط و مرکز آن.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (٤٨)

«آنگاه بر فراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید» در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گریزی از آهن می‌کوبند به طوری که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٤٩)

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگویید: «بچش که تو» به خیال خودت «همان بزرگوار گرامی قدر هستی» یعنی: ای آن‌که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی - چنان‌که در دنیا می‌پنداشتی - اینک عذاب را بچش.

أموی در مغازی خویش در بیان سبب نزول این آیه کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت:

رسول خدا ص با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند متعال به من دستور

داده که به تو بگویم: (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (٣٤) ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ

فَأُولَىٰ (٣٥)) قیامت: ٣٤-٣٥. یعنی: سزاوارتر

برایت آن است که به راه حق بپیوندي...!

ولی آن ملعون، دست خود را از دست رسول

اکرم ص کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من

کاری بکنی و نه رفیقت (یعنی خداوند)، تو

خود نيك مي‌داني كه من قدرتمندترين كس در
ميان اهل بطحا و عزيز و بزرگوار هستم. پس
خداوند او را در روز بدر هلاك گردانيد و
او را با اين سخن خوار و زبون کرده و ننگ
و نفرت ابدي را برايش برجاي گذاشت و نازل
فرمود: **(ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)**: (اينك عذاب رابچش
كه تو همان عزيز بزرگوار هستي!).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (٥٠)

«هرآينه اين» عذاب «همان چيزي است كه
درباره آن ترديد مي‌كرديد» هنگامي كه در
دنيا بوديد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (٥١)

«به راستي پرهيزگاران در مقامي امن هستند»
در بهشت برين، جايي كه صاحب آن از تمام
هراسها، غمها و نگراني‌ها ايمن و
آسوده خاطر است.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (٥٢) يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (٥٣)

«در ميان باغها و كنار چشمه‌سارها، از
پرنیان نازك و ديباي ستبر مي‌پوشند» سندس:
ابريشم نازك و استبرق: ابريشم ستبر و
درشت است «روبه‌روي همديگر نشسته‌اند»
يعني: در مجالس و جاگاه‌هاي فاخر خود در
بهشت، روبه‌روي يكديگر نشسته و به يكديگر
نگاه مي‌كنند تا با هم، بيشتر انس بگيرند.

كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (٥٤)

«آري! چنين است و آنها را با حوريان
درشت‌چشم، همسر مي‌گردانيم» يعني: ايشان را

با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را
برایشان حلال گردانیده ایم، مورد اکرام
قرار می‌دهیم، به طوری که هر يك از آنان
هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش
آماده است. حور: جمع حوراء، به معنای زن
سپیدفام سیمین بدن است. به قولی: حور از
(حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت
سیاهی آن) گرفته شده است. عین: که مفرد آن
«عیناء» است، به معنی زنان درشت‌چشم
می‌باشد. مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی
حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و
سپیدی و صفا و شادابی رنگ آنها، سرگشته
می‌ماند و خیره می‌شود».

اما مهر حوران بهشتی: در حدیث شریف آمده
است: «إخراج القمامة من المسجد مهور
الحوار العین: بیرون کردن خاکروبه و آشغال
از مسجد، مهرهای حور عین است». در حدیث
شریف دیگری به روایت انس آمده است که
رسول خدا ص فرمودند: «کنس المساجد مهور
الحوار العین: جارو کردن مساجد، مهرهای
حورعین است». همچنین در حدیث شریف آمده
است: «مهور الحوار العین قبضات التمر،
وفلق الخبز: مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما
و پاره‌های نان است»، که در راه خداً انفاق
می‌شود. پس می‌توان گفت که: هر سه اینها
جزء مهر حور عین است.

يَذْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (٥٥)

«در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند، آسوده
خاطر می‌طلبند» یعنی: در حالی از این
میوه‌ها برخوردار می‌گردند که از تخمه معده

و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنين بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت كاملا آسوده خاطر میباشند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (٥٦)

«در آنجا جز مرگ نخستین، طعم مرگ را نمیچشند» یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید «و آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشت» یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می‌شوند که از مرگ بسیار سختتر است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «يؤتى بالموت في صورة كبش أملح، فيوقف بين الجنة والنار، ثم يذبح، ثم يقال: يا أهل الجنة! خلود فلا موت، و يا أهل النار خلود فلا موت: مرگ در صورت قوچی سیاه و سفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٥٧)

«این فضلی است از جانب پروردگار تو»
یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند! این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاقشان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست «این است همان رستگاری بزرگ» که بعد از آن، دیگر حد و اندازه‌ای برای رستگاری متصور نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حد نهایی می‌باشد.

فَإِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

«جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند» یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

«پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند»
یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا و رسولش ص ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث نامیمون بر تو هستند.

(سوره جاثیه)

مکی است و دارای (۳۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیه: **(وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً)** «آیه / ۲۸» گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می‌آید. سوره «جاثیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

خوانده می‌شود: «حاء، میم» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سوره «بقره» گذشت. «**فرو فرستادن این کتاب**» یعنی: این قرآن «از جانب خداوند غالب با حکمت است» خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳)

«**بی‌گمان در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است**» یعنی: در خود آسمانها و زمین، یا در آفرینش آسمانها و زمین، بر وجود خداوند و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴)

«و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبنندگان پراکنده می‌گرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری‌که اهلیقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آنها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٥)

«و در اختلاف شب و روز» یعنی: در امر آمدن آنها از پی یکدیگر، یا در تفاوت آنها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی است «و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده» مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا

باران سبب همه چیزهایی است که خداوند اُ
بندگان را به وسیله آنها روزی می‌دهد «پس
به وسیله آن، زمین را زنده گردانیده است»
زنده ساختن زمین، بیرون آوردن رستنی‌های
آن است «پس از مرگ آن» یعنی: پس از خالی
بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها «و در گردش
بادها» که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی
از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد،
گاهی نافع اند و گاهی زیان آور «برای
مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است»
بزرگ که بر وحدانیت و قدرت خداوند اُ دلالت
می‌کنند اما نه برای اهل جهل و عناد بلکه
فقط برای کسانی که دارای خرده‌های برتری
اند پس جاهلان معاند، هرگز از آنها نفعی
نمی‌برند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (٦)

«این است آیات الله» یعنی: این آیاتی که ذکر
شد؛ همانا حجت‌ها و برهان‌های خداوند عزوجل
در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است «که
آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ما در
آنچه که بر تو از قرآن فرود می‌آوریم،
راستگو هستیم و آنچه که بر تو می‌خوانیم،
متضمن حق است «پس بعد از خدا و آیات او
به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟» یعنی:
بعد از سخن خداوند اُ و بعد از آیات وی،
آنها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟
به این معنی که خداوند اُ راستگوترین راستان
است پس اگر این کفار کوردل، سخن او را
تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق
خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق

نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق می‌کنند؟ چنان‌که خداوند متعال در آیه (۲۳) از سوره «زمر» می‌فرماید: **(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ)**: «خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند» در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیت خود ذکر نموده و آیه نخست را با: (للمؤمنين)، آیه دوم را با: (يوقنون) و آیه سوم را با: (يعقلون) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمانها و زمین و این‌که ناگزیر آنها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمل کند؛ بیشک بر اثر این تأمل ایمان می‌آورد پس جمله (للمؤمنين) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جمله (يوقنون) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جمله (يعقلون) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانه وجود، قدرت و وحدانیت خدای عزوجل در این آیات را به نحوی بدیع به رشته بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و در این مختصر مجال طرح آنها نیست.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (٧) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ
يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٨)

«وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای» یعنی:
وای بر هر بسیار دروغگویی بسیار گنهکاری
«که آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود،
می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد» یعنی: بر کفر
خویش مصرانه باقی مانده و بر شیوه باطلی
که بر آن قرار داشته، پایبندی می‌ورزد و از
آنچه که از کلام خدا می‌شنود، پند نمی‌گیرد
«مستکبران» یعنی: او بر کفر خویش درحالی
سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این
امر که به حق گردن نهد، بزرگتر و برتر
می‌بیند، حقی که عبارت از کلام پروردگار
متعال آفریننده وی می‌باشد، پروردگاری که
نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. «چنان‌که
گویی آنها را نشنیده است» یعنی: حال آن
دروغزن گناه‌پیشه در عدم التفات به این
آیات، شبیه حال کسی است که آنها را
نشنیده است «پس او را به عذابی دردناک
مژده ده» یعنی: به او خبر ده که برایش
نزد خداوند قهار - به‌عنوان جزای اصرار و
استکبار و عدم استماع وی به این آیات -
عذابی سخت دردناک است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این
آیه کریمه درباره نضربن‌حارث نازل شد که
داستانهای عجم را می‌پراکند و مردم را به
آنها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. اما
حکم آیه کریمه درباره هر کسی که راه دین
را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از
پذیرش هدایت حق تعالی تکبر می‌ورزد، عام
است.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹)

«و چون» آن دروغزن گناه پیشه «بر چیزی از آیات ما آگاه شود» یعنی: چیزی از علم آیات الهی به وی برسد «آنها را» یعنی: آیات الهی را «به تمسخر می‌گیرد» یعنی: آیات الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای را که این آیات بدانها پرداخته اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند. چنان‌که در آیه (۴۳) از سوره «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقوم بخورید زیرا محمد به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقوم است که او شما را از آن می‌ترساند! «این گروه» دروغ‌پردازان بهتان‌پیشه که اوصاف آنها گذشت: «عذاب‌ی خوارکننده خواهند داشت» به سبب پافشاریشان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مهین: عذاب‌ی است خوارکننده و فزاحت‌بار. بدین‌سان، خدای عزوجل از راه طرح این‌گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیت کتاب خویش از اینکه در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابن‌عمرک آمده است که فرمود: «رسول خداص از اینکه با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

**مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰)**

«دوزخ پشت سر آنهاست» یعنی: در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزت آنها به دنیا و تکبر از حق؛ جهنم قرار دارد پس آنها باید یقین داشته باشند که جهنم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به قولی، معنی این است: دوزخ پیشاپیش آنهاست زیرا رویکرد آنها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند «و دفع نمی‌کند از آنان» چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ «آنچه کسب کرده‌اند» و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد «و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند» یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آنها را به جای خداوند می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زیانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ (۱۱)

«این هدایتی است» یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن است، می‌پذیرند «و کسانی که به آیات پروردگارشان» یعنی: به قرآن «کافر شدند، برایشان عذابی از رجز دردناک است» رجز: سخت‌ترین عذاب است.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)

«خدا همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد» یعنی: آن را به گونه ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی ها و دریاپیماهایی که او ساختن آنها را به شما آموخته است «تا کشتی ها در آن به فرمانش روان شوند» یعنی: تا کشتی ها به اذن و یاری دادنش به شما در به حرکت درآوردن آنها، بستر دریا را شگافته و به پیش روند «و تا از فضل او طلب روزی کنید» با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون آوردن در و گوهر از آن، صید ماهی و غیر اینها «و باشد که سپاس بگذارید» نعمتهایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می دارد.

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳)

«و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آورده اوست» یعنی: همه آنچه را که حق تعالی در آسمانها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همه آنچه را که در زمین از کوه ها و دریاها و جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخر و رام گردانیده و همه اینها رحمتی از جانب وی به بندگانش میباشد؛ به عنوان نعمت و

بخشایش وی «بی‌گمان در این» رام ساختن «برای گروهی که می‌اندیشند» و به وسیله فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند «نشانه‌هایی است» اما کسانی که تفکر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

«به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند» یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقع نمی‌دارند و بر خویشتن از عذابی همچون عذاب خداوند بر امتهای گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ «تا خداوند قومی از آنان را به حسابکار و کردارشان مجازات کند» مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفار فرمان داده شدند تا خداوند ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جمله این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفار و چشم پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به‌قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند کفار را بر حسب آن گناهان و بدیهایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما

نمی‌توانید جزایشان را تماماً بدهید پس ما آنان را چنان‌که باید جزا می‌دهیم. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند قطعاً آنها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عباس^ک روایت کرده‌اند که فرمود: آیه کریمه درباره عمر بن خطاب^ط و عبدالله بن ابی و دو گروه پیرو آنها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوه بنی‌مصطلق بر سر چاهی به نام «مریسیع» فرود آمده بود، عبدالله بن ابی غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن ابی از او پرسید: علت دیر کردنت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانه چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب بکشد تا مشکهای پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن ابی گفت: مثل ما و مثل این گروه نیست؛ مگر چنان‌که گفته‌اند: «سمن کلبک یا کلبک: سگت را فربه کن تا تو را بخورد!». پس این سخن به عمر^ط رسید و او شمشیرش را بر گرفت تا به قصد عبدالله بن ابی حرکت کند، همان بود که این آیه کریمه نازل شد. در روایت دیگری آمده است: «این آیه کریمه درباره یهودی‌ای بنام فنحاص بن عازوراء و در باره عمر^ط نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیه: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) بقره: ۲۴۴ و حدید: ۱۱ گفت: پروردگار محمد

نیازمند شده است! و چون عمرؓ سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آنگاه این آیه کریمه نازل شد. پس رسول خدا ص در پی عمرؓ فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار...».

آیه کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوه بنی مصطلق نازل شده است. اما ابن کثیر می گوید: «این حکم که مسلمانان برای تالیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود اما بعد از آن که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵)

«هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیانش باشد، سپس» در روز قیامت با اعمالتان «به سوی پروردگارتان برگردانیده می شوید» و او شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۱۶)

«و به یقین به بنی اسرائیل، کتاب» یعنی: تورات «و حکم» یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینه حکومت و فرمانروایی شان در میان مردم و حل و فصل دعاوی آنان برایشان میسر گردید «و» نیز به آنها «نبوت دادیم» و از میانشان بسیاری را به نبوت و رسالت برانگیختیم «و»

از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم» یعنی: نعمت‌های لذتبخش و گوارا را برایشان حلال کردیم که من وسلوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود «و آنان را بر جهانیان» زمانشان «فضیلت دادیم» به گونه‌ای که به آنان نعمتهایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن....

وَأْتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مَن بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷)

«و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم» یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به‌قولی معنی این است: به آنان درباره بعثت رسول اکرم ص و شواهد نبوتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم «و اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که برایشان علم آمد» در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن اما آنها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیله ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند «آن هم از روی تعدي و رقابتي که در میان خود» در طلب ریاست و از روی رشک و حسد و دشمنی «داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردند» از کار دین «فیصله می‌کند» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوندأ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی‌اسرائیل برشمرده است.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
(۱۸)

«سپس تو را» ای محمد ص! «بر شریعتی از امر دین قرار دادیم» یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه را که سبب حیات و طراوت جانها و روانه‌ایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند «پس آن را پیروی کن» یعنی: در میان امتت، به احکام شریعتت عمل کن «و از هوسها و خواهشهای کسانی که نمی‌دانند» یگانگی خدای عزوجل را و نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگان را «پیروی نکن» که آنان، کفار قریش و موافقانشانند.

إِنَّهُمْ لَن يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيٌّ
الْمُتَّقِينَ (۱۹)

«قطعاً آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند» یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوندأ آن را بر تو اراده داشته باشد - در صورتی که از هوسهایشان پیروی کنی - از تو باز نمی‌دارند «و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند» به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند «و خدا ولی متقیان» یعنی: یاری‌دهنده و

کارساز آنان «است» مراد از متقیان کسانی‌اند که از شرك و معاصي می‌پرهیزند.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهَدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰)

«این» یعنی: این اعلام عام بر زبان‌ت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه‌های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدس ما: «برای مردم دیده‌وری‌هایی است» یعنی: برهانها و دلایل بینش‌بخشی است که احکام و نیازهای دینی‌شان را در پرتو آن می‌بینند و می‌دانند «و رهنمودی» است که عمل‌کنندگان را به بهشت می‌رساند «و رحمتی است» از جانب خدای عزوجل در آخرت «برای قومی که اهل یقینند» یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شك و تزلزل نمی‌افتند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)

«آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند» یعنی: کفر و معاصی را با هم جمع کرده‌اند «پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند؟» یعنی: آیا در میان بدکرداران – با وجود ارتکاب جرایم و گناهان – و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می‌شویم و با همه آنها یکسان عمل می‌کنیم؟ «به‌طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟» در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها

برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمتهای بیشتری هم بهره‌ور باشند اما اگر آنها در آخرت نیز با هم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیت پیدا خواهد کرد «چه بد حکم می‌کنند» که می‌پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به‌طور برابر عمل می‌کنیم.

کلبی در بیان سبب نزول گفته است: این آیه کریمه درباره علی، حمزه و ابوعبیده جراح و سه تن از مشرکان به نامهای: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

«و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است» حقی که مقتضی عدالت در میان بندگان است «و تا سرانجام، هر کس به حسب آنچه

عمل کرده است جزا داده شود» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیله آنها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هر کس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزا داده شود پس بدانید که قطعاً خداوند کافر و مؤمن را با هم برابر نمی‌سازد **«و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند»** با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان.

این آیه کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیه قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

**أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ
وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)**

این آیه کریمه دو سبب نزول دارد، سبب نزول اول مربوط به این بخش از آیه است: **(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...)** که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می‌یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می‌پرستیدند. به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی - یکی از تمسخرکنندگان دین حق - نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می‌پرستید.

«پس آیا دیدی» ای پیامبر ص **«کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده»** یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک بنمایاند،

انجام می‌دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می‌گذارد، بی‌آن‌که محبت خداوند او رضای او را مد نظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیتی بدهد؟ یا مراد این است: کافر همان چیزی را که نیک می‌پندارد یا بدان هوس می‌ورزد، می‌پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره «**و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده**» یعنی: با آن‌که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می‌شناسد ولی با این وجود، به سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فرو گذاشته و در گمراهی دست‌وپا می‌زند. یا معنی این است: خداوند او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است «**و بر گوش و دلش مهر زده**» یعنی: خداوند او را بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه‌ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود «**و بر دیده‌اش پرده نهاده است**» تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد «**آیا پس از خدا**» یعنی: بعد از گمراه ساختن خداوند او را «**چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟**» به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: **(وَحْتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ...)** که درباره ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولید بن مغیره به خانه کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا با هم درباره رسول خدا ص به گفت‌وگو پرداختند، ابوجهل به ولید گفت: به خدا سوگند؛ من خوب می‌دانم که محمد ص در ادعای

نبوت راستگواست. ولید بر آشت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای ابا عبدشمس! ما او را در کودکی اش «راستگویی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز می‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پاره‌نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به: یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه آمده است که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: «ما عبد تحت السماء إله أبغض إلی الله من الهوی: در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴)

«و گفتند» مشرکان منکر رستاخیز «غیر از زندگی دنیايمان، چیز دیگری در کار نیست» یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما

که در آن قرار داریم، نیست «می‌میریم و زنده می‌شویم» یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و پشت سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا می‌میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می‌کنند، سپس آنها می‌میرند و باز فرزندانشان در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور این تسلسل ادامه پیدا می‌کند «و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی‌کند» یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند لذا در این دنیا نه ملک‌الموتی است و نه قبض روحی...»
«آنان به این امر هیچ دانشی ندارند»
 یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته‌اند، بی‌آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند «آنان جز گمان نمی‌سپرنند»
 یعنی: نهایت آن چیزی که نزد آنان است، گمان و پندار است و بس! آنها فقط بر پندارهای خویش متکی‌اند، نه بر علم و یقین.

ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه‌کریمه از ابوهریره π روایت می‌کند که فرمود: اهل جاهلیت می‌گفتند: جز این نیست که ما را گذر شب و روز هلاک می‌کند! پس خداوند این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِذَا تُلِيهِمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵)

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی‌ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می‌دهند؛

«برآنان خوانده شود، شبهه آنان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را باز آورید» در دنیا و آنان را پس از مرگشان زنده کنید.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)

«بگو: خداست که شما را زنده می‌کند» یعنی: در دنیا «باز می‌میراند» در هنگام به سر رسیدن اجل‌هایتان «آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد» با برانگیختن و حشر و نشتان به سوی موقف حساب «شکی در آن» یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت «نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در حدیث شریف قدسی به روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابوهریره ؓ آمده است که فرمود: «اهل جاهلیت می‌گفتند: جز این نیست که ما را شب و روز هلاک می‌گرداند! پس خداوند در کتابش نازل فرمود: (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...)). و فرمود: «یؤذینی ابن آدم، یسب الدهر، وأنا الدهر، بیدی الأمر، أقلب الليل والنهار: فرزند آدم مرا اذیت می‌کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می‌دهد در حالی‌که آفریننده روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را پیایی می‌گردانم»^۱.

^۱- اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

این آیه کریمه ردی است بر پندار دهری
مشربان. آنان گروهی از اعراب بودند که
میگفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و
چرخش زمانه ما را هلاک میکند! بدینگونه،
زندگی و مرگ را به زمانه نسبت میدادند.
ولی جز این گروه از اعراب، گروه‌های دیگری
نیز با آنان در این پندار همراهی
کرده‌اند، که از آن جمله‌اند: بیشتر فلاسفه
دهری و ملحدان و خداناباوران همه عصرها و
نسلها، از آنجا که آنان زندگی و تنوع
اشکال آن را به تطوری نسبت میدهند که
میلیونها سال استمرار داشته است پس به
پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی
مدبر ابداعگر خلاق وجود ندارد و کار از
این حد فراتر نمی‌رود که پیدایش جهان،
تصادفی محض باشد!! البته هر چه دایره
علوم تجربی توسعه پیدا میکند و زوایای
بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر
پدیدار میگردد، سقف پندارهای این عده
بیشتر ترك بر می‌دارد و بنای بی‌بنیاد
افکارشان در هم فرومی‌ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز
وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام
هستند ولی در نوشته‌های علمی خود با این
گروه همراهی میکنند، گویی از این امر که
آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند،
خجل میشوند و چه بسا می‌گویند: این طبیعت
است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر
از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای
فکر و اندیشه است؟ آنها هیچ پاسخی ندارند
پس آنان همچنانند که خداوند فرموده است:

(وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ): (آنان به این امر هیچ دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپرنند) و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آنها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعقل در پیش گرفته‌اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانه بی‌انتهای جز فرازی اندک را نمی‌پیماید؟ سبحان‌الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد؟!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷)
«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: اوست که به یگانگی متصرف آسمانها و زمین می‌باشد و احدي از بندگان با او در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست «و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطلاندیشان زیان می‌کنند» یعنی: در آن روز، زیان دروغ انکاران کافری که رشته افکار و پندارهایشان را به ابطال آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

«و» در آن روز «هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی» در حالی که ناآرام و

نامطمئن‌اند. اُمت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جثو: نوعی از نشستن است که در آن فقط هر دو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامه حساب، در پیشگاه خداوند متعال اینچنین زانو می‌زنند. **«هر اُمتی به سوی کتاب خود»** که بر او در دنیا نازل شده است **«فراخوانده می‌شود»** به‌قولی معنی این است: هر اُمتی به سوی کارنامه اعمال خود فراخوانده می‌شود. آنگاه به آنان گفته می‌شود: **«امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید»** یعنی: خداوند در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شر می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

هَذَا كِتَابَنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

«این است کتاب ما» که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ **«که»** این کتاب **«علیه شما به حق سخن می‌گوید»** یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ‌کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به‌یاد می‌آورید **«هرآینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم»** یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه‌برداری از اعمال شما و حفظ و نگهداری آن امر می‌کردیم. به‌قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه

را که بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰)

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش» یعنی: در بهشت خویش «داخل می‌گرداند» از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرموده رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتَ رَحْمَتِي، أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ: خَدَاوْنِدَاً بِهٖ بَهْشْتُ فَرَمُود: تُو رَحْمَتُ مِنْ هَسْتِي پَس مِنْ بَهٖ وَسِيْلَهٗ تُو بَر هَر كَسْكَهٗ بَخَوَاهُمْ رَحْمٌ مِيْكَنَمْ». «این» داخل کردن در رحمت «همان فوز مبین است» یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)

«و اما کسانی که کافر شدند» به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: «مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟» چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد «ولی تکبر نمودید و قومی مجرم شدید» یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آنها تکبر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُصْتَبِقِينَ (۳۲)

«و چون گفته شد که: وعده الله حق است» يعني: چون رسول خدا ص اين گروه کفار را از وعده خداوندأ به فرارسيدن رستاخيز و حساب، يا از تمام امور غيبیاي که باري تعالی به آن وعده داده است، خبر مي‌دادند و خطاب به آنان مي‌گفتند: اين وعده‌ها خواه ناخواه تحقق يافتني است؛ «و در ساعت» يعني: در وقوع قيامت «هيچ شکی نيست» که حتما آمدني است «گفتيد: ما نمي‌دانيم قيامت چيست؟» يعني گفتيد: اين قيامت ديگر چه چيزي است که شما از آن سخن مي‌گوييد؟ «جز گماني نمي‌ورزيم» يعني: ما قيامت را فقط حدس و توهمي محض مي‌پنداريم «و ما يقين نداريم» يعني: ما به قيامت علم يقيني اي نداريم، ما صرفا گمان و خيال مي‌کنيم که قيامت خواهد آمد.

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳)

«و سيئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد» يعني: بديهاي اعمالشان به همان صورتي که بوده است، بر آنان آشکار شد «و آنچه را که بدان استهزا مي‌کردند، آنان را فرو گرفت» يعني: جزاي اعمالشان بر آنان فراگير شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴)

«و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش می‌کنیم» یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فرو گذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتابهای الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید «و جایگهتان در آتش دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست «و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست» که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَعَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

«این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید» یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن نیندیشیدید «و زندگی دنیا فریبتان داد» یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌اساس بنا نهاده و سپری کردید «پس امروز نه از این» آتش «بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود» یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به دست آورده و عذری را پیش افکنند زیرا

آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶)

«پس ستایش و سپاس از آن خداست؛ پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار عالمیان» و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست پس فقط او را در برابر آفرینش آسمانها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آنها به سر می‌برند، سپاس و ثنا گوید. عالم: مفهومی است فراگیر که شامل همه ماسوی‌الله می‌شود و به صیغه جمع آمده، از آن‌رو که انواع مختلفی دارد.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

«و او راست کبریا» یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه «در آسمان و زمین و اوست عزیز» یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود «حکیم» و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمانها و فیصله‌های خویش.

در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره و ابوسعید رضی‌الله عنهما از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «يقول الله تعالى: العظمة إزاري، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحداً منهما، أسكنته ناري: خداوند

می‌فرماید: عظمت ازار من است و کبریا پتوی
من. پس هر کس با من در یکی از آنها نزاع
و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش
مسکن می‌دهم.

(سوره احقاف)

مکی است و دارای (۳۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف – که منازل قوم عاد در یمن بود – سخن رفته است.

محور سوره «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می‌باشد.

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فرورستاده شده و کذب و افترای در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد. حکیم: صاحب حکمت است در همه امور.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

«ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است» از همه مخلوقات «جز به حق نیافریدیم» یعنی: آنها را به آفرینشی همراه با حق که مشیت ما آن را اقتضا نموده، آفریدیم و بدانید که آفرینش آنها بیهوده و باطل نیست «و» نیافریدیم آنها را جز «به میعاد معین» که همانا روز

قیامت است زیرا در روز قیامت، عمر آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنهاست، به پایان می‌رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند چنان که در آیه (۴۸) از سوره «انبیاء» گذشت. **«و کسانی که کافر شده‌اند، از آنچه انذار داده شده‌اند»** یعنی: از آنچه که در قرآن به وسیله آن بیم داده شده‌اند – مانند زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ **«رویگردانند»** پس نه در آن می‌اندیشند، و نه برای آن آماده‌اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنِّي بِلِقَائِ رَبِّي كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ (۴)

«بگو» ای محمد ص به این کافران رویگردان از حق **«آیا دیدید»** یعنی: به من خبر دهید که؛ **«آنچه را بجز ا می‌پرستید»** از بتان، مردگان و طاغوت‌ها؛ **«به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند»** یعنی: اگر آنها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ **«یا مگر آنان را در کار آسمانها مشارکتی است»** یعنی: یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمانها هستند، یا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟! پس هرگاه نه این است و نه آن، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید؟ **«اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید»** زیرا قرآن هم بر بطلان شرك، هم بر این امر که خدای عزوجل یگانه و لاشریک

است و هم بر این امر که قیامت حق است و در آن شکی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند **«یا بازمانده‌ای از علم»** نزد من بیاورید. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله^ا گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید. ابن‌عباس^ک می‌گوید: **أثاره**: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵)

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به‌جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد» یعنی: هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود، چه رسد به اینکه به‌خواننده خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد؟! **«و»** هرچند آن معبودان باطل را بخوانند؛ **«آنها از دعایشان بی‌خبرند»** یعنی: معبودان باطلی که مشرکان آنها را به یاری می‌خوانند، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را

می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (٦)

«و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند» یعنی: چون مردمی که بتان را می‌پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برایشان دشمن‌اند، از آنان بیزاری می‌جویند و بر آنان لعنت و نفرین می‌گویند. نقل است که: خدای عزوجل روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیز و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می‌کنند «و به عبادتشان انکار می‌ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم می‌کنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و می‌گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧)

«و چون بر آنان» یعنی: بر اهل مکه «آیات بینات ما» یعنی: آیات روشن و آشکار ما «خوانده شود، کسانی که چون حق به‌سویشان آمد، منکر آن شدند» از روی کبر و عناد، درباره آیات قرآن «گفتند» و می‌گویند، بی‌آنکه در این آیات اندیشه و تأمل کنند:

«این» آیات بی‌هیچ شک و شبهه‌ای «سحری آشکار است».

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

«یا می‌گویند: این را بر بافته است» یعنی: محمد ص قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می‌بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه‌ای است که هر کافری بر آن تکیه می‌کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصل مطرح می‌گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمه «قل: بگو» تکرار می‌شود: «بگو: اگر» بر سبیل فرض و تقدیر – چنان‌که شما ادعا می‌کنید: «آن را بر بافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید» یعنی: در آن صورت شما نمی‌توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای عزوجل دروغ می‌بندم در حالی‌که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ «الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرو می‌روید» یعنی: خدای عزوجل به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال‌بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند،

ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)

پاسخ دوم به شبهه مشرکان در امر رسالت این است: «بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم» یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند قبل از من نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران[‡] به آن فراخوانده‌اند «و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد» در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب به شتاب و به‌طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شوید؟ «جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوي را به میان نیاورده‌ام «و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم» پس شما را از عذاب خداوند به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر

اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم ص از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند اما به‌یقین می‌دانستند که خداوند با ایشان در آخرت چه می‌کند، می‌دانستند که مقام والای بهشت در انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا ص در مکه سخت شد، آن حضرت ص در خواب دیدند که به‌سرزمینی که خرما و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به‌گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم ص سکوت کردند، همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: **(وَمَا أَدْرِ مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ):** (و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟). یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: **«آنچه دیدم در خواب بود اما جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم».** یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است.

همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

پاسخ سوم به شبهه مشرکان در امر رسالت، این است: «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید؛ «اگر» این قرآن در حقیقت «از نزد الله باشد و» حال آن‌که «شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی اسرائیل» که بر آنچه خدای عزوجل در تورات نازل نموده، دانا است «بر مانند آن» یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیر اینها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ «گواهی داده آن‌گاه» آن گواه اسرائیلی؛ «ایمان آورده باشد» به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای عزوجل و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ «و شما» با وجود گواهی آن گواه «استکبار ورزیده باشید» از ایمان آوردن به قرآن، آیا باز هم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و «البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند» این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی اسرائیل، عبدالله بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان

شد. البته این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است. طبرانی در بیان سبب نزول این آیه کریمه با سندی صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ص در روز عید یهودیان به کنیسه آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده تن از میان خود را که به توحید خداوندأ و رسالت محمد گواهی دهند، به من معرفی کنید زیرا در این صورت خدای عزوجل از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم ص پاسخی نداد. سپس آن حضرت ص برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفתי! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی

است، چون در آن تلویحا از عبدالله بن سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ
فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱)**

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: «عمر بن خطاب کنیزی به نام زنیله داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش میزد و کفار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و باارزشی می‌بود، همان بود که خدای عزوجل این آیه را در شأن زنیله نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حق مؤمنانشان - مانند عبدالله بن سلام و یارانانش - گفتند: اگر دین محمد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند.

«و کافران به مؤمنان» یعنی: در باره مؤمنان «گفتند: اگر» آنچه که محمد از قرآن و نبوت آورده است؛ «خیر بود، آنان بر ما بدان» یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی‌گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و باارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم ص در حدیث شریف ذیل درباره آن

فرموده اند: «الكبر بطر الحق وغمط الناس: كبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است.»

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنانکه قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (١٢)

«و پیش از آن» یعنی: پیش از قرآن «کتاب موسی» که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد «راهبر و مایه رحمتی بود» از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد «و» این خود بر حقانیت قرآن دلالت دارد زیرا «این کتابی است تصدیق کننده» یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی و غیر آن از کتابهای خداوند موافق و همخوان و به علاوه مصدق آنهاست «به زبان عربی» یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن را می‌فهمند «تا ستمکاران را بیم دهد» از عذاب خداوند و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند «و برای نیکوکاران بشارتی باشد» به اینکه سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳)
 «بی‌گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند» یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ «نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: آنها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از اینکه چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)
 «ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند» در دنیا از اعمال شایسته «جاودانه در آن می‌مانند».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵)

«و به انسان وصیت کردیم» وصیت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیت و سفارش کردیم: «به نیکی در حق پدر و مادرش» که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید «مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است» یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به

دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمل کرده است «و دوران بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی‌ماه است» یعنی: مجموعه هر دو مدت - از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن‌گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد - سی‌ماه است. خاطرنشان می‌شود که حد اقل مدت بارداری شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیرخوارگی می‌باشد. ابن‌عباسك می‌گوید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیستویک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی‌ماه معرفی کرده است».

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده است و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی‌که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی کرده است از آن جمله این حدیث شریف است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرك آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابي أسيد آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم ص بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه ام باقی مانده است؟ رسول اکرم ص فرمودند: بلي! «اینها بر ذمه ات باقی مانده است:» دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلۀ رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی شود و گرامی داشتن دوست آنها».

«تا آن گاه که چون به کمال رشد خود رسید»
أشده: یعنی: تا آن گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سي یا سيوسه سالگی است. **«و به چهل سالگی رسید»** این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا ﷺ بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده اند. ابن کثیر می گوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی می رسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عزوجل را تجدید نموده

و بر آن عزمي استوار ببندد». در حديث شريف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگي رسيد، خداوند حساب او را سبک ميگرداند و چون به شصت سالگي رسيد، خداوند توبه و انابت به سوي خویش را روزي وي ميکند و چون به هفتاد سالگي رسيد، اهل آسمان او را دوست ميدارند و چون به هشتاد سالگي رسيد، خداوند حسناتش را تثبيت و گناهانش را محو ميکند و چون به نود سالگي رسيد، خداوند همه گناهان گذشته و آينده وي را ميآمزد و وي را در حق اهل بيتش شفيع ميگرداند و در مورد وي در آسمان چنين نوشته ميشود: او اسير خداست در زمين وي».

آري! چون به سن چهل سالگي رسيد: **«گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتي را که به من و به پدر و مادرم ارزاني داشته اي، شکر گزارم»** يعني: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدايت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکي ام انعام نموده اي، به من الهام کن **«و کار نيکي انجام دهم که آن را بپسندي»** يعني: همچنان به من الهام کن تا در آينده نيز عمل شايسته اي انجام دهم که آن را از من بپسندي **«و فرزندانم را براي به صلاح آور»** يعني: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابتقدم و استوار گردان **«هرآينه من به درگاه تو توبه آورده ام»** از گناهان خویش **«و من از مسلمانانم»** يعني: از تسليم شدگان براي تو و از منقادان مخلص براي توحيد و يکتايي

تو هستم. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که رسول خدا ص به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بين قلوبنا، وأصلح ذات بيننا، واهدنا سبل السلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بها عليك قابلينها وأتمها علينا: بارالها! در میان دل‌های ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دل‌ها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان.»

واحدی از ابن عباس τ در بیان سبب نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره ابوبکر صدیق τ نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم ص بیست‌سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتهای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدري منزل زدند. حضرت ص در سایه آن درخت نشستند و ابوبکر τ نزد راهبی که در آنجا بود رفت

تا از او درباره دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایه درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی بن مریم جز محمد نبی خدا به سایه آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچگاه از رسول خدا ص جدا نمی‌شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکه و چون ابوبکر به سن چهل سالگی رسید، گفت: **(رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ...)**. ولی حسن بصری می‌گوید: این آیه عام است و سبب نزول خاصی ندارد. به هر حال؛ قاعده کلی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آنهاست نه به خاص بودن سبب آنها.

ابن عباس درباره این فرموده حق تعالی: **(وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي)** می‌گوید: «خداوند! دعای ابوبکر را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا مورد شکنجه مشرکان قرار می‌گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد - که بلال و عامر بن فهیره از آن جمله بودند - ابوبکر هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانواده وی - اعم از فرزند و پدر و مادرش - به اسلام مشرف شدند در حالی که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خدا ص نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکر است». علی نیز می‌گوید که این آیات: **(رَبِّ**

أَوْزِعْنِي...)) در شأن ابوبکرؓ نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکرؓ حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریرهؓ است که رسول اکرم ص خطاب به یاران‌شان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت: من! آن‌گاه رسول خدا ص فرمودند: ما اجتمعن فی امرئ إلا دخل الجنة: این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند، مگر اینکه او به بهشت داخل می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (١٦)

«این گروه» یعنی: کسانی که روش آنها این گونه باشد؛ «کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند» از اعمال خیر در دنیا «می‌پذیریم و از بدیهایشان درمی‌گذریم» یعنی: بر آنان می‌آمرزیم و آنان را در برابر بدیهایشان مجازات نمی‌کنیم «در عداد اهل بهشت» یعنی: در سلك و شمار بهشتیان «همان وعده راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند» بر زبان پیامبران ما در دنیا.

**وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُهُ أَفَّ لَكُمْ أَتَعِدَّانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي
وَهُمَا يُسْتَعِثَّانِ لِلَّهِ وَيُنَكِّمُ مِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأُولَئِينَ (١٧)**

ولي در مقابل آن گروه نیکبخت، گروه ستمگري قرار دارد که خداوند متعال در بيان حال آن مي‌گويد: «و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما» اف: کلمه‌اي است که از شخص گوينده در هنگامی صادر مي‌شود که از آنچه بر وي روي داده، دلتنگ شده باشد «آيا به من وعده مي‌دهيد که زنده بيرون آورده مي‌شوم؟» يعني: آيا به من خبر مي‌دهيد که بعد از مرگ در موعده مقرر از سوي خداوند برانگيخته و از قبرم بيرون آورده مي‌شوم در حالی‌که اين کاري است بعيد و سخت از باور به دور؟ آيا بعد از مرگ هم زندگي‌اي است؟ «و حال آن‌که پيش از من نسلهاي بسياري گذشته‌اند» و از آنان احدي برانگيخته نشده است؟ «و آن دو به درگاه خدا استغاثه مي‌کنند» يعني: پدر و مادرش با فریاد و زاري از خداوند مي‌خواهند که او را به ايمان توفيق دهد. يا معني اين است: آنها از اين سخن نارواي وي به درگاه خداوند فریاد بر مي‌آورند و به فرزندشان مي‌گويند: «واي بر تو، ايمان بياور» به زندگي پس از مرگ «بي‌گمان وعده الهي راست است» و هيچ خلافي در آن نيست «ولي او» در تکذيب سخنان «پاسخ مي‌دهد: اينها جز افسانه‌هاي پيشينيان نيست» يعني: آنچه که شما درباره زنده شدن پس از مرگ مي‌گويد، جز افسانه‌ها و دروغبافي‌هايي که پيشينيان در کتابهاي خود به هم بافته‌اند، نيست و

زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی‌پذیرد.

**أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ
إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸)**

«این گروه» یعنی: گویندگان این سخنان ناروا «کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شد» یعنی: عذاب بر آنان واجب شد. شاید مراد از «قول» در اینجا؛ این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ): (یقیناً جهنم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده‌اند، همگی پر می‌سازم) «ص/۸۵» که تفسیر آن گذشت. «در جمله امتهایی که پیش از آنان از جن و انس گذشته‌اند» یعنی: عذاب بر آنان واجب شده است پس آنان در این امر به امتهای کافر پیشین ضمیمه می‌شوند «هرآینه آنان زیانکار بوده‌اند».

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه درباره عبدالرحمن فرزند ابوبکر نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعد از مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی‌الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤید آن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

«و برای هر يك بر حسب آنچه كه انجام داده اند، درجاتي است» يعني: براي هر يك از دو گروه مؤمن و كافر جن و انس، نزد خداوند در روز قيامت مراتبي است «و تا اعمالشان را» يعني: جزاي اعمالشان را «به تمام و كمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمي گيرند» پس نه از پاداش مؤمنان كاسته مي شود و نه بر عذاب كفار افزوده مي شود.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

«و آن روز كه كافران بر آتش عرضه مي شوند» يعني: روزي كه پرده ها کنار زده مي شود و كافران به سوي آتش دوزخ مي گروند و به آن نزديك ساخته مي شوند. به قولي معني اين است: روزي كه آتش بر آنان پيش کرده شود. آري! در آن روز به آنان گفته مي شود: «نعمت هاي پاكيه خود را در زندگي دنيايتان ضايع كرديد و از آنها برخوردار شديد» يعني: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذات پيروي كرديد و به سبب دروغ انگاشتن آنچه كه پيامبران ﷺ از وعده حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتكاب گناه پروا نداشتيد و خرمي و جواني و نيرومنديتان را در شهوات زندگي دنيايتان تباه كرديد.

آيه كريمه فرجام ننگين كفار را بيان داشته و اين حقيقت را روشن مي سازد كه بهره برداري آنان از نعمت هاي دنيا به خاطر

آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیه (۸۷) از سوره «مائده» گذشت: **(لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)** : (پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام نگردانید). و در آیه (۲۲) از سوره «اعراف» گذشت: **(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...)** : (بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است). لیکن باید گفت که بریدن از لذت‌های دنیا، اکتفا به ضروریات و ترك تکلف، از شیوه سلف شایسته ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزوجل دور گرداند.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم ص نزد اصحاب صفه رفتند درحالی‌که آنها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ص خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و

وضع بهتري خواهيم داشت! رسول مبارك فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتري داريد».

همچنين روزي که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته مي‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کيفر مي‌يابيد» يعني: به عذابي که سراسر براي‌تان خواري و رسوايي است «به سزاي آن‌که در روي زمين به ناحق تکبر مي‌ورزيديد» از ايمان آوردن به خداوند متعال و يکتاپرستي‌اش «و به سبب آن‌که فسق مي‌کرديد» يعني: از طاعت خداوند خارج شده و مرتکب معاصي و نافرمانی‌هاي وي مي‌گرديديد. شايان ذکر است که تکبر از پذيرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهاي ديگر.

**وَأَذْكُرُ أَهْلَ عَادٍ إِذْ أَنْذَرْتَهُمْ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (٢١)**

«و به ياد آور» اي محمد ص براي قومت تا پند گيرند و بيمنك شوند. يا مراد اين است: ياد کن در خلوت خویش «برادر قوم عاد را» يعني: داستان هود و شکیبایي وي بر آزار قومش را تا به وي اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذيب قومت مي‌بینی، بر تو آسان شود. ياد آور مي‌شویم که خداوند متعال هود را به سوي قوم «عاد اول» فرستاده بود و «عاد» قبیله عربي از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود در نسب برادر آنان بود نه در دین. «آن‌گاه که قوم خویش را در أحقاف بيم داد» أحقاف: سرزمین عاد،

شنزارهاي سرزمين شحر در حزموت يمن يعني جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از توده شن بزرگ مستطيل و منحنياي. «و هرآينه پيش از او و پس از او هشاردهندگان گذشته بودند» يعني: هود÷ به آنان آگاهانيد كه پيامبران پيش از وي و پيامبراني كه بعد از وي در زمانش مبعوث شده اند، همه مانند وي مردم سرزمينهايشان را بيم و هشار داده اند.

آري! هود÷ به آنان هشار داد: «كه جز الله را نپرستيد» زيرا «من واقعا بر شما از عذاب روزي بزرگ» يعني: روزي هولناك و سهمگين «ميترسم» به سبب شرك آوردن شما.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَ عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٢)

«گفتند» قوم هود÷ «آيا به سراغ ما آمده اي تا ما را از خدايانمان» يعني: از پرستش آنها «برگرداني پس اگر از راستگويان هستي» در وعده اي كه به ما مي دهی؛ «آنچه را به ما وعده مي دهی» از عذاب بزرگ «به میان بياور» و هم اکنون ما را به آن درافگن.

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (٢٣)

«گفت» هود÷ «جز اين نيست كه علم فقط نزد خداوند است» يعني: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند است نه نزد من زيرا اوست كه عذاب را مقدر نموده است نه من و او به من خبر نداده است كه اين عذاب را چه وقت فرود مي آورد «و من آنچه را كه بدان فرستاده شده ام» از جانب پروردگارتان «به

شما می‌رسانم» پس مأموریت من فقط هشدار دادن و بیم‌دهی است اما آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است **«ولی من شما را قومی می‌بینم که در جهل اصرار می‌ورزید»** از آنجا که بر کفر خویش پای می‌فشارید و به آنچه که برای شما آورده‌ام، راه نمی‌یابید بلکه چیزی را از من می‌خواهید که از وظایف پیامبران † نیست.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢٤)

«پس چون آن را در هیأت ابری دیدند» یعنی: چون قوم هود در عذاب را در هیأت ابری دیدند **«که به دره‌هایشان روی آورده»** یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را در بر گرفته و به وادیهایشان روی آورده است. مفسران گفته‌اند: در آن فصل، باران از قوم عاد بازداشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به وادیهایشان روی نهاده است، شادمان شدند و **«گفتند: این ابری است که بارش دهنده ماست»** یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود لب به سخن گشود و گفت: نه! **«بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید»** یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: **«فائتنا بما تعدنا: آنچه را که به ما وعده می‌دهی، به‌میان آور»**. همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان

باشد. «بادي است که در آن عذابي دردناک نهفته است» و از این ابري که مي‌بينيد، پديد مي‌آيد. در حديث شريف به روايت عائشه رضي الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم ص را به هیأت خنده تمام عيار ندیده‌ام به طوري که انتهاي کام دهانشان را ببينم بلکه خنده ایشان فقط تبسم بود و چنان بود که چون ایشان ابر يا بادي را مي‌ديدند، آثار نگراني بر چهره مبارکشان هويدا ميشد. به ایشان گفتم: يا رسول الله! مردم چون ابر را ببينند، شادمان ميشوند که در آن باران است اما من مي‌بينم که شما از ديدن آن ناخوش ميشويد؟ فرمودند: اي عائشه! چه چيز مرا ايمن مي‌کند از اينکه در آن عذابي نباشد؟ همانا قومي به وسيله باد عذاب شدند و قومي بودند که چون عذاب راديدند، گفتند: اين ابري است که بر ما باران مي‌باراند!».»

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (٢٥)

این باد «همه چيز را» که بر آن بگذرد؛ از جانها و اموال قوم عاد «به فرمان پروردگار خويش» يعني: به قضا و قدر وي «بنيان‌کن مي‌کند. پس چنان شدند که چيزي جز خانه‌هايشان ديده نميشد» يعني: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتيجه آنها چنان نابود شدند که از اموال و ابدانشان هيچ چيز ديده نميشد و تنها چيزي که قابل مشاهده بود، منازل و خانه‌هاي خالي آنان بود. در عصر ما نيز عذابهاي مانند

طوفانها، آتشفشانها و زلزله‌ها بسیار روی می‌دهد اما مردم از آنها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آنها بی‌پروا می‌گذرند. «بدین‌گونه مجرمان را جزا می‌دهیم» یعنی: این است فیصله ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می‌کنند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندي می‌وزید، رسول اکرم ص می‌گفتند: «اللهم إني أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بك من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به: بار خدایا! من از تو می‌خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می‌برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٢٦)

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها چنان امکاناتی نداده ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن فرزندان، چنان تمکنی داده بودیم که به شما چنان تمکنی نداده ایم پس ای مردم مکه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکن در زمین و اعمار ساختمانهای استوار، از شما نیرومندتر بودند «و برایشان گوشها و

چشمها و دلهاي قرار داده بوديم» يعني: با وجود آن‌که به آنان حواسي را که ادله به وسيله آن شناخته و دريافته مي‌شود، عنايت کرده بوديم ولي آنان از قبول حجت اعراض کرده نه پند گرفتند و نه به هوش آمدند «ولي گوشها و چشمها و دلهايشان هيچ سودي به حالشان نداشت» از آنجا که آنان به وسيله اين حواس و ادراکات، به ايمان توحيد و باور به صحت وعد و وعيد الهي راه نبردند «چرا که آيات الهي را انکار مي‌کردند» و اين خود دليل عدم سود دهی حواس و دريافتهاي ادراکي آنان بود «و آنچه به آن استهزا مي‌کردند، آنان را فراگرفت» يعني: عذابي که از روي ريشخند و تمسخر آن را به شتاب مي‌طلبیدند آنجا که گفتند: **(فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا)** : (آنچه را که براي ما وعده مي‌دهي، براي ما بياور) «آيه/۲۲»، آري! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷)

«و بي‌گمان همه شهرهاي پيرامون شما را نابود کرديم» چون شهرهاي قوم ثمود، قوم لوط و مانند آنها از شهرهايي را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکه مي‌رسيد و خود نيز در سفرهاي خویش بر آنها گذر مي‌کردند «و آيات خود را گونه‌گون بيان داشته‌ايم، باشد که آنان باز گردند» يعني: حجت‌ها را به انواع مختلف و به طرق گونه‌گون براي مردم آن شهرها بيان

کردیم تا آنها از کفر خویش باز گردند اما بازنگشتند.

فَلَوْلَا نَصْرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

«پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزله معبودانی - برای تقرب به خدا - اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند» یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آنها را وسیله قربت و شفاعت خویش نزد خداوند می‌شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند «بلکه از آنان گم شدند» یعنی: از یاری دادنشان ناپدید شده و در هنگامی که به آنها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند «و» قطعاً سبب این نابودی عبارت از: «این دروغ» و پندار کاذب «آنان بود» که معبودان باطل شریک خدا هستند و آنها را به خداوند نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می‌کنند «و» سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: «آنچه بر می‌بافتند» از بهتان و افتراء، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلُّوا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹)

«و یاد کن» ای محمد ص «آن‌گاه که جمعی از جن را به سوی تو روانه کردیم» نفرات: گروهی از جنیان «نصیبین» یا جنیان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا

اراده داشتیم تا قومشان را به وسیله ایشان هدایت کنیم «که به قرآن گوش دهند پس چون برآن حاضر شدند» یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می‌کردی، آنها برای استماع آن حضور یافتند؛ «گفتند: گوش فرادهید» یعنی: جنیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرا دهند «و چون» تلاوت قرآن «به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود باز گشتند» یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت سر گذاشته بودند باز گشتند در حالی که هشداردهنده‌شان از مخالفت با قرآن و بیم‌دهنده‌شان از کفر بودند.

این آیه روشن می‌کند که:

۱ - رسول اکرم ص به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده‌اند.

۲ - گروهی از جنیان به آن حضرت ص ایمان آورده‌اند.

۳ - رسول اکرم ص بعد از اینکه از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آنها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ص با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ص با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه^۲ است که گفت: «از عبدالله بن مسعود^۳ پرسیدم:

آیا در شب ملاقات رسول خدا ص با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده اید؟ گفت: خیر! هیچک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ص را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ص از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ص بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَأَتَيْتَهُمْ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ: صورت واقعه این بود که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتشی‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن ابی‌شیبه در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم ص فرود آمدند که آن حضرت ص در «بطن نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰)

پس آن گروه از جنیان به سوی قوم خود بازگشته و به آنان «گفتند: ای قوم ما! هرآینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده» عطاء می‌گوید: «آن جنیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسیٰ نامی نبردند، یا از عیسیٰ بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتفاق بوده است». سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن «تصدیق‌کننده کتابهای پیشاپیش خود است و به سوی حق» یعنی: به سوی دین حق «و به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند! «راهبری می‌کند».

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۱)

آن گروه از جنیان افزودند: «ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید» مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمد ص یا قرآن بود «تا برخی از گناهانتان را بر شما بیامرزد» مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی‌شود؛ مانند مظلوم و سلب حقوق مردم «و» به او ایمان آورید تا «شما را از عذابی دردناک» که عذاب دوزخ است «پناه دهد» و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **(وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ)**: (و برای کسی که از ایستادن درپیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمتهای

پروردگارتان را انکار می‌کنید؟) «رحمن/ ۴۶»
_۴۷».

**وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲)**

سپس جنیان یاد شده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: «و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست» یعنی: او از خداوند پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد «و در برابر الله اولیایی ندارد» یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند «آن گروه» یعنی: کسانی که دعوتگر الهی را اجابت نکنند «در گمراهی آشکاری‌اند» ابن‌کثیر می‌گوید: «مبلغان جنی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب هر دو - را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثر افتاد و بعد از آن، جنیان گروه گروه نزد رسول اکرم ص آمدند». ابن‌عباسك می‌گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ص آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و امر و نهیشان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می‌شود:

همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی برآنند که جنیان نیز همانند انسانهایند و چنانکه در قبال گناه مورد مجازات قرار می‌گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می‌شوند. نیشاپوری می‌گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی‌آدم‌اند پس به بهشت وارد می‌شوند، می‌خورند و می‌آشامند». قشیری می‌گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند است».

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّبَ الْمُؤْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

«آیا ندیده‌اند» یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده» در ابتدای خلقت «و در آفرینش آنها در نمانده» یعنی: از آفرینش آن کهکشانهای بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ «می‌تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است» و حق تعالی بر زنده کردن مجدد و بر غیر آن از امور تواناست «هرآینه او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌تواند کرد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)

«و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» در آن روز از آنان سؤال می‌شود: «آیا این

وَعْدَهُ» یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ «حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!» این وعده حق است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حالشان ندارد «می‌فرماید: پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ «عذاب را بچشید».

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَبَلِّغْ لَهُم بَلَاغُ فَهَلْ يَهْتَكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ
(۳۵)

«پس» ای محمد ص! «صبرکن، همان‌گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند» یعنی: تو نیز از پیامبران اولی‌العزم هستی پس همانند آنان پایداری کن. اولی‌العزم: صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم الصلاه والسلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ص روزه دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه دار بودند و چیزی نخوردند و نیشامیدند، سپس در روز سوم نیز این‌چنین بودند (یعنی روزه وصال گرفته بودند). آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه!

دنیا نه برای محمد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بیگمان خدای عزوجل از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکنجایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلف کرده، مکلف کند و خطاب به من فرموده است: **(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)**. پس به خدا سوگند که در حد توان و استطاعت خویش صبر خواهم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

«و» ای محمد ص «برایشان به شتاب طلب نکن» عذاب را «روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند» از عذاب «بنگرند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند» یعنی: روز آخرت که کفار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلا پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند «این بلاغی است» یعنی: آنچه که بدان اندریشان داده ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج و باروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد «پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟» یعنی: قطعاً جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش نابود نخواهند شد.

ملاحظه مي‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به‌دعا علیه کفار شتاب نوزند زیرا هر چیز - بر اساس علم الهی و حکمت وی ميعاد معینی دارد و عذاب هرچند به تأخیر افتد اما قطعا به کافران رسیدنی است. پس سنت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفار می‌باشد. در حدیث شریف به روایت طبرانی از انسؓ آمده است که رسول اکرم ص چنین دعای کردند: «اللهم إني أسألك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والسلامة من كل إثم والغنيمه من كل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار، اللهم لا تدع لي ذنبا إلا غفرته ولا هما إلا فرجته ولا دينا إلا قضيته ولا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة إلا قضيتها برحمتك يا أرحم الراحمين: بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرتت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حق رحمت خویش ای مهربان‌ترین مهربانان». ابن‌عباسؓ می‌گوید: «چون تولد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمه ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بسم الله الرحمن الرحيم. لا إله إلا العظيم: (كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا)» (النازعات/۴۶)،

(كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا
الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ) صدق الله العظيم .

(سوره محمد)

مدنی است و دارای (۳۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره از آن رو «محمد» نام گرفت که در آیه دوم از آن بیان فرورستان قرآن بر حضرت محمد ص آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قتال» نیز نامیده می‌شود.

خاطرنشان می‌شود که رسول اکرم ص جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده اند:

۱ - در سوره «آل عمران/۱۴۴»: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ)

۲ - در سوره «احزاب/۴۰»: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ).

۳ - در این سوره: (وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ آيَةً/۲).

۴ - در سوره «فتح/۲۹»: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است. در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ص در نماز مغرب سوره محمد را می‌خواندند».

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

«کسانی که کافر شدند» به خداوند و آیات وی «و مردمان را از راه خدا بازداشتند» مراد

کفار قریش‌اند که به خدای عزوجل کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می‌داشتند. ولی حکم آیه کریمه عام است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا می‌شود. آری! اینان «**خدا اعمالشان را تباه کرد**» یعنی: اعمال نیکشان را هدر، بی‌ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفت و بی‌بنیاد گردانید. مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می‌یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای - مانند صله رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ ابطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و بازداشتن دیگران از راه خدا، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن‌عباس^۳ روایت کرده است که فرمود: مراد از **(الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ...)** مردم مکه‌اند و این آیه درباره آنان نازل شد و مراد از: **(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...)** (آیه بعد) انصار مدینه‌اند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲)

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد فرورستاده شده، باور داشته‌اند» یعنی: کسانی که دلها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و

اندامها و ظاهر و باطنشان منقاد شرع خداوندأ شده «که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است» بعني: ايمان آورده اند که قرآن حق و کلام خداوندأ است؛ «خدا نیز از آنان گناهانشان را» که در گذشته مرتکب آن شده بودند «زدود» و به سبب ايمان و اعمال صالحشان، آن گناهان را بر آنان آمرزيد «وحالشان را» يعني: کار و بارشان را در امر دين و دنيا «به صلاح آورد» زیرا به آنان در امور دين توفيق و در امور دنيا نصرت و تأييد عنايت کرد، ايشان را از گناهان حفظ و به سوي اعمال خير ارشاد و رهنمائي نمود و نيتهایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در اين آيه مخصوصاً از ايمان به آنچه که بر محمد ص نازل شده است، يادآوري کرد، با آنکه اين ايمان نیز در تحت ذکر مطلق ايمان: (والذين آمنوا) که قبلاً ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبيه و توجه دادن به شرف و برتري جاىگاه قرآن كريم و حضرت محمد ص و تأکيد بر اين حقيقت که بعد از بعثت آن حضرت ص، ايمان آوردن به ايشان شرط صحت و درستي ايمان شخص است. چنانکه در آيه قبل ذکر شد، اين آيه درباره انصار مدينه نازل شد. به روايتي ديگر: اين آيه درباره مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

**ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)**

«اين» نابود ساختن اعمال نيك كافرين و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛

«بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق- که از جانب پروردگارشان است - پیروی کردند» آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آنها از باطل، مانند شرك آوردن به خدای سبحان و ارتکاب معاصی است و زدودن و دور ساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقی است که خداوندأ مردم را به پیروی از آن فرمان داده است «این گونه» یعنی: به مانند این بیان روشن و این مثل زدن واضح؛ «خدا برای مردم مثلهایشان را میزند» یعنی: احوال هر دو گروه مؤمن و کافر را که در شگفتانگیز بودن خود مانند مثل است بیان میکند پس حال مؤمنان مثلی برای کامیابی و حال کفار مثلی برای نکبت و ناکامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخْتُمْوَهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَا بَعْدَ وَإِنَّمَا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (٤)

سپس حق تعالی به جهاد با کفار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و میفرماید: «پس چون با کافران مصاف کردید، گردنهایشان را بزنید» یعنی: گردنهایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمالشان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثراً با قطع کردن انجام میشود و نیز بریدن و درو کردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانه برانگیختن

مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است **«تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید»** یعنی: چون در آنان قتل و قتل بسیار کردید و نیروی ضربه آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند کسی که در خون و خاک خفته است، از تاب و توان افتادند: **«آن‌گاه استوار در بند کشید»** آنان را تا نگریزند. یعنی: اسیرشان گردانید و بر آنان بندهای محکم و استوار بگذارید **«و پس از آن، به منت رها کردن یا فدیة گرفتن»** یعنی: بعد از آن‌که اسیرشان کردید، یا بر آنان احسان و منت می‌گذارید و رهایشان می‌کنید، یا اینکه از آنان در عوض آزادی‌شان مالی می‌گیرید و پس از آن رهایشان می‌کنید. من: رها کردن بدون عوض است و فداء: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. **«تا آن‌که جنگ بارهای خود را فروگذارد»** یعنی: تا آن‌که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آن‌که دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند. خاطرنشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان این که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد

از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیة (عوض) بستاند اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: **(مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ):** (بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند) «انفال/۶۷».

پس با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ **امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفار حربی، میان چهار امر ذیل مخیر می‌باشد:**

- ۱- کشتن.
 - ۲- برده ساختن.
 - ۳- احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.
 - ۴- فدیة گرفتن.
- گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم ص بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه بن ابی معیط و نضربن حارث از سوی آن حضرت ص بعد از اسارت آنها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از

اسارت این بود که: آن حضرت ص بعضی از قبایل عرب، مانند قبیله هوازن و بنی‌مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نیز بنی‌ناجیه از قریش را به بردگی گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم ص نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به‌بردگی گرفتند.

«این است حکم» الهی در مورد کفار **«و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید»** با نابود ساختن و عذاب نمودنشان به انواع عذاب‌های دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی‌آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد **«ولی»** شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد **«تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید»** یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفار را به دستشان عذاب کند **«و کسانی‌که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمالشان را تباه نخواهد کرد»** یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته‌شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمالشان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخیشان نیز پیوسته به حسابشان جاری است.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: **«به ما خبر رسیده است که عبارت: (وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...)** در روز احد درحالی نازل شد که رسول اکرم ص

در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَلْهِمُ (۵)

«به زودی ایشان را» یعنی: شهدا را «راه خواهد نمود» خداوند! به سوی راه بهشت «و بال آنها را نیکو خواهد گردانید» بال: یعنی کاروبار و حالشان را.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ (۶)

«و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده» یعنی: آن را به ایشان شناسانده است «در خواهد آورد» و شناختشان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی نسبت به آن آشنایی کامل دارند به طوری که چون وارد بهشت میشوند، یکر است به سوی منازل خویش میروند بی آنکه به راهنمایی نیاز داشته باشند، گویی از همان‌گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده‌اند. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمنزله في الجنة أهدي منه بمنزله الذي كان في الدنيا: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیابتر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است». به قولی معنای (عَرَفَهَا لَهُمْ) این است: خداوند! بهشت را برای بهشتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبوی‌ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری دهید» یعنی: اگر دین خدا را یاری دهید؛ «شما را یاری می‌دهد» بر کفار و به شما فتح و نصرت عنایت می‌کند «و گامهایتان را استوار می‌دارد» در جنگ و عرصه‌های کارزار. به‌قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «من بلغ ذا سلطان حاجة من لا يستطيع ابلاغها، ثبت الله تعالی قدمیه علی الصراط یوم القيامة: هر کس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸)

«و کسانی که کافر شدند، نگونساری بر آنان باد» فتعسا لهم: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان «و خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹)

«این» تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» خداوند آن به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد: آن اعمالی است که

کفار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمی‌شود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰)

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند «تا بنگرند که فرجام کسانی‌که پیش از آنان بودند» از کافران «به کجا انجامیده است؟» زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ «خدا زیر و زبرشان کرد» یعنی: دیارشان را بر آنان ویران کرد، یا آنان را نابود و ریشه‌کن کرد. تعبیر: (دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) بلیغ‌تر از تعبیر: «دمرهم الله» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنان دلالت می‌کند «و سرنوشت کافران همانند آن است» یعنی: این گروه کفار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیان‌شان از امتهای کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امتهای کافر این‌چنین است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

«این» نصرت دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفار «به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است» یعنی: او یار و کارساز آنان است «ولی کافران مولای ندارند» یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی بر آنان قطعی است.

قتاده در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن‌گاه که رسول اکرم ص در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول اکرم ص فرمودند: «در پاسخ آنها بگویید: الله مولانا، ولا مولي لكم: الله مولاي ماست و شما مولاي ندارید».

**إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْمَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲)**

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغستانهایی وارد می‌کند که جویباران از فرودست آنها جاری است» به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تا کنون در چندین جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می‌گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می‌کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن...». آن‌گاه به بیان حال و مال کفار پرداخته می‌فرماید: «و حال آن‌که کسانی که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند» یعنی: کافران فقط از متاع و بهره دنیا بهره بر گرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همت دیگری نداشته،

از فرجام کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند «ولی جایگاه آنها آتش است» که در آن فرود آورده شده و مستقر و مقیم ساخته می‌شوند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

«و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاکشان کردیم» یعنی: ای محمد ص! بسیاری از اهالی شهرها و اُمتهای پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکه برخوردار بودند - همان مردمی که تو را از مکه بیرون راندند - اما با وصف آن همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم «پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند» بنابراین، کفار قریش که از آنان ضعیفتر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یآوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ص، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتما در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابویعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن‌عباسؓ روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ص در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکه نگاهی افگنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوندأ نزد من هستی و اگر شهروندان مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (١٤)

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده اند؟» یعنی: کسانی که بر یقین و باور روشنی از جانب پروردگارشان هستند، با کسانی که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بدشان عبارت است از: شرك آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش قرار دارند، همانند کسانی نیستند که در پرستش بتان از هوی و هوسهای خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرورفته اند، بی آنکه حتی شبهه شك برانگیزی در امر حقانیت دین خدا داشته باشند، چه رسد به اینکه در این موضع غیر اصولی‌شان از حجت روشنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (١٥)

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن شگرف بهشت، مانند باغی است که: «در آن نهرهایی است از آبی که به دیرماندگی متغیر نشده» آسن: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغیر کرده باشد و مانند آن است آجن «و در آن

جویهائی است از شیری که مزه اش برنگشته»
یعنی: ترش نکرده است چنان که مزه شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذت است **«و در آن رودهائی است از شرابی که برای نوشندگان لذتبخش»** و خوش طعم و گوارا **«است»** که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقلها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد **«و در آن جویبارهائی از عسل ناب است»** یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، درد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را با هم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در حدیث شریف آمده است: **«در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».**

«و برایشان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است» یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند **«و»** از همه بالاتر **«آمزشی از جانب پروردگار آنهاست»** برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قرار دارد؛ **«آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟»** تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا

کسی که به طور جاودانه و به این وصف دلربا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می‌زنند، همانند نیستند «و آبی جوشان نوشانده می‌شود» حمیم: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه با هم برابر نیستند. پناه برخدای عزوجل از این حال و روز بد.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)

«و از میانشان کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند» یعنی: از این گروه کفاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند – و آنان منافقانند «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که علم داده شده‌اند» یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب «می‌گویند» یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» یعنی: هم اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم ص چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر وعظ و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند اما چون از محضرت بیرون می‌روند، به شیوه استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای

سخنشان این است که: ما به سخن پیامبر هیچ التفات و توجهی نداشته ایم «این گروه» منافقان «کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده است» پس ایمان نیاورده و دل‌هایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد «و از هواهایشان پیروی کرده اند» در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن‌جریج و مقاتل در بیان سبب نزول نقل کرده اند که: این آیه کریمه درباره منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جمله اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله بن‌مسعود و عبدالله بن‌عباسؓ بودند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

«ولی کسانی که راهیاب شدند» به سوی راه خیر لذا به خدای عزوجل ایمان آورده و به فرمان‌هایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ «آنان را هدایت افزود» یا معنی این است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایمان، علم و بصیرت این راه‌یافتگان افزود «و بدیشان تقوایشان را عطا کرد» یعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاریشان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

**فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا
جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)**

«آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت»
یعنی: قیامت «بناگاه» و غافلگیرانه «بر
آنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات» و
نشانه‌های نزدیکی «آن اینک پدید آمده است»
زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده
بودند که حضرت محمد ص آخرین انبیا ﷺ اند
بنابراین، بعثت آن حضرت ص خود از
نشانه‌های قیامت است. در حدیث شریف به
روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از انس
آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بعثت
أنا والساعة كهاتين، وأشار بالوسطي
والسبابة: من درحالی به رسالت برانگیخته
شدم که قیامت اینچنین (نزدیک) است - و به
دو انگشت سبابه و وسطی خود اشاره
کردند». «پس آن‌گاه که رستاخیز بر آنان در
رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است» یعنی:
آن‌گاه که قیامت بر آنان بیاید، آنها
از کجا پند می‌گیرند؟ قطعاً در آن هنگام،
وقت پندگرفتن از دست رفته است.

**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)**

«پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست»
یعنی: بر این عقیده ثابت قدم باش و بر آن
استمرار بورز «و برای گناه خویش آمرزش
جوی» یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از
تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به
پیامبر ص با وجود عصمت ایشان از گناه؛
تعلیمی به امت ایشان است تا به آن حضرت ص

در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم ص نیز از خدا آمرزش می‌خواستند چنان که در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابوهریره π آمده است که آن حضرت ص فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم مائة مرة: همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است: ای پیامبر ص! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ص - در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی - چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي: بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدي و جديام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت: بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده‌روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من

هستی، معبودي جز تو نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوسها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راه یافته‌اند».

«و» ای پیامبر ص! «برای مردان و زنان با ایمان» نیز بر گناهانی که از آنان سرزده است، آموزش طلب کن «و خداست که جای آمد و رفت هر يك از شما را» یعنی: جای جنب و جوش و تحرك شما را در اعمال شما؛ «می‌داند و جای قرارتان» و فرجام و مال کار هر يك از شما در سرای آخرت «را می‌داند» به قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی».

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاذَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ (٢٠)

«و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟» مؤمنان از پروردگار عزوجل درخواست کردند که بر رسول خویش ص سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند عزوجل برای مجاهدین آماده نموده است «اما چون سوره‌ای محکم» یعنی: غیر منسوخ و واضح «فرستاده شود» به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد «و در آن قتال ذکر شود» یعنی: در آن جهاد فرض شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سوره محکم فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شك و شبهه‌ای است و آنان منافقانند «می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سكرات مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند» یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البته دست دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفار است «پس اولی است برای آنان» یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حالشان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برایشان که اطاعت

کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیه
بعدي مفسر آن می‌باشد:

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱)
«فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر
است» یعنی: فرمانبرداری و سخن نیکوگفتن،
برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن
است «و چون کار قطعی شد» یعنی: چون
کارزار جدی شد و جنگ به واقعیت پیوست؛
«پس اگر با خدا صادق باشند» در اظهار
ایمان و اطاعت و اشتیاق به جهاد «بی‌شک
برایشان بهتر است» از نافرمانی و مخالفت
و نفاق.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)
«پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البته
نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و
پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید»
یعنی: اگر شما منافقان متولی و عهده‌دار
امر امت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار
همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای
خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه
کنید. اما ابن کثیر در معنی آن می‌گوید:
چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و
سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت –
مانند فساد افروزی در زمین و غیره –
برگردید. کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که
بعدا به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از
آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل
تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده
به‌طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی»

در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع. در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم: هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳)

«این گروه» ستمگر و فساد افروز «همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است «و آنان را» از شنیدن حق «ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است» از مشاهده آنچه که آنان را به رعایت حق خداوند در مورد بندگان - یعنی عدم فروری در ریختن خونها و چپاول اموالشان - رهنمون می‌گردد.

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا (۲۴)

«آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند» تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهنده آن توجه کرده و به حجت‌های آشکار و برهانهای قاطع آن عمل کنند «یا مگر بر دلهایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟» یعنی: یا مگر بر دلهایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دلهایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قلوب» به صیغه نکره، برای آن است که دلهای برخی از آنان، مورد نظر می‌باشد.

**إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ
وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (٢٥)**

«بی‌گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند»
یعنی: مرتد شده و از اسلام به‌سوی کفر
بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند
«پس از آن‌که بر آنان راه هدایت روشن شد»
با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول
اکرم ص به آنان آوردند؛ بی‌گمان «شیطان به
آنان آراست» خطاها و اشتباهاتشان را و
افتادن در آن خطاها را برایشان آسان جلوه
داد «و به آرزوهای دور و درازشان انداخت»
یعنی: میدان آرزوهایشان را گستراند، به
آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه،
فریبشان داد.

**ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِسْرَارَهُمْ (٢٦)**

«این» ارتداد و گمراهی‌شان «از آن است که
آنان به کسانی که وحی نازل کرده الهی را
خوش نمی‌داشتند، گفتند» یعنی: ارتداد و
گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا
برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی
که از وحی الهی ناخوش هستند – یعنی به
مشرکان یا یهود – چنین گفتند: «زودا که
در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم» مراد
آنها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با
رسول اکرم ص و مخالفت با پیامهایشان است.
ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل با این
سخنانشان بر آنان به ارتداد حکم کرد پس
چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما

به ائمه کفر و گمراهی می‌گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». «و خداوند از پنهانکاری آنها آگاه است» پس می‌داند که منافقان به‌طور پنهانی با دشمنان خدا توطئه چیده و با آنان همداستان شده‌اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه‌شان را بر ملا کرد.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷)

«پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند» یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهانکاریهایشان آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌گیرند. یا معنی این است: پس در آن هنگام چه خواهند کرد، چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ «بر چهره و پشت آنان می‌زنند» به‌قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ – به عنوان یاری‌ای برای رسول خدا ص – است. یا این تصویری از حالت گرفتن جانشان است. یعنی درحالی که فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، با گرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

«این» جانستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ «از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده» از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا در امر توطئه‌چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ص و یاران‌شان؛ «پیروی کرده‌اند و

خشنوديش را خوش نداشتند» يعني: آنچه را که خدای عزوجل از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند «پس» خداوندأ به این سبب «اعمالشان را تباه گردانید» از آن جمله، آن اعمال خیري را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹)

«آیا کسانی‌که در دل‌هایشان بیماری است» يعني: بیماری نفاق است؛ «پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد» نسبت به مؤمنان؟ بدین‌سان، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و حسدهایی‌را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ص و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سوره «برائه» این کار را کرد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰)

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم» يعني: اگر بخواهیم، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرفی می‌کنیم، به چنان شناخت و معرفت تامی که قائم مقام دیدن باشد «در نتیجه، آنان را به سیمایشان» يعني: به‌نشانه‌های خاصی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند «می‌شناختی» چرا که ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی

قلبهایشان، بر سیمایشان هویدا است **«و البته آنان را در آهنگ سخنشان می‌شناسی»** لحن قول: مقصد، روش و فحوای سخن گفتن است. آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیشدار و زننده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ص سخن نمی‌گفت مگر این‌که آن حضرت ص او را می‌شناختند. انس^۲ می‌گوید: **«ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است»**. **«و خدا اعمالتان را می‌داند»** و هیچ‌کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ص گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر^۳ آمده است که فرمود: **«رسول اکرم ص برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای عزوجل فرمودند: این فیکم منافقین، فمن سمیت فلیقم: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر**

فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می‌افزاید: «عمرؓ از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ص نامش را برده بودند درحالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمرؓ از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ص را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمرؓ بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۳۱)

«و البته شما را می‌آزماییم» با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما «تا معلوم بداریم» به علم ظهور «مجاهدان و صابران از شما را» آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواریهای اعمالی که بدان مکلف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد «و تا اخبار شما را بیازماییم» یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشتپا زده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنُيْزِرُنَّهُمْ شِقَابًا شَدِيدًا وَسَيُحِبُّطُ أَعْمَالَهُمْ (۳۲)

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند» مراد از این گروه:

منافقان و به قولی: اهل کتاب‌اند. بازداشتنشان از راه خدا این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر ص منع می‌کردند «و بعد از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شد» یعنی: همانان که بعد از مشاهده معجزات روشن و حجت‌های قاطع و دانستن این حقیقت که محمد ص پیامبر بر حقی از جانب خداوند است؛ «با پیامبر مخالفت کردند» و با ایشان دشمنی ورزیدند. شاقوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر ص در شق و جانب دیگری. آری! اینان: «هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» با فرو گذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند «و به زودی خدا اعمالشان را حبطه خواهد کرد» یعنی: به زودی خداوند اعمال خیرشان - چون صدقه، صله رحم و مانند آن‌را به سبب کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمالشان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ص برمی‌انگيختند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان برید» در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خدا و سنت رسولش ص ذکر شده است «و اعمال خود را باطل

نگردانید» یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «یاران رسول اکرم ص بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لا اله الا الله)، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که با شرک ورزیدن به حق تعالی، هیچ عمل خیری سودمند واقع نمی‌شود پس آیه کریمه نازل شد. از آن پس، اصحاباً نگران آن بودند که گناه عمل را باطل گردانند». آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. مالک و ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترك نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله‌گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
(۳۴)

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس در حالی‌که کافر بوده‌اند در گذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: برای کسانی‌که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده، هیچ آمرزشی نیست.

مفسران در بیان سبب نزول نقل کرده اند: این آیه کریمه درباره کشته‌گان مشرکان در بدر نازل شد.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ
(۳۵)

«پس سستی نوزید» از جنگ با کفار و مقابله با دشمنان. وهن: ضعف و سستی است «و به سوی صلح نخوانید» یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی در عین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره‌اید پس آخر الامر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وتره حقه: یعنی از حق وی کاست و از این باب است این حدیث شریف: «من فاتته صلاة العصر فكأنما وتر أهله وماله»: هرکس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶)

«همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست» یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چرا که در سریعترین وقت می‌گذرد. لعب: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لعب. خاطرنشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود «و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، مزدهای شما را به شما می‌پردازد» در آخرت. اجر: دادن پاداش در برابر طاعت است «و از شما اموالتان را نمی‌خواهد» یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

إِنْ يَسْأَلْكُمْوَهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَمْوَالَكُمْ (۳۷)

«و اگر اموال شما را از شما بخواهد»
یعنی: اگر خداوند تمام اموال شما را از شما بگیرد «و به اصرار از شما طلب کند»
فیحفکم: مفسران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب اموالتان مبالغه کند «بخل می‌ورزید» و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید «و» آن بخل «کینه‌های شما را بیرون می‌آورد» یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز در آنچه که نزد او از مال محبوب‌تر باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیده راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید.

این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلبکردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا، عرصه‌گاهی برای آزمایش وی در عرصه ایمان و نفاق می‌باشد.

هَآئِنْتُمْ هُوَآءَ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

«شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا» یعنی: در جهاد و راه‌های خیر «انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند» به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار – که تمام مالتان را دربرگیرد – بخل نمی‌ورزید؟! «و هر کس بخل ورزد، جز

این نیست که به زیان خود بخل ورزیده»
یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار **«و خدا غنی است»** و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیامندی به اموال شما پاك است **«و شما فقراييد»** به سوی خداوندأ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد **«و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد»** یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به جای شما می‌آورد و آنان را جانشینتان می‌گرداند، قومی که از شما برای خدای عزوجل فرمانبرتر باشند **«آنگاه آنها مانند شما نخواهند بود»** در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خداً بلکه آنها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جمله آنها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. اما بهتر این است که علم این امر به خدای عزوجل تفویض شود.

آیه کریمه در برگیرنده معجزه غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند،

خدای عزوجل از اقوام دیگر برای اسلام
سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال
قوت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این
پرچم بر دوش اقوامی از این امت در اهتزاز
است.

(سوره فتح)

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژده فتح مبین برای پیامبر ص، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل آمده است که فرمود: «در سال فتح - یعنی فتح مکه - رسول اکرم ص در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست داشتنی تر است: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا)». آری! این سوره بزرگ، به دنبال بازگشت رسول اکرم ص از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

خاطرنشان می شود که واقعه صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ص در ذی القعدة آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکه حرکت کردند اما قریش ایشان را از ورود به مکه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آنها عثمان بن عفان را - که فرستاده رسول اکرم ص به منظور ابلاغ این قصد ایشان به قریش بود - به قتل رسانیده اند. آن حضرت ص به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و

ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به نام «شجرة الرضوان» معروف شد، گرد هم آمدند و با ایشان بر جنگ بادشمن و این که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعه الرضوان» و «بیعه الشجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آنها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ص فرستادند و از سوی دیگر، شایعه قتل حضرت عثمان ؓ نیز تکذیب شد. پس این صلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان که زهري می‌گوید: «فتحي بزرگتر از صلح حدیبیه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی کرده و پیام حق آنان را شنیدند پس اسلام در دل‌هایشان نفوذ کرد و در عرض مدت سه سال خلقي بسیار به اسلام مشرف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البته بعد از بازگشت رسول اکرم ص به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برایشان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهده صلح حدیبیه بر این مبني امضا شد که طرفین به مدت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی از قریش بدون اجازه سرپرست خود نزد رسول اکرم ص آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیه قبایل آزادند و هر کس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیله خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا ص درآمدند و قبیله بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکه برگردند و قریش در سال بعد به مدت سه روز از مکه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کرده خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهري گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین يك پیروزي بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیت ممتازشان اعتراف کردند و از سوي دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامي در سایه امنیت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحي مبین یا مقدمه وتمهیدی برای فتح مکه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهارصد تن بود اما دو سال بعد از آن در فتح مکه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالد بن ولید و عمرو بن عاص از آن جمله بودند. ابن مسعود، جابر و براء رضي الله عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکه را فتح

می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ص در راه بازگشت از سفر حدیبیه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله بن مسعود روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرود آمدیم و چون به خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن‌گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ص هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن‌گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می‌دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می‌کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن مسعود می‌گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ص را گم کردیم و به جست‌وجوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ص بر آن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان ص وحی فرود آمد... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سوره: **(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا)** بر ایشان نازل شده است».

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱)

«همانا ما به تو حکم کردیم به فتحي آشکار» فتح: در لغت، اصلا به معنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از:

غلبه و ظفر بر يك سرزمين به زور يا به صلح، به جنگ يا به غير آن. مراد اين است که: اي پيامبر ص! ما براي به فتحي روشن و آشکار در آينده حکم کرديم - فتح مکه و غير آن - که به زور و غلبه جهادت میسر می شود.

از نظر جمهور مفسران، مراد از «فتح مبین» در اين آیه صلح حدیبیه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیه سبب فتح مکه و فتوحات بعدي گردید و اين از باب اطلاق سبب بر مسبب می باشد که از انواع «مجاز مرسل» است. ولي گروهی برآنند که مراد از فتح در اين آیه، فتح مکه است که خداوند متعال آن را قبل از فرارسیدن موعدهش به طريق بشارت به پيامبر ص و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، براي دلالت معني بر تحقق حتمي آن در آينده می باشد، گویی اين فتح چنان مسلم است که در حکم يك امر به واقعیت پیوسته می باشد.

لِيَغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٢)

«تا خدا بر تو بيامرزد» يعني: اي پيامبر ص! اين فتح را از آن رو براي میسر گردانيديم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدايتت به سوي راه راست و پيروزي و غلبه اي که در آن عزت و شوکتت نهفته می باشد، آمرزش نیز براي جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیه، يا فتح مکه را بر تو آسان و هموار کرديم و تو را بر دشمنت

پیروز گردانیدیم تا هدفمندیهای عاجل و بلندمدت، یعنی عزت دارین را همه با هم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزم؛ **«آنچه را که گذشته از گناه تو»** قبل از فتح **«و آنچه که مانده است»** بعد از آن. به قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالتت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزم. و از آنجا که انبیا^ﷺ از گناهان کبیره و صغیره معصوم اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا^ﷺ خلاف اولی می باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: **«حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، گناهان مقربان است»**.

«و تا نعمت خود را بر تو تمام گرداند» یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان بر تو تمام گردانیم. یامعنی این است: تا نعمت خود را بر تو تمام گردانیم با فتح مکه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیه زمینه ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکه نعمت به اتمام رسید **«و تا تو را هدایت کند»** یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت قدم و استوار گردانیم **«به راهی راست»** که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و اقامه شعایر آن می باشد.

انس[ؓ] در بیان سبب نزول می گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم ص فرمودند: **«همانا**

بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه آنچه که بر روی زمین است، دوست‌داشتنی‌تر می‌باشد». سپس آن را بر اصحاب^{۱۲} قرائت نمودند. اصحاب^{۱۳} گفتند: مبارک و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینک خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می‌کند اما ما نمی‌دانیم که باما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیه: **(لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) تا (فَوْزًا عَظِيمًا)** «آیه / ۵» نازل شد.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه^{۱۴} آمده است که فرمود: رسول خدا ص بسیار نماز می‌گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عزوجل گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا : آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (۳)

«و تا خدا تو را به نصرتی قوی» یعنی: به پیروزی‌ای برتر که هیچ ذلتی در پی نداشته باشد «نصرت دهد» و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیه مفهوم سیادت و حاکمیت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن - به تعبیر جدید - محقق شد، رسول اکرم ص در جنب نبوت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوره را

به رسمیت شناخته و به حاکمیت و استقلال آن اعتراف نمودند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (٤)

«او» تعالی «است آن کس که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد» در نتیجه، آنان به حکم خدا و رسولش در تن دادن به صلح حدیبیه گردن نهادند و قلبهایشان بر آن آرامش یافت «تا ایمانی برایمانشان بیفزایند» یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به نام «بالا بردن روحیه معنوی لشکر» تعبیر میشود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیله عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان میافزاید چنانکه ابن عباس ؓ میگوید: «اولین چیزی که رسول اکرم ص به مؤمنان آوردند، عقیده توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند ایمان آوردند آن گاه به ترتیب: نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد». «و لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است» یعنی: لشکرهای حسی، لشکرهای معنوی و لشکرهای غیبی - اعم از فرشتگان، انسیان، جنیان، شیاطین و فرود آوردن آرامش روحی بر مؤمنان - همه از آن خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، میپردازد و سامان میدهد «و خدا همواره دانای حکیم است» داناست به مصالح

خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵)

«تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورد و در آن جاویدان بدارد» تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سر زدن شر و بدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان - اعم از زن و مرد به باغهای بهشتی - بر آن مترتب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آنکه اغلب آیاتی که خطاب آنها متوجه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمه آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آنکه زنان نیز با آنها در آن خطاب شریک‌اند اما خدای عزوجل باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ‌گونه شبهه‌ای پدید نیاید «و» نیز خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که «از آنان سیئاتشان را بزداید» یعنی:

گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیله آن ایشان را عذاب نکند «و این» وعده وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیئاتشان؛ «نزد خدا» و در حکم وی «رستگاری بزرگی است». در حدیث شریف به روایت جابرؓ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «لا یدخل النار أحد بايع تحت الشجرة: احدي از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده اند، به آتش دوزخ وارد نمی شوند».

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (٦)

«و تا» خداوند با آرامش و فتحي که نصیب مؤمنان می کند؛ «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهده غلبه و ظهور کلمه اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنم روبرو می گردند؛ همان منافقان و مشرکانی «که به خدا گمان بد بردند» و آن این گمانشان بود که رسول اکرم ص مغلوب می شوند و کلمه کفر بر کلمه اسلام برتری می یابد «گردش بد روزگار بر آنان باد» یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می پنداشتند و انتظار می بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی کند. دایره: در اصل خط دایره وی ای است که به مرکز يك چیز محیط

است، سپس در بیان حادثه‌ای به عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطه دایره بر مرکز خود، محیط می‌باشد. لذا به‌کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید «و خدا بر آنان خشم نموده و لعنتشان کرده» یعنی: خداوند منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور و طرد کرده است «و دوزخ را برایشان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است» دوزخ.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)

«و سپاهیان آسمان و زمین از آن خداست» اعم از فرشتگان، انس، جن، شیاطین و غیر آنها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیله آن سرکوب می‌کند «و خدا غالب است» در فرمانروایی خویش «حکیم» است در صنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیات دوبار از سپاهیان نام برد؛ بار اول در معرض تأیید مؤمنان و این‌بار در معرض بیان قدرت و سلطه خویش بر کافران.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸)

ای پیامبر ص! «همانا ما تو را گواه فرستادیم» که بر ابلاغ رسالت به امتت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: (وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا): (و تا پیامبر بر شما گواه باشد) «بقره/۱۴۳» «و» فرستادیم تو را «بشارت‌دهنده» به بهشت

برای مطیعان «و بیم‌دهنده» از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: «تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید» ای مردم «و تا او را نصرت دهید و بزرگ شمارید» یعنی: تا پیامبر ص را گرامی بدانید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وتعزروه وتوقروه) به خداوند ابر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ص را نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید». «و تا او را» یعنی: خدای عزوجل را «بامدادان و شامگاهان» در اول و آخر روز «تسبیح گوید» با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰)

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند» مراد بیعه‌الرضوان در حدیبیه است. حدیبیه قریه کوچکی است که از مکه در حد یک منزل راه فاصله داشته و در داخل حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ص در زیر درختی بیعت کردند که تا سرحد مرگ با دشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفاد هر دو قول در نهایت یکی است. البته این روایت جابر بن عبد الله^ت

جامع هر دو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ص در زیر درخت بر مرگ و بر این‌که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جدب‌نقیس هیچ کس از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود...». «آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ **«جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند»** زیرا ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای عزجل می‌فروشنند و از آنجا که هدفشان از بیعت با پیامبر ص همانا بیعت با خداوند است پس **«دست خدا بالای دستهایشان است»** یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ص، در واقع عقد میثاق با خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعتشان آگاه است و ایشان را در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان برای اوست. تعبیر (یدالله: دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (ید الله) به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام منزّه است. اما سلف صالح به وجود دست برای خداوند عقیده دارند ولی نه مانند دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

«پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند» لذا زیان بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند **«و هر که بر آنچه با خدا بر آن عهد بسته، وفا کند»** یعنی: هر که در وفاداری به عهد خود با خداوند به بیعت با پیامبرش پایداری ورزد **«به زودی خدا**

پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» و آن بهشت است.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)

«برجای ماندگان اعرابی» که از جهاد تن زدند؛ «به زودی به تو خواهند گفت» بعد از بازگشتت از حدیبیه که: «اموال و کسانمان ما را گرفتار کردند» یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آنها بپردازد و جانشین ما بر آنان باشد «برای ما آموزش بخواه» تا خداوند اوست و اوستمان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق نداشته است، بر ما بیامرزد. «چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند» که این همان شیوه کار منافقان است «بگو: اگر خدا در حق شما زیانی بخواهد» یعنی: بخواهد تا زیانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد «یا در حق شما سودی» یعنی: پیروزی و غنیمتی را «بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد» یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلم است که هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند در حق شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و

هرچند در برابر ما منافقت کنید اما او به راز دل‌هایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه‌نشینان جهادگریزی از قبایل اسلم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت ص در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموالشان را پیش کشیدند اما عامل اصلی بازپس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود.

به‌قولی: تخلف آنان، در هنگام سفر پیامبر ص به سوی مکه در سال فتح آن بود، بعد از آن‌که آن حضرت ص اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند «**بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است**» یعنی: تخلف شما بادیه‌نشینان از همراهی با پیامبر ص، به خاطر عاملی نیست که پنداشته‌اید بلکه خداوند از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علت تخلف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزه واقعی، همانا وجود شك و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید:

بَيْنَ ظَنَّتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲)

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ «بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت» یعنی: بلکه واقعیت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه‌کن می‌کند، در نتیجه، احادی از آنان به سوی خانواده خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افکنید «و این پندار در دل‌هایتان نمودی خوش یافت» یعنی: شیطان این پندار را در دل‌های شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید «و گمان بد کردید» در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد «و مردمی هلاک شده گشتید» نزد خداوند؛ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیت.

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳)

«و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بدانند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم» یعنی: هر کس بسان این واپس‌ماندگان متخلف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» پس در آنها هرگونه که بخواهد، تصرف می‌کند و او به احادی از خلقش نیازی

ندارد زیرا خلق همگی ملک اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند «هر که را بخواهد» بیامرزد؛ «می‌آمرزد و هر که را بخواهد» عذاب کند؛ «عذاب می‌کند» زیرا هیچ کاری بر حق تعالی واجب نیست «و خدا آمرزگار مهربان است» یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هر کس از بندگان را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سبقت رحمتی غضبی: رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لَتَأْخُذُوا ذُرُونًا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٥)

«چون به قصد گرفتن غنائم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت» یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصرف خود درآورید، به زودی جهادگريزان عقبگرا و متخلف از غزوه حدیبیه، خواهند گفت: «بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم» و با شما در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا آنها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنائم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ص و همراهانشان در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری از حدیبیه بازگشتند، خدای عزوجل فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنائم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیه حاضر بودند. پس رسول خدا ص بقیه ماه ذی‌الحجه و اوایل ماه محرم را در مدینه باقی ماندند

آن‌گاه با همانان که در حدیبیه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این گروه واپس مانده متخلف به رسول اکرم ص و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

«می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند» مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعده الهی برای اهل حدیبیه بود که غنایم خیبر مخصوصاً از آن ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیه، هیچ کس را با خود به خیبر نبرد **«بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش درباره شما چنین فرموده»** یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصاً از آن حاضران در حدیبیه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند **«پس به زودی خواهند گفت»** منافقان در هنگام شنیدن این سخن: **«نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید»** یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیت این است که جز رشک و حسد چیز دیگری شما را از اجازه دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. **«چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند»** یعنی: واقعیت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به

کار دنیا و بهره‌های آن است اما این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند باشد و نیت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آنها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ آبَائِهِمْ لِيَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا يُؤْتِيهِم مِّنْ اللَّهِ مِنْ فَضْلٍ لَّيْسَ لَهُمْ جُنَادٍ مَّا دَامُوا يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُوقِنُونَ ﴿١٦﴾

«به برجای ماندگان اعرابی بگو» حق تعالی این وصف را برایشان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلف و واپسمانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیه تخلف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: «به‌زودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد» مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری با آنان در حنین روبرو شد. ولی زهري می‌گوید: مراد از آنان؛ قبيله بني‌حنيفه از اهالي يمامه، يعني قوم مسلميه كذابانند كه جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبكر صديق رخ داد. يا مراد از آنان: امپراطوريهاي فارس و روم‌اند كه جنگ با آنان نيز در عهد خلافت ابوبكر و عمر رضي الله عنهما روي داد. زهري در روايت ديگري مي‌گويد: بلكه آن قوم سخت ستيزنده هنوز نيامده‌اند چنان كه حديث شريف ذيل گوياي اين امر است: «قيامت بر پا نمي‌شود تا شما با قومي ن‌جنگيد كه داراي چشمان

ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی
چهره‌هایشان سپرهای چکش خورده‌ای است». اما
سفیان می‌گوید: «آنان ترکها هستند». اما
ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلم است، این
است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین
آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت
پیکار جو و رزم آور روبرو خواهید شد **«که
با آنان بجنگید یا مسلمان شوند»** یعنی:
فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب
وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با
مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت سومی در
کار نیست. البته این حکم ناظر بر کفاری
است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود
این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که
مراد از این قوم قوی‌پنجه، مشرکان عرب و
مرتدانشان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت
سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است،
در مورد غیر اعراب مشروع شد اما در مورد
اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه
بیشتر از آن. و اکثر مفسران نیز بر این
نظرند. **«پس اگر فرمان برید، خدا به شما
پاداشی نیک می‌بخشد»** که عبارت از غنیمت در
دنیا و بهشت در آخرت است **«و اگر روی
بگردانید»** از جنگ و جهاد **«چنان‌که پیش از
این هم پشت کردید»** در حدیبیه **«شما را به
عذابی دردناک عذاب می‌کند»** با کشتن، اسارت
و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت،
به سبب دو چندان بودن جرمتان. نسفی
می‌گوید: «این آیه بر صحت خلافت شیخین دلالت
دارد زیرا به کسانی که از دعوت آنها
فرمان می‌برند، وعده پاداش داده شده است».

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (١٧)

«بر نابینا حرجی نیست» یعنی: ترک جهاد از سوی وی، هیچ ایراد و گناهی برای وی به دنبال ندارد «و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست» یعنی: بر گروهی که به این عذرها معذورند، هیچ گناه و ایرادی در تخلف از جهاد نیست، به علت این که آنان توان این کار را ندارند. نص قرآنی بر این سه صنف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوت است، یا به سبب وجود اخلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معنا به این دو مورد قیاس میشوند. خاطرنشان میشود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً اینگونه ضبط و حصر کرده اند: مانع جهاد یا عجز حسی است یا عجز حکمی؛ از نمونه های عجز حسی: خردسالی، دیوانگی، زن بودن، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ افزار است و از نمونه های عجز حکمی: بردگی، مدیونیت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است. البته عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته میشود ولی در جهاد فرض عین، عجز حکمی عذر شمرده نمیشود. «و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد» در آنچه که بدان امر یا نهی شده است «وی را در باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی

دردناك معذبش مي‌دارد» در دنيا با خواري و ذلت و در آخرت با آتش دوزخ.

ابن عباسك در بيان سبب نزول مي‌گويد: چون آيه **(وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ...)** نازل شد، بيماران و اشخاص زمين‌گير گفتند: يا رسول‌الله! تكليف ما چه مي‌شود؟ پس اين آيه نازل شد.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (١٨)

«به راستي خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بيعت مي‌کردند، از آنان خشنود شد» يعني: خداوند در هنگام «بيعه الرضوان» که در حديبيه انجام‌گرفت، از ايشان راضي شد. شايان ذکر است؛ بيعت آنها در اين مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان مي‌شود که داستان بيعت در کتابهاي حديث و سيرت به تفصيل آمده است. چنان‌که مفسران در بيان سبب نزول اين آيه از سلمه بن اکوع روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایي که ما به خواب چاشتگاه (قيلولة) رفته بوديم، ناگهان منادي رسول اکرم ص ندا در داد که ايها الناس! روح القدس (جبرئيل) فرود آمد، بيعت کنيد! بيعت کنيد! پس نزد ايشان رفتيم و درحالي که ايشان در زیر درخت طلح (آکاسيا) بودند، با ايشان بيعت کرديم و آن حضرت ص با زدن يك دست خويش بر دست ديگر خود، از جاي عثمان ت که او را نزد قریش فرستاده بودند، بيعت کردند. در اين اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو اي

فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم ص فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی‌کند». آن‌گاه این آیه نازل شد. ابن‌ابی‌شبهه از نافع روایت کرده است که گفت: «به عمرؓ در دوران خلافتش خبر رسید که کسانی از مردم به زیارت همان درختی که در زیر آن با رسول اکرم ص بیعت انجام گرفت، می‌روند پس عمرؓ دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمینه انحراف و شرك برچیده شود.

آری! خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند - خشنود شد «و آنچه را در دل‌هایشان بود» از صدق و وفا «باز شناخت و آن‌گاه بر آنان سکینه را نازل کرد» سکینه: آرامش و اطمینان روحی است «و فتح نزدیکی به آنان پاداش داد» که همانا فتح خیبر در هنگام بازگشتشان از حدیبیه و به قولی: فتح مکه است. خیبر منطقه سرسبزی در (۱۶۰) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر ص، محل سکونت یهودیان بود و در سال (۷) هجری قمری پس از (۶) هفته محاصره از سوی پیامبر ص و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

«و نیز غنیمت‌های بسیاری خواهند گرفت» که هم غنایم خیبر و هم غنایم دیگر پس از آن

در فتوحات دیگر را شامل می‌شود «و خداوند عزیز است» و مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در آنچه که حکم می‌کند.

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٢٠)

«و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت» در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای عزوجل بر مؤمنان تا روز قیامت میسر خواهد کرد و در اوقات مقدر به آن نایل خواهند شد «و این را» یعنی: غنایم خیبر را «برای شما پیش انداخت» شایان ذکر است که خیبر دارای باغها، نخلستانها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ص آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم دادند «و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت» یعنی: خداوند دستهای اهالی خیبر و یاران و همپیمانانشان - چون عینه بن‌حصن فزاری، عوف بن‌مالک نضری و همراهانشان - را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصره خیبر از سوی رسول اکرم ص، آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند «و تا این امر» یعنی: تا فتح خیبر «برای مؤمنان نشانه‌ای باشد» در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای عزوجل پی برده و صدق و راستی رسول اکرم ص را در تمام وعده‌هایی که به آنان می‌دهد، دریابند «و تا شما را به راهی راست هدایت کند» یعنی: تا حق تعالی با

این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)
«و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آنها دست نیافته‌اید» و اگر توفیق خدای عزوجل نباشد، ممکن هم نیست که به آنها دست یابید. ابن‌عباس و مجاهد می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت». به‌قولی: مراد از آن فتح مکه است. به‌قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنائم فارس و روم است «ولی خدا بر آنها نیک احاطه دارد» یعنی: خداوند آنها را برای شما احاطه کرده است تا آنها را فتح کرده و تحت تصرف خویش در آورید. پس هرچند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آنها نخواهد رفت زیرا خداوند با این امر که آن مناطق در آینده از آن مسلمانان باشد، حکم کرده است «و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست» او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معین و زمان خاصی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

وَلَوْ فَاتَكُمْ الدِّينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)
«و اگر کافران» قریش در حدیبیه «به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد» و شکست خواهند خورد «و دیگر ولی‌ی

نخواهند یافت» که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید «و نه نصرت دهنده ای» خواهند یافت که علیه شما یاوریشان نموده و نصرتشان دهد.

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)

«این سنت الله است» یعنی: این حکم خدا و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش میباشد؛ «که از پیش همین بوده» یعنی: این حکم و این سنت، پیش از این نیز جاری بوده است «و در سنت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت» بلکه این سنتش مستمر و پایدار است.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴)

«و اوست همان کسی که در دل مکه - پس از آنکه شما را بر آنان مسلط ساخت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید» یعنی: خداوند متعال دستهای مشرکان را از مسلمانان و دستهای مسلمانان را از مشرکان بازداشت آنگاه که آمدند تا رسول اکرم ص و همراهانشان را در حدیبیه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آنها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکه» نیز همین واقعه حدیبیه است زیرا در بیان سبب نزول روایت شده است: هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم ص و یارانشان فرود

آمده و میخواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ص دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ص آنها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ص بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ص آنها را آزاد کردند. «و خدا به آنچه می‌کنید، همواره بیناست» و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ
 وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْنَتُكُمْ مِنْهُمْ
 مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا
 مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (٢٥)

«آنها» یعنی: کفار مکه «کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند» و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید «و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محل قربانگاش برسد» که عبارت از سرزمین منی یا خود مکه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می‌شود. هدی: حیوانی است که به مکه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول

اکرم ص و مسلمانان در حدیبیه، هفتاد شتر بود. پس خدای سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند - یعنی در حدیبیه - ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند **«و اگر مردان و زنان با ایمانی نبودند»** یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکه نبودند **«که آنها را نمی‌دانید»** یعنی: آنها را نمی‌شناسید. به قولی معنی این است: نمی‌دانید که آنها مؤمن‌اند **«که»** در آن صورت؛ **«ندانسته پایمالشان کنید»** با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکه را به زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفاره لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همکیشان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرموده حق تعالی: **«پس به شما معره‌ای»** یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفاره‌ای **«از آنان بدون علم»** یعنی: به طور ندانسته **«برسد»** به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتماً مشرکان می‌گفتند که: **«مسلمانان، همکیشان خود را به قتل رسانده‌اند»**. پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند در حدیبیه به

شما اذن قتال و فرمان حمله به مکه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی بر آنان فرود آید. «**تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش در آورد**» یعنی: لیکن حق تعالی دستهای شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هر کس از بندگان خویش را که بخواهد، در رحمت خویش در آورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکه به سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پادشاهایشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکه رهایی‌شان بخشید «**اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت می‌کردیم**» یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکه، از کفار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را - با کشتنشان به دست شما در حدیبیه - عذاب می‌کردیم.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ابوجعفر حبیب بن سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ص می‌جنگیدم و در آخر روز در حال مسلمانی در صف مسلمانان با دشمنانشان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد».

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٢٦)

«آن‌گاه که کافران در دل‌های خود حمیت - آن هم حمیت جاهلیت - ورزیدند» زیرا کافران

مکه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواسته ما به مکه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصب و غیرت و حمیت؛ همانا حمیت جاهلیت است که به دل‌هایشان درآمده است. **«پس خدا آرامش»** و طمأنینه و وقار **«خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فروفرستاد»** از آنجا که بر ایشان آن حمیت و غیرت جاهلانه‌ای را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جاده رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت **«و آنان را پایبند کلمه تقوی گردانید»** که عبارت از: کلمه طیبه **«لا اله الا الله محمد رسول الله»** است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانه کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند **«و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند»** یعنی: مؤمنان از کفار به کلمه تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفار، از این روی این شایستگی را از خود در حدیبیه نشان دادند **«و خدا همواره بر هر چیزی دانا است»** لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

**لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ
مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ
فَتْحًا قَرِيبًا (٢٧)**

مفسران در بیان سبب نزول این آیه می‌گویند: خدای سبحان به خواب پیامبرش در مدینه - پیش از آن‌که به سوی حدیبیه بیرون روند - چنین نمایاند که ایشان و اصحابشان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول خدا ص این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیه مشرکان ایشان را از داخل شدن به مکه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سر تراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجد الحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: **«به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید که شما بدون شك وارد مسجد الحرام خواهید شد»** یعنی: در سال آینده **«ان شاء الله»** معلق ساختن این وعده به مشیت خداوند است، به منظور تعلیم دادن این ادب به بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: **«خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان شاء الله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش - که به وقوع قطعی آنها علم ندارند - استثنا کرده و امور را به مشیت حق تعالی مشروط گردانند»**. به قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ص در

حدیبیه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجد الحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «ان شاء الله» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجد الحرام وارد می‌شوید؛ «در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را» یعنی: در حالی‌که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما سر تراشیده و بعضی سر کوتاه کرده‌اید. خاطر نشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه نمودن سر در مناسک حج و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سرتراشیدن اولی است چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سر تراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ص فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ص - در نوبت سوم یا چهارم - فرمودند: و رحم کند بر کوتاه‌کنندگان».

«بی‌آن‌که بیمی داشته باشید» یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزندی نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول

اکرم ص در سال بعد - یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجری - تحقق پیدا کرد و آن حضرت ص برای انجام دادن عمره قضایی، از ذی الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات هدایی) را نیز بردند و تلبیه گویان با یاران شان به مکه وارد شدند «خدا آنچه را که شما نمی دانستید» از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجد الحرام؛ «دانست پس پیش از این» یعنی: پیش از دخولتان به حرم «فتحی نزدیک را برای شما قرار داد» که همانا فتح خیبر و دستیابی تان به غنائم و اموال بسیار است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)

«اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد» پس پیامبر ما هدایت را به شما آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد «و» اوست کسی که پیامبر خود ص را با «دین حق» فرستاد که اسلام است «تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند» یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروز گرداند. به حمدالله که این امر محقق نیز شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید «و الله به عنوان اظهارکننده حق» و پیروز کننده آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است «کفایت می کند» آری! وعده او در مورد پیروزی مسلمین تحقق یافتنی است چنان که تحقق یافت و دین خدا نه فقط

در جزیره العرب بلکه در کمتر از نیم قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطره آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطرنشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمه قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معموره زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (٢٩)**

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند»
به قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیه اند.
به قولی دیگر: مراد تمام یاران ایشان و همه مؤمنانند، آری! اینان «بر کافران سختگیر»
و درشتخوی اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است «و با همدیگر مهربانند» یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، باعطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن اند.
چنان که در حدیث شریف آمده است: «مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفتشان با همدیگر، همانند جسم است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفار به حدی بود که

ایشان از این امر که جامه‌شان به جامه کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدن‌هایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم که مصافحه به اتفاق فقها جایز است اما فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یکدیگر، اتفاق نظر ندارند و ابوحنیفه، معانقه و بوسیدن را - هرچند بوسه زدن بر دست باشد - مکروه دانسته است.

«آنان را» یعنی: مؤمنان را «در» غالب اوقات **«در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند»** یعنی: آنها ثواب و رضای پروردگار را برای خود می‌طلبند **«علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است»** به قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلی است و این نشانه ممیزه ایشان می‌باشد. سدی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نمازگزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در حدیث شریف موقوف از جابر^۲ نیز روایت شده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبتی است در دل‌های مردم». امیرالمؤمنین عثمان^۳ فرمود: «هیچ

کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر اینکه خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمر بن خطاب^ت می‌فرماید: «من أصلح سریرته، أصلح الله تعالی علانیته: هر کس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند».

«این مثل ایشان است در تورات» یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند **«و مثل ایشان در انجیل»** یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: **«چون کشته‌ای است که جوانه خود را بر آورد»** شطاً: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنه گیاه یا درخت می‌روید **«و آن را نیرومند ساخت»** یعنی: آن درخت یا کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورسته خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای خویش بهره می‌برند **«تا آن را ستبر کرد»** یعنی: این جوانه بعد از آن‌که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید **«و بر ساقه‌های خود بایستد»** یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند **«و دهقانان را شاد و شگفتزده کند»** یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزان را به اعجاب

و شادي و شگفتي وامي دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم فریب است.

البته این مثلي است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ص در انجیل زده است و مراد از این مثل این است که: اصحاب رسول اکرم ص در ابتدای امر اندک و ضعیفاند، سپس روزبه روز بر شمارشان افزوده میشود و نیرومند میگردند، همچون زرع که جوانه های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی تر میگردد تا آنکه سرانجام ساقه آن ستبر و استوار میشود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند میشود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می ایستد و همانند آنان میشود.

«تا کافران را به سبب دیدنشان به خشم در اندازد» یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند میگرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند **«خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است»** یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را بیامرزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با وارد نمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم ترین منت است. البته این مثل، شامل صحابه رسول اکرم ص و همه کسانی از افواج

ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوهریره τ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده، لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً، ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه: اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانۀ یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است». البته احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در نهی از تعرض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه‌ی همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبران ﷺ هستند.

برخی از علما درباره اختلافات و جنگ‌هایی که بعد از خلافت حضرت عثمان τ در میان صحابه ﷺ رخ داد، گفته‌اند: «اینها خون‌هایی است که خداوند متعال دست‌های ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبان‌هایمان را نیز به آن نمی‌آلاییم و آنچه که در میان اصحاب ﷺ روی داده، همانند واقعه‌ای است که در میان یوسف ؑ و برادرانش روی داد».

(سوره حجرات)

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ص را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی‌الله عنهن صدا می‌کردند. این سوره، سوره «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج بار به‌وصف ایمان مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

- ۱- اطاعت خدای عزوجل و رسولش.
 - ۲- تعظیم و بزرگداشت پیامبر ص.
 - ۳- کسب اطمینان و تحقیق در باره اخباری که نقل می‌شود.
 - ۴- تحریم اهانت و تمسخر به مردم.
 - ۵- تحریم تجسس، غیبت و سوءظن.
- خاطرنشان می‌شود: مجموعه آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحه اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجوید» یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و

درباره آن تصمیم نگیرید، درحضور پیامبر ص نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی نگویید «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «بی‌گمان خدا شنواست» هر امر شنیدنی‌ای را «دانااست» به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ‌کاری از کارها - اعم از قول یا فعل - بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیه کریمه ترتیب منابع اجتهاد را نیز در بر می‌گیرد که اولین آن کتاب و پس از آن سنت است چنان که در حدیث شریف به روایت ائمه حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ص معاذ بن جبل را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوندأ. فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوندأ نیافتی؟» گفت: به سنت رسول خدا ص حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟» گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ص به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: **الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله**: ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ، رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنت و در آخرین مرتبه و مرحله قرار داد و اگر او رأی خویش را بر آنها مقدم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاري و غير وي در بيان سبب نزول اين آيه تا آيه **(وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا...)** «آيه/۵» از عبدالله بن زبيرك روايت کرده اند که فرمود: قافله اي از قبيله بني تميم به محضر رسول خدا ص آمدند. ابوبکر صديقؓ به آن حضرت ص پيشهاد کرد و گفت: يا رسول الله! قعقاع بن معبد را بر آنان امير گردانيد. و عمرؓ گفت: نه بلکه اقرع بن حابسؓ را بر آنان امير گردانيد. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح اين پيشهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولي عمرؓ گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس با هم جد کردند تا بدانجا که صدای آنها بلند شد. همان بود که اين سوره نازل گرديد. البته در سبب نزول آن روايات ديگري نيز آمده است که به برخی از آنها در خلال آیات بعد اشاره کرده ایم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲)

سپس خداوند متعال ادب گفتاري اي را بيان نموده و مي فرمايد: «اي کسانی که ايمان آورده ايد! صداهايتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنيد» زیرا اين کار، بر قلت ادب و حيا و ترك احترام دلالت مي کند و در مقابل؛ فرود آوردن صدا و بلند نکردن آن؛ نشانه تعظيم، بزرگداشت و حرمت نهادن است «و همچنان که بعضي از شما با بعضي ديگر بلند سخن مي گوييد، با او به صدای بلند سخن نگويد» يعني: صداهايتان را در سخن

گفتن با پیامبر ص پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویید و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به قولی مراد این است: در خطاب با پیامبر ص نگویید: ای محمد! و ای احمد! ولی بگویید: ای نبی خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرم ص نیز همچون بلند کردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرت ص برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی‌آن‌که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش ص نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به‌خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ص نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ص، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ص به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه درباره ثابت‌بن‌قیس نازل شد که گوشه‌هایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ص نیز

سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَتَكَلَّمَ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَلْقَى لَهَا بِأَلًا، يَكْتُبُ لَهَا بِهَا الْجَنَّةَ وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَتَكَلَّمَ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَلْقَى لَهَا بِأَلًا، يَهْوِي بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: هَمَانَا شَخْصٌ بِهِ كَلِمَةٌ مِنْهُ أَيْ مِنْ مَوْجِبَاتِ خَشْنُودِي خَدَاوْنِدِ مَتَعَالَى سَخْنُ كَقَوْلِهِ وَبِهِ أَنَّ أَهْمِيَّتِي نَمِي دَهْدُ فِي حَالِي كَمَا فِي بَرَابَرِ أَنَّ كَلِمَةً، بِهَيْسَتْ بَرَايْشِ نَوَشْتَه مِي شُودُ وَ هَمَانَا شَخْصٌ بِهِ كَلِمَةٌ مِنْهُ أَيْ مِنْ مَوْجِبَاتِ خَشْمِ خَدَاوْنِدِ مَتَعَالَى سَخْنُ مِي كَوِيْدُ وَ بِهِ أَنَّ أَهْمِيَّتِي نَمِي دَهْدُ فِي حَالِي كَمَا فِي سَبَبِ أَنَّ - مِنْ مَسَافَتِي كَمَا فِي دَوْرَتَرِ مِنْ أَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ اسْت - بِهِ دَوْرُخِ أَفْكَنْدَه مِي شُودُ».

**إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (٣)**

«بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صداهایشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا امتحان کرده است» یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را برای تقوی صاف و صیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست و ردی وغشدار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم ص دانسته و صداهای خود را نزد وی به انگیزه فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند

دل‌هایشان را از هر زنگار و پلییدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمرؓ نوشته شد: یا امیر المؤمنین! شخصی است که نه اشت‌های معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمرؓ در پاسخ نوشت: کسانی‌که اشت‌های معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است.»

«آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه از محمد بن ثابت بن قیس روایت کرده است که گفت: چون آیه (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...) نازل شد، پدرم ثابت بن قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم بن عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می‌ترسم که درباره من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلند آواز و بانگ‌برآور! پس این خبر به رسول اکرم ص رسید و ایشان او را فراخوانده و به او فرمودند: أما ترضي أن تعيش حميداً وتقتل شهيداً وتدخل الجنة؟ آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید گشته شوی و به بهشت درآیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم ص بلند نمی‌کنم. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن عباسؓ، این آیه درباره ابوبکر صدیقؓ نازل شد که بعد از نزول آیه دوم از

این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم ص جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می‌گوید، سخن نزنند. قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: «حرمت رسول خدا ص در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می‌شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البته خداوند متعال در آیه: **(وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)** «اعراف / ۲۰۴» بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمانها توجه داده است زیرا سخن رسول وی ص نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی‌ای که مستثنا می‌باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

«بی‌گمان کسانی که تو را از پشت حجره‌های مسکونیات به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند» چرا که جهل و نادانی بر آنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تندمزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و باوقار می‌بودند، باید در برابر مقام نبوت ص ادب نیکو را رعایت می‌کردند. در بیان سبب نزول به روایت محمد بن اسحاق آمده است: آیه کریمه

در باره مردم درشتخوي و احمقي از قبيله بني تميم نازل شد كه رسول اكرم ص را از بيرون حجره هاي همسرانشان صدا مي كردند تا در برابر آن حضرت ص خودنمايي كنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٥)

سپس حق تعالي آن مؤمنان را به ادب نيكو در اين رابطه، ارشاد نموده و مي فرمايد: «و اگر آنان صبر مي كردند تا برآنان در آيي، مسلما براي شان بهتر» و به صلاح حالشان نزديكتر «بود» هم در دين و هم در دنيايشان زيرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ص در اين باب مورد عنايت قرار گرفته و خاطر شريف ايشان رعايت مي شد و به تعظيم، احترام و بزرگداشتي كه آن حضرت ص سزاوار آنند، عمل مي شد. يادآور مي شويم كه رسول اكرم ص از مردم كناره نمي گرفتند و در خانه خويش نمي ماندند مگر در اوقاتي كه به مهمات و ضروريات خويش مشغول مي بودند. پس بر هم زدن آرامش ايشان در اين اوقات، بي ادبي محض بود «و خدا آمرزگار مهربان است» لذا چنين كساني را به سبب بي ادبي و کوتاهي اي كه از آنان سر زده است، مؤاخذه نمي كند و فقط به نصيحت و سرزنش آنان بسنده مي نمايد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصَابُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (٦)

«اي كساني كه ايمان آورده ايد! اگر فرد فاسقي» فاسق: فاجر و بدكاري است كه از دروغ گفتن پروايي ندارد و از حدود شرع

بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی «برایتان خبری آورد» که موجب رساندن ضرر به طرف سومی می‌گردید «پس نیک تحقیق کنید» و بررسی و تأمل نمایید. البته از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم‌گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. «مبادا ندانسته به گروهی آسیب برسانید» یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأملتان در برابر آن خبر رسیده، به‌منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی برخلاف استحقاقشان زیانی برسانید؛ «آنگاه به خاطر آنچه کرده‌اید» از زیان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ «پشیمان شوید» و از انجام آن، در غم و نگرانی و پریشانی فروروید.

بسیاری از مفسران در بیان سبب نزول آیه‌کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی‌معیط نازل شد زیرا رسول اکرم ص و ی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیله بنی‌مصطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیله بنی‌مصطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سویش فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ص بازگشت و به ایشان گفت: قبیله بنی‌مصطلق تصمیم داشتند که مرا بکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ص تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنايي که ایشان در تدارك و ترتیب مقدمات اجرای این تصمیم

بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیله بنی‌مصطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول‌الله! به ما خبر رسید که فرستاده شما نزد ما آمده است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرمی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. اما رسول اکرم ص آنان را متهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا اینکه مردی را به سویی شما می‌فرستم که نزد من همچون خود من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانه علیؓ زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به قولی: رسول خدا ص بعد از آن واقعه، خالد بن ولیدؓ را به سویی آنان فرستادند پس خالد ایشان را در حال اذان گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجد) نیز می‌گزارند. آنان زکاتهای خویش را به خالد تسلیم کردند و او بازگشت.

هرچند آیه کریمه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترك اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری می‌گوید: «هرچند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله

والعجلة من الشيطان: تأنى و درنگ کردن از خداوندأ و عجله و شتاب از شیطان است». همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که: خبر يك تن به شرطي که عادل باشد، حجت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضي بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است اما در نزد احناف، حکم وي نافذ می‌شود. علما می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقي والي بود پس آن بخش از احکام وي که موافق حق است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حق است، مردود می‌باشد ولي حکمي که وي آن را امضا کرده و گذرانده است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقي فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علما خلافي نیست پس به سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولي در صورتی که با سخن آن فاسق، حقی برای غیر تعلق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقي که رأي و اندیشه غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در رد خبر وي در میان علما هیچ خلافي نیست. و فاسقي که نظر و اندیشه خود را تأویل می‌کند - مانند «جبریه» و «قدریه» که به طور آشکار مبتدع‌اند - و میان علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعي: شهادت و روایت آنان را - مجموعاً - رد می‌کند اما جمهور فقها و

محدثان، هم شهادت و هم روایتشان را می‌پذیرند.

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (٧)

«و بدانید که رسول خدا در میان شماست» پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی‌اساس سخن نگوئید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی‌آنکه در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در دایره شتاب نوزید «اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقت درمی‌افتید» یعنی: اگر رسول خدا ص در بسیاری از اخباری که به او می‌رسانید و در بسیاری از مشورتهای ناصوابی که به او می‌دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقت می‌افتید. عنت: رنج، مشقت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ص قبل از آنکه حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می‌پردازید، اطاعت نمی‌کند و به تصمیم‌گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده است، قبل از آنکه در آن امر اندیشه و تأمل کند، شتاب نمی‌ورزد. «لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید» یعنی: آن را دوست‌داشته‌ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته‌ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی‌زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آنها را

فرومي‌گذاريد «و آن را در دلهاي شما
بياراست» يعني: حق تعالي به توفيق خويش،
ايمان را در دلهايتان نيكو و زيبا جلوه
داد «و كفر و فسق و عصيان را در نظرتان
ناخوشايند» و ناپسند و زشت «گردانيد پس
اينانند كه راشدان هستند» و خداوند ايمان
را به رشد و هدايت رهنمون ساخته است.
رشد: استقامت بر راه حق به همراه سرسختي،
پايداري و استواري بر آن است.

شايان ذكر است كه رسول اكرم ص هميشه در
دعايشان به مضمون اين آيه دعا مي‌كردند
چنان كه در حديث شريف به روايت احمد و
نسائي آمده است: چون در روز احد مشركان به
سوي مكه بازگشتند، رسول اكرم ص خطاب به
يارانشان فرمودند: «برابر بايستيد تا
براي پروردگار عزوجل خويش ثنا گويم. پس
اصحاب پشت سر ايشان صف كشيدند و رسول
اكرم ص چنين دعا كردند: اللهم لك الحمد
كله، اللهم لا قابض لما بسطت ولا باسط لما
قبضت ولا هادي لمن أضللت ولا مضل لمن هديت
ولا معطي لما منعت ولا مانع لما أعطيت ولا
مقرب لما باعدت ولا مباعد لما قربت، اللهم
ابسط علينا من بركاتك ورحمتك وفضلك
ورزقك، اللهم إني أسألك النعيم المقيم
الذي لا يحول ولا يزول، اللهم أسألك النعيم
يوم العيلة والأمن يوم الخوف، اللهم إني
عائد بك من شر ما أعطيتنا ومن شر ما
منعتنا. اللهم حبب إلينا الإيمان وزينه في
قلوبنا وكره إلينا الكفر والفسوق
والعصيان واجعلنا من الراشدين. اللهم
توفنا مسلمين وأحينا مسلمين وألحقنا

بالصالحين غير خزايا ولا مفتونين. اللهم
قاتل الكفرة الذين يكذبون رسلك ويصدون عن
سبيلك واجعل عليهم رجزك وعذابك. اللهم
قاتل الكفرة الذين أوتوا الكتاب، إله
الحق: بار خدایا! همه ستایشها از آن
توست. بار خدایا! برای آنچه که تو
گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای
آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای
نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای،
هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو
هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراه‌گری نیست و برای
آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای
نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ
بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش
ساخته‌ای، هیچ نزدیک‌کننده‌ای نیست و برای
آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ
دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر ما از
برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار
الها! من از تو نعمتهای پایداری را
درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل
نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی
و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و
نگرانی، امنیت. بار الها! من به تو پناه
می‌برم از شر آنچه که به ما داده‌ای و از
شر آنچه که از ما بازداشته‌ای. بارالها!
ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن
را در دل‌هایمان بیارای و کفر و فسق و
عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از
راشدان قرار ده. بارالها! ما را مسلمان
بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی
آنکه در خواری و فتنه در افتاده باشیم،

به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبرانت را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و بر آنان رجز و عذابت را قرارده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود برحق».

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

«فضل و نعمتی از جانب خداوند است» یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید «و خداوند داناست» به احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد «حکیم» است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی نمودن توفیق برایتان.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹)

سپس حق تعالی به بیان قاعده مهمی از قواعد مربوط به حل اختلافات ذات‌البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آنها به انصاف و عدل سازش دهید» یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یکدیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان

آنها سعی کنند و آنها را به‌سوی حکم خداونداً فراخوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدی‌ای بر دیگری سر زد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن نهاد بلکه خواستار چیزی شد که از حق وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداونداً و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداونداً همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداونداً و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم و داورای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. «و عدالت کنید» در حکم نمودن میان آنها «که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

بخاری و مسلم و غیر ایشان در بیان سبب نزول این آیه از انس بن مالک روایت کرده‌اند که فرمود: «به رسول خدا ص گفته شد: یا نبی‌الله! کاش نزد عبدالله بن ابی بروید و او را به‌سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت ص سوار بر الاغی به‌سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله بن ابی آمدند. آن زمین، زمین

شوره زاري بود، در اين ميان الاغ پيشاب کرد. در اين اثنا عبدالله بن ابي رو به آن حضرت ص کرد و گفت: از من دور شو زيرا به خدا سوگند که بوي گند الاغت مرا اذيت کرد. پس عبدالله بن رواحه جلو آمد و در پاسخ گفت: به خدا سوگند که بوي پيشاب الاغ وي از بوي گند تو خوشبوتر است. در اين اثنا مردی از ياران عبدالله بن ابي خشمگين شد و به دفاع از وي برخاست. ياران و همراهان رسول خدا ص نیز بر سر خشم آمدند و ميان دو طرف با تبادل مشت ولگد و شاخهاي درختان درگيري روي داد. آن گاه خداوند متعال اين آيه را نازل کرد. ولي در بيان سبب نزول آيه، روايات ديگري نیز نقل شده است.

در حديث شريف به روايت عبدالله بن عمرو آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «المقسطون عند الله تعالى يوم القيامة علي منابر من نور علي يمين العرش، الذين يعدلون في حكمهم وأهاليهم وما ولوا: در روز قيامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهايي از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکمشان و در میان اهالي و مردمشان و بر آنچه که عهده دار توليت آن گردانیده شده اند، عدالت می کنند».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

«در حقيقت، مؤمنان با هم برادرند» يعني: ايشان همه به اصل واحدي باز مي گردند که همانا ايمان است پس ايشان با هم برادرند زيرا برادري ديني نيرومندتر و ماندگارتر

از برادري نسبي و پيوندهاي رفاقت و دوستي است. گفتني است که در تأييد اخوت و برادري ديني، احاديث بسياري آمده است از آن جمله اين حديث شريف است: «المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه: مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم مي‌کند و نه او را وا مي‌گذارد و تسليم مي‌کند». بنا بر اين، اگر در ميان مؤمنان دشمني و کشمکشي روي داد؛ «**پس ميان برادرانتان را**» يعني: در ميان دو مسلماني که با هم کشمکش و دعوي کرده اند «**سازش دهيد**» همچنين اگر گروهی عليه امام و زمامدار مسلمين بر شوريد و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولي در عين حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهاي اهل بغي - جمل و صفين - از علي^ع پرسيد: آيا جنگجوياني که عليه تو مي‌جنگند مشرک‌اند؟ علي^ع فرمود: خيرا! از شرک فرار کرده اند. گفته شد: آيا منافق‌اند؟ فرمود: خيرا! زيرا منافقان خداوند را - جز اندک - ياد نمي‌کنند. گفته شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده اند». «**و از خدا پروا بداريد**» در تمام امور خويش «**تا مورد رحمت قرار گيريد**» به سبب اين تقوي. اين تعبير دليل بر آن است که تقواپيشه‌گان به رحمت الهي نایل مي‌گردند.

علما گفته اند: امر به جنگيدن با بگاه، فرض کفايه است که اگر برخي از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمه ديگران ساقط

می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه ۷ از جنگ‌های میان علی و معاویه رضی‌الله عنهما کناره گرفتند و علی ۳ هم با این عملشان مخالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت. در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغاه وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فراخواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد. اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.

مجروحان به قتل رسانده نمی‌شود.

زنان و اطفالشان به بردگی گرفته نمی‌شوند.

اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.

آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت - از خون یا مال - به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغات» در کتب فقه آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگری را ریشخند کند» یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیبجویی نمایند. پس مراد

از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از ماده «قوام» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیم امور زنان هستند. البته تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و شبیه‌سازی سخن یا فعل کسی، یا با به‌کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخند کشیدن طرف باشد. **«چه بسا آنها از اینها بهتر باشند»** یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرار گرفته، در واقع امر و نزد خداوند متعال بهتر از مسخره‌کنندگان باشند **«و نباید زناني زنان ديگري را به تمسخر گیرند»** و عیب‌جویی کنند **«چه بسا اینها»** یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده **«از آنها بهتر باشند»** یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در حدیث شریف آمده است: **«رب أشعث أغبر ذي طمرین تنبو عنه أعین الناس لو أقسم علی الله لأبره: چه بسیار انسانهای ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آنها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسانهای ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعاً ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند»**. **«و در میان خویش عیب‌جویی نکنید»** یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (انفسکم) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرفی کرده

است چرا که مسلمانان همانند يك تن واحده هستند پس هرگاه مؤمني برادر مؤمنش را عیبجویی کند، گویی خودش را عیبجویی نموده است. چنانکه در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «المؤمنون كرجل واحد إن اشتكى رأسه اشتكى كله، وإن اشتكى عينه اشتكى كله: مؤمنان همه مانند يك تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کل آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کل آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیبجویی، یعنی «سخریه» و «لمز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به‌گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. اما عیبجویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیبجویی عام‌تر از تمسخر است.

«و همدیگر را به لقبهای بد نخوانید»
یعنی: برخی به برخی دیگر لقبهای بد ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چرا که این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البته در موردی که شخص به يك لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج

(لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در حدیث شریف آمده است: «من حق المؤمن علي المؤمن أن يسميه بأحب أسمائه إليه وكانت التكنية من السنة والأدب الحسن: از حق مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنت است و ادبی نیکوست».

«چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان»
یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود «و هر که توبه نکرد» از ارتکاب منهیات خداوند متعال: «آن گروه، خود ستمگرند» با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی‌تمیم نازل شد که فقرای صحابه - مانند عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان - را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است از جمله این‌که: صفیه دختر حی‌بن‌اخطب رضی‌الله عنها نزد رسول اکرم ص آمد و گفت: یا رسول‌الله! زنان به من طعنه می‌زنند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا ص به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمد علیهم‌الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد. البته مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در سبب نزول یک آیه

آمده است، می‌تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمی‌سازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (١٢)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید» گمان: حد وسطی میان علم یقینی و میان شک یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا برکسی که در باره وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گناه کار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به‌خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم ص را دیدم که در حال

طواف به كعبه ميگفتند: «ما أطيبك وأطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: اي كعبه! چه قدر پاك هستي و چه قدر بويت پاكيزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستي و چه قدر احترام بزرگ است اما سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وي و [حرمت] خون وي و اينكه در حق وي جز گمان خير برده نشود». همچنين در حديث شريف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث...: هان! از گمان پرهيزيد زيرا گمان دروغترين سخنهاست...».

شايان ذكر است كه گمان بر چند نوع است:

۱ - گمان واجب يا آنچه كه بدان امر شده است: چون گمان نيك داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حديث شريف قدسي آمده است: «أنا عند ظن عبدي بي: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنين در حديث شريف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز يكي از شما نميرد، مگر اينكه به خداوند گمان نيك داشته باشد».

۲ - گماني كه ممنوع يا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمين پوشيده حالي كه ظاهر حال آنها بازتابگر نيكي و عدالتشان است. چنانكه در حديث شريف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وي

را، آبروي وي را و اينکه به وي گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتيم؛ سوءظن نسبت به کسي که آشکارا مرتکب اعمال پليد ميشود، يا خود را در موضع شك و تهمت قرار ميدهد، حرام نيست.

۳ - گماني که مستحب است: مانند گمان نيك داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسي که ظاهر حالش نشاندهنده فسق است. چنانکه در حديث شريف آمده است: «من الحزم سوء الظن: سوءظن از دور انديشي و هشيارى است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالى است که سوءظن داراي اثرى باشد که به غير متعدي شود.

۴ - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعى فرعى عملى به وسيله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکيات نماز - که مثلا سه رکعت خوانده است يا چهار رکعت.

«و تجسس نکنيد» تجسس: کنکاش و جستوجو در مورد عيبها و اسرار پوشيده مسلمين است. همچنين «تجسس» نيز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم درحالى است که آنها دوست ندارند کسي به سخنانشان گوش فرادهد. ولي اين کار گاهى در مورد بررسىهاي خير مباح ميشود چنان که خداوند متعال در حکايت از سخن يعقوب ميفرمايد: **(فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ)**: (برويد اي پسران من! و از يوسف و برادرش تجسس کنيد) «يوسف / ۸۷». در حديث شريف آمده است: «يا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلي قلبه،

لاتتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته: اي گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیبهای مسلمین را جستوجو نکنید زیرا هر کس جستوجوگر عیبهای مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرفکننده آنها از کسانی است که در آنها درافتاده اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند»
یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویید که ناخوشایند وی باشد، هرچند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بربسته‌اید، این کار شما - چنانکه در حدیث

شريف آمده است - بهتان است و جز آنچه که
مصلحت اقتضا نمايد مانند تزکيه، جرح،
تعديل و نصيحت اشخاص - هيچ چيز ديگر از
اين باب مستثني نيست. و از مصاديق استثنا
اين روايت است: مرد فاجر و بدکاري اجازه
خواست تا به محضر رسول اکرم ص درآيد،
ايشان فرمودند: «اِذْنُوا لَهُ، بئس أخو
العشيرة: به او اجازه دهيد؛ اما چه بد
برادري است در قومش». شايان ذکر است که
حکمت در تحريم غيبت، پاسداري از کرامت و
حرمت انسان است چنان که اين معني در
احاديث بسياري آمده است.

**«آيا کسي از شما دوست دارد که گوشت برادر
مرده اش را بخورد؟»** اين جمله تمثيلي است
براي غيبت که خدای سبحان در اين تمثيل،
آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته
است زيرا مرده از خوردن گوشت خود خبر
ندارد و از آن آگاه نمي شود، همين گونه شخص
زنده اي که از وي غيبت مي شود، از غيبت
عليه خود آگاه نيست يعني نمي تواند از خود
دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده
بريده شد و خورده شد، او نمي تواند از
خودش دفاع کند درحالي که شخص حاضر گاهي
مي تواند از خود سخن بد را دفع نمايد. پس
اين مثل براي تنفير و ايجاد حس انزجار
نسبت به غيبت است زيرا گوشت انسان از
چيزهايي است که طبيعتش از خوردنش نفرت
داشته و سرشت بشري آن را ناپسند مي دارد،
گذشته از اين که اين کار شرعا نيز حرام
است. **«از آن کراهت داريد»** يعني: چنان که
از خوردن گوشت مرده تنفر داريد، از

یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز پرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بیگمان خدا توبه‌پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که درباره برادر مسلمان چیزی بگویی که در وی هست.

افك: آن است که در حق وي چيزي بگويي که از ديگري آن را شنیده اي و دريافت کرده اي. بهتان: آن است که در حق وي چيزي بگويي که در وي نيست. شايان ذکر است که علما به بيان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحيح شرعی اي باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نيست؛ این امور عبارت اند از:

۱ - **تظلم و دادخواهي:** کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار میگیرد، میتواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وي به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخني است». یعنی صاحب حق میتواند از خود دفاع کند.

۲ - **ياري جستن از کسی به منظور تغيير منکر:** اگر کسی عیب کس ديگري را به شخصي بازگو میکند که فکر میکند او به تغيير دادن آن منکر از وي قادر است، این کارش درست است. به دليل این فرموده حق تعالی: **(لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ)**: (خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد) «نساء / ۱۴۸» که تفسیر آن گذشت.

۳ - **استفتاء:** اگر کسی به مفتي اي بگوید: فلان کس به من چنین ظلمي کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آن که این سخنش متضمن غیبت است ولي سخني درست است به

دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ص چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ص فرمودند: آری! برگیر».

۴ - هشدار دادن از آفت فاسق و فجار:
بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فیه کی یحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

۵ - اعلام و هشداردهی درباره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶ - معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال اینها.
در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره سلمان فارسی نازل شد که غذا خورد و به دنبال آن بی‌درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن‌گاه این آیه نازل شد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

«اي مردم! همانا ما شما را از يك مرد و يك زن آفریده ایم» که آن دو، آدم و حواء علیهما السلام اند. مراد این است که انسانها همه با هم در اصل انسانیت برابرند، از آنرو که به يك نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را يك پدر و يك مادر با هم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آنها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همه آنها در اصل انسانیت، با هم برابرند «و شما را شعبها و قبيله‌ها گردانیدیم» شعب: امّتی است بزرگ که چندین قبيله را با هم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیعہ» که هر يك چندین قبيله را در خود گنجانیده‌اند و «قبيله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می‌باشد، مانند قبيله «بنی‌بکر» از شعب «ربیعہ» و قبيله «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبيله، بعدا عماره، سپس بطن، بعدا فخذ، سپس فصيله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبيله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصيله و «عباس» عشیره است.

آری! شما را ملتها و قبيله‌ها گردانیدیم «تا با يكدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعبها و قبيله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را

بشناسید، نه براي آن که به نسب فخر ورزید
چرا که **«در حقیقت ارجمندترین شما نزد
خداوند پرهیزگارترین شماست»** یعنی: برتری
میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی
است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، همو
سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر
باشد بنابراین، تفاخر به نسب را
فروگذارید **«بی‌تردید خدا دانای آگاه است»**
و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان
نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.
در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از
ابوهریره r آمده است که فرمود: **«از رسول
خدا ص سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟
فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند
پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال
ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس
گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی‌خدا فرزند
نبی‌خدا فرزند نبی‌خدا فرزند خلیل خداست.
اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد
نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من
درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری!
فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین
آنها در اسلام‌اند به شرط آن‌که اهل فهم و
دانش باشند»**. در حدیث شریف دیگری آمده
است: **«الحسب المال، والکرم التقوی: حسب
به مال است و کرامت به تقوی»**. همچنین در
حدیث شریف آمده است: **«کلکم بنو آدم و آدم
خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون
بآبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من
الجعلان: همه شما فرزندان آدم هستید و آدم
از خاک آفریده شد لذا مردمی که به**

پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا اینکه قطعاً نزد خداوند بی‌ارزشتر از حشره گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم ص سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا ایها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب: هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال بر پشت‌بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین برده سیاه بر پشت کعبه اذان می‌گوید؟! دیگرانی در پاسخشان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می‌دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آنگاه رسول اکرم ص آنها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهي و سرزنش نمودند.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنَ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٤)

«اعرابیان» یعنی: بادیه‌نشینان «گفتند: ایمان آورده ایم» یعنی: ای پیامبر ص! شرایعی را که آورده‌ای، تصدیق کرده ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده ایم؛ «بگو: ایمان نیاورده‌اید» یعنی: تصدیق نکرده‌اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد «لیکن بگویید: اسلام آورده ایم» یعنی: از ترس کشته شدن و اسارت، یا به انگیزه طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده ایم و گردن نهاده ایم. «و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است» بلکه آنچه که به پندار خود ایمان مینامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی‌آن‌که اعتقاد راستین، نیت خالص و بی‌شائبه‌ای همراه آن باشد «و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند» یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی‌دهد و نمی‌کاهد «بی‌گمان خدا آمرزنده مهربان است» پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل از رسول اکرم ص در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن‌گاه در باره احسان سؤال کرد و

پله به پله از عام به سوي خاص و از خاص به سوي اخص بالا رفت.

مفسران در بيان سبب نزول گفته اند: آيه كريمه درباره تعدادي از افراد قبيله بني اسد بن خزيمه نازل شد كه در قحط سالي به مدينه آمدند و در حالي كه در حقيقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام كردند. به علاوه آنها به رسول خدا ص ميگفتند: ما با سنگين باريها و اهل و عيال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده ايم و چنانكه بني فلان با تو جنگيدند، نجنگيديم پس به ما از اموال زكات بده... و پيوسته بر پيامبر ص منت ميگذاشتند تا بدانجا كه رسول خدا ص فرمودند: «در حقيقت فهمشان بسي اندك است و همانا شيطان به زبانهايشان سخن ميگويد».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (١٥)

سپس حق تعالي اوصاف مؤمنان راستين را بيان نموده و ميفرمايد: «در حقيقت، مؤمنان كساني اند كه به خدا و پيامبرش گرويده اند» يعني: به او از روي هماهنگي و توافق كامل در ميان قلب و زبان خود؛ ايمان صحيح، بي شائبه و خالصانه اي آورده اند «سپس شك و شبهه نياورده اند» يعني: بعد از آن ايمان راستين، هيچ شك و شبهه اي به دلهايشان وارد نشده و با باورهايشان درنياميخته است «و با مالها و جانهايشان در راه خدا» يعني: در طاعت و طلب رضاي وي «جهاد کرده اند، اينان» كه امور ياد شده

را با هم جمع و یکجا کرده اند؛ «راستکردارند» در ادعای موصوفبودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده اند ولی در واقع قلبشان به ایمان مطمئن نگردیده است.

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶)

«بگو» ای پیامبر ص به این مدعیان بی‌باور: «آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟» یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده ایم؟ «و حال آن‌که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، می‌داند» پس او چگونه از حقیقت ادعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ «و خدا به همه چیز داناست» و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷)

«از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منت می‌گذارند» یعنی: آن مدعیان دروغین، اسلام آوردن خویش را منتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همه سنگین‌باریها و اهل و عیال خود نزد تو آمده‌ایم و مانند بنی‌فلان و بنی‌فلان با تو نجات یافته‌ایم...». که این منت نهادن، خود نشانه عدم تمکن ایمان در دل‌هایشان است «بگو: بر من از

اسلام آوردنتان منت نگذارید» یعنی: آن را منتی بر من نشمارید زیرا منت از آن خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: «بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید» در آنچه که ادعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایمان راه نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند است که شما منت‌دار اوید نه اینکه او منت‌دار شما باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم ص در روز جنگ حنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و این خداوند است که شما را با هم انس و الفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند شما را به وسیله من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند است و رسول وی [منت‌گذارتر و برترند].

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

«بی‌گمان خداست که نهفته آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه را که در آسمانها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان می‌دارد؛ «می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و چیزی از این امور بر او مخفی نیست پس او جزا دهنده شماست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شر.

(سوره ق)

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «ق» یعنی همان حرف هجایی که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام - مانند جمعه‌ها و عیدین - خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام‌هشام بنت حارث رضی‌الله عنهاست که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم ص فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب از ابوواقد لیثی سؤال کرد که رسول اکرم ص در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آنها **(ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِید)** و **(اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ)** را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی

نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدانهای حساب باشد.

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱)

چنین خوانده میشود: «قاف» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «سوگند به قرآن مجید» یعنی: سوگند به قرآن کریم. به قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والا قدر و بزرگ مقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در (والقرآن المجید) قرآن؛ مقسم به است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

۱ - گاهی خداوند متعال به يك چیز یا به يك حرف قسم یاد کرده است؛ مثال يك چیز: «و العصر» و «و النجم» و مثال يك حرف: «ص» و «ن» است.

۲ - گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی واللیل» و «والسماء و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.

۳ - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.

۴ - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسماء ذات البروج...)، (والتین والزیتون...)؛ و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «المر» در اول سوره «رعد» است.

۵ - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات...) و (والفجر...) و مثال پنج حرف: (کهیص) و (حمعسق) است.

۶ - خداوند از يك سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.

۷ - خداوند از آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.

خاطرنشان می‌شود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ يك از آنها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آنها صرفنظر کردیم.

**بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أَنْذَا مِثْلًا
وَكَنَّا تَرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳)**

«بلکه از این‌که هشداردهنده‌ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجب کردند» یعنی: کفار از این‌که بشری از میان خودشان – که محمد ص است – به عنوان هشداردهنده‌ای به سراغشان آمد، شگفت‌زده شدند پس به صرف تشکیک و رد دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت‌آور نیز تلقی کردند؛ «و کافران گفتند: این چیزی است عجیب» یعنی: ما از این‌که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجب و شگفتی فرورفته‌ایم و نیز در شگفتیم از این‌که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ «آیا چون مردیم و خاک شدیم» و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن‌گاه خداوند – چنان‌که این هشداردهنده می‌گوید – ما را برمی‌انگیزد و به سوی خویش باز می‌گرداند؟ «این» یعنی: این از نو زنده شدن «بازگشتی بعید است» یعنی: دور از عقل، یا دور از ظن و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی‌کند چرا که – به زعم آنان – این امری است غیر ممکن.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴)

آن‌گاه حق تعالی در بیان مطلقیت قدرت و علمش می‌فرماید: «قطعاً دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می‌کاهد» بعد از مرگشان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته‌اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن نزد ما گم

نمی‌شود «و نزد ما کتاب ضبط کننده‌ای است» یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه‌دارنده شمار آنان، نامهای آنان و همه چیز آنان و نیز نگاه‌دارنده تفصیل و جزئیات همه اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می‌باشد.

بَن كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ (۵)

«نه بلکه حق را دروغ شمردند» یعنی: کفار یاد شده، از مرز تعجب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوت است که به وسیله معجزات ثابت شده است؛ «وقتی برایشان آمد» یعنی: به مجرد این‌که حق به وسیله قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قرار دادند، بی‌آن‌که در آن تدبر، تفکر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند «پس آنان در کاری سردرگم‌اند» یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمد ص ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶)

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آنها از امکان اعاده خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: «مگر» آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ «به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را» بر این وصف عجیب و شگفت‌آور «بنا کرده ایم» زیرا آسمانها بدون ستونی

که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده اند «و چگونه آن را آراسته ایم؟» با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغها در آن نورافشانی میکنند «و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست» یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمانها نیست.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷)

«و زمین را گسترديم» یعنی: آن را هموار و مسطح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیت جغرافیایی‌ای که در آن زندگی میکند، نه نظر به کلیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلیت خود، سیاره‌ای کروی است «و در آن کوه‌ها در افگندیم» رواسی: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا «و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی رویانیدیم» یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرمی که بینندگان را با رنگهای چشم و روح‌نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطر و میوه‌های لذتبخش و پاکیزه خود، به خرمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸)

«تا» این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز «برای هر بنده منیبی مایه روشنگری و پند آموز باشد» منیب: بسیار رجوع‌کننده به سوی خداوند و متفکر در نوآوری‌های صنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر

مانند این امور، به طور قطع بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹)

«و از آسمان آبی پربرکت فرود آوردیم» یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمفعت فرود آوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند «پس بدان» آب «باغها» و میوه زارهای بسیار «و دانه های دروکردنی» مانند گندم، جو و هر دانه دیگری که برای تغذیه ذخیره می شود «رویانیدیم».

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰)

«و در آن «درختان تناور خرما که میوه توبرتو دارند» رویانیدیم. باسقات: بلندبالا و تناور. طلح: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری می شود:

- ۱ - بلح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.
- ۲ - رطب: غوره خرمای رسیده است.
- ۳ - تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحله بلح و رطب، به پختگی و کمال خود می رسد. نضید: خوشه خرمای توبرتویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)

«روزی ای برای بندگان» یعنی: همه این چیزها را رویانیدیم تا روزی ای برای

بندگان باشد «و بدان سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم» یعنی: به وسیله آن آب، سرزمین خشک پژمرده بی‌میوه و بی‌گیاهی را زنده گردانیدیم «رستاخیز نیز همین‌گونه است» یعنی: بیرون شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیه زنده ساختن زمین مرده است پس چنان‌که این کارهای بزرگ در حوزه قدرت حق تعالی است؛ همین‌گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندی‌های او می‌باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حد و مرزی ندارد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (١٢) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (١٣)

«پیش از آنان» یعنی: پیش از کافران تکذیب‌کننده حضرت محمد ص «قوم نوح و اصحاب رس تکذیب پیشه کردند» اصحاب رس: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می‌پرستیدند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد است. «و» نیز تکذیب پیشه کردند «ثمود و عاد و فرعون» و قومش «و برادران لوط» یعنی: قومی که لوط در میان‌شان به نبوت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ (١٤)

«و اصحاب آیکه» یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن درباره «آیکه» و

پیامبرشان شعیبؑ در سوره «شعراء» / ۱۷۶» گذشت «**و قوم تبع**» نیز تکذیب پیشه کردند. او تبع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. آری! «**همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند**» یعنی: هر يك از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هر کس یکی از پیامبرانؑ را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است «**و در نتیجه وعده عذاب من واجب آمد**» یعنی: وعده عذاب من بر آنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم ص و تهدیدی برای کفار مکه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگان نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي نَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

«**مگر از آفرینش نخستین درمانده بودیم؟**» یعنی: آیا هنگامی که نخستین بار آنان را – درحالی‌که چیزی نبودند – از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینششان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجددشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ «**نه بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند**» یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شك و حیرت و سردرگمی قرار دارند چرا که از یکسو این‌کار، مخالف

عادت است و از سوي ديگر شيطان نيز آنان را در كار رستاخيز به حيرت درافگنده و آن را در پندارشان، كاري دور از امكان جلوه مي دهد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (١٦)

«و به راستي ما انسان را آفريده ايم و مي دانيم كه نفس او به او چه وسوسه مي كند» يعني: ما آنچه را كه در نهران و قلب و ضمير انسان خلجان مي زند، نيز مي دانيم پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. توسوس: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است «و ما از شاهرگ به او نزديكتريم» ورید: شاهرگ خونی گردن است كه به قلب متصل مي باشد. يعني: ما به او از رگ جان او كه در اندرون قلبش قرار دارد نزديكتريم پس چگونه آنچه كه در قلبش هست، بر ما پنهان مي ماند.

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (١٧)

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت مي پردازد كه او با وصف آن كه به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است اما در عین حال بر او دو فرشته را نيز برگمارده است تا به منظور الزام حجت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری كنند پس مي فرماید: «آن گاه كه دو فراگیرنده فرامي گیرند» يعني: دو فرشته ای كه به وي موكل و گمارده اند و هر آنچه را كه مي گوید و عمل مي كند، ثبت مي كنند «كه از راست و

چپ او نشسته اند» یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

«هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد» آدمی «مگر این‌که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است» که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشته نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آنها همه چیز انسان حتی ناله وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گویند و می‌کنند، می‌دانند و می‌نویسند. در حدیث شریف به روایت ابی‌امامه آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «نویسنده نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی‌ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است:

«إن الله تجاوز لأمتي عما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به: خداوند متعال از امت من آنچه را که نفسهایشان بدان حدیث می‌گویند، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (١٩)

«و سکره موت حق را آورد» یعنی: در هنگام سكرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران[ؑ] از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکره موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که پیامبر ص در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (٢٠)

«و در صور دمیده شود» مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است «این است روز وعید» یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند ا کفار را در آن به عذاب تهدید کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی العزم خدایید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت ص فرمودند: بگویید: حسبنا الله ونعم الوکیل: خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازي است. اصحاب گفتند: حسبنا الله ونعم الوکیل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱)

«و هر کس در حالی می آید که با او راننده ای و گواهی است» یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده شده، درحالی به میدان رستاخیز می آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می راند و نیز همراهش کس دیگری است که به نفع یا زیانش گواهی می دهد. مجاهد می گوید: «راننده و گواه دو فرشته اند». به قولی: سائق (راننده)، نویسنده گناهان و شهید (گواه)، نویسنده ثوابها است.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)

«به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی» یعنی به او گفته می شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی «ولی ما پرده ات را» که در دنیا جلوگیری رؤیت بود «از تو برداشتیم» یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور

آخرت حایل بود، برداشتیم «پس امروز دیده ات تیزبین است» یعنی: امروز دیده ات نافذ و تیزبین است پس می‌توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البته خطاب متوجه انسان است از حیث انسان بودن وی.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدِيَّ عَتِيدٌ (۲۳)

«و همنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است» یعنی: فرشته گمارده به وی که در دنیا نویسنده اعمالش بوده است، خطاب به وی می‌گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده‌ام. مجاهد در معنی آن می‌گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می‌گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴)

«هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافکنید» این خطابی است از سوی خدای عزوجل به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می‌باشد.

مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶)

«هر بازدارنده از خیری» را. یعنی: هر بازدارنده مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می‌داشت، در دوزخ

فروافگنید. به قولی: مراد از خیر، اسلام است «هر در گذرنده از حدی» را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند اقرار نمی‌کرد «هر شکاکي را» که در حق، یعنی در وجود خداوند او در دین و اخبارش، شک می‌آورد، همان «که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافگنید» این تأکیدی بر دستور اول است.

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی که سخن می‌گوید، در روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده‌ام:

۱ - بر هر سرکش ستیزه جویی.

۲ - بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.

۳ - بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آنگاه [گردن آتش] بر آنان در می‌پیچد و همه را در گودالهای جهنم می‌افگند».

بعضی از مفسران در بیان سبب نزول آیات (۲۴-۲۶) گفته‌اند: این آیات درباره ولید بن مغیره نازل شد آنگاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷)

«همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساختم» مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می‌شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می‌گوید: «لیکن خودش در

گمراهی دور و درازی» از حق «بود» لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: **(وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي)**: (و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید) «ابراهیم/۲۲» که تفسیر آن گذشت.

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸)

«فرمود» خدای عزوجل: شما کافران و شیاطین همنشینان «در پیشگاه من باهمدیگر نستیزید» زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دور و درازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: «از پیش به شما هشدار داده بودم» با فرستادن پیامبران؛ و فرود آوردن کتابها پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجره شما سودی در بر نداشته و بعد از وقت است.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹)

«پیش من قول دگرگون نمی‌شود» یعنی: وعده من را هیچ خلافتی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ

تغییری ندارد. به قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم «ومن در حق بندگان بیدادگر نیستم» یعنی: آنان را بی‌آنکه مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **(لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ)**: (امروز هیچ ستمی نیست) «غافر/۱۷».

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰)

«آن روز که ما به جهنم می‌گوییم: آیا پر شدی؟» یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنم می‌گوید پس جهنم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار «می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟» یعنی: جهنم از کسانی که در آن افگنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به قولی دیگر معنی این است: جهنم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در حدیث شریف آمده است: «يلقي في النار، وتقول: هل من مزيد؟ حتي يضع قدمه فيها، فتقول: قط قط: دوزخیان در جهنم افگنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آن‌که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است».

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱)

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی آن که دور باشد» یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصه محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوش‌نشیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲)

«می‌گوییم: این همان است که وعده یافته‌اید» یعنی: آنچه شما از انواع گونه‌گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم «مخصوص هر اواب حفیظی است» اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اواب، کسی است که تسبیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای عزوجل از آنها آمرزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آنها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آنها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاه‌دارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر خداوند.

مَنْ حَسِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳)

«همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد» بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان در حالی که خدای عزوجل را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش - یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند - بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فروانداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در حدیث شریف راجع به آن هفت تنی که خداوند ایشان را در روز قیامت در سایه عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... ورجل ذکر الله تعالی خالیاً ففاضت عیناه : و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لیریز شده است». «و با دلی پر انابت باز آید» یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴)

«گوییم: در آن در آید» یعنی: وارد بهشت شوید «به سلامتی» یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بسلام) این است که: خدای عزوجل و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. «این» روز «روز جاودانگی است» زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است و نه تحول ناخوش‌آیندی.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵)

«در آن هر چه بخواهند، دارند» یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دل‌هایشان می‌خواهد و چشمانشان از دیدن آن لذت می‌برد - از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف و الوان خیر و برکت - طبق رغبت و اشتیاقشان دارند «و پیش ما فزونتر هم هست» از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عزوجل است. ابن مبارک و یحیی بن سلام از ابن مسعود ؓ روایت کرده اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس بن مالک ؓ نیز (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در بهشت اشتهای گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری ؓ آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردار شدن، وضع حمل و سن طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶)

«و چه بسا قرن‌ها را» یعنی: امت‌ها را «که پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش و موافقان‌شان «هلاک کردیم که از آنان» یعنی: از قریش «در دست درازی» یعنی: در نیرومندی و قوت «بس نیرومندتر بودند» مانند قوم عاد، ثمود و غیر آنها «پس در شهرها تفحص کردند» یعنی: آنها در شهرها رفته و گشت و گذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آنها جست‌وجو نمودند اما «مگر گریز گاهی هست؟» یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب‌رهایی‌یابند؟ هیهات! یا معنی این است: آن امت‌ها پیش از شما – به منظور تجارت و غیر آن – در سرزمین‌ها و کشورها گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

«قطعاً در این پندی است» یعنی: در آنچه که از داستان‌شان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ «برای کسی که صاحب‌دل باشد» یعنی: برای کسی که بینش نافذ و دل‌بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی رانمی‌پذیرد. به‌قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستان‌شان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس‌ممیزه باشد، پند و موعظه‌ای است «یا» در آنچه که از داستان‌شان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که «گوش بنهد» به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود «درحالی‌که شاهد باشد» یعنی:

در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ
(۳۸)

«و در حقیقت، آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم» امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروفاند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی که قبل از آفرینش آسمانها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است». «و **به ما هیچ ماندگی ای نرسید**» یعنی: ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم اما به ما هیچ ماندگی ای نرسید. لغوب: خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده و از آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه از ابن‌عباسؓ روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم ص آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت ص فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید،

کوه‌ها و منافع‌ها را که در آنهاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آنها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگاری چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ص از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آنگاه این آیه در تکذیب سخنان نازل شد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ
(۳۹)

«پس بر آنچه می‌گویند» مشرکان و یهود «صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی» یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به‌قولی

مراد از آن: گزاردن نمازهاي بامداد و عصر است. ابن عباسك مي‌گويد: «مراد از تسبيح و تحميد قبل از طلوع خورشيد، نماز بامداد و مراد از تسبيح و تحميد قبل از غروب، نمازهاي ظهر و عصر است».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (٤٠)

«و از طرف شب» يعني: در بعضي از اوقات شب «نيز الله را تسبيح گوي» ابن عباسؓ مي‌گويد: «مراد از تسبيح گفتن در شب: نمازهاي مغرب و عشاء است». به قولي: مراد از آن نماز شب (تهجد) است. «و به دنبال سجده نيز» يعني: به دنبال نمازها نيز حق تعالي را تسبيح گوي. ابن عباسك مي‌گويد: «مراد از (ادبار السجود) نمازهاي نافله بعد از فرايض، يا تسبيح گفتن بعد از نمازهاست». دستور به تسبيح گفتن بعد از نماز، در احاديث بسياري نيز آمده است از آن جمله در حديث شريف ذيل به روايت بخاري و مسلم از ابوهريرهؓ كه فرمود: فقراي مهاجران نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: يا رسول الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌هاي پايدار را بردند. حضرت ص فرمودند: «اين درجات و نعمت‌هاي پايدار چيست؟». گفتند: آنها چنان‌كه ما نماز مي‌خوانيم، نماز مي‌خوانند و چنان‌كه ما روزه مي‌گيريم، روزه مي‌گيرند و چنان‌كه ما صدقه مي‌دهيم، صدقه مي‌دهند و چنان‌كه ما برده آزاد مي‌كنيم، برده آزاد مي‌كنند. رسول خدا ص فرمودند: «آيا كاري را به شما تعليم ندهم كه اگر مانند آن را

انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر بگویید». گفتند: یا رسول‌الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می‌کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می‌شود]. رسول خدا ص فرمودند: **(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ) :** (این فضل الهی است که آن را به هر کس خواهد، می‌دهد) «مائده/۵۴». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص به دنبال هر نماز فرض می‌گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مَعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ: خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده‌ای، بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته‌ای، دهنده‌ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی‌رساند». بلکه آنچه که به او سود می‌رساند، ایمان و طاعت است.

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱)

«و گوش بدار» ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می‌دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ «روزی که منادی ندا در دهد» و

آن روز قیامت است که اسرافیل⁺ نفخه دوم را در صور می‌دمد. نقل است که: «اسرافیل⁺ در صور می‌دمد و جبرئیل⁺ اهل محشر را ندا کرده و می‌گوید: به‌سوی حساب بشتابید». «از جایی نزدیک» یعنی: این ندا به‌گونه‌ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به‌طور یکسان می‌رسد. البته مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به‌گونه یکسان و برابر می‌رسد به‌طوری که همگان آن را صریح و روشن می‌شنوند. نقل است که منادی می‌گوید: «ای استخوانهای پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشت‌های پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند! به شما فرمان می‌دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله‌کن گرد آید».

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (٤٢)

«روزی که نعره تند را به حق می‌شنوند» یعنی: بی‌تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکی نیست «آن روز، روز بیرون آمدن است» از قبرها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (٤٣)

«بی‌گمان ما می‌کنیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد «و برگشت به سوی ما است» پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (٤٤)

«روزي که زمین از آنان شکافته مي‌شود»
يعني: زمین از سر خلق شکاف برمي‌دارد پس
آنها از گورها بيرون آمده و به سوي محشر
رانده مي‌شوند «شتابان» يعني: شتابان
به سوي منادي‌اي که ندايشان مي‌کند، مي‌دوند
«این حشري است» يعني: اين رستاخيز و
گردهم آوردني است؛ «که بر ما آسان است» و
ما بي هيچ زحمتي آن را سازمان مي‌دهيم.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (٤٥)

اي محمد ص! «ما به آنچه» کفار درباره تو
و درباره ما «مي‌گويند، داناتريم» از
تکذيبت در آنچه که آورده‌اي و از انکار
توحيد و معاد. اين عبارت، دلجوئي‌اي براي
پيامبر ص و تهديدي براي مشرکان است «و تو
به زور وادارنده آنان نيستي» جبار: يعني
تو بر آنان مسلط نيستي که به اجبار و
اکراه به ايمان وادارشان کني «پس هر که
را از وعده عذاب من» براي نافرمانان
«مي‌ترسد به قرآن پند ده» ولي به غير آنان
مشغول نشو زيرا پند و اندرز دادن به آنها
هيچ سودي در بر ندارد. سپس حق تعالي آن
حضرت ص را به جهاد مأمور کرد.

(سوره ذاریات)

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداونداً به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البته سوگند خداونداً به باد، دلیل اهمیت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنار زدن حجابها و حایلها از برابر بنده در جهت خالص شدن او برای عبادت حق تعالی است.

وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا (۱)

«سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی» خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا برمی‌پراکنند و به این ترتیب، قانون جاذبه زمین را زیر پا می‌گذارند.

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲)

«و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین‌بار» مراد از آن: ابره‌هایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وقر: بار سنگین است. البته کسی جز خداوند متعال سنگینی کمیات آبی را که

ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاسهای بشری قابل تصور نیست.

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳)

«و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت» مراد از آن: ابرهائی اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسران، نیز همین است.

فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا (۴)

«و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار» مراد از آن: ابرهائی است که حق تعالی به وسیله آنها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به‌قولی: مراد از همه این تعبیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» باد‌هایند زیرا بادها به تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را برمی‌دارند، هم در هوا به سهولت جاری می‌شوند و هم بارانها را تقسیم می‌کنند. به‌قولی دیگر: مراد از «مقسمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء - اعم از باران، رزق و غیره - را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵)

جواب همه آن قسم‌ها این است: «که آنچه وعده داده شده‌اید» از مرگ، رستاخیز و

محشور شدن به سوي خداوند متعال؛ «**راست و درست است**» يعني: اين خبر و وعده اي است راستين. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظه تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطعه آغاز شده‌اند – همچون این سوره – در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده باشند، مقسم علیه آنها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحت خبر دادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان که این قسم‌ها به این واقعیت نیز اشاره دارد که مشرکان مکه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (٦)

«**و هر آینه جزای اعمال واقع‌شدنی است**» يعني: ثواب و عقاب خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است و الزاما به واقعیت می‌پیوندد.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (٧)

«**سوگند به آسمان دارای حبک**» يعني: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب‌آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حبک نموده‌اید. یا مراد از حبک: راه‌های محسوسی است که در آسمان وجود

دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولی‌الله دهلوی: آن را این‌گونه ترجمه کرده‌اند.

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸)

«هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید»
یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می‌گویید: پیامبر جادوگر است، گاهی می‌گویید: شاعر است، گاهی می‌گویید: کاهن است و باز از یکسو می‌گویید که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می‌گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره‌ها گفته‌اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمد ص در اقامه حجت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می‌شود لذا این امرنشانه درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خبرها و پیامهای پیامبرش حق است؛ تا آنها به صدق و راستی ادعای او پی برده و حجتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می‌رساند لذا خدای عزوجل سوگند یاد کرد تا آنها ببینند که رسول اکرم ص نه فقط بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات

ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت ص به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیامهای ایشان یقین پیدا کنند.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹)

«هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود» یعنی: هر کس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰)

«مرگ بر خراصون» یعنی: لعنت بر شکاکان در وعده و وعید حق تعالی. خراصون: شکاکان و دروغگویانند.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱)

«همانان که در ورطه نادانی بی‌خبرند» یعنی: آنان که در ورطه کفر و شک و جهل، از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن روکرده و بر آن رهروند، در غفلت به سر می‌برند.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲)

«می‌پرسند» از روی تکذیب و شک و استهزا «روز جزا کی است؟».

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳)

پاسخ این است: «همان روز که آنان بر آتش عقوبت شوند» یعنی: سوزانده شوند و معذب گردند. گفته می‌شود: «فتنت الذهب» آن‌گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانی.

نُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

به آنان گفته می‌شود: «عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب» از روی استهزا و ریشخند «خواستار آن بودید».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵)

اما برخلاف حال آن گروه: «متقیان در باغها و چشمه‌سارانند» یعنی: ایشان در آخرت در بوستانهایی که چشمه‌ساران در آنها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیفگری آنها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرند.

أَخَذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶)

«آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است» از خیر و کرامت «می‌گیرند» و به آن راضی هستند «زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند» یعنی: آنها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعمال شایسته، نیکوکار بودند، خدای عزوجل را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین بر ایشان همین است.

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷)

متقیان در دنیا «به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند» و بیشتر آن رابه نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هجوع: خواب است. حرف «ما» در (مایهجعون) زاید است. ابن عباسؓ در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شبها و بیشترین اوقات آنها را به نماز می‌گذرانیدند».

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸)

«و» آن متقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر این وصف بودند که «در سحرگاه استغفار می‌کردند» حسن در معنای آن می‌گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می‌کردند». یعنی: با آنکه اندک می‌خوابیدند، بسیار عبادت می‌کردند و نماز شب می‌خواندند؛ اما با این‌وجود آمرزش نیز می‌خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده‌اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می‌کنند. بر عکس شیوه اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منت می‌گذارند و افاده می‌فروشند. در حدیث شریف‌آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقِيَ ثَلَاثَ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي سؤَالَهُ؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ: خَدَاوَنَدُ مَتَعَالٍ، دَر هَر شَب بَه سَوِي آسْمَانِ دُنْيَا فَرُود مِي آيَد تَا آن‌کِه چُون يَك سَوْمِ اخِيرِ شَب بَاقِي

می‌ماند، می‌گوید: آیا توبه کاری هست تا بر
وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش‌خواهی هست تا
بر وی بیامرزیم؟ آیا درخواست‌کننده‌ای هست
که خواسته وی داده شود؟ تا آن‌گاه که
بامداد طلوع می‌کند». سحر: یک‌ششم حصه آخر
شب است.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (١٩)

«و» آن متقیان به بهشت پیوسته بر این وصف
بودند که «در اموالشان برای سائل و محروم
حقی مقرر بود» سائل: فقیری است که چیزی
را نمی‌یابد لذا خود را بر دیگران
پیش‌افکنده و طالب یاری آنان می‌شود.
محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب
و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و
پاکی می‌ورزد تا بدانجاکه مردم او را
توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی‌کنند.
به‌قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و
بلاي سختی به او رسیده باشد. در حدیث شریف
به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول
اکرم ص فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو
یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی
به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که
توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز
گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به
وی صدقه دهد». قرطبی می‌گوید: «قول قوی‌تر
در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد
از آن فریضه زکات می‌باشد زیرا خداوند در
سوره (معارج) می‌فرماید: (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ
(٢٤) لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (٢٥)): (و آنان که در
اموالشان حقی معلوم برای سائل و

محروم) «۲۴ - ۲۵». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد». حدیث شریف ذیل نیز مؤید این قول است: «اذا أدیت زکاة مالک، فقد قضیت ما علیک فیه: وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمه توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم اینکه سخن قرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد اما باید در نظر داشت که این سوره مکی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحق چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا - که سیاق در مورد ثنا و ستایش متقیان می‌باشد - صدقات نافله غیر از زکات فرض است.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰)

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است» یعنی: در کره زمین و پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جن، حیوانات و غیره، برای موحدانی که به خدای عزوجل یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبر و تأمل کرده و به آنها

اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱)

«و در وجود خودتان» یعنی: ای انسانها! همین‌طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند و صدق و راستی آنچه که پیامبران به همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزوجل راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این‌وصف عجیب و ش‌آن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواس، مجاری تنفس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پره از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است «پس مگر نمی‌بینید» به چشم بصیرت تا به وسیله این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفریننده روزی‌دهنده راه برید؟ به‌قولی: مراد از «انفس» در آیه کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فرازهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلی گردیده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲)

«و رزق شما در آسمان است» یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در

آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیله آنها فصلها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و بالاخره همه این گردونه وجود، دست‌اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جو و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آنها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آنها قوت و نمو و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای در این راستا نقشی دارد «و» در آسمان نوشته شده است «آنچه وعده داده شده‌اید» از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب. یا بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ (۲۳)

«پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است» یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است «همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید» یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل اینکه می‌گوییم: «این خبر حق است چنان‌که اکنون سخن گفتنت حق است». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم،

ثم لم يصدقوا: خداوند نابود سازد اقوامي را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصديق نکردند».

اصمعي مي‌گويد: «از بصره بيرون آمده و به راه روان بودم که اعرابي‌اي بر من گذر کرد و از من پرسيد: تو کي هستي؟ گفتم: از بني اصمعي هستم. گفت: از کجا آمده‌اي؟ گفتم: از جايي که در آن کلام رحمان خوانده مي‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن

«والذاريات» کردم و چون به آيه: **(وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ...)** رسيدم، گفت: کافي است. آن‌گاه برخاست

و به سوي شتر خويش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسيم نمود آن‌گاه به شمشير و کمان خويش دست برد و هر دو را شکست، سپس پشت گردانيد و رفت. و چون

بهارون‌الرشيد به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصي روبرو شدم که مرا با صداي ضعيفي مي‌خواند. چون به او نگرستم، متوجه شدم که او همان اعرابي

است ولي رنگش زرد شده و بسيار نحيف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار ديگر از من خواست تا سوره: «والذاريات» را بر وي بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به

آيه: **(وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ)** رسيدم، فريادي کشيد و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راستيافتيم! سپس

گفت: آيا غير از اين هم هست؟ پس خواندم: **(فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ)**. در اين اثنا فريادي کشيد و گفت: يا سبحان الله! چه کسي پروردگار جليل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصديق نکردند

تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴)

و از جمله نشانه‌های الهی در زمین داستان ابراهیم ÷ است: «آیا» ای پیامبرص «خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟» یعنی: میهمانانی که نزد خدای سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی‌آدم نزد ابراهیم ÷ آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می‌گوید: «آنها نزد ابراهیم ÷ گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضیف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می‌شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین‌شان جبرئیل ÷ بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل: بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم ÷ آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵)

«چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام» یعنی: ای ابراهیم ÷! ما بر تو سلام می‌گوییم به سلام گفتنی نیک «گفت: سلام بر شما» یعنی: ابراهیم ÷ جواب سلامشان را داد. فرشتگان ابراهیم ÷ را به صیغه «سلاما» که دعاء است،

تحیت گفتند درحالی‌که ابراهیم ÷ به صیغه «سلام» – به رفع میم – که بر ثبات و دوام دلالت می‌کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد «و گفت: گروهی ناشناسید» یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی‌شناختم پس خود را به من معرفی کنید که چه کسانی هستید؟ به‌قولی دیگر: ابراهیم ÷ این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

فَرَاغٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ (۲۶)

«سپس آهسته به سوی اهل خود رفت» یعنی: سپس ابراهیم ÷ آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد. «آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد» یعنی: آن‌گاه ابراهیم ÷ برای میهمانانش گوساله فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: (..أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ): (آورد گوساله بریانی را) «۶۹».

آیه کریمه در برگیرنده آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم ÷ بی‌آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای

داشته باشد، به‌گونه‌ای برای‌شان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جواد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را - برای ایشان آورد، چه عمده مال ابراهیم ÷ گاو و گوساله بود. آری! او گوساله بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سبیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیه بعد می‌خوانیم:

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷)

«آن را به نزدیکشان برد» یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس «گفت: مگر نمی‌خورید؟» یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند اما ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْزَنْ وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَالِمٍ (۲۸)

«و در دلش از آنان ترسی یافت» از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هر کس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیم ÷ گمان کرد که آنها برای کار شری آمده‌اند نه برای امر خیری. اما فرشتگان به او «گفتند: نترس» سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند «و او را به پسری دانا بشارت دادند» یعنی:

ابراهیم ÷ را به فرزندی بشارت دادند که
برایش به دنیا می‌آید و به حد مردی و بزرگی
می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از
این فرزند، اسحاق ÷ است.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ فَبَصَلَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹)

«و زنش با فریادی سر رسید» آن‌گاه که
ابراهیم ÷ با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش
ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت
ایشان را به تولد فرزندی برای ابراهیم ÷
شنید، از تعجب فریادی کشید. صره: فریاد و
ضجه است. «و بر چهره خود زد» یعنی: با
دست خود بر چهره‌اش زد چنان که عادت زنان
در هنگام تعجب است «و گفت: زنی پیر
نازا؟» یعنی: چگونه فرزند بزایم در
حالی‌که پیرزنی نازا هستم؟ ساره به دو
دلیل این خبر را با استبعاد تلقی کرد:
اول اینکه پیر و کلان سال بود و در آن
هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم اینکه
عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم
فرزندی برای ابراهیم ÷ به دنیا نیاورده
بود. از سوی دیگر، خود ابراهیم ÷ نیز در آن
هنگام صد یا صد و بیست سال سن داشت.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰)

«گفتند» فرشتگان «پروردگارت چنین فرموده
است» یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرموده
پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این
امر شك کن و نه از آن شگفت‌زده شو «هرآینه
او خود حکیم دانا است» حق تعالی در صنع
خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم

وسيعي دارد پس مي‌داند که شما شايسته اين کرامت هستيد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱)

«گفت» ابراهيم ÷ «پس اي فرستادگان! خطب شما چيست؟» يعني: جز اين بشارت که در مورد فرزند به من داديد، کار و مأموريتي که حق تعالي شما را به‌خاطر آن فرستاده، چيست؟ زيرا ابراهيم ÷ مي‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عزوجل براي امر مخصوصي فرود مي‌آيند پس خواست بداند که آیا فقط براي آوردن اين بشارت فرستاده شده‌اند يا مأموريت ديگري هم دارند.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲)

«گفتند: ما به سوي قوم مجرمي فرستاده شده ايم» مراد آنها قوم لوط ÷ بود.

لَنْزِيلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳)

«تا بر آنان سنگواره‌اي از گل فروفرستيم» يعني: تا آنان را با سنگواره‌هايي از گل رس سنگ شده، سنگباران کنيم.

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴)

«که نزد پروردگارت براي مسرفان» دراز دست در گمراهي و تجاوزکاران از حد در بدکاري و فساد؛ «نشانه‌گذاري شده است» با علائمي که به آن شناخته مي‌شود. نقل است که: بر روي هر سنگ، خط قرمز و سياهي نقش بسته بود. ابن‌کثير مي‌گويد: «بر روي هر سنگ،

نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵)

«آن‌گاه هر که را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم» یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هر کس را که در آبادیهای قوم لوط از مؤمنان به‌وی بود، از آن آبادیها بیرون بردیم.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶)

«پس در آنجا جز یک خانه» یعنی: جز یک خانواده «از مسلمانان نیافتیم» گفته شده که آن خانواده هم، خانواده خود لوط - به‌جز زن وی - بود. سعیدبن‌جبیر ر می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط جمعاً سیزده تن بودند».

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷)

«و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشانه‌ای باقی گذاشتیم» یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هر کس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادیها است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آنکه آبادیهای قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیره متعنی که به «بحیره طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شر و کفر و

فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸)

«و در موسی» نشانه‌ای قرار دادیم «چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم» سلطان مبین: حجت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

فَتَوَلَّىٰ بَرَكْنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹)

«پس رویگردان شد به رکن خویش» یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیله آنان قوت و نیرو می‌گرفت.» «و گفت: این شخص جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: فرعون درباره موسی چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شک و شبهه درافکند در حالی‌که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰)

«پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی‌که او ملیم بود» ملیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادعای ربوبیت کرده به

خداونداً کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حد درگذشت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (٤١)

«و در عاد» یعنی: در داستان عاد نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که بر آنان بادی عقیم فرستادیم» باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جنوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

مَا تَذُرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (٤٢)

«که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید» یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت – اعم از خودش، چهارپایان و اموالشان را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (٤٣)

«و در ثمود» یعنی: و در داستان ثمود نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید» یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (٤٤)

«تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند»
 یعنی: از امثال امر پروردگارشان تکبر کردند «آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت» و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است «درحالی‌که آنها می‌نگریستند» یعنی: درحالی‌که آنها درمانده‌وار، آن عذاب را به‌چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آنها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز بر آنان فرود آمد.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ (٤٥)

«در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند»
 یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افکنده شدن بپاخیزند، چه رسد به این‌که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند «و نه انتقام کشنده بودند» منتصرین: یعنی نه به وسیله غیر خویش، از عذاب خداوند باز داشته شده بودند.

وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (٤٦)

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آن گروه «قوم نوح را» هلاک گردانیدیم که زمانشان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود «زیرا آنها قومی فاسق بودند» یعنی: قوم نوح از دایره اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (٤٧)

«و آسمان را توانمندانه» یعنی: با قوت و قدرت «برافراشتیم و بی‌گمان ما توسعه

دهنده ایم» یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از اینکار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می‌دهیم و این توسعه دادن، پیوسته ادامه دارد. چنانکه هم‌اکنون علم جدید توسعه هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می‌داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَا هَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸)

«و زمین را گسترانیده ایم» همچون فرش «و ما چه نیکو گسترندگانیم» گفته می‌شود: (مهدت الفراش) آنگاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹)

«و از هر چیزی دو زوج آفریدیم» از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شر و مانند اینها «تا شما پند پذیرید» یعنی: کائنات و هستی را این گونه به نظام زوجیت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفریننده همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیت (به مفهوم نری و مادگی) را فقط در

بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت اما امروزه، شناخت گستره این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰)

«پس به سوی الله بگریزید» با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار به توحید، پایبندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به سوی رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید «هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۱)

«و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» تکرار این جمله برای تأکید است.

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲)

«بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این‌که گفتند: او جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: شأن و حال امت‌های پیشین نیز همین‌گونه بوده است پس ای پیامبر ص! تو تنها پیام‌آوری نیستی که با افترای جادوگری یا دیوانه‌گی روبرو می‌شوی بلکه این اتهامها که از سوی اعراب منکر رسالتت بر تو زده می‌شود، در برخورد امت‌های پیشین با پیامبران‌شان نیز رخ داده است.

أَتَوَّصُوا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳)

«آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟» این جمله سؤالیه برای ایجاد احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیانسان سفارش کرده بودند پس همه از فراسوی قرن‌ها بر آن همدست و همدستان شده اند «نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند» یعنی: نه! چنین نیست، آنها همدیگر را به آن سفارش نکرده اند زیرا در میانشان قرن‌ها و زمان‌های بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع کننده و گردآورنده آنان بر تکذیب پیامبران^ﷺ، همانا طغیان و در گذشتن از حد در میدان کفر و انکار است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴)

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان «که تو در خور نکوهش نیستی» نزد خداوند! بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

وَذَكَرْنَا لِلذَّكَرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵)

«و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرتشان می‌افزاید.

مفسران در بیان سبب نزول دو آیه «۵۴ - ۵۵» از علیؑ روایت کرده اند که فرمود: چون آیه **(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ)** نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز اینکه به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم ص به روی گردانیدن از کفار دستور داده شده بودند آنگاه آیه: **(وَذَكَّرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)** نازل شد پس در این هنگام دل‌های ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶)

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند» مجاهد می‌گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آنکه امر و نهیشان کنم». به قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آنکه در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلت، خضوع و انقیاد است. اهل سنت برآنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت اما نه معرفت خشک و بی‌روح علمی.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ (۵۷)

«از آنان» یعنی: از جن و انس «هیچ رزقی نمی‌خواهم» برای خودشان و برای احدی از بندگان خود «و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند» یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی‌کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگان‌شان می‌خواهند بلکه من بی‌نیاز مطلق،

روزي بخش و دهنده بيكران هستم چنان كه مي فرمايد:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸)

«بيگمان خداوند است كه روزي بخش است» پس اوست كه مخلوقاتش را روزي داده و به آنچه كه مائه صلاحشان است مي پردازد و آن را ايجاد و تنظيم مي كند بنا بر اين، خداوند آنان را بدین منظور نيا فریده است كه نفعي به او برسانند لذا آنان بايد هدي را كه براي آن آفریده شده اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالي، همو كه روزي دهنده است و همو كه «داراي قوت متين است» يعني: نيرومند و استوار است پس كسي كه او را نمي پرستد، بيگمان ستمگر است، هم از اين روي در دنيا و آخرت سزاوار عذاب مي باشد چنان كه در آيه بعد مي آيد. در حديث شريف قدسي از رسول اكرم ص روايت شده است كه خداوند متعال فرمود: «يا ابن آدم، تفرغ لعبادتي أَمْلاً صدرك غني وأسد فقرك وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك: اي فرزند آدم! براي عبادت من فارغ شو، كه در آن صورت سينه ات را از توانگري و بي نيازي پر مي سازم و در فقر را به رويت مي بندم ولي اگر چنين نكني، سينه ات را از گرفتاري پر مي سازم و در فقرت را نيز نمي بندم».

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹)

«پس براي كساني كه ستم کرده اند» با كفر خود؛ از اهل مکه و غير آنان «نصيبي است

مانند نصیب یاران‌شان» یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهره کفار امت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عبارت است از دلو بزرگ. «پس نباید که به‌شتاب از من طلب کنند» عذاب را زیرا بهره آنان از عذاب مقدر و آمدنی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخنشان: (مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ): (اگر شما راستگو هستید، این وعده عذاب کی است؟) «ملک/۲۵».

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

«پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند» مراد از آن: روز قیامت و به‌قولی: روز بدر است.

(سوره طور)

مکی است و دارای (۴۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی سخن گفت و کوهی که عیسی را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبر بن مطعم روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا ص آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را درحالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سوره «والطور» را می‌خواندند پس چون به آیه: **(إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸))** رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیه: **(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خُلِقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶))** رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن

پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

وَالطُّورِ (۱)

«سوگند به طور» طور: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی[ؑ] بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرامی‌داشت آن، به آن سوگند خورد.

وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲)

«و سوگند به کتاب مسطور» مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی[ؑ] است. یا مراد همه اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳)

«در رقی گشاده» یعنی: سوگند به کتابی که در رقی گشاده نوشته شده است. رقی: پوست رقیق و نازک است. مبرد می‌گوید: «رق عبارت است از پوست نازک حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می‌نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطر نشان می‌شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت افزار بشر بود.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴)

«و سوگند به بیت‌المعمور» که در آسمان هفتم است و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و

نیایش خود آباد می‌دارند. شایان ذکر است که «بیت‌المعمور» به ازای خانه کعبه قرار داد چنان‌که در حدیث شریف معراج آمده است: «سپس به سوی بیت‌المعمور بالا برده شدم و آن خانه‌ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می‌شوند و دیگر تا آخر عمرشان به آن بر نمی‌گردند». یا مراد از «بیت‌المعمور» کعبه است که با حجاج، زوار و مجاوران خود آبادان می‌باشد. بیت‌المعمور: یعنی خانه آبادان.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵)

«و سوگند به سقف برافراشته» یعنی: سوگند به آسمان. حق تعالی از آن رو آسمان را «سقف» نامید که مانند سقفی برای زمین است.

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶)

«و سوگند به دریای برافروخته» مسجور: از سجر است که آتش برافروخته در تنور می‌باشد. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. البته تصور این معنی حتی در مقیاس شناخت‌های بشری در عصر حاضر نیز امری دور از ذهن نیست زیرا هم‌اکنون شناخته شده است که فقط طبقاتی از آب و خاک بر روی زمین وجود دارد و اعماق آن همه متشکل از مواد مذاب منفجره است، که وجود آتشفشانها - حتی در زیر بستر دریاها - نشانه‌ای بر این حقیقت می‌باشد. به‌قولی دیگر «مسجور» به‌معنی پرساخته شده

است. امام رازی می‌گوید: «حکمت در این‌که خداوند متعال این اماکن سه‌گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکانهای سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیازنشسته‌اند، یعنی موسیؑ در طور، محمد ص در کعبه و یونسؑ در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا ص در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عبادالله الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچه‌ان که تو خود بر خویش‌ت ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونسؑ در اعماق دریا ندا کرد: **(أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)** «انبیاء/ ۸۷». پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷)

«که عذاب پروردگارت واقع شدنی است» این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحق آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸)

«آن را هیچ دفع‌کننده‌ای نیست» که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البته سوگند الهی به این امور، نشان دهنده این حقیقت

است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت
وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع
عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در
ثبت و نگه‌داری اعمال بندگان به منظور
مجازات آنها، دلالت می‌کنند.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹)

«روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت»
یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموج
گردیده و به شدت درهم و برهم گردد و مانند
سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده
باشد، در هم بچرخد. که این پدیده، در روز
قیامت واقع می‌شود.

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰)

«و کوه‌ها روان شوند به روان شدنی» یعنی:
کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون
روان شدن ابر، روان گردند و خردوریز و
پراکنده شوند.

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱)

«پس وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز»
ویل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه
هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود.
یعنی: وای بر تکذیب‌کنندگان از عذاب
سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیده هولناک
جنبش و اضطراب آسمانها و پاشان شدن کوه‌ها
روی دهد.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲)

«کسانی که به بیهوده گویی سرگرم اند» یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجنزار باطل فرورفته و به آن سرگرم اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمدص چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳)

«روزی که به شدت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند» یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنم رانده می‌شوند.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۱۴)

«این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید» یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵)

«آیا این چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید «سحر است» چنان‌که در دنیا به پیامبران[ؑ] ساحر و جادوگر و به کتابهای نازل کرده حق تعالی، سحر می‌گفتید؟» یا شما نمی‌بینید؟» یعنی: یا اینکه شما از دیدن دوزخ کورید چنان که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟.

اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

«به آن درآیید» یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همینک به آن درآیید و سختی‌های آن را به‌جان تحمل کنید، سپس «خواه صبر کنید یا صبر نکنید» بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید زیرا صبر و عدم آن هر دو «به حال شما یکسان است» در عدم بخشیدن سود و فایده، چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به‌حالتان ندارد «تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید» زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هر دو برای‌تان یکسان می‌باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) فَكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸)

«همانا پرهیزگاران در باغها و در نعمت‌هایی هستند» برعکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به‌سر می‌برند «به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند» یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرار گرفتن در عطایای خدای عزوجل - عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آنها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است - از رفاه، نعمت و لذت‌های گوارا برخوردارند «و به سبب آن که پروردگارشان

آنها را از عذاب دوزخ نگه داشته است» نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقل.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)

به پرهیزگاران - به عنوان شادباش و تبریک - گفته می‌شود: «**بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!**» هنی: نعمت و لذتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره‌گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید «**به خاطر آنچه می‌کردید**» از اعمال نیک.

مُتَكِينٍ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰)

«**تکیه زده اند**» بهشتیان در حال خورد و نوششان «**بر تخت‌های برابر یکدیگر گسترده**» مصفوفه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در حدیث شریف آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متکایی که گسترده‌گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دلتنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذت برد، آماده نزد وی می‌آید.» «**و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده ایم**» یعنی: هر یک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم. حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱)

«و کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد»
یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت - هرچند که در عمل پایین تر از او باشند - به درجه او رفعت می دهد و به او می پیوندد تا چشمان وی به دیدن آنها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباسك نیز آمده است اما این امر تحقق نمی پذیرد مگر در صورتی که فرزندان مؤمن باشند. متن حدیث شریف نقل شده از ابن عباسك در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می شود: آنان به درجه تو نرسیده اند. می گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده ام! آنگاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می شود». سپس ابن عباسك این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عملشان را نمی گاهیم»
یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی گاهیم «هر کسی در کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می کند و در غیر آن نابودش می کند و چه

نابودي هراسانگيزي که حتي مرگ را نيز به آن هيچ راهي نيست و نمي‌تواند بر آن نقطه پاياني بگذارد!

وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲)

«با ميوه و گوشتي که خوش دارند، آنان را مدد مي‌کنيم» يعني: افزون بر آنچه که بهشتيان از نعمتها دارند؛ ميوه‌هاي گوناگون و انواع گوشتهاي لذيد ديگري را که خوش دارند و دلهايشان بدان گرايش دارد، پي‌درپي بر ايشان مي‌فرستيم.

يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ (۲۳)

«در آنجا جامي از دست هم مي‌ربايند» يعني: در آنجا بهشتيان جامهائي از شراب بهشتي را باهم دست به دست مي‌کنند. يا معني اين است: آنها از بس که شاد و سرخوش‌اند جامهائي شراب را از روي سرگرمي و سرمستي از دست يك‌ديگر مي‌ربايند «در آن نه بيهوده‌گي است و نه بزه‌کاري» يعني: در بهشت ميان مي‌گساران سخنان بيهوده و گناه‌آلود رد و بدل نمي‌شود چنان که در ميان مي‌گساران دنيا چنين کارها و حرکاتي روي مي‌دهد. ابن قتيبه مي‌گويد: «شراب بهشت عقل‌هايشان را نمي‌ربايد تا آثار سوئي چون شراب دنيا در ايشان بجا گذاشته و در نتيجه، حرکتي از ايشان سر زند که گنهکارشان گرداند».

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (۲۴)

«و براي آنان نوجواناني است که بر گردشان همي‌گردند» يعني: نوجوانان خوبروي همراه

با جام میوه و غذا و دیگر نعمتها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند «انگاری آنها» یعنی: آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی‌اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌رِبا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم ص پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵)

«و بعضی از آنان به بعضی دیگر به هم‌پرسی روی آورند» یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال و روزی داشته‌اند، چه رنج‌هایی دیده‌اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته‌اند؟ زیرا آنها از این گفت‌وگوها لذت برده، به یکدیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶)

«گویند: ما پیش از این در میان خانواده خود بیمناک بودیم» و از عذاب خداوند در

ترس و نگرانی به سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بی‌مناک بودیم.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَاتَنَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷)

سپس در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌گویند: «پس خدا بر ما منت نهاد» با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش «و ما را از عذاب سموم حفظ کرد» عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: آتشباد جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

بهشتیان در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: «ما پیش از این» در دنیا «او را می‌خواندیم» یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را پرستش می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منت نهد «هرآینه او احسان‌کننده مهربان است» بر: بسیار احسان‌کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹)

«پس اندرز ده» یعنی: ای پیامبر ص! بر پند دادن و موعظه پایداری ورز «که تو به نعمت پروردگارت» که همانا نبوت است «نه کاهنی و نه دیوانه» کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عراف: کسی است که با تکیه بر جنیان، راجع به آینده پیشگویی

می‌کند. یعنی: ای پیامبر ص! آنچه که تو می‌گویی، کفایت نیست زیرا تو به وحی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰)

«یا» مشرکان «می‌گویند:» محمد «شاعری است که ما در حق وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم» تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ریب: در اصل به معنی شك است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. منون: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول خدا ص رأی زنی‌کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء – مانند زهیر، نابغه و اعشی – هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱)

«بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم» یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکنندگان فرجام کار شما هستم و

بدانید که من به نصرت خداونداً مطمئن و باورمندم .

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهِدَاً أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲)

«یا مگر خردهایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد» یعنی: یا مگر عقلهایشان آنان را به این ادعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کهنانت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقلها و خردهایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقلهایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر نشانند «یا مگر آنها قومی طغیانگرند» که در عناد از حد گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنانشان از اثر خردورزی و تعقل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

أَمْ يَقُولُونَ نَقَوْلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

«یا مگر می‌گویند: آن را بر بافته» یعنی: محمد قرآن را از نزد خود بر بافته و بر ساخته است «نه! بلکه ایمان ندارند» یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن همه این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول و یص آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴)

«پس اگر راستگو هستند» در این پندارشان که محمد ص قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ «باید سخني مانند آن» يعني: مانند قرآن در نظم و بيان شيوا و اسلوب بديع آن «بياورند» زيرا با در نظر داشت اين امر كه قرآن كلامي عربي است و آنان هم سران عرب و ميدانداران گستره فصاحت و فرهنگ عربي اعم از نظم، نثر، بيان و بديع آن - هستند، اينك اين گود و اين ميدان؛ قدم پيش گذارند و نظير قرآن را بياورند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵)

«يا مگر آنها از هيچ آفريده شده اند؟» يعني: يا مگر آنان با اين كيفيت بديع و صنع عجيب، بدون آفريننده اي آفريده شده اند و از اين جهت، حق تعالي را عبادت نمي کنند «يا آن كه خود آفريدگار خويش هستند؟» يعني: يا مگر آنان خود آفريدگار خويشانند؟ پس اگر اقرار كردند كه در اين كائنات بدون آفريننده اي آفريده نشده اند و اگر اقرار كردند كه خود هم آفريننده خويش نيستند، ديگر پذيرفتن اين امر بر آنان الزامي ميشود كه آفريدگاري آنان را خلق کرده است و اين آفريدگار هم خداوند متعال است.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶)

«يا مگر آسمانها و زمين را آفريده اند؟» كه آنها قطعا اين كاره نيستند زيرا جز خدای آفريننده توانا، ديگر كسي بر آفرينش آسمانها و زمين قادر نيست پس چرا ديگر حق

تعالی را نمی‌پرستند؟! «نه! بلکه یقین ندارند» یعنی: واقعیت این است که علت موضع‌گیری‌های لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شک و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ (۳۷)

«یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آنهاست؟» یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آنهاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به دست آنهاست؟ «یا مگر آنان» بر مخلوقات خداوند در زمین و آسمان «چیره‌اند» و مسلط؟ و بنابراین، کار آنها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای عزوجل است که مالک، متصرف و فعال مایشاء می‌باشد.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸)

«یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟» یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب‌کرده به سوی آسمان دارند که بر آن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سوی‌شان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیله آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمد ص از طریق وحی به آن می‌رسد؟ «پس» اگر

چنین ادعایی دارند «باید شنونده آنان سلطانی مبین بیاورد» یعنی: باید شنونده آنان، حجت روشن و آشکاری بر این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹)

«آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟» یعنی: یا مگر دختران را به خداوند و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هر کس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حوض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُمْتَلُونَ (۴۰)

«یا» ای پیامبر ص! «از آنها مژدی مطالبه می‌کنی» که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ «و آنان از غرامت گرانبارند؟» یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و تاوانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱)

«یا مگر غیب پیش آنهاست و آنها می‌نویسند؟» یعنی: یا مگر ادعا می‌کنند که علم غیب یعنی اطلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را

بخواهند از روی علم غیب برای مردم می‌نویسند؟ پس بر این مبنا می‌گویند که ما برانگیخته نمی‌شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی‌شویم؟ قطعاً موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ کس دیگری غیب را نمی‌داند. قتاده می‌گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حق محمد حوادث بد روزگار را انتظار می‌کشیم»، خداوند متعال فرمود: (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمد ص چه وقت رحلت می‌کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعاً چنین نیست.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (٤٢)

«یا مگر می‌خواهند نیرنگی بزنند؟» یعنی: مگر نیرنگی در حق رسول اکرم ص اندیشیده‌اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند «ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده‌اند» یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثر باشد بلکه کافران خود در زیان بدانندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده‌اند و بر این نیرنگشان جزا داده می‌شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می‌شوند. پس هرگاه فرجام کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشتشان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

أَمْ لَهُمْ آلَةٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٤٣)

«یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است» که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می‌دارد؟ «منزه است خدا از آنچه با او

شريك ميگردانند» يعني: حق تعالي از شرك ورزیدنشان، يا از مشاركت با آنچه كه برايش شريك ميگردانند و نيز از خود آن شريكان پنداري، منزه و بيزار است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (٤٤)

«و اگر پاره سنگي را در حال سقوط از آسمان ببينند ميگويند: ابري متراكم است» يعني: اگر آنان قطعه اي آتش از آسمان را بر خود افتاده بينند كه براي عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از كفر خویش باز نمي ايستند بلكه ميگويند: اين ابري است كه به گونه متراكم بر روي هم نشسته است و بر ما باران ميباراند!! از فرط طغيان و عنادي كه دارند.

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (٤٥)

«پس آنان را رها كن تا آن روز مخصوصشان را كه در آن بي هوش شوند ديدار كنند» كه آن روز، روز مرگشان يا به قول جمهور مفسران: روز قيامت است. صعقه: نابودي و هلاكت سريع است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (٤٦)

«روزي كه نيرنگشان به هيچ وجه به كارشان نيايد» يعني: در آن روز، نيرنگ و توطئه اي كه در دنيا عليه رسول خدا ص انديشيدند، هيچ سودي در برگرداندن عذاب از آنان ندارد «و نه آنها نصرت داده شوند» يعني: نه عذابي را كه بر آنان فرودآمدي است، هيچ بازدارنده اي از آنان باز مي دارد بلكه

آن عذاب خواه ناخواه بر آنان فرود آمدنی است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٤٧)

«و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است» دون ذلك: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتنشان در روز بدراست. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیات، امراض و از بین رفتن اموال و فرزندان». به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إِنَّ الْمُنَافِقَ إِذَا مَرَضَ وَعُوفِيَ مِثْلَهُ فِي ذَلِكَ كَمِثْلِ الْبُعِيرِ، لَا يَدْرِي فِيمَا عَقَلُوهُ وَلَا فِيمَا أُرْسِلُوهُ: بی‌گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!». «و لی بیشترشان نمی‌دانند» و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (٤٨)

«و تا رسیدن حکم پروردگار خود» یعنی: ای پیامبر ص! تا آن‌گاه که عذاب موعود ما بر آنان فرود آید و آنان را فراگیرد «صبر کن، هرآینه تو زیر نظر مایی» یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بی‌باك به راه خویش ادامه

بده «و هنگامي که برميخيزي» از مجلس خود
 «با ستايش پروردگارت تسبيح گوي» لذا در
 هنگام برخاستن از هر مجلسي که در آن
 مینشيني، در هنگام برخاستن از خواب و در
 هنگام برخاستن به سوي نماز، بگو: «سبحان
 الله وبحمده»، يا «سبحانك اللهم وبحمدك». در
 حديث شريف آمده است که رسول اکرم ص در
 ابتدای نماز چنین ميگفتند: «سبحانك اللهم
 وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالى جدك ولا إله
 غيرك». همچنین در حديث شريف آمده است که
 رسول اکرم ص در آخر عمر خود هر وقت
 ميخواستند از مجلسي برخيزند، ميگفتند:
 «سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا
 أنت، أستغفرك وأتوب إليك» که اين دعای
 كفاره مجلس است. همچنین در حديث شريف
 آمده است: «هر کس در شب از خواب برخيزد و
 بگويد: لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له
 الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير،
 سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا
 حول ولا قوة إلا بالله، سپس بگويد: رب اغفر
 لي - يا فرمودند: آن گاه دعا کند؛ دعای وي
 اجابت ميشود پس اگر عزم کرد که وضو گيرد
 و سپس نماز بخواند، نمازش پذيرفته
 ميشود».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (٤٩)

«و نیز پاره اي از شب الله را تسبيح گوي»
 يعني: اي پيامبر ص! در پاسهائي از شب،
 حق تعالي را تسبيح گوي. مقاتل در معنای آن
 ميگويد: «يعني نمازهاي مغرب و عشا را ادا
 کن». به قولي مراد اين است: «دو رکعت

بامداد را ادا کن». «وبه هنگام فرو شدن ستارگان نیز» یعنی: به هنگام افول و غایب شدن ستارگان در آخر شب نیز پروردگارت را تسبیح گوی. به قولی: مراد ادای نماز بامداد است زیرا عبادت در این هنگام بر نفس دشوارتر و از معرض ریا دورتر می‌باشد. در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ابن عباس آمده است: چون رسول اکرم ص در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد p حق، اللهم لك أسلمت وعلیک توکلت وبك آمنت، وإلیک أنبت وبك خاصمت وإلیک حاکمت، فاغفر لی ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت الموخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غیرک: بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حق است، سخت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو

توکل کرده ام، به تو ایمان آورده ام، به
سوی تو به اخلاص بازگشته ام، به سوی تو
دادخواهی کرده ام و به سوی تو به داوری
رفته ام پس آنچه را که پیش فرستاده ام و
آنچه را که واپس افکنده ام (از لغزشها) و
آنچه را که پنهان کرده ام و آنچه را که
آشکار نموده ام برایم بیامرز، تویی پیش
اندازنده و تویی به تأخیر افکننده،
معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو
نمی‌باشد».